

به جای سخن سردبیر

۱۵ خرداد زمینه‌های تبلور یک آرمان تاریخی

و گشودگی زبان دین در حوزه سیاست

دکتر مظفر نامدار^۱

◆ مقدمه

می‌گویند فلسفه، فعالیت مداوم ذهن انسان است و تقسیمات میان ادوار تاریخی همیشه تا اندازه‌ای از سر ذوق شخصی و غیر واقعی است. اما در تاریخ ایران مرحله‌ای که با جنبش ۱۵ خرداد سال ۴۲ آغاز و به انقلاب اسلامی ختم می‌شود وحدت حقیقی مشخصی دارد که این وحدت از سر ذوق نیست. این مرحله از تاریخ ایران دوران مهم سازنده فلسفه سیاسی جدید

۱. دکترای علوم سیاسی

است که در آن انحطاط نظام شاهنشاهی، پیروزی انقلاب اسلامی و فروپاشی حکومت مشروطه سلطنتی از یک طرف و ناکامی و ناکارآمدی مدرنیته، مدرنیسم و مدرنیزاسیون (که بر پایه تقلید و تحقیر و تعطیلی عقل ایرانی قرار گرفته بود) از طرف دیگر، پیش‌فرض اساسی است.

در سراسر دویست سال اخیر، زیر سیطره سازش آشکار و پنهان نظام استبدادی و دیکتاتوری پادشاهی با جریان منورالفکری غرب‌گرا، عقل ایرانی مسلمان در ساحات مختلف و موضوعات متعدد تحول و دگرگونی؛ زیر سلطه و سیطره روش‌های اصحاب غرب‌گرایی تجدید و ترقی قرار داشت. در تمام این دوران ملت ایران به رهبری عالمان دینی مبارزه طاقت‌فرسایی را با سه رکن بردگی جدید یعنی: نظام استبدادی، روشنفکری غرب‌گرا و استعمار در همه جبهه‌ها آغاز کرد. اما تا قبل از ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ اسلوب مبارزه و راهی که ذهن ایرانی می‌پیمود و روشی که با استفاده از آن افکار خود را بیان می‌کرد هنوز متعلق به لوازم دنیای قدیم بود نه تعلقات دنیای جدیدی که زیر سیطره مدرنیته و مدرنیسم و مدرنیزاسیون شکل گرفته بود.

درست است که در طول این صدسال جنبش‌های باشکوهی مثل جنبش تحریم، جنبش مشروطه، جنبش ملی شدن صنعت نفت و غیره به رهبری عالمان دینی علیه استبداد و استعمار و حامیان غرب‌گرایی آنها به وقوع پیوسته بود و باعث ایجاد موانع جدی در مقابل حرکت شتاب‌زای سقوط ایران در دامن سیاست‌های استعماری غرب شد؛ اما چنان‌که امروز به نظر ما می‌رسد، آن حرکت‌ها به تمام معنا نمی‌توانست ساختار نظام پادشاهی و سلطنت و ساختار غرب‌گرایی ساده‌لوحانه را در ایران از هم بپاشد و طرحی نو در اندازد.

از همه مهم‌تر، تا قبل از جنبش ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ اقتدا و مراجعه دائم رهبران دینی و سیاسی جامعه ما به حجیت نظام سلطنتی در آن شرایط ایران، علی‌رغم اعتقاد راسخ به عدم مشروعیت و عدم اعتقاد دینی و تاریخی به این نوع حکومت، برای ما غیرطبیعی بود. ادراک این نوع حکومت با توجه به نوع اعتقاد شیعیان و نوع لفظ و شیوه برهانی که برای لزوم پیروی از

نظام سلطنتی با همه ساختارهای ضد عقلی و ضد دینی که در درون خود داشت برای عقلانیت و عدالت‌خواهی ایرانی نامأنوس بود.

این طور به نظر می‌رسید که حتی نوابغی مانند میرزای شیرازی، شیخ فضل‌الله نوری، آخوند خراسانی، میرزای نائینی، حاج آقا نورالله اصفهانی، آیت‌الله مدرس، آیت‌الله کاشانی و سایر عالمانی که رهبری جنبش‌های اجتماعی یکصد ساله اخیر ایران را در دست داشتند وقتی می‌خواستند در زبان خود برای پیروی حتی مصلحتی از نظام سلطانی به استدلال مبادرت ورزند، در تعامل خصلت واقعی و ماهیت ذاتی ضد عقلی و ضد دینی این نوع حکومت به تقلا می‌افتادند. راه استدلال از یک زبان که عقل و منطق و دین بود به زبان دیگر که زبان توجیه و مصلحت و سکوت و سازش بود، علی‌رغم قرن‌ها استعمال، آن طور که بعدها امام توانست زبان دین را در حوزه سیاست باز کند، واقعا هموار نشده بود.

به همین جهت و بعضی جهات دیگر که در حوصله این گفتار نیست، امام خمینی و مقطع تاریخی ۱۵ خرداد ۴۲ تا ۲۲ بهمن ۵۷ را چنان‌که باید به عنوان سرحلقه عصر جدیدی در تاریخ تحولات فکری، سیاسی و اجتماعی ایران، دنیای اسلام و جهان دانست که پیوسته تا امروز ادامه داشته است و در آینده نیز پیرامون این سرحلقه نظریه‌های متنوعی خواهد آمد.

◆ گشودگی زبان دین در سیاست

امام در حوزه سیاست زبان جدیدی ابداع کرد که ساده، صریح و از اصطلاحات فنی و فریبنده اصحاب مدرسه سیاسی (گفتمان‌های رسمی سیاست و اسکولاستیک‌های سیاسی) کاملاً آزاد بود. سیاست در این زبان قسمت مخصوصی از ادبیات دینی شد و این زبان بی‌تردید در آینده‌ای نه چندان دور کانون بازاندیشی و بازپروری تمدن اسلامی در ایران خواهد گردید.

حقیقت نیز نباید غافل شد که جنبه تحولی بعضی از دوره‌ها نسبت به ادوار پیشین بیشتر، عمیق‌تر و دقیق‌تر است، دوره‌ای که در تاریخ ایران با ۱۵ خرداد سال ۴۲ آغاز شد و با ۲۲ بهمن سال ۵۷ به دگرگونی‌های عظیمی رسید، از جنبه معرفتی در حوزه سیاست، اجتماع، فرهنگ و باورهای دینی یک شاخصه ویژه داشت و آن شاخصه ویژه این بود که این دوره با اندیشه‌ها و آرمان‌هایی که امام خمینی مطرح می‌کرد، علاقه داشت که خود را در بازگشت نهایی به اوضاع و احوال عقلانی و شرعی پیوسته بازسازی نماید چنان‌که گویی آن احوال را تجدید می‌کند.

دوره نوزایی اندیشه سیاسی دینی در ایران در نخستین حرکت خود با شتاب بسیار، ابتدا نابودی نظام شاهنشاهی و همه لوازم بقای این نظام یعنی منورالفکری غرب‌گرا و استعمار مدرنیته و سلطنت را انکار کرد. این اولین شرط بازگشایی این زبان جدید در حوزه سیاست بود.

مجادله موسوم به تقابل سنت و مدرنیته در ایران دوران قاجاریه و پهلوی، دستورالعمل‌های ساده‌ای برای توجیه

یکی از نتایج مفید و مثبت جنبش ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ این بود که اثبات شد گناه قربانیان دست‌اندازی‌های مستمر به منافع ملت ایران، به گردن نظام مشروطه سلطنتی و شبه روشنفکران هم‌پیمان این نظام است.

کردارهای جنایتکارانه و خیانت‌بار جریان‌های غرب‌گرا، حفظ امتیازات آنها در ساختار فرهنگی، سیاسی و اجتماعی کشور، اعمال خشونت‌بار قدرت دولتی در داخل و بسیاری از تبهکاری‌های دو قرن گذشته در زیر سایه پیوند روشنفکری و قدرت دولتی فراهم آورد.

توجیه‌گران وضع موجود بی‌آنکه لحظه‌ای زحمت فکر کردن به خود بدهند و یا دلیل مثبتی به مردم ایران ارائه دهند به گونه‌ای خودکار و خودانگیخته و خودباخته در جهت سیاست‌های

پرونده مدرنیته، مدرنیسم و مدرنیزاسیون و جریان‌های شبه روشنفکری وابسته به آن باید به طور کامل در ایران به بایگانی تاریخ و بیش از آن به زباله‌دانی تاریخ سپرده می‌شد و حافظه‌ها از هراس افکنی، تجاوز، جنگ‌های امپریالیستی، تهاجمات ایدئولوژیکی، تهاجمات اقتصادی، جهانی شدن و جنایاتی پاک می‌شد که تلفات و قربانیان انسانی هولناکی را در جهان و ایران به نام مدرنیته سبب شده بود. اما سنت سرسپردگی غرب‌گرایان سکولار در ایران گویی سنتی تبدیل‌ناپذیر است و تقدیر جدایی ذاتی شبه روشنفکران غرب‌گرا از جامعه و ملت خود گویی تقدیری محتوم و گریزناپذیر می‌باشد.

رژیم استبدادی و دیکتاتوری و منافع امریکا و اروپاییان قرار داشتند.

اما پشت صحنه داستان بی‌فایده‌گی و بی‌پایگی این سیاست‌ها برای ملت ایران در نیمه دوم سال ۱۳۴۰ پس از جریان‌های اصلاحات ارضی و نابودی بنیه‌های کشاورزی ایران کم‌کم آشکار و در قیام ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ و وقایع بعد از آن که در نهایت به تبعید رهبر جنبش اجتماعی، سیاسی و مذهبی ایران یعنی حضرت امام خمینی(ره) منجر شد، برملا گردید و ملت ایران متوجه تغییر مسیر اساسی چرخش‌های ایدئولوژیک پیوند «استبداد و روشنفکری» در فراز و فرودهای ملال‌آور دوران مواجهه سنت و مدرنیته در ایران شد.

یکی از نتایج مفید و مثبت جنبش ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ این بود که اثبات شد گناه قربانیان دست‌اندازی‌های مستمر به منافع ملت ایران، به گردن نظام مشروطه سلطنتی و شبه روشنفکران هم‌پیمان این نظام است.

با ناپدید شدن غرب و سقوط نظام مشروطه سلطنتی در ایران متأسفانه نظام توجیهی جریان

منورالفکری و غربگرایان سکولار روش منسوخ شده پیشین را که مبتنی بر پایه‌های تقلید و تعطیلی تفکر و اندیشه و ترساندن مردم از عدم پذیرش نسخه‌های تجدد و ترقی غربیان بود، بی‌کم و کاست ادامه دادند. پرونده مدرنیته، مدرنیسم و مدرنیزاسیون و جریان‌های شبه روشنفکری وابسته به آن باید به طور کامل در ایران به بایگانی تاریخ و بیش از آن به زباله‌دانی تاریخ سپرده می‌شد و حافظه‌ها از هراس افکنی، تجاوز، جنگ‌های امپریالیستی، تهاجمات ایدئولوژیکی، تهاجمات اقتصادی، جهانی شدن و جنایاتی پاک می‌شد که تلفات و قربانیان انسانی هولناکی را در جهان و ایران به نام مدرنیته سبب شده بود. اما سنت سرسپردگی غربگرایان سکولار در ایران گویی سنتی تبدیل‌ناپذیر است و تقدیر جدایی ذاتی شبه روشنفکران غرب‌گرا از جامعه و ملت خود گویی تقدیری محتوم و گریزناپذیر می‌باشد.

هر آنچه در ایران در دویست سال اخیر روی داده محصول ناکارآمدی و ناتوانی مدرنیته و مدرنیسم و مدرنیزاسیون غرب‌محور در ایران بود که پس از پیروزی انقلاب اسلامی و شکست این جریان باید همه آنها پشت سر گذاشته می‌شد. اما غربگرایان سکولار ایران در همه اشکال دینی و ضد دینی و روشنفکر دینی و ملی مذهبی و غیره بی‌آنکه درسی از این وقایع بیاموزند و این درس را راهنمای آینده خود و کشور خود سازند اکنون با شکوه و سربلندی ساده‌لوحانه‌ای به سوی آن می‌روند و با ترس و نگرانی به پیروزی‌های دشمنان اصلی خود، یعنی ملت ایران که ناخواسته است به وعده‌های اتوپیایی و تخیل‌های احمقانه آنها دل بسپارند و خود را به سطح معیارهای مادی، ضد اخلاقی، ضد انسانی، ضد آزادی و ضد عدالت و معنویت غرب برسانند نگاه می‌کنند و حسرت می‌خورند که «چرا ایران عقب ماند و غرب پیش رفت!» چرا ملت ایران تحت تأثیر سیاست خارجی شرورانه و آشنگتن نیست! و به سادگی این سیاست شرورانه و جنگ‌افروزانه را نادیده می‌گیرد و انگیزه‌های انسان‌دوستانه! امریکا در افغانستان، عراق و سایر نقاط اشغالی را درک نمی‌کند.

خطری که امروزه جریان‌های شبه روشنفکری ایران را بیش از گذشته تهدید می‌کند و این خطر دامن ملت ایران را نیز خواهد گرفت و بر سیاست‌های آزادیخواهانه، عدالت‌طلبانه و

انسان‌دوستانه جمهوری اسلامی نیز بی‌تأثیر خواهد بود، خطر حسن نیت ساده‌لوحانه است. این خوش‌بینانه‌ترین تصویری است که می‌توان درباره این جریان ابراز کرد. چگونه امکان دارد ارتش‌هایی که به سرزمین‌های دیگر فرستاده می‌شوند دلایل انسان‌دوستانه داشته باشند؟!

چگونه می‌توان با دستور دادن به دیگران سرمشق آنها شد؟! چگونه می‌توان با تحقیر ملت خود و متهم کردن این ملت به انواع صفات رذیله، الگوی تجدید و ترقی برای آنها نوشت؟ این همان حسن نیت ساده‌لوحانه جریان‌های شبه روشنفکری در تاریخ دویست‌ساله اخیر است.

دقیقا مرز تفاوت جنبش ۱۵ خرداد و نتیجه نهایی آن یعنی انقلاب اسلامی و سایر حرکات و جریان‌های شبه مذهبی و غیر مذهبی در تاریخ تحولات ایران در همین حسن نیت ساده‌لوحانه است.

امام وقتی در نیمه دوم سال ۱۳۴۰ به طور رسمی در جریان تصویب‌نامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی وارد صحنه رهبری جنبش اجتماعی ایران شد، آگاهی دقیقی از این پیشینه تاریخی داشت. به دلیل همین آگاهی است که می‌بینیم هیچ‌گاه ماهیت خواسته‌های امام در حوزه سیاست در طول نزدیک به ۱۷ سال مبارزه قاطع با نظام مشروطه سلطنتی و شبه روشنفکران وابسته به آن تغییر نکرد. همان اصول و قواعدی که در ۱۵ خرداد سال ۴۲ در رأس خواسته‌های جنبش بود در انقلاب اسلامی نهادینه شد و از دل آن، نظام جمهوری اسلامی استخراج گردید.

بسیاری از جریان‌های مدعی مبارزه فریب سیاست‌های غربیان در شعارهای توسعه‌گرایی، حقوق بشر، آزادیخواهی و حکومت قانون را خوردند و هیچ‌گاه به عملکرد دولت‌های غربی در پایبندی به این شعارها در برخورد با نظام جنایتکار پهلوی توجه نداشتند و یا شاید در ذات خود به این روش‌ها معتقد بودند ولی از ابراز آن در میان مردم وحشت داشتند ولی امام از اساس نه تابع این حسن نیت ساده‌لوحانه بود و نه عوام‌فریبی‌های روشنفکرانه را قبول داشت.

شاید یکی از دلایل متعددی که ایالات متحده امریکا و غرب با تمام جوهش به ناگهان خود را در مواجهه مستقیم با تمدن ایرانی - اسلامی دید در حالی که هرگز آمادگی لازم را نداشت ناشی از همین زبان‌شناسی ویژه امام خمینی در مردم‌شناسی، جامعه‌شناسی و علم سیاست بود.

به عنوان مثال درباره هوشمندی امام در رهبری جنبش اجتماعی ایران می‌توان به شناخت دقیق ایشان از ماهیت متفاوت انقلاب سفید با تصویبنامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی اشاره کرد.

در جریان اصلاحات ارضی و دنباله آن انقلاب سفید که بسیاری از جریان‌های روشنفکری ایران و حتی جریان‌های مذهبی نیز تصور می‌کردند تحولات مثبت بزرگی در ایران اتفاق افتاده است و امیدوار بودند که شاه به عنوان زمامدار این تحولات آثار کهنگی و فرسودگی را از زندگی فرهنگی و اقتصادی ایران به کلی

محو سازد.^۱ یا بر این باور بودند که بر اساس قوانین مملکتی و با حفظ رژیم مشروطه سلطنتی که با اعتنا به وضع خاص ایران از نظر جامعه‌شناسی متناسب‌ترین شکل حکومتی بود بتوانند به اصلاحاتی در شئون مختلف دست بزنند.^۲ امام در اوج اقتدار نظام مشروطه سلطنتی در برگزاری رفراندوم انقلاب سفید، فریب این اصلاحات ظاهری را نخورد و در سخنان اواخر دی‌ماه ۱۳۴۱ در جمع جمعی از مراجع عظام و علمای قم می‌فرماید: «توطئه حساب شده‌ای علیه اسلام و ملت اسلام و استقلال ایران تنظیم شده است. باید توجه داشت که این حادثه را نمی‌توان با غائله تصویبنامه مقایسه کرد و به همان ملاک، نسبت به این ماجرا

۱. ر.ک: شریعتی به روایت اسناد ساواک، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸، ص ۵۲.

۲. همان، ص ۷۴.

برخورد نمود.^۱

امام چه چیزی را پشت اصلاحات ارضی و انقلاب سفید می‌دید که بسیاری از تحصیلکرده‌های داخل و خارج، آن هم در حوزه تاریخ و جامعه‌شناسی نمی‌دیدند؟! این دورنگری تاریخی و تحلیل جامعه‌شناسی تاریخی رخدادهای انصافا یکی از ویژگی‌های بارز امام بود که در کمتر روشنفکری در ایران وجود داشت. با وجودی که امام تحصیلات کلاسیک دانشگاهی در حوزه علوم اجتماعی، تاریخ، جامعه‌شناسی و علوم سیاسی نداشت و در ظاهر مقایسه‌های تاریخی درباره فرآیند صورت‌بندی‌های طبقاتی و اجتماعی، ماهیت قدرت و سیاست و خطوط همگرایی و واگرایی و بسیاری از این مفاهیم و اصطلاحات را در هیچ مکتب دانشگاهی نیاموخته بود، بالاتر از همه جامعه‌شناسان دارای معرفتی عقلانی، انتقادی و خلاق بود و ساز و کارهای تغییر و باز تولید جامعه ایران را به خوبی می‌شناخت و ساختارهای پنهان درون جامعه را که خواسته و ناخواسته امیدها و آرمان‌های جامعه را نقش

بر آب می‌کرد درک می‌نمود. می‌دانست جامعه ایران و ساختار سیاسی و اجتماعی آن چگونه کار می‌کند و چگونه تغییر می‌یابد. بر اساس همین شناخت تاریخی و جامعه‌شناسی بود که وقتی جریان انقلاب سفید و آن رفراندوم کذایی مطرح شد امام فرمودند این غائله را نمی‌توان با ملاک‌ها و معیارهای غائله تصویب‌نامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی تجزیه و تحلیل کرد.

نخستین زمزمه‌های انقلاب
آزادیخواهی و عدالت‌طلبی در ایران
در دل مذهب زاییده شد نه در دل
گرایش‌هایی که داعیه انقلابی‌گرایی
داشتند و کسی که با تعلیماتش در
این انقلاب پیروز شد امام خمینی
بود نه روشنفکران مدعی رهبری
جنبش‌های اجتماعی.

۱. صحیفه امام، ج ۱، ص ۱۲۳.

امام می‌دانست «آن غائله بر حسب ظاهر به دولت مربوط می‌شد و طرف حساب دولت بود. شکست دولت نیز به پای دولت محسوب گردید و به ساختار و نظام مشروطه سلطنتی و نظام پادشاهی خالی وارد نشد. شکست یک دولت بلکه حتی سقوط دولتی در یک ساختار سیاسی چندان اهمیت ندارد. اساس رژیم را بر باد نمی‌دهد و حتی گاهی برای تحکیم رژیم و حفظ آن از خطر، به سقوط دولت مبادرت می‌شود. لیکن در مسأله رفراندوم انقلاب سفید آنکه روبه‌روی ما قرار دارد و طرف خطاب ما می‌باشد، شخص شاه است که در مرز مرگ و زندگی قرار گرفته است. یعنی نظام شاهنشاهی است که با تمام قوا وارد صحنه شده است. بنابراین همان طوری که خود شاه هم گفته بود، عقب‌نشینی او در این مورد به قیمت سقوط و نابودی‌اش تمام خواهد شد. بنابراین او مأمور است که این برنامه را به هر قیمتی به مرحله اجرا بگذارد و نه تنها عقب‌نشینی نمی‌کند و دست از کار نمی‌کشد، بلکه با تمام قدرت و با کمال درندگی با هرگونه مخالفتی مقابله خواهد کرد.»^۱

این قدرت درک امام را مقایسه کنید با پاره‌ای از برداشت‌های جریان‌های مذهبی و غیر مذهبی مدعی روشنفکری آن هم بعد از سه تا چهار سال بعد از اجرای پروژه امریکایی انقلاب سفید که چگونه به تعبیر امام اغوا و اغفال شد، و در دام وسیع گسترده یک سلسله از اعمال ظاهرفریب و گمراه کننده و استعماری گرفتار شدند^۲ و اظهار کردند که:

با آشنایی که نسبت به سابقه تبلیغات دولتی در ایران داریم نباید توقع داشت که تنها انتشار خبر اصلاحات یا تقسیم اراضی یا نابودی فئودالیت‌ها یا آزادی زنان و غیره دانشجویان را در خارج قانع کند و تبلیغات فراوان مخالف را خنثی سازد. برای خود من که رشته مطالعات جامعه‌شناسی است وقتی وارد ایران شدم در طول راه تا تهران وقتی چشمم به تابلوهای پیاپی که شرکت‌های تعاونی روستایی را اعلام می‌کرد می‌خورد غیر عادی می‌نمود. به غالب دهات بین راه که می‌گفتند این ساختمان مدرسه است که

۱. آنچه نقل قول شد، نقل به مضمون فرمایشات امام بود. رک: صحیفه امام، همان، ص ۱۳۳، ۱۳۴.

۲. همان، ص ۱۳۴.

بدون کمک مالی دولت خود سپاهیان دانش و مردم ساخته‌اند برمی‌خوردم تا حد زیادی قابل تصور نبود. الان این تحولات در روحیه بسیاری از دانشجویان گرچه اطلاع دقیقی از آن ندارند تردید و تزلزلی نسبت به عقاید و تصورات سابقشان پدید آورده است... در ظرف این مدت کوتاهی که تماس دارم احساس کرده‌ام که سازمان و حکومت نه تنها از نظر تغییرات شدید و ریشه‌دار در سیستم اقتصادی و اجتماعی مصمم است بلکه می‌کوشد تا روش خود را نیز به سرعت تغییر داده و با درد و اندیشه و ریشه‌های ناراحتی تماس بگیرد و به جای تنبیه کردن و سیاست کردن با ذهن و فکرها برخورد مستقیم داشته باشد و باید برای پرکردن خلأ فراوانی که از نظر آشنایی بیست هزار دانشجوی خارج از کشور وجود دارد و این خود منشأ بسیاری از ناراحتی‌هاست و خواهد بود چاره‌ای نو و عمیق و مؤثر بیندیشید. من اعتقادم این است که حکومت ایران که با همه مشکلات و موانع می‌کوشد تا روابط اقتصادی کهن را دگرگون کند و هدف‌هایی را که همیشه نسل جوان و مردم محروم آن را طالب بودند عنوان کرده و خود را آماده برای اجرای آنها نموده باید بیشتر از هر چیز به تحصیلکرده‌ها و به خصوص دانشجویان خارج از کشور که به طور کلی جز تحقق اصلاحات عمیق هیچ بستگی و یا هدفی ندارند. [توجه کند].^۱

بحث این نیست که چرا دیگران مثل امام مبارزه نمی‌کردند و چرا تحت تأثیر پاره‌ای از اصلاحات صوری قرار می‌گرفتند و زود فریب می‌خورند، بلکه مسأله این است که نوع نگاه امام به مسائل با دیگران تفاوت داشت. آنهایی که می‌خواهند تفاوت جنبش ۱۵ خرداد و انقلاب اسلامی را با سایر جنبش‌های اجتماعی داخل و خارج درک کنند باید استعداد شناخت این تفاوت را داشته باشند.

رویکرد مردم‌شناسی، جامعه‌شناسی، تاریخ‌شناسی، دین‌شناسی و سیاست‌شناسی امام از جنس رویکردهای رسمی نبود. شناخت این رویکردها برای آنهایی که تلاش می‌کنند با

۱. شریعتی به روایت اسناد ساواک، همان، ص ۸۱، ۸۲.

بهره‌گیری از گفتمان‌های رسمی غرب به تحلیل آنها بپردازند با همان معضلاتی روبه‌روست که دیدگاه‌های زبان‌شناختی با آنها روبه‌رو می‌باشد.

امام‌نمادها را در جامعه به راه‌ها و روش‌های خاص خودش به کار می‌برد و در استفاده از آنها تحت تأثیر هیچ زبان رسمی قرار نداشت. شاید یکی از دلایل متعددی که ایالات متحده آمریکا و غرب با تمام وجوهش به ناگهان خود را در مواجهه مستقیم با تمدن ایرانی - اسلامی دید در حالی که هرگز آمادگی لازم را نداشت ناشی از همین زبان‌شناسی ویژه امام خمینی در مردم‌شناسی، جامعه‌شناسی و علم سیاست بود. منطق فرهنگی‌ای که امام خمینی، انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی بعد از انقلاب در مواجهات سیاسی‌اش با آمریکا و غرب به کار گرفت و برای بسیاری از امریکاییان قابل فهم نبود و در درک رفتار ایرانیان بیش از پیش با مشکل روبه‌رو شدند ناشی از عدم درک پویایی مناسبات اسلامی در شناخت نهادهای اجتماعی و سیاسی و از همه مهم‌تر رفتارشناسی سیاسی ایرانیان بود.^۱

این همان مشکلی بود که شاه و نظام مشروطه سلطنتی و ساختار الیگارشی رژیم پهلوی نیز با ورود امام به صحنه مبارزات سیاسی و اجتماعی ایران با آن روبه‌رو گردید و تا آخرین روز حکومت خود نیز علی‌رغم بهره‌گیری از تواناترین مشاوران سیاسی امریکایی، اروپایی و ایرانی نتوانست به درک این پویایی زبانی و مراودات آن با ملت ایران نائل آید.

شاه به خیال خام خود تصور می‌کرد که نوع نگاه امام به مسائل سیاسی، اجتماعی و دینی شبیه نگاه سایر فقها و مراجع تقلید است که به یک سطح حداقلی دخالت دین در حوزه سیاست در حد پاره‌ای از توصیه‌های ارشادی، آن هم به دولت‌ها نه به ساختار نظام شاهنشاهی قانع گردیده و سپس در گوشه‌ای از فیضیه به دعاگویی ذات ملوکانه مشغول خواهد شد. یا تصور می‌کرد که با لولو کردن نفوذ کمونیسم برای روحانیت و انتساب جنبش‌های اجتماعی به این

۱. برای آشنایی بیشتر ر.ک: ویلیام بی‌من، *زبان، منزلت و قدرت در ایران*، ترجمه رضا مقدم‌کیا، تهران، نشر نی،

جریان مثل قدیم روحانیت را به گوشه مساجد خواهد برد و فارغ‌البال به غارت سرمایه‌های ملی خواهد پرداخت. اما سخنرانی امام در ۷ اسفند ۱۳۴۱ در خصوص شکست رفراندوم انقلاب سفید و مفتضح شدن شاه و متعاقب آن پیام ۲۲ اسفند ۱۳۴۱ امام به ملت مسلمان ایران در خصوص تجاوز نظام مشروطه سلطنتی به احکام اسلامی و حقوقی ملت ایران به شاه فهماند که امام در فهم اجتماعی و سیاسی، تفاوت‌های آشکاری با رهبران جنبش‌های قبلی دارد.

حقیقت صاف و ساده‌ای که در آرمان‌ها، اندیشه‌ها و روش‌های سیاسی، اجتماعی امام وجود داشت همین بود. ما می‌توانیم با نگاهی اولیه به قربانیان غرب‌گرایی، تقلید و تجدد و ترقی شاهانه و سلطه غربی‌ها بر اقتصاد، سیاست و فرهنگ ایران، از چگونگی این بدبختی‌های هولناکی که دامن ملت ایران را گرفته است، آگاه شویم.

«غرب به ما یک چیزی که مفید به حال ما باشد نخواهد داد و نداده است؛ غرب هرچه به این طرف فرستاده آنها بود که برای خودش مفید بوده است، حالا مضر به حال ما باشد یا نباشد مطرح نیست. من این را مکرر گفته‌ام.»^۱

♦ انتقال الگوی آرمانی حکومت اسلامی در دوران غیبت به قلمرو زندگی

سیاسی و اجتماعی

امام در فاصله بین ۱۵ خرداد سال ۴۲ تا انقلاب اسلامی صورت‌بندی کامل اصول خردگرایی اسلامی خود را در الگوی نظام ولایت فقیه با استادی کامل به قلمرو زندگی سیاسی و اجتماعی منتقل کرد، پا را فراتر نهاد و همه اشکال مبارزه و سازش را با نظام پادشاهی مورد انکار قرار داد، قصد انقلاب را در آموزه‌های خود نشان داد و حتی از دنباله آن یعنی تأسیس نظام اسلامی خبر داد که کمتر کسی از عواملان عرصه سیاست و اندیشه تا به آن روز پیرامون آن فکر کرده بودند.

۱. تبیان، دفتر بیست و ششم، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۷.

امام دریافته بود که انبوهی از افراد لجام گسیخته مدعی مبارزه با رژیم پادشاهی فقط می‌توانند نوعی پیکره سیاسی یکسره اشتراکی با این نظام تشکیل دهند اما از عهده رام کردن استعمار و استبداد در ایران بر نخواهند آمد زیرا نه تنها این افراد بر اراده خودشان حاکم نیستند بلکه توجیه‌گر هر اراده حاکمانه‌ای خواهند بود که بعدها در پس این سازش به وجود خواهد آمد. تجربه تاریخی پس از پیدایش زمزمه اصلاحات و تجدد و ترقی تا به آن روز این حقیقت را برملا می‌کرد که این جریان‌ها همیشه توجیه کننده آن اراده حکومتی لجام گسیخته بوده‌اند. حکومتی که به قضاوت و مشارکت هیچ مرجع بالاتری در موارد تعارض بیان خود و شهروندانش تن نمی‌داد مگر به دستور بیگانگان.

این استدلال دقیقاً شبیه استدلالی است که میرزا ملکم‌خان و سایر غرب‌گرایان نسل‌های بعدی بر اساس غرب‌گرایی لجام گسیخته برای توجیه انعقاد قراردادهای استعماری، حضور بیگانگان در ساختار تصمیم‌گیری و فروش منافع ملی به دشمنان ملت ایران به کار می‌بردند. حتی شیوه پیشنهادی غرب‌گرایان دوره رضاخانی برای تأسیس دولت مطلقه مدرن همان شیوه‌ای بود که میرزا ملکم‌خان مسلم می‌انگاشت و به تقلید از

امام حتی در دورترین افق تصورات خویش می‌دید که وقتی خردگرایی اسلامی شعله‌ور شود عقلانیت، شخصیت عاطفی، تعلقات اجتماعی و آرمان‌های سیاسی جهان را دگرگون خواهد ساخت و این همان چیزی بود که با پیروزی انقلاب اسلامی به وقوع پیوست.

توماس هابز، فیلسوف سیاسی اقتدارگرای انگلیسی، تصور می‌کرد که اگر همه اراده‌های فردی بلاعوض و مهور به پیمان اجتماعی یا قانون به حکمران پیشکش شود امور تجدد و ترقی بسامان خواهد شد و این چه خیال ساده‌لوحانه و خامی بود.

این منطق پس از نهضت ۱۵ خرداد هنوز در ایران روی کاغذ بود. اگر چه به ظاهر پاره‌ای از

جریان‌های سیاسی نتایج استبدادی موضع خویش را در مقابل جنبش ۱۵ خرداد به شدت انکار می‌کردند و غالب مبارزان تکنوکرات سوسیالیست، ناسیونالیست و لیبرال‌منش به ظاهر با نتیجه‌گیری‌های سلطنت‌طلبان مخالف بودند. و همچنان مردم را با اطمینان خاطر چشم به راه آینده‌ای واهی باقی می‌گذاشتند ولی امام می‌دانست تا این منطق منورالفکری به تعلیق در نیاید هیچ‌گونه انقلابی در ایران رخ نخواهد داد.

بنابراین نخستین زمزمه‌های انقلاب آزادیخواهی و عدالت‌طلبی در ایران در دل مذهب زاییده شد نه در دل گرایش‌هایی که داعیه انقلابی‌گرایی داشتند و کسی که با تعلیماتش در این انقلاب پیروز شد امام خمینی بود نه روشنفکران مدعی رهبری جنبش‌های اجتماعی.

۱۵ خرداد از این جهت زمینه‌های تبلور یک آرمان تاریخی برای ملت ایران بود. امام بر خلاف خردگرایان بزرگ عصر روشنفکری اروپا که نمی‌دانستند افکار آنها چه دگرگونی عظیمی ایجاد خواهد کرد، می‌دانست که روح انقلاب اسلامی داخل تعالیم فیلسوفان سیاسی جدید خواهد شد و جهان را با استدلال‌های خود به آتش خواهند کشید. امام حتی در دورترین افق تصورات خویش می‌دید که وقتی خردگرایی اسلامی شعله‌ور شود عقلانیت، شخصیت عاطفی، تعلقات اجتماعی و آرمان‌های سیاسی جهان را دگرگون خواهد ساخت و این همان چیزی بود که با پیروزی انقلاب اسلامی به وقوع پیوست.

ایرانی از سیطره سه دیو سیاه رها گردید و دانست که در مقام یک انسان مسلمان دارای حق انتخاب است.

این سه دیو که نزدیک به دویست سال روح و ذهن ایرانی را در بند خود داشت دیو استبداد، دیو تقلید و دیو غرب‌گرایی بود. این خودآگاهی باعث آن نهضت فکری و اجتماعی‌ای شد که امروزه به انقلاب اسلامی معروف است.

از میان آثار این شکوفندگی بزرگ و باورها باید به دنبال رشته‌ای باشیم که این جسارت را در دل ملت ایران بارور کرد. این جسارت زاییده جنبش ۱۵ خرداد است.

۱۵ خرداد با پویایی و تحرکی که از خود نشان داد عوام‌فریبی، دین‌ستیزی، فرهنگ‌گریزی و

شقاوت پنهانکارانه نظام مشروطه سلطنتی را عیان کرد و استعداد نهفته در دل اعتقادات مذهبی و مرجعیت دینی را به منصه ظهور رسانید.

امام با سخنرانی بنیان‌شکن خود بعد از واقعه ۱۵ خرداد، تمام ارکان نظام شاهنشاهی را از جهت عقلی، شرعی و تاریخی به چالش کشید:

شما مظاهر تمدن را وقتی که در ایران می‌آید چنان از صورت تمدن طبیعی خارج می‌کنید که چیز حلال را مبدل به حرام می‌کنید.^۱

و این رمز و راز داستان تجدد و ترقی در ایران بود. ایران هنوز از اثر ضربه‌های این زیاده‌روی‌هایی که دویست سال مملکت ما را از رسیدن به دگرگونی عقب نگه داشت گیج است اما کوردلان می‌خواهند ما را مجدداً به عقب برگردانند و و راه خود را به سوی آرمان‌های غرب‌گرایان عصر مشروطه که تمام آرزوهای آنها در رسیدن به صورت تمدن غربی خلاصه می‌شد پیدا کند. اما چون این آرمان‌ها یکبار زیر وزن نتایج منطقی خود فرو ریخت و بار دیگر با ضربات بنیان‌شکن امام خمینی در ۱۵ خرداد ۴۲ از هم گسسته شد اکنون به دنبال روزنه‌هایی است که به جایگاه پیشین خود باز گردد.

این شالوده‌شکنی، از جامعه‌شناسی دینی نوینی به دست آمد که امام در ۱۵ خرداد پایه‌ریزی کرد.

در این جامعه‌شناسی امام چند چیز را به اثبات رسانید:

۱. نابودی مطلق نظام شاهنشاهی یگانه راه انجام هر گونه اصلاح اجتماعی در ایران است.
۲. هیچ چیزی کمتر از این نه مورد نیاز است و نه باید در نظر گرفته شود زیرا هر برنامه‌ای برای ایران تا قبل از سقوط نظام شاهنشاهی و فرهنگ آن کاری غیر علمی است.
۳. برای به دست گرفتن زمام قدرت به شیوه انقلابی استفاده از هر ابزاری جایز نیست و باید پایبند اصول و آرمان‌های اسلامی در شیوه مبارزه بود. زیرا:

الف) انقلاب برخلاف تصور غرب‌گرایان و ماتریالیست‌ها، از لحاظ تاریخی بیرون از کنترل انسان‌ها نیست.

ب) اخلاق، حقیقت، عدالت و امثال اینها صرفاً پدیده‌هایی متفرع از منافع طبقاتی نیستند و معنای علمی آنها پیشبرد آن دسته از منافع طبقاتی نیستند که در گفتمان رسمی علم سیاست و علم اجتماعی در غرب وجود دارد.

آموزه‌های امام خمینی هیچ شباهتی به آموزه‌های سوسیالیسم و کمونیسم ندارد که آمده بود ناکجاآبادی را به علم مبدل کند. قدرت قاطع امام از آرمان‌هایی سرچشمه می‌گرفت که در متن تاریخ جاری بود نه از رویاهایی که از ناکجاآبادی سرچشمه می‌گرفت که بنا بود میدان را در برابر آن خالی کنند و در نهایت یک دیکتاتوری دیگری به نام دیکتاتوری طبقه کارگر به نظام‌های دیکتاتور اضافه نمایند.

۱۵ خرداد با پویایی و تحرکی که از خود نشان داد عوام‌فریبی، دین‌ستیزی، فرهنگ‌گریزی و شقاوت پنهانکارانه نظام مشروطه سلطنتی را عیان کرد و استعداد نهفته در دل اعتقادات مذهبی و مرجعیت دینی را به منصفه ظهور رسانید.

منورالفکران عصر قاجاری و پهلوی حکومت وحشت نظام مشروطه سلطنتی را بر مبنای آرزوهای دیکتاتوری منور توجیه می‌کردند اما امام هیچ‌گاه چنین توجیهی را قبول نداشت. این که گفته شود تنها هدف تجدد و ترقی باید رسیدن به تکنیک غربی باشد همان واژگونی اخلاقی بود که دویست سال فقط به عنوان نیروی پنهان ددمنشی‌های غرب‌گرایان و نظام سلطنتی به کار گرفته می‌شد.

امام در قیام ۱۵ خرداد نشان داد که جامعه ایرانی به این حقیقت نزدیک می‌شد که باید به چیزی فراسوی نظام شاهنشاهی و غرب‌گرایی‌های مدرنیسم بیندیشد. این آرمان در انقلاب

اسلامی به واقعیت تبدیل شد.

کاری را که امام خمینی در ۱۵ خرداد سال ۴۲ آغاز کرد امروز ما را به فراسوی مدرنیته و نظام‌های استبدادی وابسته به آن رسانده است. اگر چه ممکن است هنوز نقطه‌ای که به آن رسیده‌ایم مشابه نقطه‌ای باشد که قبلاً در آن بودیم اما چه کسی می‌تواند امکانات خلاقیتی را که به برکت اندیشه‌ها و آرمان‌های امام خمینی و انقلاب اسلامی در ایران به دست آمد نادیده انگارد.

ما نباید از چنین ظرفیتی که در ایران به وجود آمد غافل شویم و شرایط را به گونه‌ای فراهم سازیم که دوباره به همان پوچ‌انگاری دوران نظام مشروطه سلطنتی باز گردیم. آیا نباید از فجایع سال‌های گذشته پند بگیریم و نوعی مشارکت مدنی و مردم‌سالاری دینی ایجاد کنیم که اصل وحدت دهنده در آن تصمیم به پابندی به اصول‌گرایی مستمر و بازسازی اصلاحی کاستی‌های جامعه نوپای جمهوری اسلامی باشد.

بی‌تردید افراط و تندروری و کج‌تابی‌های فکری و عدول از آرمان‌های انقلاب اسلامی و آموزه‌های ۱۵ خرداد هر لحظه‌ای که بخواهیم اصول آن را به تعلیق درآوریم دوباره ما را گرفتار فاجعه خواهد کرد.

بنابراین فهم بسیاری از جنبه‌های عملی افراطی‌گری مانند تکیه بر تشکیلات فردی و گروه‌گرایی و بازگشت به غرب‌گرایی و غرب‌باوری و سنجش همه دگرگونی‌ها با معیار رسمی فلسفه سیاسی و اجتماعی غرب و امثال اینها تابع پابندی ما به اصول‌گرایی فعالانه نسبت به آرمان‌های انقلاب اسلامی است. آرمان‌هایی که در ۱۵ خرداد متبلور شد و در کمتر از ۱۵ سال به بار نشست.

همان‌طوری که امام فرموده بودند ۱۵ خرداد را نباید ملت ایران از یاد ببرد، این ۱۵ خرداد باید زنده بماند.

چرا باید ۱۵ خرداد را زنده نگه داریم؟

آیا به این اعتبار است که سرآغاز انقلاب اسلامی است؟

آیا به این اعتبار است که جنایاتی که رژیم پهلوی در ۱۵ خرداد مرتکب شد به تعبیر امام نظیرش در تاریخ اتفاق نیفتاده است؟

آیا به این اعتبار باید ۱۵ خرداد را زنده نگه داشت که خاطره غم‌انگیز و حماسه‌آفرین این روز تاریخی تجدید می‌شود؟

آیا به این اعتبار است که دست ناپاک استعمار در این روز از آستین شاه و نظام شاهنشاهی بیرون آمد؟

همه آنچه گفته شد به نوعی درست است ولی زنده نگه داشتن ۱۵ خرداد دلایل دیگری نیز دارد. حقیقت این است که در طول سه دهه گذشته ۱۵ خرداد مورد بی‌مهری دانش‌پژوهان این مرز و بوم قرار گرفته است. با وجودی که اتفاقات نه چندان مهمی در طول این مدت در رأس طرح‌های پژوهشی بسیاری از مراکز علمی و دانشگاهی، مطبوعات و رسانه‌ها بود اما ۱۵

خرداد و آرمان‌های ۱۵ خرداد به دست فراموشی سپرده شد و تنها و بی‌کس رها گردید. در حالی که بسیاری از رخداد‌های بی‌بنیاد یا کم‌مایه از سر بی‌مهری ما نسبت به رخداد عظیم ۱۵ خرداد با سنت معمول تدریس و پژوهش در مراکز علمی هماهنگ شدند. اما ۱۵ خرداد هنوز امید چندانی به برخورداری از همدلی دانش‌پژوهان ندارد.

کسانی که بیرون از حوزه انقلاب اسلامی به این رخداد نگاه می‌کنند و آن را تحت سیطره گفتمان‌های رسمی غرب در علم سیاست مورد تجزیه و تحلیل قرار

حقیقت این است که در طول سه دهه گذشته ۱۵ خرداد مورد بی‌مهری دانش‌پژوهان این مرز و بوم قرار گرفته است. با وجودی که اتفاقات نه چندان مهمی در طول این مدت در رأس طرح‌های پژوهشی بسیاری از مراکز علمی و دانشگاهی، مطبوعات و رسانه‌ها بود اما ۱۵ خرداد و آرمان‌های ۱۵ خرداد به دست فراموشی سپرده شد.

می‌دهند تلاش می‌کنند که این جنبش بزرگ اجتماعی را از واقعیت‌های یک جنبش، بسیار دور بدانند و به دنبال القای این باور هستند که سنت تحلیل جنبش‌های اجتماعی نسبت به رهیافت‌های جنبش ۱۵ خرداد نابردبار می‌باشد و آن را در حد شورش آن هم «شورشی کور» و بی‌برنامه تحلیل می‌کنند.

به عبارت دیگر اثرگذاری و پیشینه تاریخی این جنبش بزرگ را به مثابه یک رخداد عادی در کنار سایر رخدادهای اجتماعی قرار می‌دهند در حالی که جنبش ۱۵ خرداد تأثیرات بنیادینی بر سیر تطور تحولات سیاسی و اجتماعی و در رأس آن نظریه‌های سیاسی دینی تاریخ یکصد ساله اخیر ایران داشت. آثار بنیادین این تحولات را می‌توان دست‌مایه‌های پژوهش مراکز علمی در پنج محور اساسی زیر قرار داد:

۱. جنبش ۱۵ خرداد پایان مرجعیت سیاسی غرب‌گرایان در دگرگونی‌های اجتماعی ایران در دوران معاصر بود.

۲. جنبش ۱۵ خرداد نیروهای فکری و اجتماعی ایران را از سیطره تفسیرهای کلیشه‌ای غرب آزاد ساخت.

۳. جنبش ۱۵ خرداد مذهب را از سیطره تفسیرهای سلطنتی خارج کرد و در رأس جنبش عدالت‌خواهی، عقل‌گرایی، آزادیخواهی و معنویت‌گرایی ایران قرار داد.

۴. جنبش ۱۵ خرداد بی‌تردید پایان دوره مشروطه‌خواهی و دگرگونی‌های لیبرالیستی و سکولاریستی در ایران بود.

و بالاخره؛

۵. جنبش ۱۵ خرداد کارآمدی گفتمان‌های دینی را در ایجاد جنبش‌های اجتماعی به اثبات رسانید و زبان جدیدی در حوزه علم سیاست، نظریه‌های سیاسی، فلسفه سیاست و فلسفه سیاسی ابداع کرد.

جنبش ۱۵ خرداد به جای آنکه وسیله استقرار مجدد مفاهیم کهنه نظم سلطانی در تاریخ تحولات دوران معاصر باشد، به صورت هجوم سریعی در سراسر جبهه‌های دینی، سیاسی،

فرهنگی و اجتماعی درآمد و ارکان نظام پوسیده و از هم گسیخته نظام سلطانی را در کمتر از ۱۵ سال در میان تندآب‌های بی‌پایان آغاز یک دوره علمی و تاریخی جدید منحل ساخت. این تصویر خاص جنبش ۱۵ خرداد و انقلاب اسلامی است که باید در باورهای نسل جدید ایران شکل بگیرد. اگر چه مشخص کردن ویژگی‌های نوزایی این دوره جدید کار آسانی نیست و شبیه سیر در سرزمین‌های ناشناس به منظور آشنایی و کشف وضع آنهاست اما ویژگی عقلانی این دوره را باید با تمام وجود آن گونه که هست درک کرد.

باید در این مسأله عمیق شد که چگونه امام خمینی از تبدیل دستگاه‌های قدیم و تقویت آنها با عناصر جدید، بدون از دست دادن عقاید، فرهنگ‌ها، باورها و اعتقادات ریشه‌دار تاریخی ملت ایران منظره فکری، فلسفی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی ایران را عوض کرد و در نتیجه ستاره‌های جدیدی در آسمان این مرز و بوم درخشید.

بنابراین آنچه برای ما در بازشناسی این دوره اهمیت دارد دستیابی به یک فلسفه منظم نیست بلکه یک امعان انتقادی و اندیشه زاینده است که در شخصیت نیرومندی جمع آمد و جهان جدیدی آفرید.

جریان روشنفکری و وارونه‌نویسی غرب‌شناسی

عالم‌ان شیعه در تاریخ معاصر ایران

احمد رهدار^۱

◆ چکیده

از دو سده پیش تا کنون، بنا به دلایلی چند، تاریخ‌نگاری معاصر ایران، بیشتر با خامه جریان روشنفکری رقم خورده است. این جریان، به گونه‌ای به تبیین تاریخ سیاسی معاصر ما پرداخته است که خود بتواند در آن نقش کلیدی و محوری را بازیگر باشد و جریان رقیب آن یعنی جریان دینی — که در حقیقت، جریان محوری تاریخ معاصر ما بوده است — به بهترین نحو به حاشیه رانده شود. یکی از موضوعات مهم که می‌توان در آن، سهم نقش دو جریان مذکور را مشخص کرد، نوع مواجهه این دو جریان با پدیده غرب است — که به نوعی می‌توان آن را به عنوان مهم‌ترین چالش جدی قرون اخیر در کشورمان دانست. برخی

۱. دانش‌آموخته حوزه علمیه قم و دانشجوی دکتری علوم سیاسی با گرایش اندیشه سیاسی

از روشنفکرانی که تلاش کرده‌اند به این مهم بپردازند عبارت‌اند از: دکتر فریدون آدمیت، دکتر علی شریعتی، دکتر عبدالهادی حائری و حامد الگار. این در حالی است که در آثار این نویسندگان، هیچ‌گاه «نگاه عالمان شیعه به غرب» به صورت مسأله محوری و سؤال اصلی مطرح نشده است و این تا حدودی قضاوت درباره آنها را مشکل می‌کند. وجه مشترک همه این آثار، فقدان مواجهه‌ای صحیح از جانب عالمان دینی با پدیده غرب می‌باشد؛ چیزی که اسناد و وقایع تاریخ حقیقی معاصر ما آن را تأیید نمی‌کند.

کلیدواژه‌ها: علمای شیعه، غرب، غرب‌شناسی، جریان‌شناسی، روشنفکری

◆ درآمد

حجت خداوند در میان بندگان که تا زمان پیامبر اکرم(ص) در قالب نبوت الهی تجلی داشت، با خاتمیت پیامبر اسلام پس از رحلت ایشان، در قالب امامت الهی ظاهر گشت. در دهه‌های نخست اسلام، امت مسلمان در دو گام، از خط اصیل امامت فاصله و زاویه گرفتند؛ نخستین گام در سقیفه برداشته شد که نتیجه آن جایگزینی خط خلافت به جای امامت گشت و دومین گام به صورت کمرنگ در عهد بنی‌امیه و بنی‌عباس و سپس به طور پررنگ در سلسله‌های مختلف حاکم برداشته شد که نتیجه آن جایگزینی خط سلطنت به جای خلافت گشت؛ البته در موارد قابل توجهی، عنوان همان خلافت بود، اما جان‌مایه درونی آن به سلطنت بیشتر شبیه بود. هر کدام از دو دستگاه خلافت و سلطنت که به ترتیب ایده «جانشین خدا بودن» و ایده «سایه خدا بودن» را یدک می‌کشیدند، دارای کارویژه‌های خاص - و در بیشتر موارد، متفاوت - بودند و ایران اسلامی، گاه در سایه دستگاه خلافت و گاه در سایه دستگاه سلطنت، حیات تاریخی - سیاسی خود را ادامه می‌داد. در قرون اخیر و با ورود اندیشه سیاسی غرب به ایران، دستگاه سومی پا به عرصه اجتماع سیاسی گذاشت که به ظاهر و صورت، مبتنی بر رأی مردم بود و عنوان دستگاه پارلمانی - مشروطه را برای خود برگزیده بود.

در سراسر عمر ایران اسلامی پس از غیبت امام دوازدهم(عج)، دستگاه دیگری نیز به نام

دستگاه مرجعیت شیعه وجود داشت که بیرون از دستگاه رسمی وقت و در اعصار و امصار متفاوت، نسبت متفاوتی با آن برقرار کرده بود. در مقطع تاریخی‌ای که این نوشته متکفل بررسی آن است (عصر قاجاریه)، دستگاه رسمی حاکمیت در قالب سلطنت حضور دارد و دستگاه مرجعیت شیعه و نیز دستگاه پارلمانی - مشروطه در بیرون از دستگاه رسمی و در حال رقابت با آن هستند تا اینکه ابتدا در نهضت مشروطه، دستگاه پارلمانی - مشروطه و سپس در انقلاب ۱۳۵۷ دستگاه مرجعیت شیعه جایگزین دستگاه سلطنت شدند. البته دستگاه مرجعیت شیعه - که پس از حاکمیت یافتن، با عنوان دستگاه ولایت فقیه بیشتر شناخته شد - نسبت خاصی با دستگاه پارلمانی - مشروطه نیز برقرار کرد.

در میان دستگاه‌های سیاسی فوق‌الذکر، تنها در دستگاه مرجعیت شیعه بود که دین به عنوان محوری‌ترین عنصر و عامل حضور داشت و نقش‌آفرینی می‌کرد. این در حالی بود که سایر دستگاه‌ها، حتی دستگاه پارلمانی - مشروطه نیز نسبت خاصی با دین برقرار کرده و هرگز ساز مخالفت و ناسازگاری با دین ننواخته بودند. اما به اصطلاح، دال برتر این دستگاه‌ها (گفتمان‌ها)، دین نبود. در این میان، می‌توان یک مقطع تاریخی را از سایر مقاطع متمایز کرد و آن مقطع، عصر صفویه می‌باشد؛ اگر نگوییم دین و خاصه مذهب شیعه در دستگاه سلطنت صفوی، دال برتر بوده است، حداقل این است که از جایگاه ویژه و نسبتاً بالایی برخوردار بوده است به گونه‌ای که در سایه مساعدت دستگاه سیاسی وقت، آن‌چنان در اندیشه و ذهن و نیز قلب و ضمیر مردم نفوذ می‌یابد که از آن پس، به عنوان کلیدی‌ترین عنصر هویت ایرانی، در همه تحولات مهم اجتماعی - سیاسی کشور ایران، یعنی تحولاتی که در آن توده مردم برای دفاع از مصالح و هویت خود حضور داشتند، نقش بازی کرده است. مهم‌ترین جریانی که این هویت را نمایندگی می‌کرده است، جریان روحانیت شیعه به طلایه‌داری مرجعیت شیعه بوده است که هم از مراتب ایمان و تقوای بالا و هم از عرق و حمیت ملی بالا برخوردار بوده است و

با تکیه بر همین دو بخش^۱ هویت خود به حضور تاریخی‌اش در تحولات ایران معاصر، استمرار بخشیده است. تا جایی که نگارنده معتقد است تمامی تحولات مهم سده‌های اخیر در کشور ما بر محور همین هویت ترکیبی - مزجی صورت گرفته است. در مقابل، تاریخ‌نگاری جریان روشنفکری بر این ادعاست که اساسا عالمان دینی هیچ‌گونه شناختی از غرب - که به گمان آنها محوری‌ترین عنصر جریان‌ساز در سده‌های اخیر کشور ما می‌باشد - نداشته و یا اگر هم داشته، به شدت، ناقص و حتی غیر واقعی بوده و نتوانسته سیری از اجمال به تفصیل و از سطح به عمق داشته باشد.^۲ این تحقیق

مهم‌ترین ملاحظه‌ای که می‌توان بر تاریخ‌نگاری‌های آدمیت داشت، بیگانه بودن وی با اساس هویت مرکبه جدیدی بود که برای ایرانیان از صفویه به این طرف ایجاد شده بود. آدمیت نه با مآثر ملی - تاریخی ایرانی به خوبی آشناست و نه با مذهب و آیین شیعه. از این رو، وی هرگز نتوانسته است تحلیلی حقیقی از رفتارهای سیاسی مردمی که در ذیل این هویت مرکبه قرار دارند ارائه دهد.

در صدد است تا به گزارشی از چهار نظریه در این خصوص - به همراه بررسی و نقد اجمالی آنها - بپردازد. پیش از ورود به اصل بحث، بایسته است به مفاهیم کلیدی تحقیق، اشاره شود: تحول و تطور: منظور از تحول شناخت غرب در اندیشه عالمان شیعه، صرفا یک تحول تاریخی نیست، هر چند این تحول، در تاریخ صورت گرفته است. منظور از تحول، حرکت از

۱. این دو بخش هویت ایرانی، به صورت مزجی ترکیب شده‌اند و قابل تفکیک عینی - مگر در مقام انتزاع - نمی‌باشند.
۲. مواجه شدن با چنین ادعایی، مسلما پای این پرسش را به میان می‌کشد که چگونه ممکن است نمایندگان و طلایه‌داران جریان دینی که پاسداران و نگهبانان هویت عنصر ایرانی‌اند، در قبال جدی‌ترین چالش‌های هویتی زمان خود، سکوت اختیار کنند و تکاپویی نداشته باشند؟!

اجمال به تفصیل و از سطح به عمق (البته با امعان نظر به این نکته که میان اندیشیدن در سطح با سطحی اندیشیدن تفاوت وجود دارد) می‌باشد. علاوه بر این، منظور، تحول در نفس درک عالمان شیعه از پدیده غرب می‌باشد.

علما: منظور از علما در این تحقیق، علما به معنی خاص آن می‌باشد؛ یعنی کسانی که صاحبان افتاء بوده‌اند و اساساً جریان دیانت را در تاریخ معاصر ما مدیریت و رهبری کرده‌اند. البته به تبع و نیز به تناسب، در مواردی سخن از کسانی به میان آمده است که در این ردیف نمی‌باشند ولی در عین حال، نظر به تأثیر خاص یا ویژگی دیگری که داشته‌اند، به دیدگاه‌ها و موضع‌گیری‌های آنها در قبال غرب اشاره شده است. با این حساب، منظور از علما و عالمان در این تحقیق، مرجعیت شیعه و روحانیت مجتهد ذی نفوذ (مرجعیت محلی) می‌باشد. غرب: منظور از غرب در این تحقیق، غرب جغرافیایی و یا حتی صرفاً غرب تکنیکی - ابزاری یا... نمی‌باشد، بلکه بیشتر، غرب به مثابه یک سیستم، منظومه، شبکه و حتی مسامحتاً گفتمانی جامع لحاظ شده است که دارای ابعادی متفاوت و تجلیاتی مختلف می‌باشد. به عبارت دیگر؛ در این تحقیق، غرب به مثابه پیکری واحد لحاظ شده است که امکان فهم و قرائت آن از ابعاد و حیثیات متفاوت می‌باشد.

غرب‌شناسی: چه غرب‌شناسی را متناظر معکوس شرق‌شناسی بدانیم و چه ندانیم - که البته حق این است که ندانیم - در این تحقیق، غرب‌شناسی به معنی اصطلاحی و خاص آن مراد نشده است. به عبارت دیگر؛ در این تحقیق، شناخت صرف غرب از سوی عالمان دینی اراده نشده، بلکه بیشتر شناخت معطوف به عمل مراد بوده است. به همین علت، به رغم علم به تفاوت میان غرب‌شناسی و غرب‌ستیزی^۱، چون به نتایج شناخت غرب توسط عالمان دینی نیز نظر داشته‌ایم (شناخت معطوف به عمل)، ناگزیر از تبیین موضع‌گیری عملی آنها - که طبیعتاً به خود، حالت غرب‌ستیزی گرفته است - بوده‌ایم. به طور خلاصه، در این تحقیق، غرب‌شناسی به

مجموعه اندیشه‌ها و عمل‌هایی اطلاق شده است که به منظور ترسیم و تبیین موقف و افقمان و نیز نسبت میان این دو از جانب عالمان شیعه صورت گرفته است.

جریان‌شناسی: منظور از جریان و جریان‌شناسی در این تحقیق، پیگیری طولی و خطی یک اندیشه در بستر تاریخ معاصر می‌باشد به گونه‌ای که در هر مقطع تاریخی مشخص شود که یک اندیشه، وام‌دار چه میراثی از گذشته خود می‌باشد و چه میراثی برای آینده خود می‌گذارد. روشنفکران: منظور از روشنفکران در این تحقیق، طیفی از ایرانیانی هستند که به نوعی علاوه بر اینکه دانش‌آموخته دانشگاه‌ها و دیگر محافل علمی غربی هستند، به مبانی، متدها و غایات علمی غرب نیز دل سپرده و به دنبال تحقق آنها در کشور ما از طریق خطی به نام اصلاحات و به منظور همسان‌سازی ایران و غرب بوده‌اند. این افراد برای نیل به مقاصد خود، از رویارویی با جریان دینی ابایی نداشته، هر چند به اقتضای شرایط زمان و مکان در بسیاری موارد ترجیح می‌دادند به صورت تاکتیکی در تعامل با آن باشند.

♦ دیدگاه دکتر فریدون آدمیت

فریدون آدمیت^۱ یکی از مورخان سکولار تاریخ معاصر است. وی در خصوص بسیاری از

۱. فریدون آدمیت (متولد ۱۲۹۹) پسر عباس‌قلی خان قزوینی بنیانگذار سازمان فراماسونری «مجمع آدمیت» می‌باشد. مجمع آدمیت مرکزی بود که پدر آدمیت آن را به سفارش میرزا ملک‌خان ناظم‌الدوله، پس از قیام مردم تهران به رهبری ملا علی کنی علیه مرکز فراموش‌خانه و به آتش کشیدن آن، راه‌اندازی شد. فریدون به مناسبت اینکه پدر او بنیانگذار مجمع آدمیت بود، از سوی سازمان فراماسونری به لقب آدمیت مفتخر گردید! وی از دوران رضاخان (در سال ۱۳۱۸ ش) تا واپسین سال‌های سلطنت محمدرضا، بیش از ۲۴ شغل و پست دولتی در وزارت خارجه، از جمله شغل‌های ذیل را عهده‌دار شد: دبیر دوم سفارت ایران در لندن، معاونت اداره اطلاعات و مطبوعات، معاونت اداره کارگزینی، دبیر اول نمایندگی دائمی ایران در سازمان ملل متحد، رایزن سفارت ایران در سازمان ملل، نماینده ایران در کمیسیون حجیت (وابسته به شورای اقتصادی و اجتماعی ملل متحد)، نماینده ایران در کمیسیون حقوقی تعریف تعرض، مخبر کمیسیون امور حقوقی در مجمع عمومی نهم، نماینده ایران در کنفرانس ممالک آسیایی و آفریقایی در باندونگ، مدیر کل سیاسی وزارت خارجه، مشاور عالی وزارت امور

موضوعات تاریخ معاصر کشور ما، کتاب، رساله و مقاله نوشته و منتشر کرده است. در میان افراد و جریان‌های مهمی که وی درباره آنها اظهار نظر کرده است، قضاوت درباره برخی از علما و به طور کلی درباره جریان روحانیت و علمای شیعه نیز به وضوح مشهود است. همان‌گونه که گذشت، عمده نگاه وی، ناظر به نحوه رویکرد علمای قبل و بعد از نهضت مشروطه به غرب می‌باشد.

ادعای محوری آدمیت در خصوص کیفیت تعامل علمای شیعه با غرب و مؤلفه‌های آن، این است که علما، اساساً با غرب و سیاست روز، بیگانه هستند و هیچ اطلاعی از آن ندارند. وی که در جای‌جای کتاب‌های خود دغدغه اثبات این دیدگاه را دارد، تلاش می‌کند تا برای دیدگاه خود، از دیگر نویسندگان، رجال سیاسی و روشنفکران نیز تأییدیه بیاورد. به عنوان مثال؛ وی به نقل از احتشام‌السلطنه می‌آورد:

باید بدانید اگر موفقیتی حاصل گردد، فقط به دست اشخاص صحیح بااطلاع ممکن است

بشود، وگرنه، به دست چهار نفر معمم از همه جا بی‌خبر چه طرفی بسته می‌شود؟^۱

وی، در جای دیگر، به نقل از میرزا آقاخان کرمانی می‌آورد:

این علمای ما یک استقلال ذاتی از خودشان ندارند... اگر تبدلی در اوضاع سلطنت و

خارج، معاونت وزارت امور خارجه، سفیر ایران در لاهه، سفیر ایران در مسکو، سفیر ایران در فیلیپین، سفیر ایران در هند و...

وی بسیاری از کتاب‌های خود را در زمان محمدرضا شاه به رشته تحریر درآورد. کتاب اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده وی، که مفتخر به دریافت جایزه از دربار سلطنتی شد، به قدری ضد دین بود که حتی در عصر محمدرضا شاه، توقیف شد و سرانجام به دستور خود شاه، از توقیف خارج شد. در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی، آدمیت به همراه چند تن از دوستان و همفکرانش، در دفاع از رژیم پهلوی طرحی ریخت تا بدان وسیله بتواند از رژیم دفاع کند. وی، مرکزی تحت عنوان کانون نویسندگان راه انداخت و خطاب به دولت، اعلامیه چاپ می‌کرد. در این اعلامیه‌ها، ضمن درخواست از دولت برای به رسمیت شناختن این کانون، بر اجرای قانون اساسی، اعلامیه حقوق بشر، آزادی انتخابات و... تأکید می‌شد.

۱. فریدون آدمیت، *بیئولوژی نهضت مشروطیت ایران*، تهران، پیام، ۱۳۵۵، ص ۱۶۱.

دولت بشود و به خصوص اگر علما دخالت بکنند، آن وقت می‌ترسیم کسی از عهده امور مملکت و سیاست و پلیتیک با خارج برنیاید... زیرا که علما، هیچ از امور سیاسی اطلاع ندارند و از عهده بر نمی‌آیند... در این خصوص باید به آنها تأمینات بدهید؛ یعنی در قانون نوشته شود که: عمل دولت و ملت به دست این علما که امروز خود را عاری از امور سیاسی می‌دانند، چون صاحب علم و دیانت و حب ملیت هستند، هزار بار خوب‌تر و نیکوتر جریان پیدا می‌کند و دایر خواهد بود تا از این حیوانات جاهل سفیه بنگی چرسی که به... هیچ کار جز تضییع و تخریب مملکت نمی‌پردازند. وانگهی این علم و فضیلت و دیانت و تقوی که در علمای ما موجود است، سرمایه بزرگی برای همه چیز هست و بر همه کاری، ایشان را توانایی می‌دهد. اگر هر یک از این ذوات محترم دو ماه در امور سیاسی داخل شوند... از پرنس بیسمارک و سالسبوری هم گوی سبقت خواهند برد.^۱

وی، در جایی دیگر، به نقل از نامه میرزا آقاخان به ملکم، می‌نویسد:

در اصلاح کار و دفع هرج و مرج، باید باطنا، قطع نظر از این طایفه قاجار و چند نفر ملای احمق بی‌شعور نمود. اینها جمیع حرکاتشان تحت غرض است و به هیچ چیزشان اطمینان نیست. این علمای ما یک استقلال ذاتی از خودشان ندارند. [البته] باید کاری کرد شاید آن طبایع بکر دست‌نخورده و آن خون‌های پاکیزه مردم متوسط ملت، از دهاقین و اعیان و نجبا به حرکت بیاید. چون هنوز در مردم ایران فیلاسوفی قوت ندارد و همه، مستضعفین و محتاج فنانیزم هستند، برای اصلاح حال آنها پاره‌ای وسایل به نظر می‌آید و آن این است که اگر از طایفه نیم‌زنده ملایان تا یک درجه محدودی معاونت بطلبیم، احتمال دارد زودتر مقصود انجام گیرد.^۲

از سوی دیگر، آدمیت معتقد است که کثرت و حدت اعلامیه‌ها و بیانیه‌های روشنفکران و عناصر مترقی نیز باعث شد تا ملت به مسائل سیاسی و غرب آشنا شوند و علما را تحت فشار

۱. همان، ص ۲۹ - ۳۱.

۲. همان.

اساسا جریان روشنفکری از آنجایی که همواره چشم به دهان غرب دوخته است، نیز، همواره اصالت را به جریان‌ها، افراد و موضوعات برآمده از غرب داده است. بر همین اساس است که آنها آن هنگام که تلاش کرده‌اند در چهره یک مصلح اجتماعی برآیند، راه نجات و اصلاح جامعه را در کپی‌برداری کلیشه‌ای از متناظرهای غربی امور می‌دانستند.

آوردند و به نشر آن برخاستند. سپس عنصر مرفقی طبقه روحانی به آن گرایش یافت و با تغییر اصولی و شرعی به پشتیبانی آن آمد. با این بیان، آدمیت برای علما صرفا انفعال از روشنفکری را به رسمیت می‌شناسد و تازه آن دسته از علمایی را هم که معتقد است که با غرب آشنایی یافتند، با پیشوند عنصر مرفقی یاد می‌کند، یعنی آنها هم که توانستند غرب را فهم کنند و با مسائل آن آشنا شوند، کسانی بودند که دیگر به اصول روحانیت پایبند نبودند، بلکه چون مرفقی شدند، توانستند با غرب آشنا شوند!

آدمیت در تحلیل خود از نحوه رویکرد علما به غرب، در صد القای چندین مطلب غیر واقعی است:

گذارند تا آنها نیز به میدان آیند و از طالبات مردم دفاع کنند. وی، پس از آوردن چند نامه که به نقل از ناظم‌الاسلام کرمانی، از جانب روشنفکران، خطاب به مردم و علما نوشته شده است، می‌نویسد: افکار عام، تحت تعالیم سیاسی عنصر مرفقی، محرک دستگاه روحانی گردید، آن را به راه خود کشاند. ابتکار ابداء از علما نبود.^۱

البته، وی معتقد است که سیاست مشروطیت یا حکومت مردم یکی از بنیادهای اصلی مدنیت غربی بود که روشنفکران و معتقدان مسلک مرفقی

۱. همان، ص ۱۶۳.

۱. علما با مسائل سیاست داخلی و خارجی کاملاً بیگانه بودند و به لحاظ تاریخی، زمانی وارد گود سیاست شده‌اند که روشنفکران همه توده مردم را آشنای به وظایف سیاسی‌شان کرده بودند. در حقیقت، علما بیش از آنکه پیشرو باشند، تابع و پیرو بوده‌اند.
۲. به‌رغم بی‌اطلاعی علما از مسائل سیاسی، آنها خود، مدعی حقانیت، اعلیت و حکومت بر مردم بودند. جهل مردم و عوام‌زدگی آنها باعث می‌شد تا مردم دیر به ماهیت ادعاهای واهی علما پی ببرند.
۳. علما آن‌چنان غرق در مطالبات شیطانی بودند که اگر تنها در مقام لفظ و شعار هم زیر بغل آنها بتوانیم هندوانه بگذاریم و برای آنها آقایی و سیادت به رسمیت بشناسیم، آنها بدان راضی و خشنود خواهند شد.
۴. روشنفکران، بسان مادرانی حقیقی برای ملت هستند که در دعوای با ملایان نامادری، آنگاه که قرار است به روند ملت آسیبی برسد، آنها از حق خود گذشت می‌کنند و حاضرند بر خلاف میلشان به ملایان باج دهند.
۵. روشنفکران، به صورت تاکتیکی با علما ائتلاف کرده‌اند تا بدین وسیله بتوانند از نفوذ روحانیت برای دفاع از حقوق ملت استفاده کنند. پس این روشنفکران بودند که علمای از هیچ جا بی‌خبر را وارد گود مسائل مربوط به غرب کردند. در حقیقت، تاکتیک روشنفکران، این بود که «طبقه روشنفکر که نماینده اندیشه ترقی و سیاست عقلی است، نمی‌خواهد حرکت مشروطیت به بستر شریعت‌خواهی بیفتد، اما یاری دستگاه روحانی را در حد معینی می‌طلبد»^۱
- مهم‌ترین ملاحظه‌ای که می‌توان بر تاریخ‌نگاری‌های آدمیت داشت، بیگانه بودن وی با اساس هویت مرکبه جدیدی بود که برای ایرانیان از صفویه به این طرف ایجاد شده بود. آدمیت نه با مآثر ملی - تاریخی ایرانی به خوبی آشناست و نه با مذهب و آیین شیعه. از این رو، وی هرگز نتوانسته است تحلیلی حقیقی از رفتارهای سیاسی مردمی که در ذیل این هویت مرکبه قرار

دارند ارائه دهد، بلکه برعکس، وی در تاریخ‌نگاری‌های خود نه تنها به چنین مردمی - که در حقیقت ایرانی واقعی بودند - نپرداخته است، بلکه بیشتر مکتوبات و نوشته‌های خود را در توصیف و حتی تنزیه روشنفکرانی پرداخته است که از کمترین مشابهت با این هویت برخوردار بودند و حتی در موارد متعددی آن را انکار کرده و با آن به تعارض برخاسته‌اند. در نوشته‌های آدمیت، به همان میزان که عنصر روشنفکری پررنگ است، عنصر دین و دینداری کم‌رنگ است و بلکه به جرأت می‌توان گفت که نوشته‌های وی در حکم مانیفست روشنفکری می‌باشد. یکی از محققان تاریخ معاصر در نقد نگاه آدمیت درباره جریان‌های مذهبی در تاریخ معاصر می‌نویسد:

الف) بیشتر تحقیقات او به بررسی نقش عنصر روشنفکر و متجدد در زمان قبل و یا بعد مشروطیت مربوط می‌شود و روشنایی‌های مهمی در زمینه مزبور در کتاب‌های او می‌توان شاهد بود، ولی در زمینه اندیشه‌های مذهبی، مطالب جدی و تحلیل قابل نتوانسته ارائه نماید.

ب) ایراد دومی که تحقیقات و نوشتارهای دکتر آدمیت دارد این است که وی در صدد حمله و تعرض به علمای مذهبی و نقش دین بوده و به خاطر اثبات گفته‌های خود که بیشتر برداشت و تقلید از وقایع عصر روشنگری اروپا و نقش طبقه متوسط و تطبیق نارسا با شرایط ایران است، دچار تحریف و تناقض شده است.

ج) کاستی دیگر که در محتوای نوشته‌های دکتر آدمیت به نظر می‌رسد، بیگانه بودن وی با عمق مفاهیم مذهبی و روح فرهنگ اسلامی و شیعی می‌باشد.^۱

اساساً جریان روشنفکری از آنجایی که همواره چشم به دهان غرب دوخته است، نیز، همواره اصالت را به جریان‌ها، افراد و موضوعات برآمده از غرب داده است. بر همین اساس است که آنها آن هنگام که تلاش کرده‌اند در چهره یک مصلح اجتماعی برآیند، راه نجات و اصلاح جامعه را در کپی‌برداری کلیشه‌ای از متناظرهای غربی امور می‌دانستند. چه اینکه در

۱. موسی نجفی، بنیاد فلسفه سیاسی در ایران عصر مشروطیت، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۶، ص ۱۱، ۱۲.

شریعتی نیز مانند اغلب منورالافکران دوران قاجاریه و پهلوی به تأسی از سیطره گفتمان‌های رسمی غرب به دنبال جایگزینی یک جریان جدید در رهبری جنبش‌های اجتماعی به جای عالمان دینی است. طبیعی است که چنین محقق‌ی نمی‌تواند بپذیرد که جریان رقیب که دارای ریشه‌های تاریخی در فرهنگ جامعه هست و هنوز هم اصیل‌ترین، پرقدردترین و مردمی‌ترین جریان در رهبری جنبش‌های اجتماعی ایران می‌باشد می‌تواند درک منطقی‌تری نسبت به این جریان در فهم مسائل ایران داشته باشد.

مقام تحلیل و آسیب‌شناسی اجتماع نیز، با اصالت دادن به تحولات و وقایع غربی، با همان مفاهیم، معیارها، شیوه‌ها، مبانی و مآلی غربی به ارزیابی و قضاوت می‌نشستند. غرب برای روشنفکری ما نه تنها به مثابه یک الگو، بلکه به مثابه خط قرمزی مطرح بوده است که هرگز نباید از آن عدول کرد.

♦ دیدگاه دکتر علی شریعتی

دکتر علی شریعتی یکی دیگر از نویسندگانی است که بخش‌های قابل توجه نوشته‌ها و گفته‌های وی درباره روحانیت شیعه به ویژه در خصوص نسبتی است که این جریان با جریان غرب برگزار کرده است. در نوع تاریخ‌نگاری‌های پس از او، از وی به عنوان یک روشنفکر اجتماعی یاد شده است که دردهای جامعه

خویش را بسیار پرشور و پردرد بیان می‌دارد. چه اینکه، از مجموع آثار مکتوب وی نیز برمی‌آید که خودش نیز به دنبال تحقق چنین رسالتی بوده است.^۱ آسیب‌شناسی و نقد نظام و سازمان روحانیت یکی از موارد مهمی است که وی بدان همت نهاده است، البته نوشته‌های

۱. علی شریعتی، مجموعه آثار، ج ۲، ص ۱۸۴.

دکتر شریعتی درباره روحانیت، بسیار فراتر از زاویه‌ای است که در این تحقیق بدان نیاز داریم. در حقیقت در این تحقیق، تنها به نوشته‌هایی از وی نیازمندیم که به نوعی ما را به فهم دیدگاهش در خصوص نگاه علمای شیعه به پدیده غرب راهنمایی می‌کند. در این خصوص، تنها به ذکر موارد ذیل اکتفا می‌کنیم:

۱. در عصری که شریعتی شروع به بالیدن و تأمل ورزیدن کرده است (یعنی دهه ۴۰ و ۵۰) هر چند در گوشه و کنار، متفکران ایرانی نیم‌نگاهی نیز به پدیده غرب داشته‌اند، اما مسأله محوری بسیاری از آنها نه غرب که از سویی مارکسیسم و از سویی استبداد داخلی بوده است. از همین روست که حتی نظریه‌پردازانی چون علامه طباطبایی و شهید مطهری نیز در آن عصر بیشتر به مارکسیسم و ماهیت آن پرداخته‌اند تا به غرب. جریان روحانیت، نظر به الحاد روشن و واضحی که در اندیشه مارکسیسم نهفته، تقریباً می‌توان گفت متفقاً در برابر مارکسیسم موضع‌گیری کرده است. این برخلاف جریان غرب است که از سویی، الحاد مضمحل در اندیشه و تفکر غرب به صراحت و وضوح الحاد مارکسیستی نیست، لذا برخی از جریان‌ها یا افراد روحانی در خصوص تعامل با آن نظر مثبت داشته‌اند و از سویی، برخلاف مارکسیسم که هیچ‌گاه به مرحله نهادسازی و نظام‌سازی نرسید، غرب چون دارای برنامه نهادسازی و نظام‌سازی بود، اخذ و اقتباس تکنیک، روش و علم آن نه تنها مورد مخالفت روحانیت قرار نگرفته بلکه گاه مورد پیشنهاد آنها نیز قرار گرفته است. در مجموع می‌توان دریافت که نظریه‌پردازی درباره کیفیت تعامل با غرب نسبت به نظریه‌پردازی درباره کیفیت تعامل با شرق به مراتب سخت‌تر می‌باشد. به رغم این، از آنجا که مباحثی که شریعتی درباره روحانیت مطرح کرده است محدود به تنها عصری که در آن می‌زیسته نمی‌باشد و بلکه گستره تاریخ معاصر ما را به تمامه پوشش می‌دهد، می‌توان به روشنی به دیدگاه وی درباره نگاه روحانیت به غرب دست یازید.

۲. یکی دیگر از نکات مهم در فهم دیدگاه شریعتی درباره نگاه عالمان شیعه نسبت به غرب این است که علاوه بر مواردی که شریعتی صریحاً در این خصوص به قضاوت پرداخته است،

موارد متعدد و زیادی می‌توان در نوشته‌های وی جست که لازمه یا نتایج آنها به روشن کردن این بحث کمک می‌کند.

۳. با نگاهی به آثار شریعتی به روشنی درمی‌یابیم که وی کمتر به مباحث نظری در خصوص غرب توجه داشته است. شاید این امر معلول روحیه ستیزگر و چالشی وی و نیز حوزه مورد علاقه مطالعات وی (جامعه‌شناسی)^۱ باشد که بیشتر به کنش‌ها، هنجارها، ناهنجارها و مسائل روبنایی می‌پردازد تا به مسائل و مباحث نظری. به هر حال، این امر باعث شده است تا شریعتی به روحانیت نیز در همین سطح مباحث روبنایی — و نه

شریعتی اگر چه به ویژه به استعمارستیزی روحانیت توجه ویژه دارد، اما نه تنها ارتباطی منطقی میان این موارد پیش‌گفته با این روحیه استعمارستیزی برقرار نمی‌کند، بلکه معتقد می‌شود که باید میان روحانیت مبارز و جریان کلی روحانیت تفاوت قائل شد.

ضرورتاً سطحی — نگریسته باشد. از همین رو، هیچ‌گاه شریعتی به این مسأله که آیا روحانیت شیعه در خصوص مباحث نظری و فکری غرب نظریه‌پردازی کرده یا نه، نپرداخته است. در

۱. برخلاف آنچه شایع است، رشته تحصیلی دکتر شریعتی، نه جامعه‌شناسی که ادبیات فارسی است. البته وی، از سر علاقه، مطالعات ویژه‌ای در جامعه‌شناسی داشته است. شریعتی در سال ۱۳۳۴ در دوره لیسانس زبان و ادبیات فارسی در دانشکده ادبیات دانشگاه مشهد آغاز به تحصیل کرد. در سال ۱۳۳۷ فارغ‌التحصیل شد و چون رتبه اول را داشت در سال ۱۳۳۸ به فرانسه اعزام شد. وی در دانشگاه پاریس موفق به گرفتن دکترای دانشگاهی شد که به طور معمول سطح آن بسیار نازل‌تر از دکترای دولتی این دانشگاه است. دکترای دانشگاهی تنها نیاز به نوشتن یک پایان‌نامه دارد و پایان‌نامه دکتر ترجمه خلاصه بخشی از کتاب «فضائل بلخ» به زبان فرانسه بود که جمعا متن و ترجمه در حدود ۱۳۰ صفحه بوده است. (رسول جعفریان، *جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی - سیاسی ایران*، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۰، ص ۲۸۴).

مقابل، این مسأله در ذهن شریعتی پررنگ بوده که برخورد روحانیت در قبال غرب استعماری - استکباری چه بوده است.

۴. اساساً قضاوت‌های شریعتی نسبت به روحانیت به شدت متناقض است. نمی‌توان گفت امکان جمع‌بندی آنها نمی‌باشد، اما به جرأت می‌توان گفت که جمع‌بندی آنها بسیار سخت است. شاید یکی از راه‌های جمع‌بندی دیدگاه‌های شریعتی در خصوص روحانیت - همان‌طور که ادوارد سعید پیشنهاد می‌دهد که برای فهم شرق‌شناسی باید ابتدا آن را ساده و تلخیص کرد - این باشد که ابتدا دیدگاه‌های وی را در این خصوص ساده و تلخیص کنیم و سپس به قضاوت و ارزیابی درباره آنها بنشینیم.

۵. در یک تقسیم‌بندی کلی نوشته‌های شریعتی در خصوص روحانیت، می‌توان آنها را در دو بخش محاسن (تعریف و تمجیدها) و معایب (نقدها و آسیب‌شناسی‌ها) جریان روحانیت قرار داد که از هر دو دسته این موارد می‌توان برای بحث غرب‌شناسی عالمان شیعه استفاده کرد.

۶. مواردی که شریعتی از روحانیت تمجید و تعریف می‌کند، به شرح ذیل است: پایگاه اجتماعی بالای روحانیت که دلیل آن تقوی، مردم‌گرایی و ساده‌زیستی آنها می‌باشد؛^۱ نظام آموزشی حوزه که از جهات متعددی بر نظام آموزشی دانشگاه برتری دارد؛^۲ مسئولیت اجتماعی فراگیر روحانیت که تقریباً با طول حیات آنها برابر است (در برابر طول مسئولیت اجتماعی روشنفکران که چهار تا هفت سال می‌باشد)؛^۳ مشعل‌داری عدالت و آزادی در طول تاریخ^۴ که علت آن عدم وابستگی فقه شیعه^۵ به حکومت‌ها می‌باشد؛^۱ پایگاه روحانیت به مثابه

۱. مجموعه آثار، ج ۲۱، ص ۲۴۵ و ج ۲۷، ص ۲۵۲.

۲. رضا احمدی، «شریعتی و روحانیت»، هفته‌نامه پیام‌هاجر (۷۸/۳/۲۷)، ص ۵۵، ۵۶.

۳. شریعتی و روحانیت، ص ۵۵.

۴. مجموعه آثار، ج ۲۱، ص ۲۴۵.

۵. الویه روا از جانب دیگری به مزایای فقه شیعه اشاره می‌کند. وی می‌نویسد:

روحانیت شیعه نسبت به سایر مکتب‌های فکری غیرمسلمان بازتر است. آیت‌الله‌ها آثار خارجی، حتی

مهم‌ترین پایگاه برای مبارزه با استبداد و استعمار؛^۲ سختی کار روحانیت به همراه مزد کم آن

نوشته‌های مارکس و فویرباخ را نیز خوانده‌اند. این حالت روحانیون شیعه تعجب‌آور است؛ زیرا با وجود این باز بودن درباره نظریات مدرن، آنان بی‌نهایت سنت‌گرا می‌باشند و همین طور پشت نظریات فقهی آنها یک فکر فلسفی نیز وجود دارد. (الیویه روا، تجربه اسلام سیاسی، ترجمه محسن مدیرشانه‌چی و حسین مطیعی امین، تهران، هدی، ۱۳۷۸، ص ۱۸۳ - ۱۸۵).

۱. مجموعه آثار، ج ۱۰، ص ۸۵.

۲. برخی عبارات شریعتی در این خصوص عبارت است از:

این یک مسأله ذوقی نیست که بگویید من آخوند دوست دارم، من آخوند دوست ندارم، این یک مسأله عینی و تاریخی است؛ باید سند نشان دهید و مدرک. تا آنجا که من می‌دانم، زیر تمام قراردادهای استعماری را کسانی که امضا گذاشته‌اند، همگی از میان ما تحصیلکرده‌های دکتر و مهندس و لیسانسیه بوده‌اند و همین ما از فرنگ برگشته‌ها. یک آخوند، یک از نجف برگشته، اگر امضایش بود، من هم مثل شما اعلام می‌کنم که: آخوند دوست ندارم! اما از آن طرف، پیشاپیش هر نهضت ضد استعماری و هر جنبش انقلابی و مترقی، چهره یک یا چند آخوند را در این یک قرن می‌بینم. از سید جمال بگیر و میرزا حسن شیرازی و بشمار تا مشروطه و نهضت... (مجموعه آثار، ج ۲۲، ص ۳۲۰ - ۳۲۲).

پای یکی از این قراردادهای سیاهی را که در این قرن و پیش از یک قرن تدوین شده و این قراردادهای شوم استعماری که در میان کشورهای اسلامی آفریقا و آسیا با امپریالیسم تحمیل گردیده است، امضای یک عالم اسلامی وجود ندارد. متأسفانه و با کمال شرمندگی همه امضاها، از تحصیلکرده‌های مدرن و روشنفکر و «امروزی» و «غیر متعصب» و دارای «جهان‌بینی باز» و اومانستی و مترقی و غیر مذهبی است! حتی اگر یکی از میان این علما می‌خواسته خود را بفروشد و پای قراردادی استعماری را امضا کند، اول عمامه و قبا و عبا را می‌کنده و ریش می‌تراشیده و فکل می‌بسته و یک سفری به فرنگ می‌رفته است و در رودخانه تایمز غسل تعمیدش می‌داده‌اند و بعد برمی‌گشته و «تصحیف حر» می‌شد و آلت فعل و بالاخره به نام یک شخصیت متجدد و مترقی اروپایی‌مآب غیر مذهبی امضا می‌کرده است. این رهبران و متفکران اسلامی بودند که بیش از همه خودشان و همچنین با زبان معنوی و مذهبی خودشان، که با توده مردم و نسل خودشان (برخلاف روشنفکران فرنگی‌مآب امروز) تفاهم و تبادل فکری داشتند، اعلام خطر کردند که اروپاییان نیامدند که فقط غارت مس و طاس و نفت و پنبه و کتان کنند و منابع زیرزمینی و معادن گرانبها را به یغما ببرند، بلکه در عین حال، همه منابع و ثروت انسانی و سرمایه فرهنگی و فضایل اخلاقی و ریشه‌های سنتی مذهب و معنی و شخصیت و تاریخ و هر چه موجودیت ملی ما را می‌سازد نیز،

تا حدی که آنها را به تعبیر و نسان مونتی تبدیل به یک «پرولتر فکری» کرده است^۱ و... از نتایج هر یک از موارد فوق می‌توان استنباط کرد که باید برخورد و رفتار روحانیت در قبال غرب رفتاری مثبت، فعالانه و از موضع عزت بوده باشد. چه، پایگاه اجتماعی بالای آنها باعث می‌شده تا به راحتی حاضر به باج دادن به بیگانگان نشوند، نظام آموزشی عالی به همراه مسئولیت فراگیر آنها باعث می‌شود تا همواره در متن مردم بوده و بیگانه با مصالح و مفاسد اجتماعی نباشند، عدالت‌خواهی آنها باعث می‌شده تا در برابر بی‌عدالتی‌های ناشی از قراردادهای تحمیلی، فریاد اعتراض برآرند و... اما شریعتی اگر چه به ویژه به استعمارستیزی روحانیت توجه ویژه دارد، اما نه تنها ارتباطی منطقی میان این موارد پیش‌گفته با این روحیه استعمارستیزی برقرار نمی‌کند، بلکه معتقد می‌شود که باید میان روحانیت مبارز و جریان کلی روحانیت تفاوت قائل شد. به نظر وی، روحانیت مبارز، «نماینده صداقت، آگاهی و مسئولیت انسانی خویش بودند، نه نماینده و سخنگوی حوزه». وگرنه، حوزه، «در حصار بسته خویش عنود و در جهان و جهان‌بینی‌ای که عبارت از مثلث کوچکی بود میان نجف، قم و مشهد، تمامی مسئولیتش، حفظ وضع موجود بود»^۲ به عبارت دیگر؛ از میان خصایص مثبتی که شریعتی برای روحانیت برمی‌شمارد، بیش از همه آنها استعمارستیزی روحانیت پررنگ است که همین خصیصه را نیز شریعتی نه به جریان روحانیت بلکه به اشخاص روحانیت نسبت می‌دهد. در

غارت می‌کنند و به لجن می‌کشند.

اولین بار اینها بودند که در برابر امپریالیسم می‌ایستادند، برخلاف رهبران ملی نهضت‌های ضد استعماری، مبارزه ضد استعماری‌شان را تنها در بعد اقتصادی و سیاسی محدود نکردند، بلکه یک زیربنا و پشتیبان فکری و ایدئولوژی و معنوی هم داشتند و استعمار را در همه چهره‌هایش شناختند، به خصوص در پنهانی‌ترین و مهیب‌ترین جناح هجوم و نفوذش یعنی جناح فکری و معنوی و اخلاقی و علمی یعنی فرهنگی‌اش با او درگیر شدند. اینان با یک سلاح فرهنگ و فکر در برابر غرب ایستادند (همان، ج ۵، ص ۸۲ -

(۸۴)

۱. همان، ج ۲۲، ص ۳۱۴.

۲. همان، ج ۲۷، ص ۲۴۸ - ۲۵۰.

مجموع، گرچه شریعتی ادعا می‌کند که روحانیت را جریانی می‌داند که آرمان‌ها و آمالش تنها در این جریان می‌تواند تحقق یابد و از همین رو می‌نویسد: «بزرگ‌ترین امیدم به همین حوزه‌های علمی است»،^۱ اما تحقیق و تأمل مستوفی در تمام نوشته‌های شریعتی انسان را به این نتیجه می‌رساند که تعاریف و تمجیدهای نسبتاً قابل توجه شریعتی از روحانیت به راحتی در برابر سیل نقدهای بی‌شمار، تند و گزنده و در اکثر قریب به اتفاق موارد، آمیخته به غلو و افراط - که البته وی از آن به «اختلاف سلیقه پسری با پدرش» یاد می‌کند^۲ - رنگ می‌بازد.

۷. در مقابل، موارد نقد و آسیب‌شناسی شریعتی از روحانیت - که با تأمل در مجموعه آنها به خوبی در می‌یابیم که از نظر وی، روحانیت تا چه اندازه می‌تواند در شناخت غرب واقعی توفیق یافته باشد - عبارت‌اند از:

الف) یکی از نقدهای جدی روحانیت، خود عنوان روحانیت است که یک اصطلاح مسیحی هم‌تپ برهمنان، مغان، کشیشان، موبدان، خاخام‌ها و رهبانان می‌باشد. این عنوان برای معرفی جریانی که باید نمایاننده - و نه ضرورتاً نماینده - دین باشد، رهزن است و باعث شده است تا اولاً رسالت دین‌خواهی و دینداری را به طیف خاصی محدود کند و از آن یک طبقه، آن هم یک طبقه تشریفاتی و رسمی بسازد. این در حالی است که روحانیت بیش از آنکه یک طبق رسمی باشد، یک طبقه ضروری است.^۳ ثانیاً باعث شده رابطه این طیف با مردم، به جای اینکه رابطه متخصص و غیر متخصص باشد، رابطه متبرک و غیر متبرک، روحانی و مادی، مرید و مرادبازی و مقدس و غیر مقدس، بشود،^۴ آن هم قداستی بدون روح و شعور و آگاهی.^۵ ثالثاً باعث شده تا به جای اسلام‌شناسی به

۱. همان، ج ۲۰، ص ۱۱۲.

۲. همان، ج ۷، ص ۲۱۵، ۲۱۶.

۳. همان، ج ۲۲، ص ۳۱۴، ۳۱۵.

۴. همان، ج ۴، ص ۳۹۰، ۳۹۱.

۵. همان، ج ۹، ص ۱۸۵ - ۱۸۸.

ب) دومین نقد جدی روحانیت، محتوای دروس نامناسب با زمان و مکان و نیازهای اساسی امروزی جوامع اسلامی است که در حوزه‌های علمیّه مورد مطالعه و تحقیق قرار می‌دهند. محتوای آموزشی غلط در حوزه‌های علمیّه باعث شده تا «همه نبوغ‌ها و استعدادهای بزرگ ما به کار فلسفه، تصوف، فقه و اصول، ادبیات و معانی و بیان و بدیع، صرف و نحو» و مثل این علوم مشغول شوند. و «پس از سال‌ها تحقیق و تفکر و رنج علمی، جز یک رساله عملیه در آداب طهارت و انواع نجاسات و احکام حیض و نفاس و شکایات نماز» و یا مباحث «ماء و عبید»^۲ چیز دیگری تولید نداشته باشند. این در حالی است که بخش اصلی رسالت روحانیت که عبارت است از: «حرف زدن با مردم، ابلاغ حقایق مذهب و فلسفه احکام و بیداری و آگاهی توده و شناساندن سنت پیغمبر و شخصیت امام و حکمت انقلاب کربلا و معرفی اهل‌بیت و نهضت تشیع و مبانی فکری و اعتقادی»، غالباً به افراد «متفرقه بی‌مسئولیت و بی‌ضابطه» یعنی به «رفوزه‌های مدارس قدیمه» واگذار شده است.^۳ از سوی دیگر؛ اینکه جریان رسالت خود را منحصر به استنباط و تولید همان مقدار علوم سنتی و قدیمی دانسته است، باعث شده تا با اینکه «حقیقت اسلام همیشه نو است»، در عصر ما، فرهنگ اسلامی به عنوان علوم قدیمه تلقی شود. این چنین شد که «زمان، دور از هدایت اسلام، به حرکتی انحرافی ادامه داد و بینش و فرهنگ اسلامی که با حرکت زمان هماهنگی نکرد، قدیمه شد و ناچار قلب و مغزش نیز از هم جدا افتاد. ایمان و اعمال مذهبی ماند، اما در میان عوام، و علوم اسلامی ماند، اما در قرون قدیم. در نتیجه، اسلام کنونی ایمانی شده بریده از علم و دلی شده جدا مانده از دماغ و احساسی محروم از عقل و احکامی فاقد روح و معنی و فلسفه. اعتقاد ما بر این است که عاملی که حرکت روح اسلامی را در مسیر زمان سد کرد و

۱. همان، ج ۹، ص ۱۹۱.

۲. همان، ج ۹، ص ۱۲۰ - ۱۲۲.

۳. همان، ج ۲۱، ص ۲۸ و مجموعه آثار، ج ۲۰، ص ۴۰۱.

فرهنگ و بینش اسلامی را کهنه و متحجر ساخت، مرگ روح اجتهاد است.^۱

ج) سومین مشکل روحانیت - و البته جریان انتلکتوئل نیز - تحجر، تعصب و دگم بودن آنها می باشد. ریشه این صفات در هر دو جریان مذکور، تربیت غلط مذهبی گونه ای است که مبتنی بر «شیوه لعن و نفرین و دعا و صلوات و به عبارتی، سنت عاطفی در تولی و تبری» است.^۲ چنین روحانیتی، مصداق کاملی از «تشیع صفوی»^۳ می باشند.

د) مشکل مهم و جدی دیگر جریان روحانیت، سکوت و خواب آن می باشد: «فقیه مجتهد جامع علوم معقول و منقول مذهب، لازمه علم را سکوت می شمارد و نشر حقایق اسلام و معرفی عقاید تشیع و پرورش افکار مردم را به هنرمندان وامی گذارد.»^۴ «مشروطه را منحرف کردند و او خواب بود، میرزا کوچک خان و خیابانی ها از میانشان برخاستند و پرچم انقلاب و آزادی و توطئه شکنی را در برابر استبداد داخلی و استعمار خارجی برافراشتند و آنها همچنان در دثار خویش خزیده بودند. روحانیت راه مماشات با قدرت حاکم و سازش با وضع موجود را پیش گرفت، به خیال اینکه به پاداش این سکوت، قدرت حاکم، زندگی عبا بر سر کشیده و بی درد سرش را، در دایره معبد و حجره اش حفظ خواهد کرد.» باید دانست که بخشی از روحانیت صدیقی که همواره پیشاپیش همه نهضت های ضد استعماری بوده اند،^۵ از جریان روحانیت شیعه جدا می باشند. «این چهره ها، نماینده صداقت، آگاهی و مسئولیت انسانی خویش بودند، نه نماینده و سخنگوی حوزه.» وگرنه، حوزه، «در حصار بسته خویش عنود و در جهان و جهان بینی ای که عبارت از مثلث کوچکی بود میان نجف، قم و مشهد، تمامی مسئولیتش،

۱. همان، ج ۲۰، ص ۴۰۱.

۲. همان، ج ۳۵، ص ۶۲.

۳. برای اطلاع از ویژگی های تشیع صفوی از نظر شریعتی، ر ک: مجموعه آثار، ج ۹، ص ۵۳ - ۵۷، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۶.

۱۲۳ و ج ۱۰، ص ۹۶.

۴. همان، ج ۱۹، حسین وارث آدم، ص ۲۸۰، ۲۸۱.

۵. همان، ج ۲۶، ص ۳۷۱ - ۳۷۴.

حفظ وضع موجود بود.^۱

ه) پنجمین مشکل روحانیت شیعه تکیه آن به توده و عوام می‌باشد که ضمن اینکه روحانیت را عوام‌زده کرده است، چرخش و جریان آن را نیز به شدت وابسته به منبع مالی مردمی کرده است. «تا وقتی که ریش مذهب به پول بند است، این مذهب شانسی ندارد. تا بانی برای دین پیدا نشود، هیچ مرجعی، هیچ مفتی، هیچ سخنرانی و هیچ نویسنده‌ای برای دین کار نمی‌کند. دینی که بانی‌اش پول باشد، آن دین، حامی همان پول خواهد بود. امکان ندارد طور دیگری باشد، برای اینکه حق نان و نمک به همدیگر دارند.»^۲ رابطه روحانیت و بازار، رابطه‌ای کثیف است. «اگر اسلام بتواند روزی از این رابطه کثیف نجات پیدا کند، برای همیشه رهبری بشر را به عهده می‌گیرد و اگر این رابطه بماند، دیگر اسلام رفته است.» اسلام اجتماعی رایج در زمان ما «اسلام حاجی - ملا» است و تعامل میان این دو این‌گونه است که «با هم بده و بستان دارند؛ این برای آن دین را درست می‌کند و آن برای این، دنیا را. این دین آن را تأمین می‌کند و آن دنیای این را.»^۳

آنچه به عنوان نتیجه نقدهای شریعتی به روحانیت، به بحث این نوشتار مربوط می‌باشد این است که روحانیتی که اولاً با تنزل خویش از جایگاه رسالت اصلی‌اش، به دام تشریفات افتاده است؛ ثانیاً با مشغول شدن به مسائل و مباحث غیرمناسب با زمان و مکان، باعث کهنه و قدیمی تلقی شدن دین شده است؛ ثالثاً به جای تکیه بر استدلال و برهان به فحش و تکفیر متکی است؛ رابعاً سکوت و خیانت را پیشه خود ساخته است (مگر افراد معدودی که آنها هم نتوانسته‌اند جریان‌ساز باشند) و خامساً وابسته به پول مردم‌اند و به همین جهت ناگزیر از هم‌سو کردن خود با عوام هستند، منطقی نمی‌تواند به شناخت صحیحی از غرب معاصر خود نائل آمده و

۱. همان، ج ۲۷، ص ۲۴۸ - ۲۵۰.

۲. همان، ج ۱۰، ص ۱۲۹.

۳. همان، ج ۱۰، ص ۳۶.

برای برقراری نوعی تعامل مثبت و سازنده با آن اندیشیده باشد.

تذبذب رأی و التقاط در مبانی فکری، بدفهمی در رابطه روحانیت - بازار (نظام اقتصادی و معیشتی روحانیت)، عدم فهم اندیشه سیاسی شیعه در خصوص تعامل با دربار جور، تناقض دیدگاه وی درباره سکوت و قیام روحانیت، آرزوی چشم‌اندازی واهی برای جوامع اسلامی، تکرار نقدهای منطقی به شکل غیر منطقی و... برخی از نقدهایی است که می‌توان به دیدگاه شریعتی در خصوص روحانیت - به ویژه از زاویه نحوه نگاه آنها به غرب - وارد کرد و نشان داد که شریعتی نیز مانند اغلب منورالفرکان دوران قاجاریه و پهلوی به تأسی از سیطره گفتمان‌های رسمی غرب به دنبال جایگزینی یک جریان جدید در رهبری جنبش‌های اجتماعی به جای عالمان دینی است. طبیعی است که چنین محقق نمی‌تواند بپذیرد که جریان رقیب که دارای ریشه‌های تاریخی در فرهنگ جامعه هست و هنوز هم اصیل‌ترین، پرقدردترین و مردمی‌ترین جریان در رهبری جنبش‌های اجتماعی ایران می‌باشد می‌تواند درک منطقی‌تری نسبت به این جریان در فهم مسائل ایران داشته باشد.

شاید بخش عمده تناقض‌گویی‌های دکتر

شریعتی و همفکران او درباره روحانیت به همین دیدگاه باز گردد. دیدگاهی که داوری منصفانه در مورد جایگاه روحانیت شیعه در تحولات دوران معاصر را مخدوش می‌سازد. ما وقتی می‌توانیم وارونه نویسی جریان روشنفکری را نسبت به کارآمدی روحانیت شیعه در شناخت تحولات دوران معاصر و توانایی رهبری

جنبش‌های اجتماعی به درستی تحلیل کنیم که از فضای گفتمان‌های رسمی غرب خارج شویم

شاید بخش عمده تناقض‌گویی‌های دکتر شریعتی و همفکران او درباره روحانیت به همین دیدگاه باز گردد. دیدگاهی که داوری منصفانه در مورد جایگاه روحانیت شیعه در تحولات دوران معاصر را مخدوش می‌سازد.

و با توجه به ساختار فرهنگی و اجتماعی ایران به تحلیل بپردازیم.

♦ دیدگاه دکتر عبدالهادی حائری

عبدالهادی حائری یکی دیگر از محققان تاریخ و اندیشه معاصر است که به بحث رویارویی اندیشه گران اسلامی با دو رویه تمدن بورژوازی غرب پرداخته است. وی معتقد است که غرب با دو رویه کاملاً متفاوتش وارد جهان اسلام شده است؛ یکی رویه دانش و کارشناسی آن و دیگری رویه استعماری و استثمار آن. رویه نخست، در زمینه دانش‌های گوناگونی چون پزشکی، نجوم، دریانوردی، فیزیک، شیمی، نظامی، ساختار سیاسی، حقوق طبیعی و... قدرتی را برای غرب درست کرده بود که دیگر تمدن‌ها از آن بی‌بهره بودند. این در حالی است که هم‌زمان، رویه استعماری غرب نیز در کنار رویه دانش آن، حضور داشت. حائری، در خصوص نحوه مواجهه عالمان دینی با این دو رویه، در مجموع، دیدگاه‌های ذیل را بیان می‌دارد:

۱. به رغم توجه و استقبال ویژه مسلمانان صدر اسلام به دانش‌ها و آموزه‌های دیگر اقوام و تمدن‌ها - که به نوبه خود مایه رشد و پیشرفت آنها شد^۱ - نزاع میان هواخواهان آزاداندیشی (فلسوفان و صوفیان) و هواخواهان اندیشه‌های یکسویه و یکنواخت (فقیهان، متکلمین و...)، به ویژه با روی کار آمدن سلجوقیان و رونق گرفتن بازار قدرت و اندیشه خواجه نظام‌الملک طوسی و مدارس نظامیه^۲ وی - که به تعبیر طیب‌اوی، خط

۱. تا جایی که هاسکینز Haskins می‌نویسد:

نیرومندترین تکاپوهای علمی و فلسفی آغازین روزگار سده‌های میانه، چه در زمینه‌های پزشکی و دانش ریاضی و چه در رشته‌های اخترشناسی، احکام نجوم و کیمیاگری در سرزمین‌های متعلق به پیامبر اسلام وجود داشت. عبدالهادی حائری، نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایران با دو رویه تمدن و بورژوازی

غرب، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۸، ص ۱۲۹، ۱۳۰.

۲. ذبیح‌الله صفا در خصوص دانش‌های مدارس نظامیه می‌نویسد:

پایانی بود بر حکمت طبیعی و فلسفه نظری توسط علوم مذهبی - خلاقیت و کنجکاوی مسلمانان را دچار کندی و رکود کرد. در این میان، نقش شخصیت‌هایی چون غزالی و ابن خلدون^۱ در رکود دانش اسلامی چشم‌گیر است.^۲ این نظریه، در حقیقت، بیان دیگری از همان نظریه انحطاط است که پیش از این در جهان اسلام بیشتر توسط ابن‌خلدون و در ایران، سید جواد طباطبایی مطرح کرده‌اند و طبیعتاً همه نقدهایی که بر آن نظریات وارد است، می‌تواند بر این نظریه هم وارد باشد.^۳

۲. یکسویه نگری اسلامی که بیش از همه میراث سلجوقیان بود، باعث شد تا در درون کشورهای اسلامی خلاقیت و آزاداندیشی رخت بربندد و ناگزیر پای نیاز ما دیگر تمدن‌ها از جمله تمدن غرب مسیحی را پیش کشد. اما به دو علت، رنسانس اروپایی نتوانست اعجاب

مطالعه کتب علمی و خاصه فلسفه، جدا ممنوع بود و کسی یارای آن نداشت که در [این مدارس] به تعلیم و تعلم علوم اوایل اشتغال ورزد و حرفی از فلسفه و هندسه و نجوم به میان آورد. پس همه توجه طالبان علم در این مراکز، معطوف به تحقیق در علوم دینی و بحث و تفحص در شعب مختلف آن و تألیف کتب متعدد در این شقوق بود. ذبیح‌الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، تهران، ۱۳۵۶، ص ۲۳۱.

۱. به عنوان مثال؛ وی پیرامون نجوم می‌نویسد: «سزاست که این صناعت بر همه اهل اجتماع و شهرنشینان ممنوع و حرام شود. چه، زیان‌های بسیاری از آن به دین و دولت‌ها می‌رسد». و در خصوص فلسفه نیز می‌نویسد: از این علوم [فلسفی و عقلی] و داندگان آن تباهی خرد به ملت اسلام روی آورده است و بسیاری از مردم به سبب شیفتگی به آنها و تقلید از عقاید ایشان، عقل خویش را از دست داده‌اند و گناه آن بر عهده کسانی است که مرتکب این‌گونه امور می‌شوند. سزاست که از اندیشیدن و توجه در آنها اعراض کنیم، چه، اعراض از نگریستن در علم طبیعی از قبیل این است که فرد مسلمان اموری را که برای او سودمند نیست، فروگذارد؛ زیرا مسائل طبیعیات نه در دین و نه در معاش به کارمان ناید و از این‌رو لازم است آنها را فروگذاریم. عبدالرحمن بن خلدون، مقدمه ابن‌خلدون، ج ۲، ترجمه محمدپروین گنابادی، تهران، ۱۳۵۹، ص ۱۰۰۵، ۱۰۹۲، ۱۱۰۳.

۲. عبدالهادی حائری، همان، ص ۱۲۹، ۱۳۰.

۳. برای اطلاع تفصیلی از نقدهای این نظریه، ر ک: سید محمدناصر تقوی، دوام اندیشه سیاسی در ایران، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۴.

مسلمانان را برانگیزد؛ اول اینکه باور مسلمانان، برتری دین آنها بر همه اقوام و ملل بود^۱ و نمی‌توانستند بپذیرند که کسانی که دین‌تر از آنها هستند بتوانند جلوتر از آنها باشند، به ویژه که تجربه و سابقه برتری خود بر مسیحیان قرون وسطی را نیز پشت سر داشتند. و دوم اینکه، دشمنی دیرپایی که میان مسلمانان و مسیحیان وجود داشت، باعث شد تا «اندیشه‌گران مسلمان، جهان غرب را از حوزه کنجکاوی خویش دور ساختند.^۲ این شیوه کار بدین معنی بود که جنگی یکسویه برقرار شده بود: اروپا پیش می‌رفت و با اندیشه و جنگ‌افزار بر ضد اسلام می‌جنگید ولی اسلامیان چنین نهادند که اروپای آن‌چنانی را نشناسند و از دامنه تکاپوهای دشمنانه آنان بر ضد مسلمانان ناآگاه بمانند.» از همین روست که تاریخ‌نگاران اسلامی، به جز استثنائاتی چون علی بن حسین المسعودی و رشیدالدین فضل‌الله^۳ و تا حدودی ابن خردادبه، موسی خوارزمی، ابن‌الفقیه، ابن‌رسته، محمد الشریف الادریسی، یاقوت و... نوعاً تاریخ اروپای

۱. فلیپ حتی [Philip K. Hitti] در این خصوص می‌نویسد:

از دیدگاه مسلمانان، غرب صرفاً وجود نداشت، کیش خود مسلمانان بسیار برتر از [دیگر کیش‌ها بود]. زبانشان که زبان فرشتگان به شمار می‌آمد، هرگز هم‌اورد و همتایی نمی‌یافت و شیوه زندگی آنان هیچ‌گونه کاستی به همراه نداشت. از این‌رو، اروپای باختری چه چیزی برای ارائه در دست داشت؟ ما هیچ دانشمند مسلمانی را نمی‌شناسیم که به شیوه‌ای جدی به آموختن زبان لاتین یا دیگر زبان‌های جانشین آن پرداخته باشد و از هیچ اثر مهمی آگاهی نداریم که از سوی دانشمندان مسلمان از آن زبان‌های اروپایی به عربی برگردانیده شده باشد. عبدالهادی حائری، همان، ص ۱۳۳، ۱۳۴.

۲. این فاصله‌گیری به اندازه‌ای بوده است که وقتی «در سال ۲۹۳ ق / ۹۰۶ م سفیری از ایتالیا به نامه‌ای از رم به بغداد رفت، هیچ کس در دستگاه خلافت بغداد نتوانست نامه را که شاید به لاتین بوده بخواند و خواست آن سفیر را دریابد. در فرجام، کارگزاران خلافت، به ناچار مردی فرنگی را یافتند که توانست نامه را به یونانی درآورد و سپس اسحاق بن حنین مترجم پرآوازه آن روزگار آن را از یونانی به عربی برگردانید.» همان، ص ۱۳۴.

۳. حتی در مورد رشیدالدین فضل‌الله نیز، «یکی از کارشناسان تاریخ مغول به نام بویل بر این باور شده است که به‌رغم همه این ویژگی‌هایی که جامع‌التواریخ [رشیدالدین فضل‌الله] را بر دیگر تاریخ‌های اسلامی برتری می‌بخشد، باز هم رشیدالدین را نمی‌توان از گونه‌ای بی‌تفاوتی که از احساس برتری مسلمانان نسبت به جهان غرب و خوارشماری اروپاییان سرچشمه می‌گرفت، یکسره تهی دانست.» همان، ص ۱۳۶.

مسیحی را مورد غفلت و بی‌مهری قرار داده‌اند.^۱ این دیدگاه نیز، به تبع دیدگاه مستشرقین اروپایی - که نوعاً تلاش می‌کنند قرون دو تا چهار قمری را دوره رشد و تمدن‌سازی اسلامی به ویژه از نوع آنچه در اندلس و اسپانیای اسلامی رخ داده بود، قلمداد کنند^۲ - فاصله گرفتن از آن قرون را به نوعی غلطیدن در انحطاط تفسیر می‌کند. این در حالی است که به نظر می‌رسد، اوج تمدن‌سازی اسلامی نه در آن قرون، بلکه در قرون ده تا دوازده قمری و در اصفهان عصر صفوی می‌باشد که باز هم توسط نویسنده، به تبع آنچه در نوشته‌های مستشرقین اروپایی مطرح شده است، مورد بی‌مهری و کین قرار گرفته است.

۳. رهبران مذهبی و مجتهدان اصولی، به رغم اینکه شرایط فهم بنیادین غرب در هر دو رویه دانش و استعماری آن را داشتند، «چنین می‌نماید که عملاً توانایی بسنده‌ای برای بهره‌گیری از چنان موقع و نفوذ خویش نداشتند؛ زیرا از زندگینامه‌های آنان و [نیز] نوشته‌هایی که خود علما بر جای گذارده‌اند، چنین برمی‌آید که رهبران مذهبی در آن روزگاران نه از سیاست جهان آگاهی‌هایی بسنده داشتند و نه بدان دلبستگی می‌ورزیدند. آنان وظایف بنیادی خود را، افزون بر رسیدگی به امور دینی و عبادی مردم، پژوهش، نوشتن کتاب‌هایی فراوان در زمینه فقه، اصول و کمی هم فلسفه اسلامی برای دانش‌پژوهان، و سرانجام تدریس برای آنان می‌دانستند.» این بدین معنی است که «رهبران مذهبی، ایران را آن‌گونه که در واقع امر بوده است نمی‌شناخته‌اند و موقعیت سیاسی و بین‌المللی آن را در آغازین سال‌های اوج‌گیری استعمار بورژوازی غرب در پیوند با آنچه در جهان می‌گذشته در نمی‌یافته‌اند.» حائری عدم آگاهی مردم از وضعیت و موقعیت غرب را در عدم توجه علما به آن مؤثر می‌داند و می‌نویسد: «این نکته را

۱. همان، ص ۱۳۳ - ۱۳۵.

۲. به نظر می‌رسد، هدف اروپایی‌ها از این تلاش، القای این نظریه است که «مسلمین در تمام تاریخ حیات اجتماعی‌شان تنها یکبار به مرحله رشد و تمدن‌سازی رسیده‌اند، آن هم‌زمانی بوده است که احساس نیاز به ترجمه آثار یونانی - که البته، کشوری اروپایی است! - پیدا کردند. اینک نیز به نظر می‌رسد، اگر بخواهند به مرحله تکامل و تمدن‌سازی برسند، ناگزیر از تسلیم در برابر آثار غرب جدید هستند!»

نیز ناگفته نگذاریم که مردمی هم که در آن روزگاران در ایران می‌زیستند، آگاهی سیاسی نداشتند و خود به خود از دو رویه تمدن غرب آگاه نبودند، از این‌رو، از دیدگاه رهبران مذهبی و مجتهدان، انگیزه‌ای چشم‌گیر در دست نبود که در آن مسائل غوررسی کنند و دستاوردهای پژوهشی خود را برای راهنمایی دولت و مردم پراکنده سازند.^۱ در خصوص این نظریه آقای حائری باید گفت که در مباحث مربوط به تاریخ علم، در خصوص نحوه پیدایش و تولید علم، دو نظریه مطرح است که بر اساس یکی، علم مولود زمانه خود می‌باشد و بر اساس دیگری، علم هر چند در پیوند با زمانه خود می‌باشد، اما در نهایت، علم را عالم تولید می‌کند و در بستر اجتماع تزریق می‌کند. اینکه آقای حائری، عدم توجه علمای دینی را به پدیده غرب معلول عدم پرسش زمانه از آنها در این خصوص می‌داند، نشان می‌دهد که وی در بحث نحوه تولید و پیدایش علم، به نظریه نخست (علم، مولود زمانه خود است) قائل می‌باشد که این نظریه، از سوی اندیشمندان اسلامی به تمامه مورد نقادی و پرسش قرار گرفته است.^۲

۴. به رغم اعتقاد حائری به بی‌توجهی عالمان دینی عصر قاجار به ماهیت پدیده غرب، وی معتقد است که «بر این کلی‌گرایی، استثنائاتی نیز به چشم می‌خورد.» وی سپس از زمره این استثنائات، عبداللطیف شوشتری، سلطان الواعظین، آقا احمد کرمانشاهی، رستم‌الحکما و... را نام می‌برد که همه آنها از زمره عالمان دینی روزگار خود بوده‌اند. در کتاب‌های این افراد (تحفه العالم، سیاحت‌نامه و سفرنامه، مرآت الاحوال جهان‌نما، رستم‌التواریخ و...)، به مسائلی از جمله اکتشافات علمی دنیای اروپا، دموکراسی اروپایی، ساختار توزیع قدرت در غرب، بیمه و... پرداخته شده است که در نوع خود، موجب شناخت غرب حتی در مباحث نظری و عمیق آن می‌شده است. اما حائری، در عین حال که خود از این افراد و محتوای کتاب‌هایشان سخن به

۱. همان، ص ۴۱۲، ۴۱۳.

۲. برای اطلاع تفصیلی از نقدهای این نظریه، ر ک: دبیرخانه نهضت آزاداندیشی و تولید علم، درآمدهی بر آزاداندیشی و نظریه‌پردازی در علوم دینی، قم، مرکز مدیریت حوزه علمیه، ۱۳۸۳، ص ۲۲۷ - ۲۷۵ (مقاله: «تأملاتی در تعامل علم و قدرت»).

میان آورده است، همچنان معتقد است که علمای دینی نتوانستند زمان خود را آن‌گونه که هست بشناسند و از موقعیت و نفوذ اساسی‌ای که داشتند در راه نیل به مقاصد عالیه‌شان بهره ببرند.^۱

♦ دیدگاه حامد الگار

حامد الگار یکی دیگر از کسانی است که در کتاب *دین و دولت در ایران؛ نقش علما در دوره قاجار*^۲ درباره عالمان شیعه به بحث و بررسی پرداخته است. هر چند مطالبی که الگار درباره علمای شیعه

ما وقتی می‌توانیم وارونه نویسی جریان روشنفکری را نسبت به کارآمدی روحانیت شیعه در شناخت تحولات دوران معاصر و توانایی رهبری جنبش‌های اجتماعی به درستی تحلیل کنیم که از فضای گفتمان‌های رسمی غرب خارج شده و با توجه به ساختار فرهنگی و اجتماعی ایران به تحلیل پردازیم.

مطرح می‌کند، مستقیماً مربوط به بحث غرب‌شناسی عالمان شیعه نمی‌شود، اما مبانی، نتایج و لوازم آنها به گونه‌ای است که ما را به دیدگاه وی در این خصوص راهنمایی می‌کند. برخی از زوایایی که می‌توان از مباحث الگار در خصوص غرب‌شناسی عالمان شیعه استفاده کرد، به شرح ذیل است:

۱. فقدان اجتهاد پویا: از جمله مواردی که الگار صریحاً در خصوص غرب‌شناسی عالمان شیعه نظر می‌دهد، عبارت است: «طی تاریخ سده نوزدهم ایران، جنبه‌های گوناگون واکنش مسلمانان نسبت به برخورد نظامی، اقتصادی و سرانجام ایدئولوژیکی غرب علنی شد. این

۱. ر.ک: عبدالهادی حائری، همان، ص ۴۰۲ - ۴۶۸.

۲. الگار پس از انقلاب اسلامی و شیوع روزافزون موج آن در امریکا، مذهب شیعه اثنی‌عشری انتخاب کرده و از مدافعان سرسخت انقلاب اسلامی شده است. این در حالی است که این کتاب وی که سال‌ها قبل از انقلاب و قبل از شیعه شدنش به نگارش درآمده است، سراسر تحریف و دروغ‌پردازی در حق عالمان دینی است.

واکنش را تا نیمه دوم سده نوزدهم ابتدا علما تحت قاعده درآوردند.^۱ اما به رغم این، نوع نگاه وی به ماهیت اجتهاد شیعی به گونه‌ای است که نمی‌توان از آن طرفی بست. هر چند وی می‌نویسد: «[در شیعه] ارتباط بین مؤمن و مجتهد به گونه‌ای جاندار باقی مانده است که پیوسته در حال نو شدن است؛ به این معنی که «باب اجتهاد» در تشیع هرگز بسته نشده در صورتی که تصور شده است که در تسنن پس از مرگ بنیانگذاران چهار مذهب بزرگ (مکاتب شرع) این باب بسته شده»، اما وی معتقد است که «دست کم از لحاظ نظری ممکن است که عده ممتاز و معدودی به پیروانشان از حاصل استنتاجات خود بهره برسانند^۲ و نگذارند تقلید به پذیرش ایستا و بررسی نشده، حتی جذب نشده تعالیم منحصر شود. در واقع اجتهاد به این معنی، اگر نه هیچ، کم به کار می‌رفت و نتایج آن بیش از آن‌که مذهبی باشد سیاسی و اجتماعی بود. امت بیشتر به جانب خودنمایی سیاسی سوق داده می‌شد تا فهم دین.^۳» به عبارت دیگر؛ الگار معتقد است که حتی اگر بپذیریم عالمان شیعه در درک زمانه خود موفق هم بوده‌اند، این درک در مقام عمل نفعی برای ایران نداشته است؛ زیرا «علما با یکدیگر متحد بودند، لیکن در گروه‌های مختلف و با منافع گوناگون.» وجود گروه‌ها و منافع متفاوت در میان روحانیت، مانع از این شد که آنها به درستی مصداق روایت پیامبر که عالمان دینی را برتر از انبیای بنی‌اسرائیل می‌داند باشند. «علما نتوانستند برای مسائل چندجانبه سیاسی، اجتماعی و اقتصادی که ایران با آن روبه‌رو بود و از رهگذر رکود کشور و تماس با غرب پدید آمده بود، پاسخی واقعی پیدا کنند.»

۱. حامد الگار، دین و دولت در ایران (نقش علما در دوره قاجار)، تهران، توس، ۱۳۵۶، ص ۳، ۴.

۲. این جمله الگار در نهایت اجمال و ابهام است؛ زیرا ظاهراً رساله‌های عملیه که در دسترس همگان است و مبنای عمل آنان قرار می‌گیرد، همان نتایج و حاصل استنباط‌های فقیهان است. شاید بهتر بود الگار به جای عبارت «حاصل استنتاجات»، عبارت «فرآیند استنتاجات» را به کار می‌برد که در این صورت نیز، نقد و کلام وی بی‌ربط بود، چه، اطلاع تفصیلی همگان از فرآیند استنتاج احکام دینی، خود به معنی اجتهاد همگان است که حداقل، محال و قوعی است.

۳. دین و دولت در ایران، ص ۱۷.

به نظر الگار، علت این امر این است که اساساً اجتهاد به طور کلی در یک مفهوم محدود شرعی به کار می‌رفت. قدرت‌های واقعی اجتهاد، به ندرت با درستی یا مآل‌اندیشی به کار رفته است. علمای دوره قاجار ایران نتوانستند رهبری جامع و مطمئنی چنان‌که از آنان انتظار می‌رفت اعمال کنند.^۱ با این حساب، تنها برگ برنده جریان تشیع که اجتهاد پویا و زنده آن در بستر تاریخ می‌باشد^۲ و از زاویه آن می‌توان به راحتی با غرب به عنوان یک پدیده مستحدث روبه‌رو شد، بی‌خاصیت معرفی می‌شود.

۲. نظریه سیاسی غیر حکومتی شیعه (تقیه، سازش، انزوا به جای تقیه، انتظار، قیام): الگار برگ برنده دیگری را نیز از شیعه می‌گیرد. وی در باب نگاه شیعه به مقوله حکومت می‌نویسد: «در مذهب امامیه نسبت به اصحاب حکم، دو نظریه وجود داشت؛ یکی نظریه کسانی که معتقد به وجوب مخالفت با آنان بودند و دیگر آنان که به دخالت در امور سیاسی تمایلی نداشتند، بدیهی است که نظریه دوم به تدریج در تشیع قدرت بیشتری یافت و نیز اثرات خود را بر تشیع صفوی و حتی پس از صفوی هم در ایران باقی گذاشت. تنها نظریه‌ای نسبت به دولت و قدرت موجود که می‌توان از تعلیمات امامان استنباط کرد، معجونی است از انکار حقانیت قدرت موجود و عدم تمایل به اظهار مخالفت توأم با شکیبایی و پرهیز از عمل. غیبت امام رنگ خاصی به تشیع اثنی‌عشری داده است و این مفهوم، پیوسته ذهن فیلسوفان شیعه را علی‌الخصوص در دوره صفویه و ما بعد آن در ایران، به خود مشغول داشته است. موضوع غیبت با تقیه (ریای مصلحت‌آمیز در عقیده به خصوص هنگام خطر) که از لحاظ اهمیت مشابه بود، جمع شد و به تمایل عدم دخالت در امور سیاسی شیعه امامیه راجع به قدرت دنیوی شدت بخشید.»^۳ این تفسیر از اندیشه سیاسی شیعه که بیشتر با انزوا و تقیه سیاسی سر و کار دارد، تفسیری نابجا

۱. همان، ص ۳۵۸، ۳۵۹.

۲. برای اطلاع تفصیلی از این مسأله، ر ک: عبدالکریم سروش و دیگران، *اندر باب اجتهاد: درباره کارآمدی فقه اسلامی در دنیای امروز*، تهران، طرح نو، ۱۳۸۲، ص ۶۵ - ۱۰۰ (مقالات: فلسفه فقه و اجتهاد؛ انسداد یا افتتاح؟).

۳. حامد الگار، همان، ص ۶ - ۸.

از آموزه حکومت دینی در اندیشه سیاسی شیعه است. اندیشه نیابت و ولایت فقیه در منظومه معرفت سیاسی شیعه، اندیشه‌ای است که هر چند با حاکمان ظالم روزگار سر سازش و تسلیم ندارد، اما خودش در ضعیف‌ترین وجه تحققش مصداق بارزی از تأسیس دولت در دولت است. تأکید امامان شیعه بر مراجعه به فقیهان در مهام امور^۱ (که بارزترین آنها امور حکومتی از قبیل کیفیت تعامل با سلطان جائز، پرداخت مالیات به دستگاه جور و... می‌باشد)، نشان از تمایل به ایجاد قدرتی است که خود رأساً بتواند در مهام امور از جمله امور مستحدث مثل پدیده غرب و تجدد تصمیم‌گیری و بلکه تصمیم‌سازی کند. کبار فقهای شیعه از جمله ملا احمد نراقی در *عواید الایام*، میر فتح حسینی مراغه‌ای در *العناوین*، شیخ انصاری در *المکاسب*، بحر العلوم در *بلغه الفقیه*، آقاجانی اصفهانی در *رساله فی ولایه الفقیه*، حضرت امام در *ولایت فقیه* و کتاب *البیع* و... رساله‌هایی مستقل در باب نیابت و حکومت فقیه در عصر غیبت نگاشته‌اند. این در حالی است که بسیاری دیگر از بزرگان فقهای شیعه از جمله مفید در *المقنعه*، طوسی در *النهایه*، سید مرتضی در *رسایل*، محقق حلّی در *شرایع*، علامه حلّی در *مختلف الشیعه*، شهید اول در *الدروس*، شهید ثانی در *المسالك*، محقق کرکی در *جامع المقاصد* و... نیز اگر چه رساله‌ای مستقل در این باب نگاشته‌اند، اما در ضمن مباحث فقهی‌شان به این بحث اشاراتی داشته‌اند. این بی‌انصافی علمی و بلکه ناشی از جهل به تاریخ فقه و فقهات شیعی^۲ است که قرن‌ها مجاهدت عالمان شیعه را برای تأسیس و تشکیل حکومت و دولت دینی^۳ در ذیل تقیه و انزوای

۱. ر ک: *وسایل الشیعه*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ج ۱۸، ص ۹۹.

۲. در موارد متعددی که الگار در خصوص آموزه‌های فقهی شیعه اظهار اطلاع کرده است، راه ناصواب پیموده است. به عنوان مثال؛ وی در یکی از اظهار نظرهایش در خصوص روش قیاس و نسبت آن با فقه شیعه می‌نویسد: «قیاس در اجرای اجتهاد شیوه‌ای پذیرفتنی است.» (حامد الگار، همان، ص ۱۲). این در حالی است که از مسلمات فقه شیعه، بطلان قیاس در فقه (نه منطق) می‌باشد و وی از سر ناآگاهی به فقه شیعه، چیزی را که در فقه اهل سنت به‌ویژه فرقه حنفی آن رایج است، به فقه شیعه نسبت داده است.

۳. برای اطلاع تفصیلی از مبانی حکومت دینی، ر ک: محمد سروش، *دین و دولت در اندیشه اسلامی*، تهران، بوستان

سیاسی تفسیر و ترسیم کنیم.^۱

۳. حرکت در سطح نه در عمق: اساسا الگار در قضاوت نهایی و کلی خود درباره علمای شیعه، معتقد است که علما بارها در دستیابی به هدفهای فوری سیاسی موفق بودند. مع هذا هنگامی که جریانهای ویژه‌ای پیش می‌آمد که به تصمیم و شهادت بیشتری نیاز داشت، غالبا قدرت پیش‌بینی نتایج و حتی توجه به نتایج بعدی وجود نداشت. وی قضایای مربوط به جنگ‌های ایران و روس که «به طرزی فاجعه‌بار با خفت نظامی و زیان ارضی ایران خاتمه یافت» و نیز قضیه قیام تنباکو را که به «پرداخت غرامت» سنگین توسط ایران منجر شد، دو نمونه و مؤید دیدگاه خود می‌آورد که در هر دو، نقش علما بسزا و بلکه منحصر به فرد است.^۲ نتیجه‌ای که از این نوع نگاه در خصوص بحث غرب‌شناسی عالمان شیعه می‌توان گرفت این است که اساسا موافقت‌ها و مخالفت‌های عالمان شیعه با نوگرایان و غرب‌گرایان ناظر به اهداف آنی، اولیه و در نتیجه سطحی بوده است و شاید اگر عالمان شیعه می‌توانستند دوربین باشند، برای رسیدن به نتایجی نهایی و غایی، از رسیدن به برخی اهداف اولیه و حتی میانی چشم‌پوشی می‌کردند و با افرادی چون ملکم، سپه‌سالار، امین‌السلطان، تقی‌زاده و... که منادیان مهم غرب در عصر قاجاری بودند بیشتر می‌ساختند. از سوی دیگر؛ الگار معتقد است که سطحی‌نگری عالمان دینی باعث شده است در موارد متعددی در امور مهم متوجه برنامه‌های سیاسی کشورهای مثل روسیه و انگلیس نشوند و بازیچه آنها قرار گیرند. از همین‌رو، وی «امتیاز تنباکو را ناشی از دسیسه روسیه در میان علما» می‌داند و این خود سبب این می‌شود که انگلیسی‌ها نیز یاد بگیرند که از عالمان شیعه در راستای اهداف خودشان استفاده کنند. از

کتاب، ۱۳۷۸، ص ۷۰ - ۱۱۹، ۱۴۷ - ۲۴۴، ۳۶۳ - ۶۷۰؛ علی‌اکبر نوایی، نظریه دولت دینی، قم، معارف، ۱۳۸۱،

ص ۱۰۹ - ۲۰۱؛ حسین جوان آراسته، مبانی حکومت اسلامی، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۲، ص ۱۷۸ - ۲۳۱.

۱. برای اطلاع تفصیلی از سیر حرکت اندیشه دینی برای نیل به حکومت، ر.ک: کتاب‌های آیت‌الله صفایی حائری به

نام‌های تقیه، انتظار و قیام (قم، لیلہ القدر، ۱۳۸۲).

۲. حامد الگار، همان، ص ۳۵۸.

به رغم اعتقاد حائری به بی‌توجهی
عالمان دینی عصر قاجار به ماهیت
پدیده غرب، وی معتقد است که «بر
این کلی‌گرایی، استثنائاتی نیز به
چشم می‌خورد.»

همین‌رو، «هاردینگ با توجه به وسعت
دامنه مخالفت روحانیان با امین‌السلطان
پیشنهاد کرد که ائتلاف تاکتیکی مشابهی
با علما برقرار شود.» وی همچنین، ضمن
نامه‌ای که به نیوماچ^۱ مأمور سیاسی
انگلیس در بغداد می‌نویسد، «پس از اظهار
نگرانی از اینکه مبدا شاه و امین‌السلطان
قرارداد دریافت وام بیشتر از روسیه را

امضا کنند» پیشنهاد می‌دهد که باید علمای عتبات را علیه روابط اقتصادی ایران و روسیه
تحریک کرد! وی، حتی آرزو می‌کند که «ای کاش ما یک مأمور مخفی در کربلا و نجف
می‌داشتیم تا ناظر کارهای مجتهدان عمده باشد و از احساسات آنها و احساسی که نسبت به
امور سیاسی ایران دارند به ما خبر دهد... من می‌دانم که روسیه اخیراً یک کنسول‌یار در
کربلا به کار گمارده است.» الگار معتقد است که «از آن پس میان علما و انگلیس نوعی وحدت
منافع پدید آمد و انگلیس میل داشت که به این امر تأثیر عملی ببخشد. در تهران، هاردینگ
کوشید تا شخصا با علما تماس بگیرد، بارها علما را در سکونت‌گاه سفیر عثمانی ملاقات کرد و
علما نیز در سفارت انگلیس به دیدار او شتافتند. هاردینگ از اهمیت سیاسی مجتهدان عتبات
آگاه بود و بیشتر کوشش او متوجه آن بود که با آنان نوعی ارتباط همکاری پدید آورد.»^۲

۴. استفاده از روش غیر علمی تکفیر: الگار از حربه‌ای به نام تکفیر در دست عالمان شیعه نام
می‌برد که آنها از این حربه علیه دشمنانشان از جمله اصلاح‌طلبان غرب‌گرا استفاده می‌کنند:
«یکی دیگر از مظاهر قدرت علما تکفیر بود، که مخالف یا دشمن خود را کافر قلمداد می‌کردند.
این سلاح را علمای اعلام در مباحثات علیه اخباریون و شیخیه به کار می‌بردند این سلاح بعدها

در سده نوزدهم بار دیگر علیه اصلاح‌طلبان و نوآورانی چون فتحعلی آخوندزاده و میرزا حسن رشدیه به کار رفت.^۱ این مطلب می‌رساند که از نگاه الگار، عالمان دینی نه تنها خود نوگرا و اصلاح‌طلب نبودند، بلکه کسانی را که چنین بوده‌اند نیز از سر مخالفت و ستیز با حربه تکفیر از سر راه خود کنار می‌زده‌اند. اساسا نوع مستشرقین و به تبع آنها روشنفکران غرب‌زده تلاش می‌کنند تا سخنان خود را با هجمه و هیاهو و از طریق تکرار به کرسی بنشانند به گونه‌ای که مخاطب سخنان آنها نتواند در اصل مدعای آنها تشکیک و تردید کند. پرسش این است که اولاً آیا وجه مخالفت و تکفیر علما برای کسانی مثل طالبوف، عبدالحسن کف‌ری، آخوندزاده، تقی‌زاده، رشدیه و... همان نوگرایی و اصلاح‌طلبی آنان بوده است؟ در این صورت، چرا سایر نوگرایان همچون امیرکبیر، سپه‌سالار، امین‌السلطان، ملک‌مجدالاسلام و... تکفیر نشده‌اند؟ ملاحظه مصداقی در زندگینامه کسانی که از جانب علما تکفیر شده‌اند به روشنی می‌رساند که علما تنها پس از زمانی تکفیر کرده‌اند که آنها مستقیماً و صراحتاً در خصوص یکی از ضروریات دین اسلام، موضع انکار گرفته‌اند. ثانیاً این پرسش جدی همواره مطرح است که یک عالم دینی، در یک جامعه دینی اگر بخواهد منحرفین از اسلام را معرفی کند باید به چه زبان و اصطلاحی غیر از مفاهیمی چون انحراف، فساد مسلک، کفر و... این مهم را انجام دهد؟ آیا غیر از این است که بگوید فلان شخص منحرف از اسلام شده است؟ اساساً مگر نه این است که خود جریان روشنفکری اگر بخواهد کسی را خارج از دایره روشنفکری معرفی کند، از مفاهیمی چون ارتجاع، ضد ترقی، متحجر و... استفاده می‌کند. این واژه‌ها مترادف همان واژه‌های تکفیر و تفسیق دینی منتهی از نوع روشنفکرانه آن نیست؟!

۵. سیستم آموزش سنتی: الگار معتقد است که یکی از علل مهمی که باعث می‌شد علما نتوانند ماهیت غرب را درک کنند، ماهیت و محتوای سیستم آموزشی سنتی آنها می‌باشد. به نظر وی، «اشتغال‌های مذهبی سنتی آنها و دانش آنها که از راه طلبگی در مدارس قدیم کسب شده بود و

اساس وظیفه کلی ایشان را تعیین می‌کرد، به سختی اجازه می‌داد تا مسائلی را که از رهگذر تماس کشور با غرب پدید آمده بود به دقت دریابند.^۱ با این همه الگار هیچ توضیحی درباره رساله‌ها و کتاب‌هایی که در طول دوره قاجار از جانب علمای شیعه از جمله عبداللطیف شوشتری، آقا احمد کرمانشاهی، رستم الحکما، سلطان الواعظین، شیخ حسن کربلایی، شیخ حسن جابری اصفهانی و... در خصوص غرب نگارش یافته و یا رسایل فقهی - سیاسی‌ای که در عصر مشروطه مثل *مراد از مشروطیت*: آخوند خراسانی و عبدالله مازندرانی، *کشف المراد من المشروطه و الاستبداد*: محمدحسین بن علی اکبر تبریزی، *حرمت مشروطه*: شیخ فضل‌الله نوری، *تنبيه الامه: علامه نائینی*، *مکالمات مقیم و مسافر*: حاج آقا نورالله اصفهانی، *اللائالی المربوطه فی وجوب المشروطه*: محمداسماعیل محلاتی غروی، *رساله انصافیه*: ملا عبدالرسول کاشانی، *احیاء المله*: حسین اهرمی بوشهری و... در خصوص تبیین ماهیت مشروطه غربی از جانب علمای شیعه نگارش شده که در مقایسه با رسایل روشنفکران در خصوص ماهیت غرب، هم به لحاظ کمی و هم به لحاظ کیفی چندین برابر است، نیاورده است. اگر الگار سیر حرکت تاریخی شیعه و تعامل ویژه آن با دستگاه خلافت و سپس سلطنت را مورد تأمل قرار می‌داد و تلاش می‌کرد تا به این پرسش جواب دهد که چگونه حرکت تاریخی شیعه در نسبت با خلافت و سلطنت، به حاکمیت ولایت مطلقه فقیه منجر شده است، نوبت به این ادعای وی هم نمی‌رسید که «چون علما تشکیلاتی منظم با سلسله مراتب روحانی نداشته‌اند، این امر از بازسازی مؤثر ساختمان سیاسی جلوگیری می‌کرده است... علما نسبت به سیاست‌های دولت یا مهر سکوت و رضا بر لب می‌زدند یا علم مخالفت برمی‌افراشتند و هیچ‌گونه تمایلی به تجدید اساس زندگی سیاسی دولت نشان نمی‌دادند، به همین جهت اصلاح‌طلبان متجدد آنان را نادیده انگاشتند»^۲

۶. اندیشه ضد اصلاح‌گری و نوآوری: اساسا الگار، اندیشه دینی را یک اندیشه ضد اصلاحی

۱. همان، ص ۳۵۹.

۲. همان.

و مخالف با هرگونه نوآوری می‌داند. بیشترین سهم در شکل‌گیری این ایده الگار را می‌توان به روابط خاص علما و عباس میرزا نسبت داد. وی به نقل از برخی از «سیاحان اروپایی آن روزگار» از جمله یائوبرت^۱، وان کوتزیو، جیمز موریه^۲ و... می‌نویسد: اصلاح‌طلبان آن موقع، «در اصلاح نظامی از موانع مذهبی سخن می‌گویند». به همین علت است که «هنگامی که عباس میرزا در تبریز به آموختن فنون نظامی پرداخت، برای احتراز از جلب توجه علما، مخفیانه این کار را انجام می‌داد.»^۳ الگار دو دلیل برای مخالفت علما با اصلاحات عباس میرزا بیان می‌کند: یکی اینکه وی بر اساس نوشته‌ها و دفاعیات میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام از خود^۴ و عباس میرزا، معتقد می‌شود که علت اساسی مخالفت علما با عباس میرزا این است که علما گمان می‌کنند وی با اصلاحات خویش «می‌خواهد پیش مسیحیان خودشیرینی کند، به همین جهت، آداب و رسوم مسیحیان را رواج می‌دهد و ما را مجبور به پوشیدن لباس آنها می‌کند.»^۵ هم‌چنان‌که دروویل^۶ نیز می‌گوید: «مخالفان عباس میرزا او را لایق ولایت‌عهدی نمی‌شمردند، زیرا او فرنگی شده است و چکمه فرنگی می‌پوشد.»^۷ این در حالی است که خود الگار تصریح می‌کند «موارد به خصوص از اعتراضات علما نسبت به یونیفرم نمی‌توان یافت.» دیگری اینکه الگار معتقد است که چون «هر نوع کوشش در راه نوآوری به تقویت دولت منجر می‌شد و این تقویت به نوبه

1. Jaubert

۲. نام کتاب وی، سفری از راه ایران، ارمنستان و آسیای صغیر به قسطنطنیه می‌باشد.

۳. عباس میرزا پاکروان، شاهزاده اصلاح‌طلب، ج ۱، ص ۷۸.

۴. یک روز نباشد که من گوشه‌نشین را / تهمت نه ز هر گوشه به صد امر فطیع است. (میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام، منشآت، ص ۴۳۸).

۵. همان، ص ۱۹.

6. Drouville

۷. در مقابل، عباس میرزا نیز علما را نیش می‌زند و «در نامه خشم‌آلودی که در پایان دومین جنگ ایران و روس به قائم‌مقام می‌نویسد، علما را متهم می‌کند که نه آن علم و فضیلت داشتند که جواب پادری بنویسند.» (حامد الگار، همان، ص ۱۴۷).

خود گسترش قلمرو امتیازات دولت بود، ناگزیر علما در برابر آن به مقاومت برمی‌خاستند.^۱
الگار در خصوص ترسیم و تبیین نسبت میان علما و امیرکبیر نیز به چنین نتایجی می‌رسد.^۲

♦ جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

در مجموع باید گفت که از آنجایی که نظریات چهارگانه فوق، اساساً موضوع محوری آنها، نگاه عالمان شیعه به غرب نبوده و به همین علت، هرگز این نگاه را به صورت یک جریان دنبال نکرده‌اند، فاقد جریان‌شناسی نگاه عالمان دینی به پدیده غرب می‌باشند. این در حالی است که فهم جریان‌شناسی یک اندیشه به دلایل متعدد ذیل از اهمیت ویژه برخوردار است و حتی بر فهم خود آن اندیشه تأثیرگذار است:

اول اینکه با جریان‌شناسی یک اندیشه، جایگاه تاریخی و سیر تکاملی یا غیر تکاملی آن بهتر فهم می‌شود. به عنوان مثال؛ جریان‌شناسی اندیشه «ولایت فقیه» باعث می‌شود تا به این اندیشه صرفاً از زاویه آخرین دلایل اقامه شده بر آن نگریسته نشود، بلکه به نتایج عملی این اندیشه در یک بستر تاریخی نیز توجه شود. چنین نگرشی به اندیشه، وزن و ارزش واقعی آن را بهتر نمایان می‌سازد و موافقت و مخالفت با آن را از منطقی قوی‌تر برخوردار می‌سازد.

دوم اینکه نظر به عقبه و پیشینه یک اندیشه باعث می‌شود تا گام و مرحله بعدی اندیشه را بهتر پیش‌بینی، برنامه‌ریزی و محاسبه کرد. بسیاری از اهل اندیشه و فکر در مواجهه با امور به ظاهر مستحدث، تلاش می‌کنند تا رگه‌های تاریخی این امور را پیدا کنند و با تجربه‌ای که از امور محقق پیشین دارند، تصمیم عملی مناسبی نیز برای این امور مستحدث بگیرند. به عنوان مثال؛ تجربه رویارویی با مردم، فقها و عالمان دینی، مقدسات، مؤلفه‌های فرهنگی ریشه‌دار و باسابقه و... از سویی، و تجربه رویارویی با استعمار خارجی، استبداد داخلی، عناصر بی‌ریشه

۱. همان، ص ۱۱۲ - ۱۱۴.

۲. ر ک: همان، ص ۱۸۲ - ۱۹۳.

و هویت و... از سوی دیگر، درس‌های بزرگ تاریخی است که جریان‌شناسی هر کدام آنها می‌تواند به عنوان منشور و مانیفستی برای رفتارهای حال و آینده ما باشد.

سوم اینکه فهم نسبت تاریخی یک اندیشه با اندیشه محوری آن تاریخ، درجه اصالت و اعتبار آن اندیشه را معین می‌کند. این‌گونه نگاه‌های کلان به اندیشه‌های تاریخی باعث می‌شود تا حتی فهم گزاره‌های جزئی آن اندیشه شفاف‌تر و بهتر صورت گیرد.

این پرسش جدی همواره مطرح است که یک عالم دینی، در یک جامعه دینی اگر بخواهد منحرفین از اسلام را معرفی کند باید به چه زبان و اصطلاحی غیر از مفاهیمی چون انحراف، فساد مسلک، کفر و... این مهم را انجام دهد؟ آیا غیر از این است که بگوید فلان شخص منحرف از اسلام شده است؟ اساساً مگر نه این است که خود جریان روشنفکری اگر بخواهد کسی را خارج از دایره روشنفکری معرفی کند، از مفاهیمی چون ارتجاع، ضد ترقی، متحجر و... استفاده می‌کند.

چهارم اینکه جریان‌شناسی یک اندیشه به منظور تحلیل محتوایی آن، ما را از افراط کسانی که برای فهم یک متن، به زمینه و پیرامون آن اصالت می‌دهند و نیز از تفریط کسانی که برای فهم یک متن، تنها به خود آن متن، فارغ از زمینه آن اصالت می‌دهند، خارج می‌کند و متن و زمینه را در نسبت با هم می‌بیند.

متأسفانه تا کنون از جانب هیچ کسی، درباره جریان‌شناسی غرب‌شناسی علمای شیعه در تاریخ معاصر تحقیقی ارائه نشده است. بسیاری از قضاوت‌های نویسندگان تاریخ معاصر درباره کیفیت ارتباط و تعامل علمای شیعه با غرب، حداقل گرفتار یکی از چند مشکل ذیل می‌باشد:

الف) موضوع تحقیق، جزئی و موردی

است، به عنوان مثال؛ تنها به بررسی غرب‌شناسی یکی از علما پرداخته است. نتیجه چنین

تحقیقی تنها می‌تواند انسان را به قضاوت درباره کیفیت غرب‌شناسی همان شخص رهنمون سازد. به عنوان مثال؛ مقاله درج شده در کتاب *دیده‌بان بیدار* با عنوان «زمان آگاهی و غرب‌شناسی شیخ فضل‌الله»، نمونه چنین رویکردی به این بحث می‌باشد.^۱

ب) موضوع مورد تحقیق، هر چند فردی و جزئی نمی‌باشد، اما ناظر به نحوه تعامل علمای شیعه با بخشی از غرب (مثلا برخورد علما با پدیده استعمار) می‌باشد. چنین تحقیقی نیز نمی‌تواند ما را به قضاوت صحیحی در باب غرب‌شناسی علما رهنمون سازد؛ چرا که به یک نگرش انتزاعی و جزئی درباره غرب ختم می‌شود. تحقیق سلیم الحسینی در کتاب *دور علماء الشیعه فی مواجهه الاستعمار*^۲ در این دسته قرار می‌گیرد.

ج) موضوع مورد تحقیق، هر چند ناظر به همه ابعاد غرب می‌باشد، و هر چند در آن، به قضاوت طیفی از علما درباره غرب اشاره شده است، اما ناظر به نوع نگاه علمای یک مقطع تاریخی می‌باشد. دیدگاه فریدون آدمیت درباره غرب‌شناسی علمای شیعه، به‌ویژه در کتاب *ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران*، در این دسته جای می‌گیرد که وی، تنها به نحوه رویکرد علمای یک مقطع تاریخی (علمای قبل و بعد مشروطه) به غرب می‌پردازد و سپس، نتیجه تحقیقات مربوط به این مقطع را به کل تاریخ معاصر ایران تعمیم می‌دهد.

د) می‌توان به نوع چهارمی از تحقیق و بررسی درباره موضوع غرب‌شناسی علمای شیعه اشاره کرد که هر چند تا کنون اتفاق نیفتاده است، اما تصویر و ترسیم فضای آن به تبیین دیدگاه مختار در این خصوص، کمک می‌کند. در این روش، ممکن است که به کیفیت رویکرد علمای شیعه در طول تاریخ معاصر به همه ابعاد غرب، اشاره شود، اما به نقطه‌عطف‌های این نگاه تاریخی و به عبارت دیگر؛ به سیر تکامل و یا تنزل آن اشاره نشود و بلکه در هر مقطع خردتر تاریخی، تنها به نحوه برخورد علمای شیعه با ابعاد مختلف غرب پرداخته شود، بی‌آن‌که

۱. ر.ک: علی ابوالحسنی (منذر)، *دیده‌بان بیدار*، تهران، عبرت، ۱۳۸۰، ص ۲۷ - ۲۸.

۲. ر.ک: سلیم الحسینی، *نقش علمای شیعه در رویارویی با استعمار*، ترجمه محمد باهر و صفاءالدین تبرائیان، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر، ۱۳۷۸.

زنجیره تاریخی این نگاه که همه نگاه‌های خرد را به مثابه نخ تسبیح در کنار یکدیگر می‌گذارد و نسبت هر کدام را با دیگری روشن می‌سازد - و به عبارت دیگر؛ مشخص می‌کند که هر نگاه متقدم، چه میراثی برای نگاه متأخر از خود می‌گذارد - نشان دهد. در این صورت، هر چند به مجموعه‌ای از رویکردهای متفاوت علمای شیعه به غرب، اشاره شده است، اما چنین تحقیقی مسلماً به جریان‌شناسی غرب‌شناسی علمای شیعه در تاریخ معاصر نپرداخته است.

فقدان تحقیقات تاریخی‌ای که حقیقتاً تحت عنوان موضوع مورد بررسی باشد - یعنی غرب‌شناسی علمای شیعه در تاریخ معاصر بگنجد - بدین معنی که اولاً گستره بحث، طول تاریخ معاصر باشد و ثانیاً ناظر به همه ابعاد غرب باشد و ثالثاً خط سیر بحث به صورت اتصالی دنبال شده باشد - ضرورت تحقیق و بلکه تحقیق‌هایی از این دست را بر محققان حوزه علمی تاریخ و اندیشه سیاسی معاصر تمام می‌کند. آنچه مسلم است این است که تاریخ‌نگاری معاصر ما برای اینکه بتواند از این پس اعتماد توده مردم را به خود جذب کند باید از زاویه دیدی متفاوت از زاویه دید روشنفکران - که بیشتر از آنکه همسو با کلیت تاریخ ما باشد، همسو با اقتضائات غرب است - به تاریخ معاصر ما بنگرد و در این راه، نکات ذیل را جدی بگیرد:

پایگاه فکری جریان روشنفکری مربوط به حوزه معرفتی بیرون از کشور - غرب - می‌باشد و به همین علت، ارزیابی‌های تاریخی آنها از آنجا که مبتنی بر ملاک‌ها و کلیشه‌های غربی می‌باشد، در توضیح رفتارهای سیاسی عنصر ایرانی - اعم از عالمان دینی، توده مردم و رجال سیاسی - فاقد اعتبار لازم می‌باشد. به ویژه مواردی که تحلیل‌های خاص درباره عالمان دینی - مثل خیانت‌ورزی آنها، تحجر و تصلب آنها و... - تنها مستند به نوشته یا نوشته‌هایی از مستشرقان شود.

رفتارهای سیاسی عالمان دینی را تنها پس از آشنایی با «عالم روحانیت» می‌توان فهم کرد و ارزیابی نمود. بسیاری از تحلیل‌های روشنفکرانه در خصوص رفتارهای سیاسی عالمان دینی تنها به شیوه معرفت‌شناسانه پوزیتیویستی - که بدون توجه به «ضرورت‌های درونی» و تنها

بر اساس سنجش «علل و شرایط بیرونی» به قضاوت می‌نشیند^۱ - صورت گرفته است. این در حالی است که مؤلفه‌های مهم و محوری این عالم، درونی و نه بیرونی است.

نظر به اینکه توده متدین، دین خود را از عالمان دینی اخذ می‌کنند، به هنگام قضاوت درباره آنها باید منت‌های دقت و ظرافت را به خرج داد و مهم‌تر از همه اینکه باید بر نام «علما» تحفظ داشت. فقدان تحفظ بر نام «علما» در تاریخ‌نگاری جریان روشنفکری، باعث شده تا پاره‌ای از رفتارهای ناشایست و نیز اندیشه‌های ناصحیح که برخی از طلاب علوم دینی داشته‌اند، به صورت غیر منطقی تعمیم داده شود و دامن‌گیر مراجع تقلید و مجتهدان آگاه گردد که نوعاً بری از این‌گونه اشتباهات هستند.

نظر به مخدوش بودن تاریخ‌نگاری روشنفکری - به ویژه بخش‌های مربوط به حضور اجتماعی جریان دینی در تاریخ معاصر ایران - بایسته است که تاریخ حقیقی معاصر ما به طور کامل مورد بازنگری و سپس بازنویسی قرار گیرد تا سهم جریان دینی در تحولات سیاسی - اجتماعی تاریخ معاصر و از جمله نحوه مواجهه این جریان با پدیده غرب، آن‌گونه که بوده است روشن شود.

۱. برای اطلاع تفصیلی از کاستی‌های معرفت‌شناسانه روش پوزیتیویسم، به مقدمه مترجم در منبع ذیل مراجعه شود: آندرو ساینر، روش در علوم اجتماعی (رویکردی رئالیستی)، ترجمه عماد افروغ، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۵.

جستارهایی در باب مواجهه فکری مجتهدان شیعه

با لایه‌های نرم‌افزاری مدرنیته در ایران

(از قاجاریه تا عصر انقلاب اسلامی)

علی علوی سیستانی^۱

◆ چکیده

غرب جدید در ایران معاصر یا به تعبیری مدرنیته و یا به تشبیه بومی ما، ضحاک ماردوشی که نزدیک به دویست سال مغز جوانان ما را می‌خورد! در سه مرحله و هر بار با چهره‌ای متفاوت وارد شده است: نخستین چهره آن، چهره تبلیغی – مسیحی آن می‌باشد که قریب به سصد سال (از عصر صفویه تا ابتدای قاجار) به شکل فعال و پس از آن به صورت نیمه‌فعال بوده است. دومین چهره آن، چهره سیاسی، نظامی و اقتصادی آن می‌باشد که از ابتدای قاجار تا آستانه مشروطه به شکل فعال بوده و پس از آن نیز

۱. محقق و پژوهشگر تاریخ معاصر ایران.

به شکل نیمه فعال ادامه یافته است. سومین چهره آن، چهره فکری - نرم افزاری غرب می باشد که از آستانه مشروطه تا انقلاب اسلامی به شکل فعال بوده است. مواجهه مجتهدان شیعی با چهره فکری - نرم افزاری غرب در سه مرحله بوده است: در مرحله نخست (از ابتدای قاجار تا آستانه مشروطه)، غرب فکری، صرفاً توصیف شده (غرب شناسی توصیفی)؛ در مرحله دوم (قبل و بعد مشروطه) غرب فکری به ارزیابی و چالش کشیده شده (غرب شناسی انتقادی) و در مرحله سوم (عصر انقلاب اسلامی) در برابر غرب فکری، طرحی اثباتی ارائه شده است (غرب شناسی اثباتی). نوشتار حاضر به مرحله نخست از مواجهه جریان دینی با غرب فکری می پردازد.

کلیدواژه ها: غرب، عالمان شیعه، غرب شناسی، غرب گرایی، دین گرایان

◆ مقدمه

الف) بررسی تطبیقی غرب شناسی جریان دین گرا و جریان غرب گرای دیوان سالار

از زمان حضور غرب استعماری در ایران، افراد و گروه های متفاوتی درباره آن اتخاذ موضع کرده اند. عمده این موضع گیری ها گرفتار افراط یا تفریط بوده است و به همین دلیل، یا به شیدایی و دلدادگی و یا به نفی کامل آن - حتی وجوه مثبتش - انجامیده است. در این میان، قضاوت علمای شیعه درباره غرب، هر چند در ابتدا بسیار محتاطانه و به همین علت، کند بوده است، اما از اتقان و انسجام بیشتری برخوردار بوده است. این نگاه که در ابتدا ناظر به رویه سطحی و بیرونی غرب (رویه استعماری و تکنیکی آن) بوده است، نگاهی جزئی و نه کلی و نیز نگاهی اجمالی و نه سطحی، به غرب می باشد. دلیل این جزءنگری و اجمال بینی این است که اساساً در این مرحله تاریخی، غرب به تمامه (با تمام حیثیات و ابعادش) در کشور ما وارد نشده است تا امکان شناخت تام و تمام آن باشد.

اساساً ورود غرب به ایران، ورودی تدریجی بوده است؛ درست مثل حیوانی که به آرامی از دربی وارد حیاطی شود؛ در یک مرحله تنها سر حیوان از درب، داخل آمده است. اگر در این مرحله از کسی پرسند این چیست؟ آن کس در بهترین وجه ممکن تنها می تواند بگوید حیوانی

است که دارای دو گوش، دو چشم و... می‌باشد، چنین شخصی به هیچ وجه نمی‌تواند توضیحی در خصوص دم، شکم و پاهای این حیوان بدهد. دلیل این امر، نه ضعف شخص در شناخت این حیوان، بلکه فقدان وجود خارجی حیوان در ظرف تاریخی‌ای می‌باشد که شخص خاص در آن ظرف تاریخ مورد پرسش درباره آن حیوان قرار گرفته است. تنها راه برای دادن توضیح درباره شکم و دم و... این حیوان، انتظار تاریخی به امید بیشتر داخل حیات آمدن آن است. غربی که در ابتدای قاجار با آن روبه‌رو بوده‌ایم، غربی است که بخشی از آن وارد کشور ما شده است. به عبارت دیگر؛ در این مرحله تاریخی، تنها برخی از لایه‌های غرب (بیشتر لایه‌های مذهبی، سیاسی و نظامی آن) خود را نزد ما عیان کرده است و لایه‌های اقتصادی و فکری (نظری و تئوریک) آن در فواصل زمانی بعدی جلوه یافته است. از همین‌رو، توضیح عالمان دینی از غرب در این مرحله تاریخی، ناظر به بخشی از آن است و به همین علت، از آن تحت عنوان شناخت جزئی غرب یاد شده است.

از سوی دیگر؛ شناخت عالمان دینی از غرب در این مرحله تاریخی، علاوه بر اینکه جزئی است، اجمالی نیز می‌باشد. دلیل این امر نیز، نه ضعف آنان در شناخت صحیح غرب، بلکه این است که اساساً حرکت انسان‌ها در هر موردی از اجمال به تفصیل به تبع نیاز تاریخی آن است و زمینه عینی بیشتر اختراعات و ابداعات نیز وجود نیازهای تاریخی بشر بوده است؛ بدین معنی که انسان‌ها نخست احساس گرما کرده و سپس کولر ساخته‌اند، همچنان‌که نخست احساس سرما کرده و سپس بخاری ساخته‌اند نه اینکه ابتدا کولر و بخاری ساخته باشند و سپس با چیزی به نام گرما و سرما آشنا شده باشند. احساس و درک هر چه بیشتر یک چیز نیز زمینه را برای شناخت بیشتر آن مهیا می‌کند. پدیده غرب نیز از این قاعده مستثنی نمی‌باشد. به عبارت دیگر؛ تشدید درگیری با یک پدیده، مستلزم تجهیز قوی‌تر می‌باشد. به میزانی که غرب در ساحت اجتماعی ایران حضور تاریخی می‌یابد، به همان اندازه می‌تواند برای عنصر ایرانی مسأله باشد. چون از زمان صفویه به این سو، حضور غرب در ایران، سیر اشتدادی داشته است، میزان آگاهی عنصر ایرانی از آن نیز سیر تکاملی داشته است. به طور

مشخص، لااقل از زمان ورود چهره دوم غرب به ایران، دو طیف نگاه مختلف به آن وجود داشته است؛ یک طیف از جانب جریان دینی و یک طیف از جانب جریان غرب‌گرای دیوان‌سالار. با نگاهی تاریخی به نتایج غرب‌شناسی دو طیف مذکور، تفاوتی آشکار میان آن دو می‌یابیم؛ اولاً طیف نخست - دین‌گرایان - همواره نوعی نگاه استقلالی به غرب داشته است؛ بدین معنی که حتی آن‌گاه که به این نتیجه رسیده است که باید با غرب کنار آمد و آن را پذیرفت، در رسیدن به این نتیجه مستقل عمل کرده است. طیف دین‌گرا همواره نسبت موقف و افق خود را با تکیه بر مبانی اصیل دینی تعیین کرده است، هر چند ممکن است در فهم و تفسیر این مبانی آن‌قدر اختلاف نظر داشته باشند که در نتیجه به دو دیدگاه کاملاً متضاد برسند. در مقابل، طیف دوم - غرب‌گرایان دیوان‌سالار - همواره نوعی نگاه تقلیدی و غیر استقلالی به غرب داشته است؛ بدین معنی که حتی آن‌گاه که به این نتیجه رسیده است که نباید با غرب کنار آمد و آن را دربست پذیرفت، در رسیدن به این نتیجه غیر مستقل عمل کرده است. ژان پل سارتر در خصوص چگونگی تقلید روشنفکران جهان سوم از روشنفکران غرب می‌نویسد:

ما رؤسای قبایل، خان‌زاده‌ها، پولدارها و گردن‌کلفت‌های افریقا و آسیا را می‌آوردیم چند روزی در آمستردام، لندن، نروژ، بلژیک و پاریس می‌چرخانیدیم، لباس‌هایشان عوض می‌شد، روابط اجتماعی تازه‌ای یاد می‌گرفتند، گاه یک ازدواج اروپایی می‌کردند یا به شکل اروپایی ازدواج می‌کردند و زندگانی مبلمانی تازه، مصرف اروپایی و آرایش تازه یادشان می‌دادیم و آرزوی اروپایی شدن را در دل‌هایشان به وجود می‌آوردیم. بعد اینها را به کشورهای خودشان می‌فرستادیم. کدام کشورها؟ کشورهای که در آنها برای همیشه به روی ما بسته بود، ما در آنها راه نداشتیم، ما نجس بودیم، ما دشمن بودیم، از ما می‌هراسیدند. روشنفکرهایی که درست کرده بودیم، فرستادیم به کشورهایشان. بعد، از آمستردام، از بلژیک و از پاریس فریاد می‌زدیم: «برادری، انسانیت». بعد می‌دیدیم پژواک صوت ما از نقاط دوردست افریقا، از گوشه‌ای از خاور نزدیک، خاورمیانه، خاور دور و شمال افریقا، از دهان همین روشنفکرها، عین سوراخ آب حوض پس می‌آید. هر

وقت ساکت می‌شدیم، آن سوراخ‌های حوض هم ساکت بودند. هر وقت حرف می‌زدیم، انعکاس وفادارانه و درست صوت خودمان را از حلقوم‌هایی که ساخته بودیم، می‌شنیدیم. مطمئن شده بودیم که این روشنفکران هرگز کوچک‌ترین حرفی برای زدن بجز آنچه در دهانشان می‌گذاشتیم ندارند، بلکه حتی حق حرف زدن را از مردم خودشان هم گرفته‌اند.^۱

شناخت عالمان دینی از غرب در این مرحله تاریخی، علاوه بر اینکه جزئی است، اجمالی نیز می‌باشد. دلیل این امر نیز، نه ضعف آنان در شناخت صحیح غرب، بلکه این است که اساساً حرکت انسان‌ها در هر موردی از اجمال به تفصیل به تبع نیاز تاریخی آن است و زمینه عینی بیشتر اختراعات و ابداعات نیز وجود نیازهای تاریخی بشر بوده است.

ثانیا طیف نخست - دین‌گرایان - بر این اعتقاد بودند که یک تمدن، سه لایه «نظری - تئوریک»، «ادبیات - هنر» و «تکنولوژی - ابزار محسوس» دارد و برای شناخت آن می‌توان از هر یک از این سه لایه شروع کرد، مشروط به اینکه نسبت آن لایه با دو لایه دیگر لحاظ شود. آنان با چنین باوری، در نخستین مواجهه خود با چهره استعماری (سیاسی - اقتصادی) غرب، به‌طور کاملاً آگاهانه نسبت این چهره را با چهره‌های دیگر غرب مورد پرسش قرار داده‌اند. چهره استعماری غرب، چون در قالب تکنولوژی قاهر آن - و بلکه در ابتدا، بیشتر تکنولوژی نظامی آن - خود را

عیان می‌کرد، باید در ذیل لایه سوم تمدن‌ها یعنی لایه «تکنولوژی - ابزار محسوس» قرار می‌گرفت و فهم می‌شد و از آنجا که هنوز دو لایه دیگر این تمدن یعنی لایه نظری - تئوریک و

لایه ادبیات - هنر آن یا اساسا در ایران رخ عیان نکرده بودند و یا ناقص جلوه کرده بودند، عالمان شیعه نمی‌توانستند نسبت‌سنجی دقیقی میان لایه عیان شده «تکنولوژی - ابزار محسوس» (لایه سوم) و دو لایه دیگر داشته باشند. از همین‌رو، در قضاوت نهایی نسبت به تکنولوژی غربی، با احتیاط برخورد می‌کردند.^۱ این در حالی بود که نه تردید داشتند که این تکنولوژی ناشی از نوعی نگاه و مبانی خاص است و نه تردید داشتند که این تکنولوژی مظهر یک چهره غرب می‌باشد.

در مقابل، طیف دوم - غرب‌گرایان دیوان‌سالار - اساسا یا ندانستند که نباید نسبت میان مبانی نظری یک تمدن و محصولات عینی آن را نادیده انگاشت و یا نظر به فقدان بلوغ پایگاه روشنفکری در ایران - پایگاهی که مولد و محرک آنها بود - نتوانستند چنین بیندیشند. از

۱. همین نوع احتیاط‌ها در خصوص تکنولوژی از جانب عالمان دینی باعث شده است که با بزرگنمایی و پیازداغی جریان روشنفکری، جریان دین‌گرا به عنوان جریان مخالف علم و صنعت و تکنولوژی معرفی شود. این در حالی است که مخالفت‌های موردی عالمان شیعه با تکنولوژی علاوه بر دلیل عدم امکان سنجش لایه تکنولوژیک غرب با لایه ایدئولوژیک و متافیزیک آن به دلیل ظهور تاریخی ناقص غرب در ایران تا آن زمان، دلیل مهم دیگری نیز دارد و آن این‌که در اکثر قریب به اتفاق موارد، کسانی منادیان نخست ورود تکنولوژی غرب به ایران بودند که عالمان دینی به هیچ‌وجه نمی‌توانستند به آنها اعتماد کنند. افرادی مثل ملک‌خان ناظم‌الدوله، سپه‌سالار، تقی‌زاده و... که بارها و بارها در تاریخ ایران اسناد سرسپردگی و جاسوسی و دلالتی آنها برای غرب و به ضرر مصالح دین و دنیای ملت ایران نزد علما لو رفته بود، چگونه می‌توانستند مورد اعتماد عالمان دینی قرار گیرند. شخص شرور و فاسدالعقیده و رفتاری را در نظر بگیرید که به همسایگان خود پیشنهاد تأسیس یک مؤسسه خیریه را بدهد، آیا می‌توان از عدم همکاری همسایگان با چنین شخصی، به بی‌اعتقادی و بی‌ایمانی آنان به امور خیریه معتقد شد؟ واقعیت این است که عالمان دینی، آن‌گاه که به افراد پشت صحنه این برنامه‌ها اعتماد می‌کردند یا شرایط را به گونه‌ای می‌دیدند که احساس می‌شد آنها نمی‌توانند زیاد به اهداف سوء خود برسند، نه تنها با برنامه‌های اصلاحی و توسعه و حتی مدارس نوین مخالفت نمی‌کردند، بلکه حمایت نیز می‌کردند که به عنوان مثال؛ می‌توان از تأسیس و حمایت آقاجفی اصفهانی از مدارس نوین، اعزام میرزا حسن رشیدی (پدر مدارس نوین) با هزینه میرزا آقا صادق تبریزی به لبنان برای فراگیری دروس نوین، حمایت شیخ فضل‌الله نوری از امین‌الدوله که مهره اصلی و پشت برنامه‌های انجمن معارف بود و... اشاره کرد.

همین‌رو، در اوان مواجهه با غرب، شیفته و شیدای تمام قامت آن شدند و مدتی هم که از این شیفتگی گذشت و عشق نخستین فرونشست و عیوب این قامت هویدا گشت، نتوانستند این عیوب را در نسبت با کلیت این قامت ببینند و لذا بدون اینکه به خود تردید راه بدهند، در بهترین راه حلی که به ذهنشان زد، تفکیک میان خوب و بد این قامت را پیشنهاد دادند و هیچ‌گاه ذهنشان را به پرسش از نسبت میان ظاهر و باطن غرب معطوف نکردند. آنها چه آن‌گاه که به فهم تکنولوژی غرب و چه آن‌گاه که به مطالعه در مبانی نظری آن مشغول شدند، پرسش از کلیت این تمدن را به غفلت سپردند^۱ و پس از گذشت چند قرن هم، آن‌گاه که بدان تذکار یافتند، آن را بیهوده دانستند و گاهی سخن از تفکیک میان «والد و مولود و انگیزه و انگیزه»^۲ راندند و گاهی...

ثالثاً فراز و فرودهای فعالیت‌های سیاسی، دینی و فکری عالمان دینی در خصوص غرب، هیچ‌گاه تابع متغیری از اقتضائات بسط تمدنی غرب نبوده است، بلکه در نسبت با مرحله تاریخی خود ما تنظیم می‌شده است. این در حالی است که نمودار فعالیت‌های جریان غرب‌گرای دیوان‌سالار چه آن‌گاه که منادی تکنولوژی غرب بوده و چه آن‌گاه که منادی فلسفه و مبانی نظری غرب و چه آن‌گاه که به دنبال پیاده کردن فلسفه سیاسی غرب در ایران بوده است، همواره تابع متغیری از اقتضائات بسط تمدنی غرب بوده است. بدین معنی که اگر در یک مرحله تاریخی، حضور غرب در شرق مقتضی حضور تکنولوژی آن در شرق بوده، جریان غرب‌گرای دیوان‌سالار هم منادی تکنولوژی بوده و اگر در مرحله‌ای دیگر حضور غرب در

۱. به عنوان مثال؛ عبدالکریم سروش می‌نویسد:

غرب برای ما یک کل است نه یک کلی و کل غرب وحدتی اعتباری دارد و نه حقیقی و امور اعتباری نه برخوردار از وجودند و نه از ماهیت. و همین کل است که تجزیه‌پذیر و تغذیه‌پذیر است. (عبدالکریم سروش، تفرج صنع، تهران، صراط، ۱۳۸۳، ص ۲۴۴).

۲. ر.ک: همان، ص ۲۴۶. برای اطلاع از نقد ایده تفکیک میان انگیزه و انگیزه، ر.ک: رضا داوری اردکانی، فلسفه در بحران، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۳، ص ۱۶۳، ۱۶۴.

شرق مقتضی حضور فلسفه غرب در شرق بوده، جریان غرب‌گرایی دیوان‌سالار هم منادی این فلسفه بوده است. این قضیه به نوبه خود، مشکلی دیگر - غیر از مشکل تقلید - بر این جریان تحمیل کرده است و آن اینکه اساساً به همین علت، غرب‌شناسی جریان غرب‌گرایی دیوان‌سالار هرگز نتوانسته است یک سیر تکاملی مشخص مثلاً از اجمال به تفصیل و یا از سطح به عمق داشته باشد، این در حالی است که هم به تفصیل درباره غرب پرداخته و هم درباره لایه‌های عمیق غرب نوشته است هر چند ممکن است بسیاری از آنها باز هم ترجمه و در حقیقت، بازتاب همان روح تقلیدگرایی آن باشد. مسلماً آنچه از غرب توسط این جریان در شرق گفته یا نوشته شده برای خود غربی‌ها یک سیر مشخص تکاملی داشته و به نتایج دلخواه آنها هم ختم شده است. مهم این است که جریان غرب‌گرایی دیوان‌سالار هرگز نتوانسته است با فعالیت‌های دلالی خود برای غرب، خودش را پیدا کند^۱ و از این حیث، جریانی فاقد تاریخ، فاقد مکان و در نتیجه فاقد اصالت گشته است.^۲

۱. یکی از نویسندگان ایرانی در این خصوص می‌نویسد:

روشنفکر ایرانی - که همواره در میانه اضلاع سه‌گانه نسبت با خویشتن (ایدئولوژی و آرمان)، با مخاطب (فرهنگ و توده‌ها) و با قدرت سیاسی (حقیقت و قدرت) فهم شده است - امروز فاقد هرگونه الگویی برای ایفای نقش خویش است. او برخلاف روشنفکر جهانی - که همواره با تکیه بر یک آرمان و ایدئولوژی به مثابه زیربنای اخلاقی استدلال‌هایش به تحلیل می‌نشسته است - نه یک نوگرایی مدرن است که به آرمان‌های مدرنیته ایمان داشته باشد و نه یک سوسیالیست است که برای تحقق آرمان عدالت و برابری و پیروزی طبقه کارگر بکوشد و نه حتی یک مسلمان است تا بتواند ایدئولوژی اسلامی را پشتوانه اندیشه و عمل خود قرار دهد (بیژن عبدالکریمی، «روشنفکری ایرانی در دوره پست‌مدرن»، سالنامه همشهری (ویژه نوروز ۱۳۸۵)، ص ۷۲).

۲. یکی از نویسندگان ایرانی در این خصوص می‌نویسد:

روشنفکر ایرانی انسانی برزخی است که در مغاک دو وضعیت تاریخی و تمدنی قرار گرفته است؛ گم‌کرده راه و سرگردان. او در حالی که از نظام باورهایش گسسته است، هنوز به نظام اندیشگی دیگری نپیوسته است. او در حالی که هنوز به جهان سنت باور دارد، اما هیچ‌گاه این جهان برایش زنده و پرشور نیست. اعتقادش به سنت، بیشتر جنبه عادت، ایستادگی و خمودگی دارد و رگه‌های عدم صمیمیت در آن دیده

علت اساسی این تفاوت میان غرب‌شناسی جریان دین‌گرا و جریان غرب‌گرایی دیوان‌سالار در این است که اساساً نقطه عزیمت این دو جریان برای شناخت غرب، متفاوت بوده است؛ بدین معنی که جریان دین‌گرا حتی آن‌گاه که درباره غرب به اندیشه‌ورزی پرداخته است، نقطه عزیمت آن سنت (اسلام) بوده است ولی جریان غرب‌گرایی دیوان‌سالار حتی آن‌گاه که درباره سنت سخن گفته است، نقطه عزیمت آن غرب بوده است. به عبارت دیگر؛ جریان دین‌گرا از پایگاه سنت دینی به غرب نگاه کرده است و جریان غرب‌گرایی دیوان‌سالار از پایگاه غرب به سنت نگاه کرده است. از همین‌رو، یکی همواره در پارادایم سنت و دیگری همواره در پارادایم غرب حرکت کرده است. از همین‌روست که یکی از نویسندگان جریان غرب‌گرا می‌نویسد: «راهی جز چنگ زدن به دستگاه مفاهیم غربی نیست، زیرا بدون مفاهیم غربی، حتی سنتی‌ترین گروه‌های فرهنگی جامعه ایرانی، نمی‌توانند سخنی بگویند».^۱ به عبارت دیگر؛ در نسبت میان سنت و تجدد، جریان دین‌گرا از طریق بسط سنت به تجدد رسیده است و جریان غرب‌گرایی دیوان‌سالار از طریق بسط تجدد به سنت رسیده است. بر همین اساس، جریان غرب‌گرایی دیوان‌سالار - برخلاف جریان دین‌گرا - هیچ‌گاه نمی‌تواند سخن از تکامل خود به میان آورد؛ زیرا همواره در سایه جریانی دیگر حرکت می‌کرده است.

رابعاً غرب‌شناسی جریان دین‌گرا - نظر به پایگاه مستقلی که اتخاذ کرده است، همواره

می‌شود. او صرفاً خودش را در ورطه روزمرگی، نق‌زدن‌ها و وراجی‌های روزمره سیاسی غرق می‌کند تا پوچ و هیچ بودنش را فراموش کند. روشنفکر ایرانی فاقد زیست جهان است. آن‌چنان که نیچه یادآوری می‌کند، فقدان ثبات در اخلاقیات و ارزش‌ها، منجر به فقدان جهت و مسیر روشن می‌شود که این امر نیز، خودبه‌خود، به نوعی بدبینی، ناخوشی و افسردگی منجر می‌گردد و جهان به محلی زجرآور تبدیل می‌شود. برخلاف آنچه کارل مانهایم معتقد است که میان روشنفکر، ایدئولوژی و اتوپیا نسبتی برقرار است و نقد وضع موجود همواره بر اساس تصویری از وضع مطلوب صورت می‌گیرد و اتوپیا امید به آینده است، روشنفکر ایرانی فردی بی‌اتوپیاست یعنی نه تصویری از وضع مطلوب دارد و نه آمیدی به آینده. (بیژن عبدالکریمی، همان، ص ۷۲).

۱. سید جواد طباطبایی، «تأملی درباره ایران»، دوماه‌نامه ناقد، س ۱، ش ۲ (فروردین - اردیبهشت ۱۳۸۳)، ص ۳۵.

متضمن نوعی غرب‌ستیزی نیز بوده است. دلیل این امر، همان بینونت و استقلال پایگاه جریان دین‌گرا از پایگاه غرب است نه اینکه گفته شود اساساً نسبتی که جریان دین‌گرا با غرب برقرار کرده از سنخ شناخت نبوده، بلکه از سنخ ستیز بوده است. در مقابل، غرب‌شناسی جریان غرب‌گرای دیوان‌سالار در هیچ شرایطی حتی آن‌گاه که به خود رنگ نقد و انتقاد گرفته است، متضمن غرب‌ستیزی نبوده است. راز اینکه شخصیت‌هایی چون دکتر شریعتی - که در بسیاری از مجموعه آثار وی به راحتی می‌توان نقد غرب را مشاهده کرد - همچنان محبوب جریان غرب‌گرای دیوان‌سالار و حتی خود غربی‌ها هستند، در همین نکته نهفته است که اساساً نقدهای چنین افرادی بیش از آنکه نقدهای برون‌پارادایمی باشند، درون‌پارادایمی هستند؛ بدین معنی که این نقدها در اکثر موارد، به دنبال اثبات چیزی در درون همان پارادایم غرب و نه چیزی در خارج از آن هستند. آنها حتی آن‌گاه که سخن از «بازگشت به خویش» می‌رانند، منظورشان از خویش، خویشی است که دیگری (غرب) برایشان تعریف کرده است، همچنان‌که سنتی که برخی از آنها در مقام دفاع از آن هستند، سنتی است که غرب حدود و ثغور و کارویژه‌های آن را مشخص کرده است. اما جریان دین‌گرا حتی آن بخش از غرب را هم که پذیرفته است، در درون پازل و ساختار خودشان قرارش داده است به گونه‌ای که حتی نمی‌توان به آن، بخشی را غرب اطلاق کرد.

خامسا غرب‌شناسی جریان دین‌گرا

معطوف به گذار از غرب می‌باشد؛ بدین معنی که این جریان غرب را برای غرب نمی‌خواهد بشناسد، بلکه با مبانی و اصول خاصی از پیش نوعی بینونت و حتی تضاد میان آرمان‌های خود و غرب را پذیرفته است و تنها بدین منظور غرب

از زمان صفویه به این سو، حضور غرب در ایران، سیر اشتدادی داشته است، میزان آگاهی عنصر ایرانی از آن نیز سیر تکاملی داشته است.

را می‌خواهد بشناسد که سریع‌تر و صحیح‌تر از آن عبور کند. این در حالی است که جریان

غرب‌گرایی دیوان‌سالار نه تنها به بینونت و تضاد میان آرمان‌های خود و غرب ایمان ندارد، بلکه اساساً غرب را به عنوان الگو، آرمان و غایت پذیرفته است و درست به همین علت است که در ارزیابی و قضاوتی که نسبت به افراد، جریان‌ها و زمانه خود دارد، کلیشه‌ها و معیارهای غربی را به استمداد می‌طلبد.

ب) عالمان شیعه و غرب‌شناسی توصیفی

نخستین تأملات به مبانی فکری - فرهنگی غرب توسط عالمان دینی از همان ابتدای قاجار صورت گرفته است. البته - همچنان‌که گذشت - در این شرایط، چهره استعماری (سیاسی - اقتصادی) غرب حضور پررنگ‌تری دارد و از همین‌رو، آشنا کردن بسیاری از مردم با این چهره، به لحاظ اینکه محسوس‌تر و ملموس‌تر بوده، آسان‌تر بوده است. ضمن اینکه اساساً شناخت فکری غرب، خاص اهل فکر و خواص جامعه است و اکثریت مردم نمی‌توانند در این وادی پا گذارند. با ذکر چند نکته مهم در خصوص نخستین تأملات عالمان دینی در مبانی فکری - فرهنگی غرب، به توصیف و گزارش برخی نوشته‌ها و کتاب‌های عالمان آن عصر می‌پردازیم:

۱. در آن شرایط تاریخی، عالمان دینی، تنها قشر باسواد جامعه ایران بوده‌اند. از این‌رو، اگر قرار بود کس یا کسانی در مبانی غرب، تأمل ورزند، قاعدتاً باید از میان آنها بوده باشد. البته، محدود کسانی خارج از این صنف - و بیشتر وابسته به دربار شاهی - نیز بودند که کمابیش از طریق مسافرت به غرب (مثل روسیه و...) یا از طریق مواجهه با غربیان (در هندوستان و...) اطلاعات کمابیشی درباره غرب داشتند و در قالب گزارش‌های مکتوبی به جامعه عرضه می‌داشتند، اما نظر به فقدان پایگاه اجتماعی گسترده این اشخاص، هیچ‌گاه نمی‌توانستند مخاطب عام پیدا کنند و در اندیشه و رفتار توده ایرانی تأثیرگذار باشند.

۲. در شرایط اولیه عهد قاجار، اطلاعاتی که درباریان درباره غرب داشتند، شاید از لحاظی بیش از برخی عالمان دینی بوده باشد، اما مهم است که بدانیم این اطلاعات هرگز نتوانسته است به آنها درباره غرب آگاهی دهد. به تعبیر یکی از صاحب‌نظران معاصر، آنان «مرعوبیت

فراز و فرودهای فعالیت‌های سیاسی، دینی و فکری عالمان دینی در خصوص غرب، هیچ‌گاه تابع متغیری از اقتضائات بسط تمدنی غرب نبوده است، بلکه در نسبت با مرحله تاریخی خود ما تنظیم می‌شده است.

اجتناب‌ناپذیر خود را در مقابل اروپاییان، به حساب آگاهی و دانایی خود گذاشته‌اند و به نحوی، کلا آگاهی را مترادف با مطلع بودن و خبر داشتن از قدرت و عظمت غرب و وقوف بر ضعیف و عقب افتادگی شرق دانسته‌اند.^۱ شیدایی و شیفتگی این طبقه نسبت به غرب به اندازه‌ای است که هیچ‌گاه به آنها فرصتی برای تأمل و اندیشیدن درباره آن را نداده است. لذا از

زمان آشنایی این طبقه با غرب، تا زمان نخستین نوشته‌های انتقادی آنها از غرب بیش از یک قرن طول می‌کشد، تازه آن زمان هم - همچنان‌که گذشت - نگاه انتقادی آنان به غرب، بیش از آنکه به مقتضای نیاز خود آنان باشد، مقتضای نیاز غرب به این نوع نگاه انتقادی بوده است.

۳. از آنجا تنها قشر باسواد جامعه در آن روزگار، جامعه روحانیت بوده است، سخنان روحانیت، نه فقط نشان از تفکر صنف روحانی نسبت به غرب، بلکه تا حدودی نماینده روحیه و اندیشه جامعه ایرانی آن روزگار نیز محسوب می‌شده است. به ویژه اینکه عالمان دین بیشترین پیروان را در میان جامعه داشتند و به طور طبیعی تفکرات و اندیشه‌های آنها نیز از بیشترین طرفدار برخوردار بوده است.

۴. رابطه حسنه عالمان دینی با دستگاه حکومت فتحعلی‌شاهی - که هم‌زمان با نخستین ارزیابی‌های عالمان شیعه از تفکر و اندیشه غرب بوده است - به ضمیمه نفوذ آنان در دربار شاهی، موجب می‌شده است تا دیدگاه روحانیت شیعه در خصوص غرب، علاوه بر اینکه

۱. کریم مجتهدی، *آشنایی ایرانیان با فلسفه‌های جدید غرب*، تهران، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه اسلامی، ۱۳۷۹،

دیدگاه صنف روحانیت و نیز مردم جامعه محسوب می‌شده دیدگاه حکومت وقت نیز حساب گردد.

۵. استقلال سیاسی - مالی عالمان دینی از دستگاه حکومت در آن شرایط - که میراث اندیشه و رفتار سیاسی عالمان دینی پیش از آنان بود - به آنها اجازه می‌داد تا در مواقع لزوم بتوانند برخلاف جریان دستگاه حکومت حرکت کنند و نظرگاهی استقلالی به غرب داشته باشند. این امر بدین معنی است که اساساً غرب‌شناسی عالمان شیعه از همان ابتدا، فارغ از اقتضائات تحمیلی و حاشیه‌ای بوده است و خود مستقلاً - اگر چه با فراز و فرود و در بسیاری موارد، کندتر از آنچه مورد نیاز بود - معطوف به نیازهای ذاتی جریان دینی صورت می‌گرفته است.

۶. غرب‌شناسی عالمان شیعه در آن شرایط تاریخی به شیوه‌ای ممتاز از شیوه‌های دوره‌های بعدی بوده است، بدین معنی که بیشتر علما تلاش می‌کردند در کتاب‌هایشان، در کنار ذکر برخی شئون مربوط به غرب، با طرح مسائل اخلاقی، سبب‌ساز تقویت باورهای مسلمانان در مسائل معنوی و دینی شوند. در حقیقت، عالمان دینی با این شیوه، به تدریج در کنار مباحث و مسائل مورد نیاز و مراجعه مردم، مسائل و نیازهای جدیدی نیز برای آنان معرفی می‌کردند و ذهنشان را با برخی از مسائل مستحدث زمانشان آشنا می‌ساختند.

۷. فقدان نوشته‌ها و کتاب‌های گسترده درباره غرب در آن شرایط تاریخی معلول این امر می‌باشد که مردمی هم که در آن روزگار در ایران می‌زیستند، آگاهی سیاسی چندانی نداشتند و به همین علت، نسبت به مسائل مربوط به غرب بی‌اعتنا و ناآگاه بودند و حتی احساس نیاز به دانستن آن هم نمی‌کردند. این امر به نوبه خود انگیزه عالمان دینی را از طرح مباحث مربوط به غرب - به ویژه برای مردمی که غرب و مسائل آن هنوز تبدیل به مسأله و پرسش آنها نشده است - کاهش می‌داده است. از سوی دیگر، در شرایط تاریخی اوایل قاجار، نه خود غرب به تمامه وارد ایران شده بود تا امکان قضاوت نسبتاً اطمینان‌بخش درباره آن از جانب علمای بزرگ شیعه - که در خصوص حکم راندن درباره امور مستحدث به ویژه اگر از امور پیچیده باشند، بسیار محتاط بوده‌اند - وجود داشته باشد و نه خود این عالمان بزرگ در شرایط مکانی

خاصی مثل هندوستان، روسیه و حتی خود غرب بوده‌اند تا مستقیماً در معرض غرب و اندیشه‌های آن قرار بگیرند. از همین‌رو، غرب‌شناسی‌های اولیه علمای شیعه تا حدودی مجمل و مبهم می‌باشد. البته این اجمال و ابهام عیب نیست؛ زیرا ناشی از فرصت‌خواهی برای تأمل بیشتر درباره ماهیت پدیده جدیدی است که با آن روبه‌رو شده‌اند.

۸. در برخی از کتاب‌های اولیه عالمان دینی در خصوص غرب، با این استدلال که اسلام دین جامع و کامل است و هیچ چیز از آن بالاتر نیست، پس لابد هر چیز خوب در عالم به نوعی

منتسب به اسلام است، تلاش می‌کردند تا ثابت کنند، چیزهای خوب در غرب از اسلام و آنچه بد است، از خود غرب است. به عبارت دیگر؛ علما «می‌کوشیدند که صادرات آشکار اروپایی را به عنوان محصولات اندیشه و تمدن فراموش شده اسلامی عرضه کنند و بدین‌سان جاده اصلاح را هموار سازند.»^۱ البته این ادعا در سایر مراحل غرب‌شناسی عالمان شیعه نیز کمابیش مشاهده می‌شده است. یکی از نویسندگان معاصر در این خصوص می‌نویسد: «تلاش بزرگی آغاز شده بود که نشان دهد که آنچه در مشروطیت مطرح است نه تنها با اصول شرع و با روح اسلام مخالفتی ندارد، بلکه

علت اساسی این تفاوت میان غرب‌شناسی جریان دین‌گرا و جریان غرب‌گرای دیوان‌سالار در این است که اساساً نقطه عزیمت این دو جریان برای شناخت غرب، متفاوت بوده است؛ بدین معنی که جریان دین‌گرا حتی آن‌گاه که درباره غرب به اندیشه‌ورزی پرداخته است، نقطه عزیمت آن سنت (اسلام) بوده است ولی جریان غرب‌گرای دیوان‌سالار حتی آن‌گاه که درباره سنت سخن گفته است، نقطه عزیمت آن غرب بوده است.

۱. حامد الگار، دین و دولت در ایران (نقش علما در دوره قاجار)، تهران، توس، ۱۳۵۶، ص ۱۱۰.

اساس مشروطیت از درون اسلام و قواعد و ضوابط آن سر برکشیده است... بسیاری از مشروطه‌خواهان لائیک و غیر مذهبی هم ظاهراً از سر حسن‌نیت و برای پیشبرد مقاصد سیاسی خود و جا انداختن هر چه سریع‌تر نظام پارلمانی مشروطیت، دست به نوعی «این‌همانی» یعنی مطابقت دادن اصول مشروطیت با اصول و قوانین شرع زدند.^۱

۹. فقدان توجه کافی از جانب همه عالمان دینی به مهم‌ترین مباحث مستحدثت زمان خود از جمله مسأله غرب، برخی عالمان تیزبین آن زمان را بر آن داشته است که به نقد آنان بپردازند. به عنوان مثال؛ مرحوم نراقی در نقد عالمان زمان خویش می‌نویسد: «کسی که معرفت به اهل این زمان داشته باشد، می‌داند که آداب تعلیم و تعلم مثل سایر اوصاف کمالیه، مهجور و معلم و متعلم از ملاحظه شرایط دورند. زمان و اهل آن فاسد[ند] و بازار هدایت و ارشاد کاسد گشته؛ نه نیت معلم خالص است و نه قصد متعلم، نه غرض استاد صحیح و نه منظور شاگرد. و از این جهت است که از هزار نفری، یکی را رتبه کمال حاصل نمی‌شود و اکثر در جهل خود باقی می‌مانند با وجود اینکه اکثر عمر خود را در مدارس به سر می‌برند.»^۲ اما این مطلب بدین معنی نیست که حتی در آن زمان غرب‌شناسی اولیه عالمان دینی، عالمان آگاه، متعهد و روشن‌ضمیری که به مسائل مستحدثت زمان خود واقف باشند، وجود نداشته است. پس، از این مطلب مرحوم نراقی نمی‌توان نتیجه گرفت که عالمان آن زمان مطلقاً با مسائل زمان خود بیگانه بوده‌اند.

۱۰. علاوه بر ابهام و اجمال، غرب‌شناسی‌های اولیه از این خصلت نیز برخوردارند که نوعاً از جانب عالمان درجه دوم - و البته به ندرت نیز عالمان درجه اول - صورت می‌گیرد. شاید یکی از علت‌های مهم این امر این باشد که آشنایی نسبتاً دقیق با غرب در این شرایط تاریخی بیشتر از جانب کسانی صورت می‌گیرد که عمدتاً در هندوستان حضور دارند و اکثر عالمان

۱. ماشاءالله آجودانی، مشروطه ایرانی، تهران، اختران، ۱۳۸۲، ص ۲۰.

۲. احمد نراقی، معراج السعاده، ص ۵۹.

درجه اول، بیشتر در عتبات عالیات و بعضا نیز در ایران و نه هندوستان حضور داشته‌اند. البته برخی از عالمان بزرگ نیز مسافرت‌هایی به هندوستان داشته‌اند که مکتوب تجارب آنها از این سفرها در شناخت غرب در این مقطع تاریخی بسیار به ما کمک می‌کند.

۱۱. هم نگاه فکری - فلسفی عالمان دینی و هم نگاه روشنفکران به غرب، متأخر از نگاه حسی بدان بوده است. در تحلیل این تأخر، یکی از صاحب‌نظران می‌نویسد: «آنچه مسلم است اینکه ایرانیان هیچ‌گاه از ابتدا به فلسفه‌های جدید غرب توجه نداشته‌اند و کاملاً نیز طبیعی است که این طور بوده باشد. شناخت فلسفی نسبت به هر نوع شناخت دیگری، به نحوی جنبه متأخر دارد. هیچ شناختی در واقع با فلسفه آغاز نمی‌شود، بلکه در فراز و نشیب هر تحولی، وقتی که ذهن به بازنگری می‌پردازد و توأم با نقد می‌گردد و در شرایط پیدایش و امکانات آتی خود تأمل می‌کند و از مراحل ابتدایی سطحی به مراحل عمیق‌تری سوق پیدا می‌کند، احتمالاً به نحو تدریجی صبغه فلسفی نیز پیدا می‌کند. اگر از ابتدای تاریخ بشری صور مختلف فنی - اعم از یدی همچون ابزارسازی، و یا نفسانی همچون سحر - از شرایط انطباقی حیات بشری بوده و در رفع نیازهای اولیه مددکار او به حساب آمده است، فلسفه از این لحاظ کوچک‌ترین سهمی به عهده نداشته است و فقط موقعی به معنای اصیل کلمه آغاز شده که بشر، نه فقط الزاماً در رفع حوایج خود کوشا بوده است، بلکه درباره آنها به تأمل و تفحص پرداخته است. تحقیقات جدید در مورد تحول انسان اولیه به خوبی نشان می‌دهد که انسان فکور بعد از انسان سازنده پدید آمده است، همان‌طور که امروز نیز در مراحل تکوینی شناسایی در نزد کودکان، هوش انتزاعی بعد از هوش عملی ظاهر می‌گردد و افزون بر این، حتی می‌توان گفت که به ناچار حیوان ناطق باید راه بسیار درازی را طی کند تا احتمالاً به مرتبه انسان فلسفی ارتقاء یابد. فلسفه با معقولات ثانویه سر و کار دارد، یعنی آنچه داده اولیه نیست و برای حصول به آن، ذهن باید از حس یا بهتر است بگوییم از چشم، فراتر رود تا به تعقل و نظر برسد. عقل تا خود را به نظر، یعنی با نگاه ارادی مضاعف، محقق و برقرار نسازد و یا در هر صورت سعی در سنجش شناخت خود نکند و نسبت بدان از مرحله انفعال به مرحله فعل درنیاید، در حدی نیست که

بتواند کاربرد اصلی و شکوفایی ذاتی خود را بروز دهد. فقط بدین ترتیب است که شناخت، مبدل به آگاهی می‌شود، یعنی از این رهگذر، هم نسبت به حدود شناخت خود وقوف می‌یابیم و هم نسبت به درجه آگاهی خود هوشیار و بیدار می‌شویم. از این نظرگاه، فلسفه به جای اینکه خود متعلق شناخت و هدفی برای تحقیق باشد، ضابطه و میزانی برای درجه تعمق در هر نوع شناختی به حساب می‌آید.^۱

۱۲. از فعالیت‌های تبلیغی پراکنده و غیر منسجم و نیز حضور موردی غرب در شکل استعماری آن در برخی مرزهای ایران پیش از عهد قاجار که بگذریم، باید اذعان کرد که حضور غرب جدید (غرب مقارن عهد اولیه قاجار) در ایران با شوکت و قدرت بوده است. غرب جدید، هیبت و صلابت خود را با پیروزی در جنگ‌ها به دست آورده بود. ایرانیان در دو جنگ مهم و نسبتاً طولانی خود با روسیه، با مظاهر غرب جدید آشنا شده بودند؛ آنان به رغم همه تلاش‌ها و جانفشانی‌هایی که در جنگ از خود نشان دادند، باز هم محکوم به شکست شده بودند. اینک، این غرب و غربی است که منت شکوه خود را هر روز و شب بر اندیشه و رفتار ایرانیان می‌گذارد و ایرانی، که در این هجمه سریع و شامل، سرگردان و حیران شده بود، در این اندیشه بود که چگونه باید بر این رقیب غلبه کرد. این اندیشه به درازا کشید و در تمام این مدت، عنصر ایرانی تا حد زیادی در شرایط منفعلانه و تابع بود. پس، اگر در غرب‌شناسی‌های اولیه عالمان دینی اثری از اعجاب، انفعال، تردید و حیرت و حتی حسرت نسبت به غرب - البته در کنار توجه به کاستی‌ها، ضعف‌ها و نقدهای آن - دیده می‌شود، عجیب نیست.

۱) غرب‌شناسی علمای صوفی

از دیر وقت، میان علمای صوفی و فقیهان اصولی اختلاف نظر شدید برقرار بود. در تمام دوران صفویه، رقابت سختی میان این دو گروه برقرار بود، اما در سراسر سلسله صفویه

۱. کریم مجتهدی، همان، ص ۴، ۵.

شاهد برتری و نفوذ تدریجی عالمان اصولی نسبت به علمای صوفی هستیم تا جایی که می‌توان گفت کارویژه صفویه، تبدیل تصوف به تفقه بوده است. با سقوط و بحرانی شدن اوضاع ایران و نیز، مهاجرت عالمان شیعه از ایران به عتبات عالیات، حله، جبل عامل و... و نیز قدرت گرفتن اخباریون و ائتلاف نانوشته آنها با جریان تصوف به همراه قرابت و تا حدودی اشتراک آنها در برخی مبانی، روش‌ها و مقاصد، کم‌کم جریان اصولی ضعیف و کم‌نفوذ شد. به رغم این، جریان اصولی آن‌قدر قدرت، اعتبار، قوت استدلال و پشتوانه معرفتی داشت که در رقابت با صوفی‌ها برای جذب دربار شاهنشاه قاجاری، گوی میدان را بریاید.

از جمله مظاهر و مصادیق تلاش عالمان صوفی برای تضعیف جریان اصولی، تلاش برای نفوذ در دربار شاهنشاه قاجاری می‌باشد. نزدیک شدن به دستگاه سلطنت، هر چند امتیازاتی را در بر دارد، اما بی‌مخاطره و بی‌هزینه هم نیست. کمترین هزینه چنین قرابتی، هم‌صدایی اجباری با برنامه‌های آن می‌باشد. همین همسویی و هم‌صدایی با دستگاه سلطنت است که باعث شد تا عالمان صوفی در خصوص نوع رابطه‌ای که دربار با غرب برقرار می‌کند، سکوت اختیار کنند و بلکه در مواردی ناگزیر از حمایت هم باشند. یکی از نویسندگان معاصر در این خصوص می‌نویسد:

چون دشمنی گسترده و ژرفی میان صوفیان و فقیهان وجود داشت، ناچار صوفیان می‌کوشیدند که از مهربانی و دوستی شاه و مقام‌های بلندپایه دولتی برخوردار باشند، و از این روی، هیچ‌گاه از حکومت و برنامه‌های خارجی آن انتقاد نمی‌کردند. به طور مثال، وقتی محمدحسین حسین‌علی‌شاه در اصفهان مورد آزار قرار گرفت و فتوا بر قتل وی داده شد و به تهران احضار گردید، تنها شاه قاجار بود که وی را مرهون الطاف خود کرد و از مرگ رهانید و در کمال اعزاز و احترام به وطن خویش بازگردانید. از همین روست می‌بینیم که صوفیان در آثار خود از شاه، بیشتر به خوبی یاد کرده‌اند و لذا شخصی مثل زین‌العابدین شیروانی که شاه آشکارا به تصوفش گیر داده بود، کتاب

خود را به شاه پیشکش کرد و برایش دعا نمود.^۱

غرب‌شناسی جریان دین‌گرا - نظر به پایگاه مستقلی که اتخاذ کرده است، همواره متضمن نوعی غرب‌ستیزی نیز بوده است. دلیل این امر، همان بینونت و استقلال پایگاه جریان دین‌گرا از پایگاه غرب است.

از سوی دیگر، ضعف پشتوانه‌های معرفتی جریان تصوف و نیز وجود فقیهان اصولی بزرگی در هر عصر به ویژه در عصر فتحعلی شاه از جمله میرزای قمی، ملا احمد نراقی، مرحوم کشفی و... معمولاً رقابت صوفی - اصولی را به نفع جریان اصولی رقم می‌زد. این امر به نوبه خود باعث انزوا و عزلت‌نشینی عالمان صوفیه و در نتیجه

بیگانه بودن آنها با مسائل مستحدث به ویژه از نوع سیاسی آن می‌شد. البته، از سوی دیگر، همین عامل فقدان نفوذ و اعتبار گسترده و شامل آنان به نوبه خود باعث می‌شد تا فارغ از دغدغه‌های حکومتی و سیاسی به سیر و سیاحت و جهانگردی بپردازند. بسیاری از صوفیان به همین دلیل، زودتر از هم‌ترازان اصولی خود سر از هندوستان و دیگر جاهایی که اروپاییان حضور داشتند، درمی‌آوردند و این امر باعث می‌شده تا در معاشرت با آنها از آداب، رسوم، اخلاق، اهداف، شیوه‌ها و ماهیت اندیشه آنان زودتر از دیگران آگاه شوند. اساساً به همین لحاظ است که برخی از نخستین توصیفات درباره غربی‌ها متعلق به عالمان صوفی می‌باشد اما به تعبیر یکی از نویسندگان معاصر، «چنین می‌نماید که آن همه آگاهی از اوضاع جهان، صوفیان را به دریافتی آگاهانه از اوضاع و احوال بین‌المللی و ارزیابی‌هایی هوشیارانه از شیوه برخورد ایران با دو رویه تمدن غرب و احیاناً انتقاد بر کارهای دست‌اندرکاران سیاست ایران

۱. عبدالهادی حائری، نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایران با دو رویه تمدن و بورژوازی غرب، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۸، ص ۴۱۰ (با تلخیص و تغییر اندک).

نمی‌کشانیده است.»^۱

از میان صوفیانی که تا حدی به پدیده غرب توجه کرده و درباره آن کتاب و رساله نوشته است، می‌توان از زین‌العابدین شروانی (۱۱۹۴ - ۱۲۵۳ ق) نام برد. زین‌العابدین از معاصران سید عبداللطیف شوشتری و آقا احمد کرمانشاهی و از صوفیان فرقه نعمت‌اللهی بود که مدتی نیز به مقام قطبی رسید و به همین دلیل، مورد بی‌مهری فتح‌علی شاه قاجار و در نتیجه بسیاری دیگر از مردم شهرهای ایران نیز قرار گرفت. وی که به کشورهای عراق، حجاز، یمن، مصر، شام، آسیای میانه، ترکیه عثمانی و... سفر کرده بود، در سال ۱۲۱۶ ق نیز به هندوستان رفت و چندین سال در آنجا اقامت گزید و با بلندپایگان هندی و انگلیسی بنای آشنایی و دوستی گذاشت. اصولاً وی به هر کشور و سرزمینی که می‌رفت با مردان سرشناس از جمله جلال‌الدین اکبرشاه (پادشاهان مغولی هند)، محمدعلی پاشا (خدایو مصر)، بالیوز (نماینده پادشاه اتریش در استانبول) و... هم‌سخن می‌شد. محمدعلی پاشا به او کمال محبت و مودت اظهار می‌فرمود و از او می‌خواست که در هنگام خلوتش او را نیز دعا کند. بالیوز نیز از جانب پادشاه اتریش او را دعوت کرد که جهت تعلیم پسر پادشاه به اتریش رود و هر ماه هفتصد دینار سرخ دریافت دارد که البته وی ابا و امتناع کرد. زین‌العابدین به رغم همه این آشنایی‌ها و گفت و شنودهایی که با سرشناسان و دست‌اندرکاران سیاست جهانی و سیاست‌گران درگیر در گرداب استعمار بورژوازی غرب داشت و خود به‌خود انتظار می‌رود که آگاهی‌هایی بسنده پیرامون اوضاع و احوال سیاست جهانی به ویژه مسأله جنگ به دست آورده در نوشته‌های نسبتاً فراوانش منعکس کرده باشد، جز مطالبی کوتاه، نارسا، ناپخته و از همه مهم‌تر ناآگاهانه در کتاب‌هایش یافت نمی‌شود. البته زین‌العابدین از سفری سخن می‌گوید که وی به سوی عتبات می‌رفته ولی چون به قصبه قمشه اصفهان رسیده، ناگهان مورد یورش قرار گرفته و اهل و عیال و اطفال و متعلقان او اسیر و دستگیر شدند. زین‌العابدین می‌گوید که تاراج‌گران در این

رویداد، همه‌گونه آزار و اذیت نسبت به وی روا داشتند و از آن جمله، اوراقی که وی در مدت ۲۵ سال زحمت کشیدن جمع کرده بود، همگی را تاراج کردند. از این روی شاید بتوان بر این گمان شد که اگر یادداشت‌های دراز وی از میان نرفته بود، ما می‌توانستیم آگاهی‌های بیشتری پیرامون نوع نگاه وی به غرب به دست آوریم. در هر حال، آنچه از نوشته‌های موجود وی درباره غربیان به دست می‌آوریم، چنین است:

- وی هیچ نکته‌ای درباره ماهیت استعماری غرب بیان نمی‌دارد.

- وی نه تنها به نقد غربی‌ها نمی‌پردازد که در سراسر نوشته‌هایش از آنها ستایش نیز می‌کند.

- برداشت وی از استعمار، همان چیزی بود که استعمارگران به دنبال ادعا و اثبات آن بودند؛

یعنی عمران بلاد! وی در کتاب خود به نام *حدائق السیاحه* در این خصوص می‌نویسد:

[انگلیسیان] طایفه‌اند از فرنگان، دارالملک ایشان لندن، به غایت در امور دنیا و تحصیل

آن زیرک و دانا و صاحب عزم و در کارها توانا. در میان فرنگان، ممتاز و در ملک‌گیری و

جهانداری به امتیازند. اکثر بلاد بنگاله و هندوستان و گجرات را به حسن تدبیر تسخیر

کرده‌اند و در لوازم تعمیر بلاد و تکثیر عباد، جد تمام و جهد لاکلام به جای آورده‌اند.

- وی ادعا می‌کند که نه تنها انگلیس‌ها در سرزمین خودشان ظلم و ستم روا می‌دارند، بلکه

در بخش مستعمره خود نیز از هرگونه ظلم و ستم پرهیز می‌کنند.^۱

۲) غرب‌شناسی عبداللطیف موسوی شوشتری

سید عبداللطیف شوشتری - که از نوادگان سید نعمت‌الله جزایری (از فقیهان پرآوازه دوره

صفوی) می‌باشد - در سال ۱۱۷۲ ق در شوشتر در خانواده‌ای که سال‌ها شیخ‌الاسلامی آن

ولایت را داشتند، چشم به جهان گشود و پس از آموزش ابتدایی به آموختن هیأت و نجوم و

شیوه استخراج تقویم سرگرم شد. سپس به گشت و سفر و پی‌گیری آموزش در شهرهای گوناگون ایران، عراق و برخی از کشورهای خلیج فارس پرداخت و در کربلا از درس آقا محمداقبر بهبهانی بهره گرفت. در سال ۱۲۰۲ق از طریق بندر بوشهر به هندوستان رفت و دست کم تا سال ۱۲۱۹ق (که مباحث پایانی کتاب معروف خود به نام تحفه العالم را می‌نگاشته است)^۱ در آنجا می‌زیسته و به گفته آقا احمد کرمانشاهی در سال ۱۲۲۱ق (و بنا به نوشته سید جواد طباطبایی در سال ۱۲۲۰) در

حیدرآباد دکن درگذشته است.^۲

از نوشته‌های او چنان برمی‌آید که وی از زندگی در هندوستان سخت رنج می‌برده و به یاد ایران و عتبات حسرت می‌خورده و همواره در صدد بوده است تا هندوستان را رها کند و به ایران یا عتبات عالیات مراجعت کند. وی علاوه بر

غرب‌شناسی جریان غرب‌گرایی دیوان‌سالار در هیچ شرایطی حتی آن‌گاه که به خود رنگ نقد و انتقاد گرفته است، متضمن غرب‌ستیزی نبوده است.

اینکه با فتح‌علی شاه رابطه دوستی داشته، با محمدخلیل‌خان قزوینی، نخستین نماینده دولت ایران در کمپانی هند شرقی انگلیس و نیز بسیاری از بلندپایگان هندی و انگلیسی نیز در مراوده و دوستی بوده است.

سید عبداللطیف شوشتری از نخستین علمای ایرانی است که پیرامون دو چهره سیاسی – استعماری و چهره فکری غرب به‌طور گسترده سخن به میان آورده است.^۳ وی کتاب پرآوازه

۱. اصل کتاب تحفه العالم در ۱۲۱۶ق به پایان رسیده است.

۲. سید جواد طباطبایی، *دبیاچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران*، تهران، نگاه معاصر، ۱۳۸۲، ص ۲۴۳.

۳. نویسنده کتاب مکتب تبریز می‌نویسد:

از دیدگاه تاریخ اصلاحات و آشنایی ایرانیان با اندیشه مشروطه‌خواهی، نخستین سفرنامه‌های ایرانیان به خارج از کشور مانند تحفه العالم عبداللطیف شوشتری، *مسیر طالبی* میرزا ابوطالب خان و به‌ویژه سفرنامه

تحفه العالم خود را - که گزارشگر آگاهی‌های گسترده وی از جهان و دانش نو غرب می‌باشد - در سال ۱۲۱۶ ق یعنی درست در هنگامی نوشت که از یک سوی دانش و کارشناسی غرب و از سوی دیگر، رویه استعماری بورژوازی اروپا پا به پای یکدیگر اوج خود را آغاز کرده بود. آنچه در واپسین سال‌های سده ۱۸ در امریکا و اروپای باختری می‌گذشت و می‌توانست در چارچوب سیاست و سوداگری کمپانی هند شرقی انگلیس در سرزمین هند و در حوزه فرمانروایی انگلیسیان بازتاب یابد، عبداللطیف با اندیشه‌ای کنجکاوانه و با بهره‌جویی از پیوند گسترده خود با بلندپایگان سیاسی و اجتماعی هند دریافت و در تحفه العالم منعکس ساخت. اگر چه کتاب عبداللطیف در پشتیبانی و ستایش اندیشه‌ها و دانش‌های انگلیسی‌ها نوشته شد، ولی در حقیقت، هشدار بود برای ایرانیان نسل‌های بعد، به ویژه آنان که در سده ۱۳ ق / ۱۹ م با دو رویه تمدن غرب تنگاتنگ رویارو و درگیر می‌شدند. کتاب تحفه العالم به شیوه‌ای آشکار و با زبانی ساده، هم از پیشرفت‌های علمی و فنی سخن به میان آورده و هم از شیوه فزون‌خواهی انگلیس، از این روی، از اهمیت تاریخی فراوانی برخوردار است.

در روزگار درنگ عبداللطیف در هندوستان، دست کم سه رویداد بزرگ و چشمگیر رخ داد که فرانسه و انگلیس، دو استعمارگر رقیب، مستقیم یا غیر مستقیم در آن درگیر بودند:

۱. ستیز پیگیر سلطان حیدر حاکم میسور هند و سپس جانشین او تیپو سلطان، با انگلیسیان که سرانجام با شکست کامل و کشته شدن تیپو در سال ۱۲۱۴ ق پایان پذیرفت. قابل ذکر است که در سراسر این جنگ، فرانسویان به شیوه‌های گوناگون از سلطان حیدر و تیپو سلطان پشتیبانی می‌کردند.^۱

۲. انقلاب کبیر فرانسه در سال ۱۲۰۴ ق (۱۷۸۹ م) که نگرانی فراوانی در دستگاه حاکم در انگلیس و خشنودی و امید بسیاری در میان آزادیخواهان و روشنفکران آن کشور پدید آورد.

میرزا صالح شیرازی را می‌توان در شمار اسناد نخستین تأملات درباره اصلاحات دانست.

سید جواد طباطبایی، مکتب تبریز و مبانی تجدیدخواهی، تبریز، ستوده، ۱۳۸۵، ص ۴۲۵.

۱. ر ک: همایون شهیدی، گزارش سفر میرزا صالح شیرازی، تهران، راه نو، ۱۳۶۲، ص ۲۶۸، ۲۶۹.

در پی رویدادهای زاینده آن انقلاب بود که جنگ‌هایی خونین میان انگلیس و فرانسه به وجود آمد.

۳. یورش ناپلئون بر مصر در سال ۱۲۱۳ ق (۱۷۹۸ م) که تهدیدی سخت بر ضد برنامه‌های استعماری انگلیس به شمار می‌آمد و خودبه‌خود درگیری‌های بعدی انگلیسیان را در امر بیرون راندن فرانسه از مصر به کمک عثمانیان و مصریان سبب شد. چون عبداللطیف با بلندپایگان هندی و انگلیسی در ارتباط بود، از هر سه اتفاق بزرگ فوق‌الذکر آگاهی نسبتاً بالایی داشت و به همین دلیل در کتاب خود به این مسائل اشاره کرده است و بلکه اساساً طرح مسأله استعمار در ذهن و سپس کتاب عبداللطیف در پی این رخدادها بوده است.

۱- ۲) سید عبداللطیف شوشتری و استعمار انگلیس در هند

خلاصه دیدگاه‌های عبداللطیف درباره استعمار انگلیس در هند به شرح ذیل می‌باشد:

الف) عبداللطیف خود اعتراف می‌کند که هم فرانسه و هم انگلیس بر کشورهای دوردست درازدستی کرده‌اند، به رغم این، وی، درخواست‌های استعماری فرانسه را به شیوه‌ای گویا بیان و آن را محکوم کرد، ولی درازدستی‌ها و بهره‌کشی‌های انگلیس را مورد بررسی و توجه پژوهش‌گرانه خود قرار نداد. به سخن دیگر، برخورد عبداللطیف را با برنامه‌های استعماری انگلیس می‌توان دارای دو جنبه دانست؛ یکی سکوت او در برابر بسیاری از جنایت‌های ضد انسانی، آدم‌کشی‌ها، بهره‌کشی‌های نامشروع و به دريوزگی و مرگ دسته‌جمعی کشاندن مردم هند؛ و دیگر آنکه بر برخی دیگر از برنامه‌های استعماری انگلیس با نگاهی ساده‌اندیشانه نگریستن و بر آنها سیاست درست، بزرگواری، انسان‌دوستی و مانند آن عنوان نهادن.

ب) عبداللطیف در روند استعمار انگلیس در هند دو صفت ناسازگار با یکدیگر به انگلیسیان نسبت می‌دهد: یکی فریبکاری و دیگری درستی در پیمان و مردانگی. وی، بارها نیکویی تدابیر انگلیسی و حسن معاشرت و شجاعت آنان را ستوده و بر این باور بوده است که جماعت

انگلیسیه مردمی درست‌عهد و پیمان و بامروت و مردانگی هستند. وی پس از یادآوری داستان‌هایی پیرامون شیوه برخوردهای انگلیسیان با فرمانروایان محلی هند، چنین نتیجه می‌گیرد که: «حق این است که مروت این فرقه نسبت به دشمنان کینه‌جو هنگام تسلط، از غریب روزگار است و در این خصلت، از جمیع فرق عالم بهترند. بهتر از این جماعت در کل جهان یافت نشود.»

ج) عبداللطیف روند سلطه انگلیس را بر سرزمین‌های هند بدین‌گونه شرح می‌دهد:

انگلیسیان برنامه خود را این‌گونه بنا نهادند که بر هر بخشی که خواستند دست یازند، نخست به رئیس آن دیار، نامه نوشتند که نهایت عجز و انکسار و کمال مسکنت و خاکساری آنان را نشان می‌داد. در آن نامه درخواست اعزام وکیلی از جانب خود بدان بخش می‌کردند. حاکمان محلی که دچار مرض نخوت و خوش‌آمدطلبی و ریشخند بودند از آن نامه که به غایت پاس آداب را مرعی داشته بود، احساس غرور و افتخار می‌کردند. انگلیسیان همراه نامه خود یک کسی کارآزموده با تحفه و هدایای بسیاری از نفایس چین و فرنگ به سوی حاکم محلی روان می‌ساختند. آن وکیل که با کلمات تملق، میزبان را خوشحال و سپاسگزار می‌ساخت، کم‌کم در آنجا می‌ماند و خانه قلعه‌مانند بنا می‌نهاد و سپس در آن خانه اسباب حرب و افزارهای جنگی و لشکری می‌آراست. تا جایی که اگر حاکم محل از بودن او پشیمان می‌شد، قادر به بیرون کردن آنان نبود. در این میان، نماینده انگلیسیان می‌کوشید که با حاکم، پیمان دوستی و دفاعی ببندد و با دهش و ریش می‌توانست عامه خلق را به سوی خویش جلب کند. روشن است که ناسازگاری‌ها و هم‌چشمی‌هایی بر سر فرمانروایی آن بخش ویژه از هند، میان مدعیان حکومت پدید می‌آمده است. و در این مورد آن وکیل انگلیسی با طرف قوی سازش می‌کرد و افواج انگیزی را از بنگاله به کمک می‌خواست و دسته نیرومندتر را به پیروزی می‌رساند و سپس نه تنها آن افواج را در آنجا نگاه می‌داشت، که هزینه آنها را نیز به بهانه اینکه به گاه نیاز باز به کار آیند، از حاکم می‌گرفت. حاکم این پیشنهاد را می‌پذیرفت ولی به علت دشواری‌های مالی و اقتصادی از عهده پرداخت هزینه‌های لازم بر نمی‌آمد، و انگلیسیان

در برابر، قدری دیگر از مملکت را به قبضه تصرف درمی‌آوردند.

در عین حال، وی با عبارات ذیل از فریبکاری انگلیسی‌ها دفاع می‌کند:

و حق این است که در امنیت و اطمینان مملکت و رعیت‌پروری و معدلت‌گستری و اعزاز و رعایت حال سپاهی و لشکریان و رعایت حقوق ذوی‌الحقوق، این فرقه [انگلیسیان] در کل جهان طاقتند. گو در بعضی مواد، بناشان به حيله و فریب و تزویر باشد بهتر از آن است که یک مرتبه به مردی و مردانگی خانمان‌ها خراب شوند و شیرازه انساب و اخلاق جمعی کثیر در آن واحد گسسته گردد و به جهت یک کس گناه‌کار، جمی غفیر زاویه‌نشین کنج نیستی و ره‌گرای ملک عدم شوند.

د) عبداللطیف اصولاً نقش انگلیس را در هند یک نقش سازنده و سودمند به شمار می‌آورد، و بر گام‌هایی که انگلیسیان در راه بهره‌کشی از سرزمین و مردم هند برداشته‌اند نام اصلاح و آبادانی می‌گذارد. از دیدگاه عبداللطیف، نمونه‌ای روشن از برنامه‌های اصلاحی انگلیسیان در هند

راز اینکه شخصیت‌هایی چون دکتر شریعتی - که در بسیاری از مجموعه آثار وی به راحتی می‌توان نقد غرب را مشاهده کرد - همچنان محبوب جریان غرب‌گرای دیوان‌سالار و حتی خود غربی‌ها هستند، در همین نکته نهفته است که اساساً نقدهای چنین افرادی بیش از آنکه نقدهای بیرون‌پارادایمی باشند، درون‌پارادایمی هستند؛ بدین معنی که این نقدها در اکثر موارد، به دنبال اثبات چیزی در درون همان پارادایم غرب و نه چیزی در خارج از آن هستند. آنها حتی آن‌گاه که سخن از «بازگشت به خویشتن» می‌رانند، منظورشان از خویشتن، خویشتنی است که دیگری (غرب) برایشان تعریف کرده است.

کارهای آنان در کلکته است که پیش از انگلیسیان، گودالی پر از آب غلیظ و کثافات بود و چند خانوار از رعایای بی‌استعداد در آنجا ساکن بودند، در حالی که به همت انگلیسیان، به صورت شهری باشکوه و باصفا درآمد که انواع نعم الهی در آن به کثرت و وفور یافت می‌شد. ستایش عبداللطیف از انگلیس‌ها تا بدان‌جا پیش می‌رود که به خاطر ستیز تیپو سلطان با انگلیسیان، سخت بر وی می‌تازد و وی را به همین دلیل، از خرد به دور می‌داند.

۲-۲) سید عبداللطیف شوشتری و استعمار انگلیس در ایران

بی‌شک، عبداللطیف خواهان رابطه‌ای دوستانه میان ایران و انگلیس بوده است و بلکه حتی از این هم مهم‌تر و بالاتر، می‌توان ادعا کرد که وی، خواهان تفوق و برتری و سلطه انگلیس بر ایران بوده است و از اینکه چنین اتفاقی نیفتاده است، به کنایه اظهار ناخرسندی می‌کند. وی در این زمینه می‌نویسد:

ایرانیان، که بالذات، سباع‌خاصیت و بالعرض، رستم‌طینتند، آسان گردن به قلاده فرمان احدی درنیارند، خاصه با مردم بیگانه، خصوص با مخالف مذهب، فرمانبرداری را روا ندارند و تسلط غیر مذهب با حیاتشان جمع نشود و سلاطین و رؤسا از فکر مملکت‌داری غفلت نورزند و نگذارند که بیگانه‌ای مسلط شود. و اگر احیاناً به سبب غفلت پادشاه و رؤسا، مملکت به دست بیگانه افتد، رعایا و عوام را آرام، منقطع و زندگی دشوار گردد و هرگز آرام نشوند.

بدین‌سان، عبداللطیف در آن مقطع حساس تاریخی که ایران و ایرانیان بیش از هر زمان دیگر نیازمند به آگاهی هر چه دقیق‌تر و بیشتر درباره شیوه‌های استعماری بورژوازی غرب بودند - که عبداللطیف بیش از هر کس دیگر در آن زمان از آنها اطلاع داشت - نه تنها آگاهی‌هایی بسنده به آنان نداد، بلکه در استحکام شالوده استعمار انگلیس کوشید. با این همه، نباید این نکته را فراموش کرد که عبداللطیف، به رغم ستایشش از گام‌های استعماری انگلیسیان، تکاپوها و خواست‌های استعماری فرانسویان و روند فریبکارانه استعمار انگلیس را به مردم ایران و

همه فارسی‌خوانان جهان اسلام به روشنی گوشزد کرد.

۳-۲) عبداللطیف شوشتری و استعمار فرانسه

خلاصه دیدگاه عبداللطیف درباره فرانسویان به شرح ذیل است:

۱. فرانسویان، مردمی غیر منظم هستند و در این خصلت در کل جهان بی‌نظیر می‌باشند.
۲. فرانسویان، مردمانی پیمان‌شکن و بدعهد می‌باشند و در این ویژگی شهره آفاق می‌باشند. نمونه بارز این خصوصیات، ناپلئون می‌باشد که بدعهدی و خلف وعده و خدعه و حيله، در سرشت او مخمر و عهود و موثقیق او چون نقش بر آب بی‌ثبات و بی‌اثر است.
۳. فرانسویان، به رغم پیمان‌شکنی و بدعهدی‌شان، انسان‌هایی شجاع می‌باشند.
۴. فرانسویان، بر خصلت زشت تبعیض نژادی ارج می‌نهند و خود بدان معتقد و پایبند می‌باشند، زیرا آنان، به رغم دوستی و همکاری نزدیکشان با حکومت تیپو سلطان، کسی از مردم میسور را به انجمن اجتماعی خویش در شهر سرینگاپاتام (پایتخت ایالت میسور) راه نمی‌دادند و آن انجمن، تنها اختصاص به فرانسویان داشت.
۵. انقلاب فرانسه، شورشی به‌پاخاسته از سوی عوام می‌باشد که رهبری آن با روشنفکران بددین و ناباور بوده است. آنان نفی واجب‌کنند و اموال و نساء را بر یکدیگر مباح دانند و به قدم عالم، غلوی عظیم دارند و همواره راه شقاوت و طریق گمراهی پویند. و الحق، گوی سبقت از ملاحده اولین و آخرین برده‌اند.

درباره این نوع نگرش عبداللطیف به فرانسویان، ملاحظات ذیل وارد است:

الف) مخالفت عبداللطیف با فرانسویان، بیشتر تحت تأثیر روش دشمنانه انگلیس بر ضد فرانسه بوده است تا از سر تحقیق و انصاف. البته بسیاری از صفاتی که وی به فرانسویان نسبت می‌دهد - از جمله بدعهدی آنان که مصداق بارزش در پیمان‌فین‌کن‌اشتاین^۱ جلوه کرد -

۱. برای اطلاع از محتوای این اطلاعیه و نمونه نیرنگ‌بازی، فریبکاری و عهدشکنی فرانسویان نسبت به ایران، ر ک:

علی‌اصغر شمیم، *ایران در دوره سلطنت قاجار*، تهران، مدبر، ۱۳۷۵، ص ۶۲ - ۶۹.

حق می‌باشد، اما مهم این است که عبداللطیف این دشمنی را با فرانسویان نه به علت بد بودن آنها، بلکه به علت رابطه دوستی که با انگلیسی‌ها داشته است اتخاذ کرده است.

ب) اعتقاد عبداللطیف مبنی بر ضد خدا و بددین بودن فرانسویان نیز تحت تأثیر اندیشه‌هایی از انگلیسیان شکل گرفته بود که ادموند برک آنها را نمایندگی می‌کرد.

ج) به طور بسیار واضح و روشنی عبداللطیف در قضاوت میان انگلیس و فرانسه تبعیض قائل می‌شود و در بسیاری از موارد در مورد کارهای زشت انگلیسی‌ها - که مشابه همان کارهایی از فرانسویان بود که عبداللطیف به نقد آنها می‌پرداخت - از خود مسامحه و گذشت نشان می‌دهد. به عنوان مثال؛ وی می‌آورد که میان کشورهای غربی این هماهنگی وجود دارد که هر یک می‌تواند بر مملکتی بی‌صاحب که خارج یورپ باشد چیره شود، به شرط آنکه: نخست مردم آن سرزمین به اطاعت راضی شوند و دیگر آنکه مردم مورد یورش قرار گیرند و از سلاطین دیگر فرنگ استعانت نجویند. آن‌گاه، وی به ذکر دو مورد مشابه در حوزه رفتارهای سیاسی انگلیس و فرانسه می‌پردازد، ولی در مقام قضاوت، تنها فرانسویان را محکوم می‌کند. وی می‌نویسد:

جماعت انگریز که ملک هند را بی‌صاحب افتاده دیدند تسخیر نمودند و به ضبط خویش درآوردند، و فرانس مملکت مصر را به سبب غفلت مصریان و عثمانلو به حيله گرفتند. و در این اوقات، یکی از وجوه محاربه انگلیسیه با فرانس این است که پادشاه ذیجاء روم [ترکیه عثمانی] در انتزاع مصر از [انگلیسیان] امداد خواسته و [آنان] را نیز امداد او موافق قانون از لوازم است و محافظت مملکت هندوستان که ضمیمه ملک [انگلیسیان] است از اهم مهمات [می‌باشد]. اگر چه فرانسیسان همه در جواب گویند که اعظام هندوستان نیز به ما توسل جسته‌اند؛ هرگاه شما آن مملکت را خالی کنید و به مالکانش رد نمایید، ما هم مصر را به سلطان روم واگذاریم و ما مصر را به رعایت گرفته‌ایم تا ملک هند را از شما انتزاع نماییم. ولیکن سخن فرانس را در باب هندوستان، فروغی از صدق نیست، چه، در هند، احدی نیست که لیاقت این امر را داشته باشد که از فرانس

استمداد کند. [تنها کسی که کمک خواست] تیپو ولد حیدر بود که به سبب خلل دماغی، تهوری داشت و دیوانه‌وار به اطراف دست و پایی می‌زد؛ او نیز معدوم و ناچیز گردید. (د) هنگامی که عبداللطیف کتاب تحفه العالم خود را از رهگذر دوستی با انگلیس‌ها می‌نوشت، از سوء اتفاق، ناپلئون، شعارهای زیبای انقلاب فرانسه را همراه با فزون‌خواهی‌های درازدستانه خود در مصر و عثمانی یدک می‌کشید و بدین علت، از آنجا که منافع انگلیس را در منطقه خاورمیانه به خطر انداخته بود، سخت در معرض دشمنی انگلیسی‌ها قرار داشت. کینه انگلیسی‌ها به طور حتم در نوع قضاوت عبداللطیف تأثیر داشت.

۴- ۲) گزیده محتوای غرب‌شناسی کتاب تحفه العالم

محتوای علمی: مطالب علمی کتاب تحفه العالم عبداللطیف، شامل کشفیات جغرافیایی مثل امریکا، علل پدید آمدن جزایر، معادن و رودخانه‌ها و... می‌باشد. شایان به ذکر است که این‌گونه مسائل علمی تقریباً همان مسائل علمی محافل آکادمیک انگلیس در آن زمان بوده است و این امر، اگر چه می‌تواند به عنوان قرینه‌ای دیگر از رابطه دوستانه عبداللطیف با انگلیسی‌ها به شمار آید، اما در عین حال، می‌تواند نشان از سطح آگاهی علمی وی نیز باشد. و نیز می‌تواند به عنوان اولین گزارش مهم از مطالب علمی جامعه آن روز اروپا مهم تلقی شود.^۱

محتوای سیاسی: در حوزه مباحث سیاسی، عبداللطیف بیشتر در زمینه شیوه دموکراسی غرب قلم می‌زند و به مطالبی از قبیل آزادی مطبوعات، برابری مردم در برابر قانون، مسلوب‌الاختیار بودن پادشاه، تأسیس مجلسی به نام مجلس شوری، حق توده مردم در تعیین نمایندگان مجلس شورا و... می‌پردازد. وی، همچنین، به یکی دیگر از پدیده‌های سیاسی مهم آن روز که از سده شانزدهم در زمینه پیوندهای جهانی میان دولت‌ها پدید آمده بود، یعنی مسأله موازنه قدرت‌ها و تعادل قوا اشاره می‌کند و می‌نویسد: «اگر [یکی از دولت‌ها] احياناً بر لجاج اصرار کند و به استیصال دیگری کمر بندد، سلاطین دیگر، همگی به امداد ضعیف برخیزند و با

۱. سید جواد طباطبایی، دیپلاچهای بر نظریه انحطاط ایران، همان، ص ۲۴۳.

طرف قوی محاربه کنند تا او را متقاعد سازند. و مصلحت در این، آن است که کسی زیاده قوت نگیرد، چه، اگر یکی قوی دست گردید، محتمل است که بر دیگران نیز تاخت آورد و مملکت را از همه انتزاع کند. پس امداد مغلوب در حقیقت، محافظت ملک خود است.»

محتوای حقوقی: سید عبداللطیف شوشتری در مورد اصلاح‌گری‌هایی که در زمینه دادگستری، برگزیدن وکیل دعاوی، ترتیب شرایطی که بتوان از پایمال شدن حقوق جلوگیری

کرد و دیگر مسائل قضایی نیز به شیوه‌ای گسترده سخن آورده که محروم بودن شاه انگلیس از دخالت در امور قضایی و اعمال غرض در آن از جمله آنها می‌باشد. طبیعتاً نگرارش این مطالب، برای خوانندگان ایرانی او به ویژه فتحعلی شاه و درباریان وی، که چشم درآوردن و حتی کشتن انسان‌ها در نظرشان امری روزمره و عادی بوده، حیرتانگیز جلوه می‌کرده است.^۱

محتوای سیاسی و حقوقی کتاب تحفه العالم عبداللطیف شوشتری، همان مطالبی است که از آن تحت عنوان فکر و فرهنگ غرب یاد کرده‌ایم و از همین حیث باید کتاب سید عبداللطیف شوشتری را نخستین موضع‌گیری عالمان دینی در

سید عبداللطیف شوشتری از نخستین علمای ایرانی است که پیرامون دو چهره سیاسی — استعماری و چهره فکری غرب به‌طور گسترده سخن به میان آورده است. وی کتاب پرآوازه تحفه العالم خود را — که گزارشگر آگاهی‌های گسترده وی از جهان و دانش نو غرب می‌باشد — در سال ۱۲۱۶ ق یعنی درست در هنگامی نوشت که از یک سوی دانش و کارشناسی غرب و از سوی دیگر، رویه استعماری بورژوازی اروپا پا به پای یکدیگر اوج خود را آغاز کرده بود.

۱. عبدالهادی حائری، همان، ص ۲۷۳ - ۲۸۰ و ص ۴۱۴ - ۴۳۰ (با تغییر و تصرف).

قبال غرب فکری دانست. البته باید توجه داشت که سید عبداللطیف شوشتری از زمره عالمان درجه دوم آن زمان بوده است. در خصوص جایگاه سید عبداللطیف شوشتری در توجه دادن و به تأمل کشاندن ایرانیان به اندیشه تجدد، یکی از نویسندگان معاصر می‌نویسد:

سید عبداللطیف شوشتری، تحفه العالم را اگر چه بیش از یک سده پیش از فراهم آمدن مقدمات جنبش مشروطه‌خواهی مردم ایران به رشته تحریر کشید، اما شایان توجه است که برخی از مفاهیم اندیشه مشروطیت را می‌توان در اثر او پیدا کرد و احتمال دارد که تحفه العالم نخستین نوشته فارسی بوده باشد که سخنی از مشروطیت و نهادهای سلطنت مشروطه در آن آمده است. شوشتری با تأمل در نهادهایی که به دنبال استقرار انگلیسیان در هندوستان ایجاد شده بود و توصیفی که از نظام مشروطیت انگلستان و برخی از کشورهای اروپایی پس از دوره نوزایش شنیده بود، کوشیده است تا به برخی از ویژگی‌های تجدد که از سه سده پیش از زمان او دگرگونی‌های بنیادینی را در مغرب‌زمین به دنبال آورده بود، اشاره کند.^۱

۳) غرب‌شناسی سلطان الواعظین

یادداشت‌های سلطان الواعظین در سفرنامه و سیاحت‌نامه وی - که در هند نوشته شده است - درباره غرب، تا حد زیادی شبیه یادداشت‌های عبداللطیف در تحفه العالم و آقا احمد کرمانشاهی در مرآت الاحوال می‌باشد. با این تفاوت که سلطان الواعظین بر خلاف آن دو، نه تنها از انگلیسی‌ها دفاع نکرده، بلکه شدیداً از آنها انتقاد کرده است.

سلطان الواعظین در آغاز سال ۱۲۲۱ق به هندوستان رفت و چون در اقامت پنج ساله خود در مرشدآباد و فیض‌آباد هند احساس کرد که در مناطق تحت سلطه انگلیس، تا حد قابل ملاحظه‌ای آزادی مذهبی وجود دارد. از این‌رو، تصمیم گرفت تا به کلکته که مقرر فرماندهی

۱. سید عبداللطیف شوشتری، *تحفه العالم*، ص ۳۱۵، نقل از: سید جواد طباطبائی، *دییچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران*،

انگلیسی‌ها بود برود و در آنجا به تبلیغ شیعه بپردازد. وی بر این امر، همت گذاشت و در نمازهای جمعه و جماعات از فتحعلی شاه به عنوان پادشاه دادگر برگزیده از سوی خدا یاد می‌کرد. یک خطبه معروف وی در کلکته که در آن به شکل صریحی از شیعه دفاع کرده بود، واکنش‌هایی ناسازگارانه در میان سنیان پدید آورد.

۱- ۳) سلطان الواعظین و انگلیس

خلاصه دیدگاه‌های سلطان الواعظین درباره انگلیسی‌ها به شرح ذیل است:

الف) انگلیسی‌ها با اشخاص و خانواده‌های ریشه‌دار و ذی‌نفوذ اعم از مسلمان، هندو و... و از جمله با علما و ارباب کمال، با احترام و وقار برخورد می‌کنند و متعرض اموال و عقار مقرر می‌شوند.

ب) انگلیسی‌ها در اکثر مراسم مذهبی مسلمانان و هندوها شرکت می‌کنند و حتی گاه در

مجالس عزاداری امام حسین(ع) گریه هم

می‌کنند! آنها به سبب همین نوع

رفتارهای‌شان سبب نیک‌نامی و آبادی

مملکتشان شده‌اند.

ج) تمامی امور انگلیسی‌ها به مکر و

حیل و جمیع اوقات شبانه‌روز آنها

مصروف به دنیاداری است. آنها تنها به

قدر ضرورت بذل و بخشش می‌کنند و به

محضی که مشکل آنها حل شد، تغییر

سلوک و رفتار می‌دهند.

نکته درخور نگرش اینجاست که سلطان

الواعظین همانند سید عبداللطیف

به طور بسیار واضح و روشنی
عبداللطیف در قضاوت میان انگلیس
و فرانسه تبعیض قائل می‌شود و در
بسیاری از موارد در مورد کارهای
زشت انگلیسی‌ها - که مشابه همان
کارهایی از فرانسویان بود که
عبداللطیف به نقد آنها می‌پرداخت -
از خود مسامحه و گذشت نشان
می‌دهد.

شوشتری و آقا احمد کرمانشاهی رویه دانش و کارشناسی تمدن بورژوازی غرب را از نزدیک از دیده گذرانیده و کنجکاوی وی تا جایی رسیده که کلکته پیشرفته روزگار فرمانروایی انگلیسیان را با کلکته روزگاران پیشین هم‌سنجی کرده، ولی در داوری خویش دچار ساده‌نگری نشده است. وی برخلاف آن دو اندیشه‌گر هم‌زمان خود، هم‌زمان بررسی‌های خویش، رویه استعماری تمدن بورژوازی غرب را با دیده انتقادی نگریسته و آن را محکوم ساخته و بنگاله را - که اهل هندوستان، عنوان جنت البلاد داده بودند - جنت اهل الکفر نامید. اساسا سلطان الواعظین بر خلاف آن دو، با پدیده استعمار سر ناسازگاری داشته است. وی، هر چند بسان سید عبداللطیف شوشتری - و در بیشتر موارد به پیروی از او - مطالب گوناگونی را بررسی می‌کند، اما چون برخلاف سید عبداللطیف شوشتری با استعمار سر ناسازگاری داشته، در بسیاری از زمینه‌ها سخنان ستیزه‌آمیز خود را نیز بر ضد استعمار غرب می‌گنجاند. یک نمونه این امر، سخن او درباره روند دستیابی اروپاییان بر قاره امریکا است. سلطان الواعظین ضمن آنکه تقریبا گفته‌های سید عبداللطیف شوشتری را در این زمینه بازگو می‌کند، آدم‌کشی‌ها و جنایت‌های غیرانسانی اروپاییان را که در آن روند، چهره می‌بسته نیز از دیده دور نمی‌دارد. البته به رغم این تفاوت، گاه در موارد و موضوعات مشابه، برخلاف انتظار مشاهده می‌کنیم که هردو به یک نتیجه رسیده‌اند. به عنوان مثال؛ می‌توان به نوع نگرش مشترک سلطان الواعظین و سید عبداللطیف شوشتری در مورد فراماسونری در انگلیس اشاره کرد. سید عبداللطیف شوشتری هواخواه انگلیسیان بوده و چیرگی آنان را بر هندوستان سودمند می‌دانسته است، پس کاملا طبیعی است که وی درباره فراماسونری در انگلیس، هرگز سخن و نوشته بدبینانه‌ای نداشته باشد، اما چنین انتظاری از سلطان الواعظین که انگلیسی‌ها مردمانی مکار و نیرنگ‌باز می‌داند و از پنهان‌کاری آنها کاملا مطلع می‌باشد، کاملا طبیعی است، در حالی که سلطان الواعظین نیز در این مورد، نه تنها به فراماسونری مشکوک نمی‌شود، بلکه از زبان برخی اروپاییان، برای آن فوایدی هم برمی‌شمارد!

سلطان الواعظین از فرانسویان و تکاپوهای استعماری آنان بسیار کم نام می‌برد. وی از

همکاری آنان با تیپو سلطان که مورد علاقه او بوده و وی را از غیرتمردی برخوردار می‌دانسته، آگاه بود؛ با این همه، از فرانسویان به نیکی یاد نمی‌کند، و بلکه طایفه مخذوله فرانسیس را یک فرقه شومیه از مردم یورپ به شمار می‌آورد.

۲-۳) سلطان الواعظین و استعمار انگلیس در هند

خلاصه دیدگاه سلطان الواعظین درباره حضور انگلیس در هند به شرح ذیل می‌باشد:
(الف) تیپو سلطان قهرمان مبارز هندی (میسوری) شخصی قابل ستایش و ارجمند می‌باشد و پیمان همکاری حاکمان محلی هند با انگلیسی‌ها، علیه تیپو سلطان، معلول خفت عقل آنها می‌باشد.

(ب) همکاری با انگلیسی‌ها حرام است؛^۱ زیرا همکاری با آنها مایه ننگ و خفت می‌باشد. سلطان الواعظین در این خصوص بدین مضمون می‌نویسد: «به خواهش میرعالم، یکی از سرشناسان دکن، رساله‌ای نوشتم و او آن رساله را به یک فرنگی که در حیدرآباد بود نشان داد. وی که در حال تحصیل علوم عرب بود، آن رساله را خواند و درباره چند موضوع دیگر از

۱. سلطان الواعظین در این خصوص می‌نویسد:

یکی از معاونین هندی گورنر انگلیسی، در استفتایی از من پرسید که آیا همکاری با انگلیسی‌ها در شریعت اسلام جایز است؟ حقیر در جواب نوشتم که این سؤال شما نه طرحش از جانب شما به صلاح شماست و نه جواب دادن من به من صلاح من است. دوباره نوشت که من خودم به خدمت انگلیسی‌ها مشغول می‌باشم و این سؤال را صرفاً پرسیده‌ام تا تکلیف شرعی خودم را بدانم. من هم در جواب نوشتم: در نزد فقهای شیعه، بلاخلاف، شغلی که باعث اعانت انگلیسی‌ها باشد حرام است. آن شخص بلافاصله نزد گورنر رفته بود و تقاضای استعفا کرده بود. هر چه گورنر تلاش کرده بود که وی را از این کار منصرف کند نتوانسته بود و حتی وعده افزایش حقوق هم به وی داده بود، اما مؤثر نیفتاده بود. آن شخص در نهایت، در مقابل اصرار بیش از حد گورنر ناگزیر می‌شود که فتوای مرا به وی نشان دهد. گورنر، داروغه شهر را که یک ایرانی الاصل شیعه بود، نزد من فرستاده بود و یادآوری کرده بود که این کار شما خلاف قانون فرنگ می‌باشد. ضمناً وی از من نیز تقاضای ملاقات کرده بود که من نپذیرفته و رد کردم.

من سؤال کرد. حقیر درباره آن موضوعات نیز رسایلی نوشتم. پس از مدتی آن فرنگی، محمدعلی خان شوشتری را که دوست بنده بود، واسطه کرد تا از من بخواهد که در حیدرآباد بمانم. از آنجایی که ماندن نزد فرنگی منشأ بدنامی و در ظاهر، کسر و نقص اسلام بود، قبول ننموده بعد از چهار ماه از حیدر آباد رفتم». سلطان الواعظین یکبار دیگر نیز خواهش فرمانفرمای انگلیسی کلکته - که به واسطه تنی چند از علمای شیعه و سنی به سلطان الواعظین اعلام شده بود - مبنی بر ماندن وی در کلکته را به بهانه مریضی و سوء مزاج، رد می‌کند و بر خلاف میل فرمانفرمای انگلیسی به ایران می‌آید.

ج) هندیان به علت اجازه فرمانروایی دادن انگلیس مستحق سرزنش می‌باشند. تن‌پروری، بی‌عقلی و بی‌انضباطی رؤسای هند باعث شده تا انگلیس‌ها بر آنان چیره شوند. سلطان الواعظین به همین علت، مردم بنگاله را از قبیل حشرات الارض می‌خواند.

د) انگلیسی‌ها با کشانندن هندی‌ها به مواد مخدر، لهو و لعب، شراب و خمر و... فکر کمال و چیزهایی را که در اقوام سلف متعارف بود، مانند علم ریاضی، نجوم، حساب، هندسه، منطق و حکمت را از آنها گرفتند.

ه) انگلیسی‌ها از طریق رشوه دادن به مردم عوام و نیز برخی اعظم و بزرگان، توانستند بر انگلیسی‌ها تسلط پیدا کنند. سلطان الواعظین نحوه سلطه یافتن انگلیسی‌ها بر هندوستان را تقریباً با همان شیوه‌ای که عبداللطیف در تحفه العالم ذکر می‌کند، استدلال می‌آورد.

۳-۳) گزیده محتوای غرب‌شناسی کتاب سفرنامه و سیاحت‌نامه سلطان الواعظین در هند

درباره ایران: سلطان الواعظین مانند عبداللطیف در خصوص مسأله ایرانیان و استعمار معتقد است که سرشت ایرانی استعمارپذیر نیست و ایرانیان از این حیث با هندی‌ها تفاوت بنیادین دارند. وی همین استدلال را برای کارپرداز و منشی‌الممالک فرمانفرمای کلکته مطرح می‌کند. نامبرده می‌گوید: چون ایران مداخلی ندارد ما را التفاتی به ایران نبوده و نیست و الا به سهولت، تسخیر ایران از برای ما ممکن است. سلطان الواعظین از این پاسخ منشی‌الممالک

فرمانفرمای کلکته برمی‌آشوبد و در جواب ادعای وی، به باج ندادن ایرانیان به روس‌ها و اینکه اجازه ندادند که ایران مستعمره روس‌ها شود، اشاره می‌کند و می‌نویسد:

غازیان قزلباش و شجاعان ایران را قیاس به شغالان هندوستان نمودن، خیال‌پروری و فتنه خوابیده را بیدار کردن است. رؤسا و سلاطین ایران از مملکت‌داری آن‌قدر غفلت نمی‌ورزند تا بیگانه بر آنها دست تسلط خود را دراز کند. و اگر احیانا چنین امری اتفاق افتد، تمامی اهل ایران آرام و قرار خود را از دست می‌دهند و تا دفع و رفع کامل بیگانه از پای نمی‌نشینند. به اقرار حضرت فرنگان، در کل فرنگ، روسیه به حسب جمعیت و شوکت و شجاعت، از سایر، برتر و قوی‌تر می‌باشد؛ چند سال است که آنها را نخوت و غرور، اغوا نموده در صدد آشوب در ایران برآمده‌اند. اما مگر نمی‌بینی که چه قدر از آنها در این راه مقتول و فوج بسیاری از ایشان مخدول و منکوب گردیده‌اند؟ خداوند جبار، سلطانی ذی‌الاقتدار مانند فتحعلی شاه را با شاه‌زاده‌ای نامدار مانند عباس میرزا را برای محافظت اهل ایران عطا کرده تا هیچ یک از کشورهای استعمارگر غربی به فکر این امر ناهنجار نیفتند.

درباره اعتقادات غرب: سلطان الواعظین صفحاتی چند از سفرنامه خود را به ویژگی‌های حکومت پایان کاتولیک و روند اصلاح‌گری‌های مذهبی و رفورماسیون اختصاص داده و آنها را به زبانی ساده و درخور نگرش تفصیل می‌دهد. وی می‌نویسد:

باور همگانی بر این بود که اگر کسی در امری از امور، با پاپ مخالفت کند، در دنیا، مبتلای به بلایا، و در آخرت، معذب به عذاب خواهد گردید. ولی با رشد علم و حکمت، باب مخالفت با پاپ باز شد و ستیز میان اهل علم با سران کلیسا (پادریان) روز به روز اشتداد گرفت. در پی این رویدادها، پادشاه انگلیس دستور داد تا حکما، انجیل را به زبان انگلیسی ترجمه نمایند تا تمام مردم آن مملکت به آن عمل نموده و محتاج به پادریان نباشند. کم‌کم، آن دسته از بزرگان و سلاطین که به اعانت پاپ آمده بودند، دریافتند که هیچ آتشی از آسمان بر حکما نبارید و هیچ عذابی هم بر آنها نازل نشد. این دسته نیز رفته‌رفته از اعتقادات خود دست شستند و از اعانت و امداد پاپ، دست برداشتند.

درباره علوم جدید غرب: سلطان الواعظین از پیشرفت‌ها و یافته‌های علمی اروپاییان روزگار خود در زمینه ریاضی، ستاره‌شناسی، حساب، کروی شکل بودن زمین و حرکت آن به گرد خورشید، ساعت، دوربین نجومی کپرنیک، ذره‌بین‌های بزرگ و محدبی که می‌توانست با تمرکز دادن نور، فلز را آب کند، آلات غریبه‌ای که با آنها دفع امراض سرد بلغمیه مثل فلج و رعشه می‌کردند، دستگاه‌های هواشناسی و پیش‌بینی هوا: ابزارهایی که برای اندازه‌گیری مسافت‌ها به کار برده می‌شده و... نیز در سفرنامه خود به طور گسترده‌ای سخن به میان آورده است. سلطان الواعظین یادآوری می‌کند که یک شخص تنها می‌تواند در یکی از این رشته‌ها متخصص شود نه در همه آنها. وی، حتی معتقد می‌شود که یکی از علل رشد اروپایی‌ها این است که در هر امری وارد می‌شوند آن را تا حد کمال به پیش می‌روند و در آن امر، متخصص می‌شوند. هرکس کاری را که مرتکب شود به کار و شغل دیگر نپردازد و تمامی اوقات را صرف همان

کار نماید تا به کمال آن برساند. مکرر از آنها [فرنگیان] شنیده‌ام که می‌گفتند: اعمار [عمرها] را این‌قدر گنجایش نیست که کسی در این مدت قلیل بتواند چند علم و صنعت و حرفه را فراگیرد و همه آنها را به جای قابل اعتنایی برساند.

سلطان الواعظین درباره پیشرفت دانش پزشکی در میان اروپایی‌ها گزارشی دراز و مفصل می‌نویسد. وی بر آن باور است که اروپاییان به ویژه در جراحی، در کل روی زمین طاق و منحصر به فرد می‌باشند. او همچنین، از این کار انگلیسی‌ها که در معالجه فقرا و ضعفا،

یادداشت‌های سلطان الواعظین در سفرنامه و سیاحت‌نامه وی - که در هند نوشته شده است - درباره غرب، تا حد زیادی شبیه یادداشت‌های عبداللطیف در تحفه العالم و آقا احمد کرمانشاهی در مرآت الاحوال می‌باشد. با این تفاوت که سلطان الواعظین بر خلاف آن دو، نه تنها از انگلیسی‌ها دفاع نکرده، بلکه شدیداً از آنها انتقاد کرده است.

مراعات حال آنها را می‌کنند، ستایش می‌کند. سلطان الواعظین از آبادانی کشور انگلیس و به ویژه شهر لندن نیز یاد می‌کند و در این باره تا حدی نیز راه غلو را طی می‌کند و می‌نویسد:

نظافت و نزاهت شهر لندن به گونه‌ای است که چنانچه کل شهر را گردش نمایید، یک مشت خاشاک نمی‌توانی بیابی. وی علاوه بر توصیف تمیزی شهرهای انگلستان، به برق داشتن شهرها اروپا، جاده‌ها و راه‌های آسفالت‌ه و زیبا نیز اشاره می‌کند.

وی همچنین، مطالب فراوانی پیرامون ویژگی‌های سرزمین‌های گوناگون جهان می‌نویسد و ضمن توصیف تقسیم‌بندی جغرافیایی جهان به چهار قاره اروپا، آسیا، آفریقا و آمریکا، صفحاتی فراوان از نوشته‌های خویش را به بحث پیرامون کشورهای اروپایی مانند اسپانیا، فرانسه، پرتغال، دانمارک، آلمان، روسیه، هلند و لهستان اختصاص می‌دهد. به عنوان مثال؛ وی از کشف قاره آمریکا و کوشش‌های زیاد کریستف کلمب و نیز جزایر فراوانی که در آن قاره یافت می‌شود، یاد می‌کند.

درباره سیاست غرب: سلطان الواعظین پیرامون نظام کشورداری و شیوه حکومت دموکراسی اروپایی نیز اشاره می‌کند. وی بیشترین مطالب این قسمت را به شرح پدیده دموکراسی در کشورهای اروپایی به ویژه انگلیس اختصاص می‌دهد. بدیع‌ترین و جالب‌ترین سخنان وی در این باره مربوط به محدود بودن حوزه اختیار شاه، نقش مردم در حکومت، مضرات استبداد و خودکامگی و... می‌باشد که برای ایرانیان آن زمان چیزهای تازه و جالبی بوده است:

اگر سلطان در امور سلطنت و مملکت‌داری مستقل و خودرأی باشد، بسی مفاسد روی خواهد داد. از همین روی، در انگلیس، امر سلطنت به سه طایفه پادشاه، امرا و رعایا تعلق گرفته است که اگر امری از امور عظیمه روی دهد تا آن سه فرقه یک رأی نشوند، آن امر صورت نگیرد.

با توجه به اینکه سلطان الواعظین یادداشت‌های خود را به دستور فتح‌علی شاه می‌نوشته و امید داشته است که نوشته‌هایش مورد پسند او قرار گیرد، سخن وی پیرامون مسلوب الاختیار

بودن شاه و سود آن برای کشور، بسی مهم و درخور نگرش می‌نماید. سلطان الواعظین از آزادی مطبوعات در اروپا به ویژه انگلیس نیز سخن می‌گوید و می‌افزاید که در آنجا نویسنده‌ای اگر امر قبیحی از یکی از بزرگان - حتی از فرمانفرما و یا از پادشاه - ببیند، می‌تواند آن را بنویسد.

درباره حقوق غربی: سلطان الواعظین از وجود مرکزی به نام خانه عدالت در میان فرنگیان یاد می‌کند و در توصیف آن می‌نویسد:

در هر دادگاهی چهار قاضی خدمت می‌کنند که به لحاظ حقوق ماهیانه، هر چه بخواهند از دولت دریافت می‌کنند. حقوق بالای قاضی‌ها بدین علت است که از کسی رشوه نگیرند. اگر یکی از قاضی‌ها رشوه بگیرد از کار خود معزول می‌شود و الا تا مادام‌العمر به کارشان مشغول خواهند بود و معزول نمی‌شوند.^۱

مهم‌ترین نقد غرب‌شناسی سلطان

الواعظین این است که وی، اگر چه پدیده‌های نوین در آغازین روزگار اوج دو رویه تمدن بورژوازی غرب را نیک شناخته و به شیوه‌ای گویا و رسا به آگاهی ایرانیان و فارسی‌زبانان رسانده است، اما ضمن اینکه در مورد برخی از آن پدیده‌ها، نگرشی ستایش‌آمیز و غلوآمیز از خود نشان داده، اما اولاً هیچ توصیه‌ای برای چگونگی تعامل بایسته

سلطان الواعظین مانند عبداللطیف در خصوص مسأله ایرانیان و استعمار معتقد است که سرشت ایرانی استعمارپذیر نیست و ایرانیان از این حیث با هندی‌ها تفاوت بنیادین دارند.

ایرانیان با این پدیده‌ها نمی‌نماید و بلکه می‌توان ادعا کرد که بیشتر محتوای غرب‌شناسی

سلطان الواعظین، توصیفی و نه توصیه‌ای می‌باشد. وی، هرچند از برخی پدیده‌های نوین به وجود آمده در غرب، ستایش می‌کند، اما هیچ مشخص نمی‌کند که ایرانیان باید چه نسبتی با این پدیده‌ها برقرار کنند، آنها را یکسره اخذ کنند یا یکسره طرد کنند و یا به اخذ بعضی و طرد بعض دیگر تن دهند؟

۴) غرب‌شناسی آقا احمد کرمانشاهی

آقا احمد کرمانشاهی (۱۱۹۱ ق) فرزند آقا محمدعلی کرمانشاهی بهبهانی (مجتهد پرآوازه و پرنفوذ) در حوزه نجف، از کلاس درس شیخ جعفر کاشف‌الغطا بهره یافت و پس از چند سفر علمی، در نهایت، در قم به درس خود ادامه داد و پیشرفت علمی قابل توجه کرد به گونه‌ای که رهبران پرآوازه مذهبی عصر وی، مانند میرزای قمی، شیخ جعفر کاشف‌الغطا و سید علی طباطبایی، برای وی، اجازه‌هایی نوشتند. وی، سپس در سال ۱۲۱۹ ق به منظور درخواست از میرعالم بهادر برای بنا کردن بقعه مبارکه کربلای معلی که وهابیان آن را در سال ۱۲۱۷ ق ویران کرده بودند، عازم هند شد و تا سال ۱۲۲۵ ق در آنجا باقی ماند و کتاب معروف و پرآوازه خود مرآت الاحوال جهان‌نما^۱ را در آنجا به رشته تحریر درآورد. از نظرگاه کلی، می‌توان مرآت الاحوال را کتابی از گونه تحفه العالم اثر سید عبداللطیف شوشتری و از آغازین نوشته‌هایی به شمار آورد که ایرانیان در واکنش نسبت به تمدن غرب از خود به جای گذارده‌اند. آقا احمد کرمانشاهی از دوستان عبداللطیف شوشتری بوده و در بسیاری از زمینه‌ها، تجربه‌هایی همسان وی داشت و در نوشتن کتاب مرآت الاحوال از کتاب تحفه العالم سید عبداللطیف شوشتری بهره گرفته است. این بهره‌گیری تنها در چارچوب نقل مطالب، محدود نیست، بلکه نامبرده در بسیاری از موارد از شیوه‌های استدلالی سید عبداللطیف

۱. این کتاب مشتمل بر آگاهی‌هایی سودمند پیرامون افراد سرشناس خانواده آقا احمد کرمانشاهی، مانند مجلسی اول، مجلسی دوم، نیای وی آقا محمدباقر بهبهانی و بسیاری افراد دیگر می‌باشد. بخش نخست این کتاب، به زندگینامه خود او اختصاص دارد که بیشتر این بخش، مربوط به روزگاری است که وی در هند می‌زیسته است.

شوشتری نیز پیروی کرده است. البته این سخن بدین معنی نیست که کتاب مرآت الاحوال از ارزش تهی بوده و مطلبی تازه ندارد؛ برعکس، کتاب یادشده دارای ویژگی‌های فراوانی است که کتاب عبداللطیف شوشتری فاقد آن است، زیرا سید عبداللطیف شوشتری نه ماه پس از ورود آقا احمد کرمانشاهی به هند، درمی‌گذرد و در نتیجه، بسیاری از خاطرات سفر آقا احمد کرمانشاهی، ناظر بر جریان‌ها و رویدادهایی است که پس از مرگ سید عبداللطیف شوشتری رخ داده است. از جمله این مسائل می‌توان به تحلیل آقا احمد کرمانشاهی از برقراری پیوند سیاسی، دیپلماسی و نظامی ناپلئون بناپارت با دولت فتحعلی شاه اشاره کرد.

روزگار درنگ آقا احمد کرمانشاهی در هند، کوتاه‌تر از دوران زندگی عبداللطیف در آن کشور بوده و خواه‌ناخواه، تجربه‌هایی کمتر از او آموخته است. با این همه، چون وی با مردم و با بلندپایگان انگلیسی و هندی آشنایی و آمیزش داشته و از همه مهم‌تر - همان‌گونه که از کتابش پیداست - برای به دست آوردن آگاهی‌هایی پیرامون جامعه هند و قدرت‌های حاکم در آنجا سخت کنجکاو بوده، از این روی نامبرده نیز پس از سید عبداللطیف شوشتری به حق، شایسته عنوان پیشرو در زمینه آشنایی ایران با تمدن بورژوازی غرب است.

۱- ۴) آقا احمد کرمانشاهی و انگلیس

خلاصه دیدگاه‌های آقا احمد کرمانشاهی در خصوص انگلیس به شرح ذیل است:

الف) آقا احمد کرمانشاهی در پیوندی دوستانه و رابطه‌ای تنگاتنگ با انگلیسیان بوده است و از این حیث، تا حد زیادی مانند سید عبداللطیف شوشتری می‌باشد. وی در بیشتر مواردی که نامی از انگلیسی‌ها می‌آورد، به تمجید و ستایش از آنها و در موارد بسیار کمی نیز به انتقاد آنها می‌پردازد. وی در جاهای مختلف کتاب مرآت الاحوال خود به نبوغ، درست‌کاری، آبادگری، مردی و مروت انگلیسی‌ها سخن به میان می‌آورد. فراز ذیل از جمله ستایش‌های آقا احمد از انگلیسی‌ها می‌باشد: «و حق و انصاف آن است که جماعت انگریزیه، اگر چه از دین اسلام و ایمان بیگانه‌اند، و لیکن طرف مراعات رعیت را فروگذار نکرده‌اند، چه، اگر عسکر

ایشان به مزرعه یا به شهری رسیدند، حتی امیر الامراء را مجال آن نیست که فلسفی و پیر گاهی از کسی به جبر گیرد و عساکر عظیمه و جماعت کثیره هر روز از ملکی به ملکی می‌روند و رعایا و برابرا را از آمد و شد ایشان اطلاعی حاصل نمی‌شود.^۱

ب) دوستی آقا احمد کرمانشاهی با انگلیسیان به اندازه‌ای بوده که در کمتر موردی وی انگلیسی‌ها را مورد انتقاد قرار داده است. این مسأله در خصوص نوع رابطه آقا احمد کرمانشاهی با انگلیسی‌ها به اندازه‌ای به خود شکل افراط گرفت که وی حتی در مواردی اعمال قبیحه انگلیسی‌ها را که به وضوح با احکام شرع اسلام در تعارض بوده است نیز، مورد ستایش قرار داده است. به عنوان مثال؛ می‌توان به مسأله قماربازی به شیوه نوین آن - که لاتاری نام دارد و در سال‌های پس از شهریور ۱۳۲۰ ش در ایران به خود عنوان بخت‌آزمایی گرفت - اشاره کرد. جوامع سرمایه‌داری از لاتاری و قمار - که پیشینه‌ای طولانی‌تر از عمر سرمایه‌داری دارد - به عنوان یکی از آسان‌ترین روش‌های تهی ساختن جیب مردم استفاده می‌کردند. در خود انگلیس، اگر چه گاهی از لاتاری برای کارهای عام‌المنفعه مانند ساختن ساختمان موزه انگلیس در میانه‌های سده ۱۸ و تهیه هزینه‌های انقلاب امریکا در سال ۱۱۹۰ ق (۱۷۷۶ م) استفاده می‌کردند، ولی چون این کار به هر روی، یک قمار همگانی بود و خودبه‌خود فریبکاری و کلاهبرداری سوداگران سودگرا و دیگر تباهی‌ها را همراه داشت، پیوسته مورد مخالفت قرار می‌گرفت تا اینکه در سال ۱۸۲۶ م غیر قانونی اعلام شد و بعدها در امریکا نیز لاتاری به دلیل اینکه اخلاق مردم را به تباهی می‌کشاند، غیر قانونی اعلام شد. به رغم این مطالب، آقا احمد کرمانشاهی تا حدی از این عمل انگلیسی‌ها تمجید کرده است. وی، پس از روشن ساختن ویژگی‌های لاتاری، تنها به این جمله بسنده می‌کند که اگر این معامله را صورت شرعی بود، از اوضاع پسندیده می‌نمود. بدین‌سان، آقا احمد کرمانشاهی نه تنها زیان‌های قمار همگانی را دست کم از دیدگاه اسلام مورد انتقاد قرار نمی‌دهد، بلکه آن را از اوضاع پسندیده

۱. مرآت الاحوال، ص ۴۰۳.

نیز به شمار می‌آورد.

ج) به رغم دوستی آقا احمد کرمانشاهی با انگلیسی‌ها و ابای وی از انتقاد آنها، باز هم می‌توان در لابه‌لای کتاب وی، به گزیده‌هایی از انتقادات وی به انگلیسی‌ها دسترسی پیدا کرد که با شیوه‌ای کلی دآوری وی درباره برنامه‌های استعماری انگلیسیان در هند چندان هم‌خوانی ندارد. به عنوان مثال؛ آقا احمد کرمانشاهی به هنگام ذکر رویارویی تیپو سلطان با انگلیسیان، تا حدودی لحن همدردی با تیپو سلطان را دارد و کسی را که خانه‌محرم تیپو بوده ولی به سود انگلیسیان به وی خیانت کرده، مردی بدذات و نمک به حرام می‌خواند و از این که کشته شد و به مراد دل خود نرسید، اظهار خوشحالی می‌کند. از سوی دیگر؛ آقا احمد کرمانشاهی به هنگام توصیف عظمت شهر کلکته - که خود معتقد است که این شهر به همت و کوشش انگلیسی‌ها آباد شده است - می‌آورد: مجملاً تمام هندوستان خراب شده است تا آن بندر آباد گردیده است. یا اینکه به هنگام تحلیل و تبیین چگونگی چیره شدن انگلیسی‌ها بر هندوستان، هرچند بیان وی سراسر ستایش از انگلیسی‌ها می‌باشد، در عین حال به روشنی وی، نیرنگ و حيله و مکر انگلیسی‌ها را نیز بیان کرده است.

۲- ۴) آقا احمد کرمانشاهی و استعمار فرانسه

آقا احمد کرمانشاهی مثل سید عبداللطیف شوشتری با استعمار فرانسه سر ناسازگاری داشت و این امر، دو علت داشت. از سویی، رابطه دوستانه و صمیمی آقا احمد کرمانشاهی با انگلیسیان، و از سویی، رابطه دوستانه و صمیمی وی با محمدعلی میرزا حاکم کرمانشاه در این قضاوت وی تأثیر داشت. افراد و گروه‌هایی بودند که با برنامه‌های نوسازی عباس میرزا - که با همکاری فرانسوی‌ها آغاز شد - سر ناسازگاری داشتند و محمدعلی میرزا (مرد مورد علاقه آقا احمد کرمانشاهی)، یکی از آنان بود. این شاهزاده قاجار، علت غائیة تألیف کتاب مرآت الاحوال به شمار می‌رفت، پس می‌توان مخالفت وی را با برنامه‌های استعماری فرانسه کاملاً طبیعی دانست. برخی از مطالبی را که آقا احمد کرمانشاهی در خصوص استعمار فرانسه با

تأکید بیشتر بدان‌ها اشاره می‌کند، به شرح ذیل است:

فقدان صلاحیت استعماری فرانسه: درنگ آقا احمد در هندوستان و نگارش کتابش با نخستین دهه سده ۱۹ و در نتیجه، با آغاز درگیری ایران در گرداب سیاست جهانی هم‌زمان بود. از رشته رویدادهای بسیار مهم آن دهه که در همین پیوند رخ داد، یکی جنگ‌های درازپای روس و ایران و دیگری کوشش فرانسه و انگلیس بر اجرای برنامه‌های استعماری خویش در ایران بود، و هر دوی این رشته از رویدادها در کتاب مرآت الاحوال آقا احمد کرمانشاهی انعکاس یافته است. از آنجا که آقا احمد کرمانشاهی از هواخواهان انگلیسی‌ها بود، خودبه‌خود همانند سید عبداللطیف شوشتری و به دلایلی همانند دلایل او، برنامه‌های استعماری فرانسویان را مورد انتقاد قرار داده و جنبه‌های زشت استعمارگری‌های انگلیس را از دیده دور داشته و بر بسیاری از آنها نیز صحه گذاشته است. به عنوان مثال؛ آقا احمد کرمانشاهی در این مسأله که آیا دولتی از اروپاییان حق آن را دارد که بر کشوری بیرون از مرزهای خود چیره گردد، عینا بسان سید عبداللطیف شوشتری اظهار نظر کرده و بر این اساس، یورش فرانسه بر مصر در سال ۱۲۱۳ ق / ۱۷۹۸ م را امری نادرست و یک درازدستی غیر مشروع به شمار آورده و استعمار انگلیس در هند را به علت دارای شرایط لازم بودن و به سبب عدم شایستگی هندویان بر کشورداری، کاری سخت بهنجار دانسته است. تفاوت استدلال وی با استدلال سید عبداللطیف شوشتری در این است که سید عبداللطیف شوشتری به این دلیل به انگلیسیان استیلا و چیرگی بر هند را داد که به دیده او، کسی از هندیان شایستگی اعتراض به انگلیسی‌ها را نداشت و تیپو سلطان هم که چنین کاری را انجام داد، دارای خلل دماغی معرفی کرد، ولی آقا احمد کرمانشاهی بی‌آن‌که نسبت خلل دماغی به تیپو دهد، استعمار فرانسه را در مصر محکوم، و استعمار انگلیس را در هند بجا می‌داند.

نتایج منفی انقلاب کبیر فرانسه: آقا احمد کرمانشاهی پیرامون انقلاب کبیر فرانسه در سال ۱۷۸۹ م چیزی علاوه بر آنچه عبداللطیف گفته، نمی‌افزاید. از منظر وی، انقلاب کبیر فرانسه خودبه‌خود پدیدآورنده رسم ملوک الطوائفی و انواع فتنه و فساد و نهب اموال و قتل نفس بوده

است. این قضاوت در اندیشه آقا احمد کرمانشاهی در شرایطی رخ داده است که قریب به یک دهه از اشغال مصر توسط ناپلئون - آن هم با شعار بسط شعارها و اندیشه‌های انقلاب کبیر که ناپلئون خود را نماینده آن می‌پنداشت - گذشته است و به شدت در معرض انتقادات انگلیسی‌ها قرار داشته است.

غلو در صفات نکوهیده فرانسویان: دشمنی آقا احمد کرمانشاهی با فرانسویان باعث شده است تا وی از سویی نتواند برای آنها هیچ خصلت ممدوحه‌ای را شناسایی کند و از سوی دیگر، در تبیین و ذکر صفات مذمومه آنها نیز راه غلو بپیماید. به عنوان مثال؛ وی در توضیح کیفیت اختلاط زن و مرد در فرانسه، می‌نویسد: نکاح زن و شوهر در قوم فرنیسیس بالمره برداشته شده. این در حالی است که آزادی اختلاط زن و مرد، چیزی نبوده که مختص فرانسویان باشد، بلکه اکثریت اروپاییان و از جمله انگلیسی‌ها چنین بوده‌اند، اما آقا احمد کرمانشاهی درباره انگلیسی‌ها چنین چیزی را بیان نمی‌کند.

۳-۴) آقا احمد کرمانشاهی و استعمار در ایران

آقا احمد کرمانشاهی در کتاب مرآت الاحوال خود، علاوه بر شمردن معایب و مضرات حضور فرانسه در ایران، می‌نویسد که افسران فرانسوی، پس از نفوذشان در میان افسران ایرانی، در دل آنها تخم نفاق و طمع می‌کارند. وی، پیشنهاد هر چه سریع‌تر بیرون کردن آنها را از ایران می‌دهد. در متن ذیل تا حدودی نگرش آقا احمد نسبت به فرانسویان مشخص می‌شود:

سفیران و ایلچیان [فرانسوی، به سرپرستی ژنرال گاردان] از جانب ایشان [فرانسویان] با تحف و هدایای بسیار در دارالایمان ایران به پایه سریر سلطنت شهنشاه، درخواست نمودند که امنای دولت قاهره را به ایشان سر رأفت و الطاف باشد و اجازه دهند که از راه خشکی از مملکت ایران عبور کرده بر سر هندوستان رفته جماعت انگریز را اخراج کنند و از حضور شاهی نیز چند هزار سپاه جرار به جهت تقویت و اعزاز و اعتبار به ایشان مرحمت شود. چون انگریزان از این مرحله آگاهی یافتند، زوال دولت خود را از

هندوستان معاینه دیدند، مستر جونس و مستر مالکم را که نهایت کارآزموده و با تجربه و هوش و عقلند، به کرات به دربار گیتی‌مدار [ایران] فرستاده، امنای دولت را از قبول این معنی واداشتند و بحمدالله سبحانه این بلیه عظمی از سر ایران رفع شد؛ زیرا که پرواضح بود که اگر آن قوم [فرانسوی] با سپاه و دستگاه، داخل مملکت ایران می‌شدند، باز بیرون کردن ایشان نهایت دشوار بود و بدون محنت بسیار و کشته شدن چندین هزار نفس از مسلمانان، میسر نمی‌شد. و طریقه عقل و حزم مقتضی آن است که اصلاً از این طایفه احدی را در پایه سریر سلطنت رخنه و آمد و شد ندهند؛ زیرا که تمام آن فرقه در چرب‌زبانی و چاپلوسی و تسخیر قلوب حکام و رعیت و انواع فتنه و نفاق فیما بین رؤسا و منقلب ساختن سروران از پادشاهان و رعایا را از سرداران یگانه روزگارند و در هر ملکی که راه یافته‌اند، اول به نوع عجز و انکسار و تجارت و سفارت و نوکری و چاکری بوده است و آخرالامر رفته‌رفته آن ملک را مسخر نموده‌اند. اگر چه اهالی ایران، بشرطبیعت و پلنگ‌خاصیتند و حکومت خلاف مذهب - خصوص کافر - با حیات ایشان جمع نمی‌شود و لیکن واقفان به کار و مردمان آموزگار را از تردد سفرای ایشان به دارالسلطنه [ایران] نهایت تشویش است؛ زیرا که این جماعت [فرانسوی] در اعلی درجه مکر و خدعه‌اند و اغلب سرداران ایران در نفاق و طمع به درجه قصوی رسیده‌اند. و لهذا سپاه را نیز از ایشان دلخوشی و رضامند تمام، حاصل نیست و از تراکم این امور، عقل خردمند را خوف رسیدن چشم‌زخم به پایه سریر سلطنت [ایران] بسیار است.^۱

نکته اصلی در اینجا است که وی دشواری ایران را تنها در پیوند با فرانسویان می‌بیند نه انگلیسیان. از همین روست که پس از آنکه فرانسویان ایران را ترک گفتند و انگلیس، نفوذ استعماری خود را در ایران و دربار فتح‌علی‌شاه گسترده، آقا احمد کرمانشاهی سخنی که نشانه نگرانی وی باشد، در کتاب خود نگنجانید.

۱. احمد کرمانشاهی، مرآت الاحوال، ص ۲۸۰، ۲۸۱.

۴-۴) گزیده محتوای غرب‌شناسی کتاب مرآت الاحوال

محتوای سیاسی: آقا احمد کرمانشاهی از جمله مسائل سیاسی مربوط به غرب، به بحث دموکراسی اشاره می‌کند و آن را نظامی معرفی می‌کند که پادشاهی و لوازمات آن، موقوف بر یک شخص نباشد. از نظر آقا احمد کرمانشاهی نظام دموکراسی بر نظام پادشاهی برتری دارد و وجه این برتری نه لزوماً به این دلیل که در نظام دموکراسی، استبداد کمتر از نظام پادشاهی است، بلکه به این علت که وی معتقد بوده است که در نظام‌های پادشاهی، با مرگ پادشاه، مفاسدی عظیم نصیب مملکت و مردم می‌شود، اما در نظام دموکراسی، با مرگ یک یا چند شخص، چنین مفاسدی به وجود نمی‌آید.

وجه نظر دیگر آقا احمد کرمانشاهی از طرح مسأله دموکراسی، نقد تلویحی نظام‌های پادشاهی شرقی از جمله ایران بوده است. وی با ذکر فواید نظام‌های دموکراسی - مثل تقسیم قدرت و اختیارات حکومتی میان پادشاه، وزیران و نمایندگان پارلمان - در حقیقت به نقد نظام‌های غیر دموکراسی مثل پادشاهی پرداخته است. هرچند قراینی وجود دارد که البته به نظر می‌رسد که آقا احمد کرمانشاهی در این توصیف خود از دموکراسی - که در حقیقت قصد توصیف دموکراسی انگلیسی را داشته است - چندان راه صواب را نرفته است، زیرا کارشناسان تاریخ مشروطیت انگلیس، مانند ویلیام فله‌مینگ، شوپلر و وستون می‌آورند که از نیمه‌های سده ۱۷ تا آغازین دهه‌های سده ۱۹ (که با زمان نگارش کتاب آقا احمد مصادف بوده است)، قانون اساسی مبتنی بر **حکومت آمیخته** (mixed government) در انگلستان مورد قبول بوده است؛ بدین معنی که ارکان دستگاه حاکم بر سه اصل پادشاهی، اشرافی‌گری و دموکراسی بنیاد شده بود که نمایندگان آن ارکان، به ترتیب، شاه، مجلس اعیان (سنا) و مجلس عوام (شورای ملی) بودند و بر خلاف آنچه آقا احمد کرمانشاهی آورده است، آنان از وزیران به عنوان یکی از نیروهای مستقل سه‌گانه حکومت آمیخته سخن نرانده‌اند. پیش از آقا احمد کرمانشاهی نیز، سید عبداللطیف شوشتری در مورد تقسیم مسئولیت‌ها در رژیم حاکم بر انگلیس، از سه فرقه پادشاه، امرا و رعایا یاد کرده است که آن هم چندان روشن نیست. چندی

پس از نوشته آقا احمد کرمانشاهی، میرزا صالح شیرازی در همین زمینه با دقت بیشتری سخن گفت و آن سه فرقه را پادشاه، خانه خوانین (سنا) و خانه وکیل رعایا (مجلس شورا) خواند. البته از نوشته‌های آقا احمد کرمانشاهی برمی‌آید که وی، هرچند به برتری و فواید نظام‌های دموکراسی نسبت به نظام‌های پادشاهی اذعان اعتراف دارد، در عین حال، خواهان تحقق چنین نظامی در ایران نمی‌باشد. به عنوان مثال؛ وی که قوام یک حکومت مبتنی بر دموکراسی را به مجلس شورای آن می‌داند، در این خصوص می‌نویسد:

رکن سوم، مجلس پرلمنت است و اهل آن را عمده‌الرعا یا نامند. همه ذی‌هوش و صاحب عقل و دانش و از نفسانیه مبری و از انانیه معری و همیشه اوقات ایشان مصروف صلاحید امور مملکت و پادشاه و رعیت است. و هر یک را ضابطه آن است که اغماض از حق نکند و الا در نظر همگان، خوار و حقیر و از درجه اعتبار، ساقط خواهد شد. و اول مشغله ایشان آن است که دفتر اخراجات آن سال را که به واسطه وزرا درست شده است به نظر انصاف ملاحظه می‌کنند که اگر پسندیده شد، به کمال خود می‌گذارند و الا حک و اصلاح می‌نمایند. و جمله کارهای جدید، موقوف بر مشورت ایشان است و هر چه به خاطر پادشاه و امرا یا سایر عقلای انگلیس در امور ملک و اهل آن رسد، در پرلمنت ظاهر می‌نمایند. اگر آن جماعت پسند نمودند، حکم به اجرای آن می‌شود و الا فلا. و در نرخ اشیا و قوانین جزویه و کلیه که در امور معاشی اهل مملکت یا شهری مفید است، سخن کنند. و قوانین ریاست و لشکرکشی و تجارت و عدالت و غیرها تمام، ساخته و پرداخته رأی این جماعت است.

محتوای علمی: بخش قابل توجهی از کتاب مرآت الاحوال آقا احمد کرمانشاهی ناظر به مسائل نوین علمی در اروپا می‌باشد. از جمله مباحث علمی نویی که آقا احمد کرمانشاهی ذکر می‌کند، می‌توان به مباحث ذیل اشاره کرد:

۱. برخی مباحث نجوم (عمدتاً دیدگاه کپرنیک): علت اینکه وی این مبحث را چندان به اندازه عبداللطیف مبسوط بحث نمی‌کند، این است که وی به اندازه عبداللطیف به علم نجوم و هیأت

قدیم مسلط نبوده است.

۲. بیمه و فواید آن: آقا احمد کرمانشاهی در این خصوص دیدگاه خاص خود را دارد. وی هرچند برای این معامله فوایدی را ذکر می‌کند، اما معتقد است که بیمه، معامله‌ای خلاف شرع است مگر اینکه شخص بیمه‌شونده کافر باشد!

۳. صنعت چاپ: آقا احمد از صنعت چاپ به شدت ستایش می‌کند و در این خصوص می‌نویسد: «حق آن است که به این عمل، [اروپاییان] اکثر امور را بر خود و دیگران آسان کرده‌اند و علاوه، در سال مبلغ کلی عاید ایشان می‌شود.»

رستم الحکما از نخستین علمایی است که به طرح مباحث مربوط به غرب و نقد آن، توجه ویژه مبذول داشته است. آگاهی و حساسیت وی به خصوص نسبت به مسأله استعمار تا جایی بوده که آشکارا بر استعمار انگلیس می‌تازد و انگلیسیان را فریبکار می‌خواند.

۴. نظام آموزشی غربی: آقا احمد، سخت شیفته مدارس جدید و نظام آموزشی جدید غرب (به ویژه انگلیس) شده است. وی در توصیف این مدارس و نظام آموزشی جدید می‌نویسد: «هر کسی از هر صنف از مسلمانان و انگریز و غیرهم که خواهد در آن رود و به تحصیل مشغول شود، و علما و مدرسین از هر علم و هر صنف مقرر کرده‌اند و مواجب آنها تمام از سرکار داده می‌شود، و از محصلین، هر کسی که اصحاب دول است، اخراجات او بر ذمه خود او است و اخراجات فقرا بر سرکار است. از الف و با گرفته تا به مراتب عالیّه را تمام به وضع مرغوب و به نوعی که سهل و آسان به دست آید در کتب نوشته‌اند. و علاوه، کتب و رسایل چند در بیان جزئی و کلی امور معیشت از طریقه زن و شوهری و طبّاحی و نجاری و جراحی و بنایی و نقاشی و جهاز کشتیرانی و حکومت و تجارت و غیر آنها نوشته‌اند، و در هر باب که قاعده بیان می‌کنند، تصویر آن را نیز به آن نهج که نوشته‌اند، نقش می‌نمایند که مطالعه کننده را

حاجت به تعلیم کمتر شود، بلکه صاحبان هوش به مجرد ملاحظه، مطلب را دریافت می‌کنند. و چون کسی از قوم انگریز در مدرسه کامل و به زبان‌های مختلفه آگاه شد و لایق خدمت گردید، او را به یکی از خدمات سرکاری معین کنند و از قوم مسلمین اگر کسی ترقی کرد و مدرس و قاضی‌القضات گفتند که لایق افتا و قضا شده است در ضلعی از اضلاع وی را منصوب نمایند.»

۵-۴) نقد غرب‌شناسی آقا احمد کرمانشاهی

هر چند آقا احمد کرمانشاهی به همراه دیگر افراد از قبیل عبداللطیف شوشتری، سلطان الواعظین، رستم‌الحکما و... از نخستین ایرانیانی هستند که به مسأله غرب توجه کرده‌اند و از زاویه آن به نقد و بررسی و پیشنهاد برای ممالک اسلامی به ویژه ایران داده‌اند، در عین حال، می‌توان بر غرب‌شناسی آقا احمد کرمانشاهی، ملاحظات ذیل را عنوان کرد:

* غرب‌شناسی توصیفی (نه توصیفی - توصیه‌ای): آقا احمد کرمانشاهی روح و ویژگی‌های بنیادی روزگار خود را به خوبی دریافت، و با آنکه از دو رویه تمدن غرب - هم دانش و کارشناسی و هم استعمار و استثمار غرب - به شیوه‌ای گسترده سخن گفت، ولی پیوندهای استوار آن دو پدیده را نشکافت و در آن مقطع حساس تاریخ به هم‌میهنان خویش ره‌گشایی نکرد و نگفت که مردم ایران، آن روزها چه باید می‌کردند و با دانش و کارشناسی غرب، که استعمار را نیز در پی خود یدک می‌کشید و با هم‌دست شدن با یکدیگر، سراسر جهان را مورد تهدید قرار داده بودند، چگونه باید رویارو می‌شدند. در حقیقت می‌توان چنین گفت که غرب‌شناسی آقا احمد کرمانشاهی نیز مانند دیگر غرب‌شناسی‌های اولیه، غرب‌شناسی توصیفی است و نه توصیفی - توصیه‌ای.

* عدم اعتقاد به ضرورت تحقق برخی شیوه‌های غربی مثبت (در نظرگاه وی) در ایران: وی به هنگام توصیف شیوه حکومتی پارلمانی انگلیس، نه تنها جنبه‌های استبدادی و ستمگرانه حکومت یک تن را از دیده دور داشت، که چنین می‌نماید حکومتی را که به گفته خود وی استوار بر پایه رأی‌جویی، دادگری و دادگستری و سلب اختیارهای مطلق از شاه بود، برای

ایران نمی‌خواسته و از این روی، آن‌گونه حکومت را و آن‌گونه دربار کم‌قدرت را برای ایران توصیه نمی‌کند. نیز از همین روست که به گاه سنجش میان دربارهای پادشاهی ایران و انگلیس، به رغم سخنان طولانی خود پیرامون گسترش و حاکمیت عدالت در انگلیس، دربار ایران را به عنوان دربار الوهیت می‌پذیرد و می‌نویسد:

از بعضی از ثقات شنیدم که می‌گفت: از مستر مالکم [جان ملکم که در سال ۱۲۱۶ ق / ۱۸۰۱ م از سوی کمپانی هند شرقی انگلیس به دربار فتحعلی شاه آمده بود] پرسیدم که دربار سلطانی را در ایران به چه وضع مشاهده کردید؟ گفت: دربار سلطنت ندیدم، بلکه دربار الوهیتش دیدم. و حق آن است که در این مرحله حق با ایشان است و مورد ملامت نیستند: گزش بینی و دست از ترنج نشناسی / روا بود که ملامت کنی زلیخا را؟

غرب‌شناسی جانبدارانه: پرونده غرب نزد آقا احمد کرمانشاهی در ساحت دوستی وی با انگلیسی‌ها گشوده شد و این امر باعث شد تا وی هرگز نتواند نگاهی کامل و شامل به غرب بیندازد و درباره آن قلم بزند. توصیفات اغراق‌آمیز^۱ وی از انگلیسی‌ها - که می‌توان ادعا کرد که این توصیفات ستایش‌آمیز به رغم شناخت دقیق وی از انگلیسی‌ها رخ داده است - انسان را نسبت به همه نوشته‌های وی در معرض تردید قرار می‌دهد.^۲

۵) غرب‌شناسی رستم الحکما

رستم الحکما از نخستین علمایی است که به طرح مباحث مربوط به غرب و نقد آن، توجه ویژه مبذول داشته است. آگاهی و حساسیت وی به خصوص نسبت به مسأله استعمار تا جایی بوده که آشکارا بر استعمار انگلیس می‌تازد و انگلیسیان را فریبکار می‌خواند. وی، افزون بر آنچه پیرامون گام‌های استعمارگرانه انگلیس در روزگار کریم‌خان زند آورده، در مقدمه‌ای

۱. به عنوان مثال؛ وی می‌نویسد: «تا به حال نشنیدیم و ندیدیم که از صاحب‌کاران قوم انگریز، دلقک ارادل باشد،

بلکه هر که از جهاز به ساحل هندوستان فرود آمد، از صاحبان عالی‌شان است.»

۲. عبدالهادی حائری، همان، ص ۲۹۹ - ۳۰۶ (با تلخیص، تغییر و تصرف).

خیالی که در روزگار فتحعلی شاه بر رستم التواریخ افزوده، مکر و خدعه انگلیسیان را باز یادآوری می‌کند و از زبان برخی از مردم از نواب بنده‌پرور می‌خواهد که «مرخص بفرما تا فرنگیان [یعنی انگلیسیان] را به آتش بسوزانیم؛ زیرا که اراده خیانت دارند.» وی با بهره‌جویی و الهام از رویدادهای هندوستان و سیاست‌های ویژه‌ای که انگلیسیان برای استعمار آن کشور به کار برده بودند، به فتحعلی شاه و دیگر خوانندگان فارسی‌زبان خود به روشنی هشدار می‌دهد که «ایل انگلیز و فرنگیان با مکر و خدعه و دستان و تزویر بر ملت‌های واپس‌مانده چیره می‌شوند و آنان را اسیر خویش می‌سازند. باید از فریبکاری‌های آنان آگاه شویم و گرنه، با فراهم ساختن سی - چهل هزار لشکر هم برای جنگ با آنان به جایی نخواهیم رسید.» رستم الحکما از اینکه می‌بیند که کتب مختلفه در هر رشته علمی و فنی با حيله و تزویر انگلیسی‌ها از بین می‌رود و یا اینکه به کتابخانه‌های فرنگ منتقل می‌شود و در معرض تماشای ایلچیان قرار می‌گیرد، سخت اظهار ناراحتی می‌کند.^۱ رستم الحکما از معدودترین عالمانی است که در مرحله نخست غرب‌شناسی علما، به هیچ‌یک از شئون غرب دل نداده و اظهار شیفتگی و شیدایی نکرده است.

کارآمدی استراتژی تبلیغ، در دفاع از انقلاب اسلامی

(رهیافت‌هایی از امام خمینی(ره) برای دفاع از آرمان‌های انقلاب اسلامی

با تکیه بر الگوی تبلیغات دینی)

دکتر علی ربانی خوراسگانی^۱

دکتر وحید قاسمی^۲

◆ چکیده

در این مقاله سعی شده است کارآمدی استراتژی تبلیغ در دفاع از انقلاب اسلامی به عنوان یک استراتژی بنیادی از دیدگاه امام خمینی(ره) استخراج و ترسیم شود. این معیارها با توجه به محتوای سخنان امام خمینی(ره) به دست آمده و سپس در یک الگوی نظری با یکدیگر در ارتباط قرار گرفته است. مجموعه عناصر الگوی مطلوب تبلیغ برای دینداران و در رأس آنها روحانیون یکی از اصلی‌ترین استراتژی بسط آرمان‌های اسلامی و دفاع از این آرمان‌ها در مقابل دشمنان در طول تاریخ بوده است. در این استراتژی، مخاطب با ادله بینه استحکام تفکر دینی در مقابل هر گونه روش ارباب و خشونت آشنا

۱. عضو هیأت علمی دانشگاه اصفهان - دانشکده ادبیات، گروه علوم اجتماعی

۲. عضو هیأت علمی دانشگاه اصفهان - دانشکده ادبیات، گروه علوم اجتماعی

می‌گردد و با ارکان دین رو به رو می‌شود. مؤلفین این مقاله امیدوارند جامعه دینی ما به ویژه روحانیت بر اساس آموزه‌های امام خمینی نه تنها این سنت حسنه را به فراموشی نسپارند بلکه با بهره‌گیری از ابزارهای جدید، هر چه بیشتر به قوت این استراتژی در مقابل سیاست‌های ارباب و ترور غرب افزوده و احکام تعالی‌بخش اسلام و آرمان‌های رهایی‌بخش انقلاب اسلامی و امام خمینی را به جهانیان معرفی نمایند.

واژگان کلیدی: استراتژی تبلیغ، انقلاب اسلامی، امام خمینی، تبلیغات دینی

◆ مقدمه

اثربخشی تبلیغات مذهبی و موفقیت روحانیون در آن به عنوان یکی از مهم‌ترین انتظارات نقشی که برای این گروه اجتماعی تعریف شده است، از موضوعاتی است که همواره از دغدغه‌های خاطر امام خمینی بوده است و ایشان در بیانات خود از بدو ورود به صحنه مبارزات اجتماعی به مناسبت‌های مختلف گوشه‌هایی از این دغدغه خاطر را ظاهر کرده است. در این مقاله سعی خواهد شد با استفاده از تحلیل کیفی بیانات ایشان، الگوی مطلوب تبلیغ در مقابل سایر ابزارهای دفاع و نشر آرمان‌ها و اندیشه‌ها برای مبلغان مذهبی ترسیم شود و مشخص گردد که متغیرهای مهم و نوع رابطه آنها با یکدیگر به منظور موفقیت مبلغ دینی در انجام وظیفه خود از نظر ایشان به چه کیفیتی است.

در مجموع می‌توان گفت امام خمینی در استراتژی تبلیغ سعی در پاسخ دادن به پنج سؤال اصلی داشته‌اند. این سؤالات به شرح ذیل می‌باشند:

۱. وظایف مبلغان دینی با توجه به نقش آنها و تعدد انتظارات نقش ایشان (مذهبی، سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، قضایی، اقتصادی و...) چیست؟

۲. تبلیغات دشمنان اسلام و انقلاب اسلامی ایران بر چه موضوعاتی متمرکز می‌باشد و آنها

با چه اهدافی دست به تبلیغ می‌زنند و دینداران چگونه باید با این تبلیغات مقابله کنند؟

۳. مخاطرات درونی در جهت ایفای نقش روحانی به ویژه به عنوان یک مبلغ کدامند و چه

توجهات و وظایفی در این باره متوجه روحانیون است؟

۴. اهمیت نقش یک عالم دینی در نظام اجتماعی ایران در دوره پس از انقلاب اسلامی در چه مواردی است و ضرورت توجه روحانیون به این موضوع در چیست؟
۵. ابزارهای مختلف تبلیغی که مبلغان دینی و به طور کلی دینداران باید به آنها توجه بیشتری نمایند کدامند و این ابزارها چه نقشی در مبارزات نوین امپریالیسم غرب با اسلام دارند؟
۶. در قسمت‌های آتی تلاش می‌شود ضمن پاسخگویی به هر یک از سؤالات پنج‌گانه فوق، مشخص شود که این پنج مقوله چگونه با یکدیگر در ارتباط هستند به نحوی که جامعه دینی و عالمان دین با توجه و عمل به آنها، می‌توانند به عنوان یک مبلغ در نقش خود توفیق حاصل کنند.

الف) کار ویژه‌های روحانیت در استراتژی تبلیغ

بخش اصلی و محور سخنان امام خمینی درباره روحانیون به وظایفی مربوط می‌شود که از ایشان در نقش خود و به ویژه بازتعریف نقش آنها در دوره پس از انقلاب اسلامی انتظار می‌رود. این انتظار هم به عنوان یک انتظار مبتنی بر آموزه‌های مکتب اسلام تعریف شده است و هم به عنوان انتظاراتی که قشرهای مختلف مردم از نقش روحانیت پیدا کرده‌اند، هر چند بین این دو عملاً نمی‌توان تفکیکی معنادار قائل شد.

این وظایف در دیدگاه امام خمینی از تعدد و تنوع درخور ملاحظه‌ای برخوردار است که حاکی از سنگینی نقشی است که بر گروه یا قشر اجتماعی روحانیت بعد از انقلاب قرار دارد و می‌تواند این قشر را با فشار نقش و تعارض نقش روبه‌رو سازد. تنها بیان تیتروار این وظایف، ده‌ها صفحه فضای نوشتاری را طلب می‌کند.

از مهم‌ترین نکات قابل توجه در این بخش، توجه به شیوه‌های رفتاری روحانیون است. موارد متعددی از وظایف به رفتار و عمل روحانیون و توجه ایشان به این شیوه‌ها با توجه به

ارزیابی رفتار ایشان از جانب مردم است. توجه به زهد به ویژه زهدی که می‌توان آن را زهدی این جهانی نامید در بیانات امام خمینی بارها تکرار و بر آن تأکید شده است. توجه به ارزش‌های فرامادی و مبارزه با خواهش‌های نفسانی و دوری از منافع شخصی موضوعی است که به دفعات مورد توجه و اشاره ایشان قرار گرفته است.

دوری از هوا و هوس‌های نفسانی و توجه به معنویات در برابر مادیات از جمله وظایفی است که امام خمینی همواره به شیوه‌های گوناگون برای روحانیون مورد تأکید قرار داده‌اند. به عنوان نمونه ایشان همواره اظهار داشته‌اند که برای خدا کار کنید و نه برای مقام و منصب.

یکی از نکاتی که از مجموع دیدگاه‌های ایشان درباره روحانیون می‌توان دریافت اینک که امام خمینی روحانیت را یک مجموعه یکپارچه و به هم پیوسته قلمداد کرده و وظایفی که برای ایشان برشمرده عمدتاً صرف نظر از این است که آیا یک روحانی در محیط نظامی خدمت می‌کند، در مقام یک مبلغ در یک روستاست، در مقام رئیس جمهور یا نماینده مجلس است و یا در نقش یک معلم. وظایف روحانیون را با توجه به نقش تبلیغی رئیس آنها می‌توان به شیوه زیر طبقه‌بندی کرد:

- وظیفه شناختی و واقع‌گرایی در آن

در این رابطه روحانیون باید آنچه در نزد افکار مردم ایران یا افکار عمومی جهانیان به عنوان نقطه کور مطرح است روشن نمایند، در تبلیغ به صحت تبلیغات اهمیت فراوان دهند و در آن مبالغه نکنند. سلامت تبلیغ امری شناختی است که به لحاظ روان‌شناسی تبلیغات از مهم‌ترین عوامل موفقیت تبلیغات در بلندمدت ارزیابی می‌شود. امام خمینی همواره تأکید داشته‌اند اسلام را آن طور که هست باید عرضه داشت و معرفی کرد. چهره واقعی اسلام را باید ابلاغ کرد.

شناساندن اسلام به سایر ملت‌ها از دیگر وظایف شناختی است که از دیدگاه امام خمینی روحانیون باید به آن بها دهند. باید احکام اسلام را به مردم بفهمانند و آن چیزی که نادرست و نارواست و در میان مردم جا افتاده است باید تصفیه کنند.

در میان وظایف شناختی، رشد و تکامل فکری روحانیون جوان توسط ایشان مورد تأکید قرار گرفته و همواره بر همکاری و مشورت با افراد مطلع توجه داشته‌اند. در همین حیطه ثابت کردن مستند دروغ دیگران و پرده‌برداری از بوق‌های تبلیغاتی بیگانگان نیز به دفعات مطرح شده است.

گفتن مسائل روز و فراموش نکردن آن و همچنین گفتن مسائل اخلاقی و اعتقادی نیز از دیگر وظایف شناختی است که امام خمینی برای روحانیون و در گفتگوی با ایشان توصیه کرده‌اند (ر ک: *اخلاق از دیدگاه امام خمینی*، ص ۹ - ۱۳ و ص ۲۱).

- معنویت گرایی

دوری از هوا و هوس‌های نفسانی و توجه به معنویات در برابر مادیات از جمله وظایفی است که امام خمینی همواره به شیوه‌های گوناگون برای روحانیون مورد تأکید قرار داده‌اند. به عنوان نمونه ایشان همواره اظهار داشته‌اند که برای خدا کار کنید و نه برای مقام و منصب، از طمع دوری کنید، از هواهای نفسانی دوری کنید، از خودنمایی بپرهیزید، در زندگی سادگی را پیشه کنید، به معنویات به جای مادیات توجه کنید و معنویت را به مردم بفهمانید، تزکیه نفس را بالاتر از تحصیل علم و حکمت قرار دهید و تحصیل را با تهذیب همراه کنید و از منافع شخصی بپرهیزید (ر ک: *روحانیت طلایه‌دار اسلام فقاقت از دیدگاه امام خمینی*، ص ۷۷ - ۷۸؛ *امام و انقلاب فرهنگی*، ص ۷۸؛ *امام و روحانیت*، ص ۴۷ و ص ۷۵ - ۹۳؛ *تبلیغات از دیدگاه امام خمینی*، ص ۳؛ *اخلاق از دیدگاه امام خمینی*، ص ۱۶ و ص ۲۲ - ۲۷؛ *نقش روحانیت در اسلام*، ص ۴۸).

اینها مجموعه‌ای است که در بین مجموع وظایف روحانیون از دیدگاه امام خمینی می‌توان آنها را تحت عنوان معنویت‌گرایی گروه‌بندی کرد.

- عمل‌گرایی

عمل‌گرایی به معنای محدود نشدن در حوزه فکر و نظر و وارد صحنه و میدان عمل شدن، یکی از محورهایی است که در دیدگاه‌های امام خمینی درباره وظایف روحانیون مشاهده می‌شود. در این رابطه به عنوان نمونه می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- * اهمیت تبلیغ عملی (تبلیغات از دیدگاه امام خمینی، ص ۱۰).
- * ورود به میدان عمل در لحظه ضرورت (روحانیت طلایه‌دار در اسلام فقاقت از دیدگاه امام خمینی، ص ۵۷، ۶۱).
- * اهمیت عمل و حل گرفتاری‌های مسلمین (امام و انقلاب فرهنگی، ص ۸۹ - ۸۷).
- * هم‌زمانی علم و عمل (امام و انقلاب فرهنگی، ص ۵).
- * کفرستیزی و آرام نماندن در برابر ستم ستمکاران (امام و روحانیت، ص ۵۶).
- * پشتیبانی از استقلال کشورهای اسلامی (امام و انقلاب فرهنگی، ص ۹۹ - ۱۰۵).

- وحدت‌گرایی

می‌توان گفت وحدت و تأکید امام خمینی بر آن موضوعی است که احتمالاً بیش از هر موضوع دیگری از جانب ایشان مورد تأکید قرار گرفته است. وحدت میان روحانیون، وحدت میان مردم، وحدت روحانیون و مردم، وحدت حوزه و دانشگاه یا به تعبیر ایشان وحدت فیضیه و دانشگاه و وحدت کشورهای اسلامی از زمینه‌هایی هستند که در آنها اهمیت وحدت توسط ایشان مورد یادآوری و تأکید قرار گرفته است. در همین زمینه می‌توان به برخی موارد اشاره کرد:

- * هماهنگی بین همه نهادها در تبلیغ (درس‌هایی از وصیتنامه امام خمینی، ص ۹۲، ۹۳).
- * حفظ وحدت در برابر تبلیغات دشمنان (درس‌هایی از وصیتنامه امام خمینی، ص ۹۲، ۹۳).
- * طرد و دور نکردن دانشگاهیان، وحدت حوزه و دانشگاه، پیوند با دانشگاهیان و جوانان،

شکستن سد بین فیضیه و دانشگاه (امام و روحانیت، ص ۶۰، ۴۵۴ - ۴۵۶؛ امام و انقلاب فرهنگی، ص ۱۵۰ - ۱۵۴).

* همه یک هدف را دنبال کردن (امام و انقلاب فرهنگی، ص ۱۱۴).

* حفظ جماعات (امام و انقلاب فرهنگی، ص ۱۱۴؛ درس‌هایی از وصیتنامه امام، ص ۸۸).

* پیوند و انسجام با مردم (امام و انقلاب فرهنگی، ص ۱۰۶).

* حفظ وحدت کلمه و... (امام و انقلاب فرهنگی، ص ۱۰۶؛ درس‌هایی از وصیتنامه امام خمینی، ص ۸۹، ۹۰).

- کمیت‌گرایی توأم با کیفیت

کمیت‌گرایی در اینجا نه به معنای غلبه کمیت بر کیفیت بلکه تنها نشان‌دهنده یکی از ابعاد مورد نظر امام خمینی در تبلیغات توسط روحانیون است. در واقع بر اساس این متغیر مشخص می‌شود که ایشان همواره بر گسترش تبلیغات و اکتفا نکردن به آنچه هست توجه داشته و خواهان افزایش حجم تبلیغات موجود بوده‌اند. این متغیر را می‌توان در اشاره‌های ایشان به مواردی نظیر موارد ذکر شده در زیر یافت:

* دامنه‌دار کردن تبلیغات (امام و روحانیت، ص ۵۹).

* حجم زیاد تبلیغات و توجه به ایجاد مجامع تبلیغات (تبلیغات از دیدگاه امام خمینی، ص ۵).

* احتیاج به مجالس تعزیه و روضه بیشتر از گذشته (درس‌هایی از وصیتنامه امام خمینی، ص ۳۹ - ۵۰).

در عین حال علاوه بر این به طور مستقیم و غیر مستقیم می‌توان کیفیت‌گرایی را در بسیاری از گفته‌های ایشان یافت. به عنوان مثال برخی اشاره‌های ایشان در این رابطه عبارت‌اند از:

* محتوا دادن به صورت‌ها (نقش روحانیت در اسلام، ص ۵۹، ۶۰).

* تصفیه آن چیزی که نارواست و... (امام و روحانیت، ص ۹ و ص ۲۴ - ۳۰).

- عدالت گرایی

عدالت خواهی، عدالت جویی و به طور کلی عدالت گرایی یکی دیگر از متغیرهایی است که می توان از مجموعه بیانات امام خمینی درباره روحانیت و تبلیغات استخراج کرد. این متغیر را در جنبه های مختلف اقتصادی، اجتماعی می توان مشاهده کرد. به عنوان نمونه می توان به تأکیدات ایشان در موارد زیر اشاره کرد:

- * برخورد یکسان با فقیر و غنی و خدمت به همه مردم خصوصا مستضعفان (درس هایی از وصیت نامه امام خمینی، ص ۶۳).
- * اقامه عدالت اجتماعی (نقش روحانیت در اسلام، ص ۵۹).
- * فرق نگذاشتن بین شهرهای بزرگ با روستاهای کوچک (امام و روحانیت، ص ۲۶۱، ۲۶۲).

- مردم گرایی

مردم از اصلی ترین پایه هایی هستند که در اندیشه و بیانات امام خمینی عامل حفظ نظام اسلامی می باشند. با تحلیل محتوای کمی سخنان ایشان، احتمالا یکی از واژه هایی که در کنار واژه هایی نظیر اسلام و وحدت بیش از سایر واژه ها توسط ایشان ابراز شده است، واژه مردم است. تأکید بر مردم در قالب های مختلفی توسط ایشان ارائه شده است. تأکید ایشان بر موارد زیر را می توان به عنوان نمونه هایی از مردم گرایی و اهمیت آن دانست:

- * خدمت به مردم (اخلاق از دیدگاه امام خمینی، ص ۹۱ - ۱۰۱).
- * اهمیت توجه به مردم و فکر و قلوب مردم (اخلاق از دیدگاه امام خمینی، ص ۱۷).
- * کار برای ملت نه راست و چپ (اخلاق از دیدگاه امام خمینی، ص ۱۰۴، ۱۰۵).
- * پیوند و انسجام با مردم (اخلاق از دیدگاه امام خمینی، ص ۱۸).
- * فهماندن احکام اسلام به مردم (تبلیغات از دیدگاه امام خمینی، ص ۴، ۳).
- * تشویق مردم (تبلیغات از دیدگاه امام خمینی، ص ۳۱۰).
- * فهماندن واقعیات به مردم (تبلیغات از دیدگاه امام خمینی، ص ۳۱۱).

* غفلت زدایی از مردم (تبلیغات از دیدگاه امام خمینی، ص ۳۵۴).

* آشنا کردن مردم به وظایف سیاسی، اجتماعی و فرهنگی‌شان (امام و روحانیت، ص ۳۵۳).

- اصول‌گرایی دینی

اصول‌گرایی یکی از متغیرهایی است که مورد نظر امام خمینی بوده است. این متغیر در کنار توجه به مقتضیات زمان و ابزارهای دنیای نوین قرار گرفته است و به معنای جدایی از دنیای جدید و فراغت از زمان حال و بازگشت به گذشته نیست. در واقع متغیرهایی که در این بخش از نوشتار سعی در تجزیه آنها داریم تنها

می‌توان گفت وحدت و تأکید امام خمینی بر آن موضوعی است که احتمالاً بیش از هر موضوع دیگری از جانب ایشان مورد تأکید قرار گرفته است.

تجزیه‌ای نظری به منظور شناخت بهتر اندیشه‌های امام است و در واقع این متغیرها در یک کل یا مجموعه قرار می‌گیرند و هیچ یک را نمی‌توان در دیدگاه امام از دیگری تجزیه کرد. با این حال تأکید بر حفظ اصول و سنت‌های اصیل دینی به همان شیوه گذشته و برگزاری مناسک مذهبی را به روشنی می‌توان در بیانات ایشان مشاهده کرد. به عنوان نمونه می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

* اهمیت حفظ مسجد (نقش روحانیت در اسلام، ص ۷۲؛ امام و انقلاب فرهنگی، ص ۱۱۲).

* مسجد به عنوان مرکز تبلیغ اسلام (تبلیغات از دیدگاه امام خمینی، ص ۷۲، ۷۳).

* زنده نگه داشتن عاشورا با همان وضع سنتی (امام و روحانیت، ص ۴۹۱).

* گفتن شعر و نثر در فضائل و مصائب اهل بیت (علیهم السلام) (درس‌هایی از وصیتنامه

امام خمینی، ص ۴۰ و ۴۵).

* مرثیه خوانی (امام و روحانیت، ص ۴۹۱).

* روضه را مفصل خواندن نه مختصر، دست بردن داشتن از روضه (امام و روحانیت، ص ۴۹۲).

* بزرگداشت حماسه عاشورا و سید الشهداء (درس‌هایی از وصیتنامه امام خمینی، ۳۹-۵۰).

* حفظ اعیاد و مجالس عزا، مجالس عزا باعث هماهنگ کردن ملت می‌شود (امام و روحانیت، ص ۴۹۱؛ درس‌هایی از وصیتنامه امام خمینی، ص ۴۱).

* توجه به تبلیغ در محرم و صفر (درس‌هایی از وصیتنامه امام خمینی، ص ۴۳).

- خداجویی

به طور کلی باید گفت فرهنگ تبلیغ توسط قشر روحانی با محوریت خداوند تبارک و تعالی است. در انجام هر رفتار و در ارسال هر پیام، روحانی باید خدا را در نظر داشته باشد و ایفای نقش خود را به عنوان وظیفه‌ای الهی بنگرد. تبلیغ در نهایت برای خدا انجام می‌شود. در این رابطه برخی موارد که مورد تأکید ایشان بوده است به عنوان نمونه عبارت‌اند از:

* تبلیغ برای خدا (اخلاق از دیدگاه امام خمینی، ص ۲۸، ۲۹).

* تبلیغ وظیفه‌ای الهی (اخلاق از دیدگاه امام خمینی، ص ۳۶، ۳۷).

* کار برای خدا نه مقام و منصب (اخلاق از دیدگاه امام خمینی، ص ۴۴، ۴۵).

* کار برای خدا بدون ریاکاری و نمایش (اخلاق از دیدگاه امام خمینی، ص ۳۰).

* روحانی باید یادآور پیامبر اسلام (ص) باشد (روحانیت طلایه‌دار اسلام فقا‌هت از دیدگاه امام خمینی، ص ۸۱).

* حاضر دانستن خدای تبارک و تعالی در هر جا (اخلاق از دیدگاه امام خمینی، ص ۸۸، ۸۹).

- اسلام خواهی

حفظ اسلام و احکام و قوانین آن سرلوحه انتظارات نقش روحانیت محسوب می‌شود. در واقع موفقیت نقش روحانیت بر اساس این معیار است که این ضعف تا چه حد در حفظ اسلام و

انتقال آن به نسل‌های آینده موفق بوده است.

بسیاری از مواردی که امام خمینی درباره نقش روحانی و مبلغ عنوان کرده‌اند مستقیماً یا غیر مستقیم به این انتظار نقش مربوط می‌شود. در هر حال در این رابطه می‌توان به موارد زیر به عنوان نمونه اشاره کرد:

* دفاع از احکام اسلام (روحانیت طلایه‌دار اسلام فقاهت از دیدگاه امام خمینی، ص ۷۹ - ۸۳).

* تحویل با قدرت اسلام به نسل‌های آینده (اخلاق از دیدگاه امام خمینی، ص ۹۸).

* آمادگی برای فدا کردن جانمان برای اسلام (امام و روحانیت، ص ۴۶).

* حفظ قوانین اسلام سر لوحه مرام روحانیون (امام و روحانیت، ص ۴۴).

* دمیدن روح شهادت و شجاعت و شهادت در کالبد مردم (امام و روحانیت، ص ۴۳).

* هدف اصلی در هر فعالیتی اسلام است (نقش روحانیت در اسلام، ص ۴۲، ۴۳).

* اسلام از هر چیز عزیزتر است. آمده‌ایم اسلام را حفظ کنیم (اخلاق از دیدگاه امام خمینی، ص ۹۹).

- کارآمدی در بهره‌گیری از نیروی انسانی

نیروی انسانی متخصص به عنوان یکی از مهم‌ترین انواع سرمایه محسوب می‌شود که توانایی بهره‌گیری از آن نقش مهمی در دستیابی به اهداف سازمانی یا اهداف تبلیغی دارد. این موضوعی است که امام خمینی بر آن تأکید کرده‌اند و طرد نیروی توانمند را به کمتر دلالی مجاز شمرده‌اند و بیشتر اعتقاد به استفاده از توان افراد همراه با اعمال شیوه‌های نظارتی بوده است. در این رابطه به عنوان نمونه می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

* اهمیت افراد و از دست ندادن آنها حتی یک نفر (امام و روحانیت، ص ۹۱؛ نقش روحانیت در اسلام، ص ۱۹).

* طرد نکردن دانشگاہیان (امام و روحانیت، ص ۹۱).

* همکاری روحانیون، نویسندگان و هنرمندان (تبلیغات از دیدگاه امام خمینی، ص ۳۴۶، ۳۴۷).

* مشارکت دادن سایرین و نظارت بر کار آنها (تبلیغات از دیدگاه امام خمینی، ص ۷۹).

- موقعیت‌شناسی (زمان‌شناسی)

عدالت‌خواهی، عدالت‌جویی و به طور کلی عدالت‌گرایی یکی دیگر از متغیرهایی است که می‌توان از مجموعه بیانات امام خمینی درباره روحانیت و تبلیغات استخراج کرد. این متغیر را در جنبه‌های مختلف اقتصادی، اجتماعی می‌توان مشاهده کرد.

آشنایی با مقتضیات زمان و نیازهای نظام اجتماعی موضوعی که در ضمن سنت‌گرایی مورد توجه و تأکید امام خمینی قرار داشته است. پاسخگویی تبلیغات مذهبی به نیازهای احساس شده در یک نسل مشخص، نقش مهمی در اثربخشی پیام‌های تبلیغی خواهد داشت در حالی که دور بودن پیام‌های تبلیغی از نیازهای مخاطبان می‌تواند تبلیغات انجام شده را غیر کارآمد و غیر اثربخش نماید و آن را با شکست مواجه سازد. در این رابطه می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

* عدم انفعال در تبلیغ، عضو فعال در جامعه بودن (امام و روحانیت، ص ۲۰۵، ۲۰۶).

* استفاده از فرصت‌ها (امام و روحانیت، ص ۱۹۴؛ نقش روحانیت در اسلام، ص ۲۲).

* فرصت ندادن به دشمن (تبلیغات از دیدگاه امام خمینی، ص ۳۱۲).

در مجموع باید یادآور شد که وظایف روحانیون به ویژه در نقش یک مبلغ به لحاظ عملی و در واقع قابل تجزیه از یکدیگر نیست و همگی به عنوان یک عامل یا مجموعه کلی می‌باشند که در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند. تجزیه آنها بیشتر به لحاظ نظری و برای شناخت بیشتر می‌تواند

مفید واقع شود. این موضوع در شکل زیر نمایش داده شده است:

واقع گرایی شناختی	معنویت گرایی	عمل گرایی
وحدت گرایی	کمیت گرایی...	عدالت جویی
مردم گرایی	اصول گرایی...	خداجویی
اسلام خواهی	کارآمدی...	موقعیت شناسی

شکل ۱ - مجموعه وظایف روحانی به ویژه در نقش مبلغ اسلامی به عنوان یک کلیت به هم پیوسته

ب) تاکتیک‌های تبلیغاتی دشمنان انقلاب اسلامی

سؤال دومی که بر اساس یک تحلیل محتوایی سخنان امام خمینی می‌توان گفت ایشان در پی پاسخگویی به آن بوده‌اند به این شرح است که تبلیغات دشمنان اسلام و انقلاب اسلامی ایران بر چه موضوعاتی متمرکز بوده و آنها با چه اهدافی دست به تبلیغ می‌زنند و دینداران و در رأس آن روحانیون چگونه باید با این تبلیغات مقابله کنند؟

مقابله با اهداف تبلیغی دشمنان ایران و انقلاب اسلامی به عنوان حوزه‌ای است که هر چند به بحث وظایف روحانیت در ارتباط نزدیک و در واقع جزئی از آن است اما به علت اهمیت موضوع می‌توان آن را به عنوان مقوله‌ای جداگانه نیز مورد بررسی قرار داد. در این رابطه می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- تاکتیک تفرقه افکنی و مقابله با آن

به همان نحو که وحدت و یکپارچگی در درون و بین روحانیون و مردم به عنوان یکی از انتظارات مهم نقش روحانیت تعریف شده است، در برابر، دشمنان دارای هدف تفرقه افکنی و از بین بردن این وحدت و یکپارچگی هستند. آگاهی و مقابله با این هدف دشمنان، از وظایف یک روحانی به ویژه در نقش یک مبلغ است. در هر حال باید توجه داشت که روحانی در نقش

تبلیغی قرار دارد چه نقش رسمی او مستقیماً به تبلیغات مربوط باشد یا خیر. در رابطه با هدف تفرقه افکنی دشمن، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

* از بین بردن اتحاد ما، از بین بردن همبستگی ما (امام و روحانیت، ص ۲۶۳، ۲۶۹).

* بد بین کردن دانشگاهی و روحانی به هم، تلاش برای جدا کردن روحانی و دانشگاهی (روحانیت طلایه دار اسلام فقاقت از دیدگاه امام خمینی، ص ۳۷ — ۴۰؛ امام و روحانیت، ص ۲۸۲، ۲۸۳ و ص ۳۸۳ - ۳۸۷).

* اختلاف بین روحانیون با صحنه سازی (نقش روحانیت در اسلام، ص ۲۹).

* جدا کردن مردم و روحانیت (روحانیت طلایه دار اسلام فقاقت از دیدگاه امام خمینی، ص ۲۵ - ۳۳؛ امام و روحانیت، ص ۲۳۰ و ۳۹۲، ۳۹۳).

* بد بین کردن ما به یکدیگر (امام و روحانیت، ص ۱۴۱).

تاکتیک القای وجود دیکتاتوری و مقابله با آن

یکی از اهداف تبلیغی دشمنان ایران و انقلاب اسلامی القای وجود دیکتاتوری و اختناق با استفاده از جنگ رسانه‌ای است. این موضوعی است که امام خمینی در مواردی آن را مورد توجه قرار داده و به روحانیون گوشزد کرده‌اند. موارد زیر به عنوان برخی از اهداف تبلیغی دشمنان از طرف ایشان ذکر شده است:

مردم یکی از اصلی‌ترین پایه‌هایی هستند که در اندیشه و بیانات امام خمینی عامل حفظ نظام اسلامی می‌باشند. با تحلیل محتوای کمی سخنان ایشان، احتمالاً یکی از واژه‌هایی که در کنار واژه‌هایی نظیر اسلام و وحدت بیش از سایر واژه‌ها توسط ایشان ابراز شده است، واژه مردم است.

* القای وجود دیکتاتوری در ایران (امام و روحانیت، ص ۳۷۴).

* القای وجود سلطنت و اختناق (نقش روحانیت در اسلام، ص ۴۴).

* القای اینکه روحانیون می‌خواهند دیکتاتوری درست کنند (تبلیغات از دیدگاه امام خمینی، ص ۴۰).

تاکتیک ایجاد یاس و ناامیدی و مقابله با آن

مبارزه روانشناختی دشمنان عمدتاً بر پایه ایجاد یاس و ناامیدی نسبت به وضع موجود یا آینده قرار دارد. در واقع آنچه به عنوان تبلیغات سیاه نامیده می‌شود همان است که ایجاد یاس و ناامیدی کرده و این نگرش را القا می‌کند که وضع با گذشت زمان بد و بدتر خواهد شد. در چنین وضعیتی هر گونه انگیزه حرکت رو به جلو از میان رفته و باعث ایجاد سستی و کرختی در بین افراد و گروه‌های اجتماعی خواهد شد. برخی از مواردی که در بیانات امام خمینی

درباره این هدف تبلیغی دشمنان وجود

دارد به عنوان نمونه عبارت‌اند از:

* مأیوس کردن مردم در دفاع از حق
(تبلیغات از دیدگاه امام خمینی،
ص ۱۳۲، ۱۳۳).

* مأیوس کردن جوانان از راهی که
رفته‌اند (نقش روحانیت در اسلام،
ص ۴۱، ۴۲).

* خستگی مردم از جنگ و مبارزه
(تبلیغات از دیدگاه امام خمینی،
ص ۱۳۲).

آشنایی با مقتضیات زمان و نیازهای
نظام اجتماعی موضوعی که در ضمن
سنت‌گرایی مورد توجه و تأکید امام
خمینی قرار داشته است.
پاسخگویی تبلیغات مذهبی به
نیازهای احساس شده در یک نسل
مشخص، نقش مهمی در اثربخشی
پیام‌های تبلیغی خواهد داشت.

- تاکتیک تهاجم فرهنگی و مقابله با آن

برخی از مواردی را که بیشتر با هدف از بین بردن هویت فرهنگی (هویت مذهبی و ملی) افراد صورت می‌گیرد می‌توان تهاجم فرهنگی نام نهاد هر چند سایر اهداف نیز غیر مستقیم با این هدف می‌تواند در ارتباط قرار گیرد. موضوع تهاجم فرهنگی نیز در صورت‌های از جانب امام خمینی مورد اشاره قرار گرفته و روحانیون را به شناخت و مقابله با آن فرا خوانده‌اند. برخی از موارد ذکر شده از طرف ایشان به عنوان نمونه عبارت‌اند از:

- * نشان دادن اسلام غیر از آن چیزی که هست (نقش روحانیت در اسلام، ص ۵۲).
- * از خود بیگانه ساختن مردم (نقش روحانیت در اسلام، ص ۴۴).
- * غرب‌زده کردن مردم (نقش روحانیت در اسلام، ص ۴۴).
- * معرفی اسلام به عنوان کهنه‌پرستی و ارتجاع (تبلیغات از دیدگاه امام خمینی، ص ۲۲).
- * جدا کردن مردم از قرآن و اسلام (نقش روحانیت در اسلام، ص ۴۴، ۵۱).
- * قبولاندن به جوانان که همه چیز آنها باید غربی باشد (امام و انقلاب فرهنگی، ص ۳۹ - ۴۱ و ۴۵).
- * اینکه دیانت به سیاست کاری ندارد (امام و روحانیت، ص ۳۵۳).
- * معرفی نادرست اسلام با هدف روی‌گردانی مردم و منزوی کردن روحانیت (تبلیغات از دیدگاه امام خمینی، ص ۲۶).

- تاکتیک تخریب روحانیت و مقابله با آن

روحانیت به عنوان یک گروه اجتماعی مستقیمی در معرض تبلیغات دشمنان قرار دارد و تخریب و تضعیف این گروه از مهم‌ترین اهداف تبلیغاتی آنان است. این هدف ممکن است به شکل‌های مختلفی درآید که باید نسبت به آنها آگاه بود. برخی از موارد اشاره شده از سوی امام خمینی که در آن حمله تبلیغاتی دشمنان به سمت روحانیت را ذکر کرده‌اند عبارت‌اند از:

* تبلیغات دامنه‌دار بر ضد روحانیت (روحانیت طلایه‌دار اسلام فقاقت از دیدگاه امام

خمینی، ص ۲۱؛ امام و روحانیت، ص ۳۲۰).

* شایعه‌سازی (روحانیت طلایه‌دار اسلام فقاهاست از دیدگاه امام خمینی، صفحات ۶۱، ۶۲).

* ایجاد سوء ظن و بدبینی (امام و انقلاب فرهنگی، ص ۴۹، ۵۰).

* هدف اجانب روحانیت و قرآن است (روحانیت طلایه‌دار اسلام فقاهاست از دیدگاه امام خمینی، ص ۱۹).

* از بین بردن نفوذ روحانی، از بین بردن حیثیت روحانی (روحانیت طلایه‌دار اسلام فقاهاست از دیدگاه امام خمینی، ص ۱۸، ۳۰؛ امام و روحانیت ص ۱۳۶ - ۱۳۹ و ۳۹۷).

* جدا کردن روحانیت از سیاست، تبلیغ جدایی دین از سیاست (به ویژه بین طلاب جوان) (روحانیت طلایه‌دار اسلام فقاهاست از دیدگاه امام خمینی، ص ۳۴ - ۳۶).

* تبلیغ تز اسلام منهای روحانیت (امام و روحانیت، ص ۲۸۸؛ نقش روحانیت در اسلام ص ۴۵، ۴۶ و ص ۵۲، ۵۳).

- تاکتیک تضعیف اسلام و مقابله با آن

در برخی موارد دشمنان مستقیماً اسلام را مورد نظر دارند و تضعیف آن را به عنوان هدف خود تعریف کرده‌اند. در چنین مواردی دیگر هدف فرد یا افراد یا گروه‌های خاصی نبوده بلکه کلیت اسلام به عنوان یک مکتب مورد نظر است. موارد ذکر شده از طرف امام خمینی به عنوان نمونه عبارت‌اند از:

* نشان دادن اسلام غیر از آن چیزی که هست (نقش روحانیت در اسلام، ص ۵۷).

* تبلیغات علیه اسلام نه افراد (روحانیت طلایه‌دار اسلام فقاهاست از نظر امام خمینی، ص ۱۹).

* زدن برچسب ارتجاع و ارتجاعی بودن به اسلام، مرتجع و کهنه‌پرست معرفی کردن روحانیون (روحانیت طلایه‌دار اسلام فقاهاست از دیدگاه امام خمینی، ص ۴۱ - ۴۴؛ امام و

روحانیت، ۱۱۷، ۱۱۸ و ۳۷۸؛ نقش روحانیت در اسلام، ص ۲۱).

* تبلیغ اینکه اسلام توانایی اداره کشور را ندارد (نقش روحانیت در اسلام، ص ۶۹).

* همه مخالفت‌ها با اسلام است نه با روحانی (روحانیت طلایه‌دار اسلام فقاقت از دیدگاه امام خمینی، ص ۱۷ و ۱۹؛ امام و روحانیت، ص ۴۲).

- تاکتیک القای ناتوانی و ناکارآمدی نظام اسلامی و مقابله با آن

از بین بردن اعتماد به نفس و القای ناتوانی در اداره امور کشور و یا القای ناتوانی در مقابله با ابرقدرت‌ها از دیگر اهداف تبلیغاتی بیگانگان و دشمنان انقلاب اسلامی است. برخی موارد اشاره شده از طرف امام خمینی در این باره عبارت‌اند از:

* باور اینکه با ابرقدرت‌ها نمی‌توان مقابله کرد (امام و انقلاب فرهنگی، ص ۴۱).

* القای ناتوانی اسلام در اداره مملکت (تبلیغات از دیدگاه امام خمینی، ص ۲۹).

در نهایت توضیح این نکته ضرورت دارد که از نظر امام خمینی بعد از انقلاب اسلامی ایران، هجوم تبلیغاتی بیگانگان بیش از هجوم تسلیحاتی آنان بوده است و لذا مقابله با این تبلیغات اولویت بالاتری از مقابله تسلیحاتی دارد. این هجوم تبلیغاتی با هدف نهایی ایجاد آشفتگی و از میان بردن انقلاب اسلامی صورت می‌گیرد که لازم است با ابزار تبلیغی به مقابله و مقاومت و خنثی کردن تلاش تبلیغاتی آنان مبادرت کرد.

ایجاد یأس و ناامیدی			تفرقه‌افکنی
القای ناتوانی		تضعیف اسلام	تهاجم فرهنگی
القای وجود دیکتاتوری			تخریب روحانیت

شکل ۲ - مقابله با اهداف تبلیغی دشمنان به عنوان بخشی از وظایف روحانیت در جهت موفقیت تبلیغی

ج) آسیب‌شناسی درون‌سازمانی روحانیت

آسیب‌شناسی نقش روحانیون به عوامل بیرونی (تبلیغات دشمنان) محدود نبوده و بخشی از آن به عوامل درونی مربوط می‌شود که شناسایی و تعدیل و از میان بردن آنها یکی از عوامل

موفقیت روحانی به ویژه در نقش یک مبلغ است. می‌توان چنین گفت که سومین سؤالی که امام خمینی در رابطه با نقش روحانیون درصدد پاسخگویی به آن بوده‌اند به این شرح است: مخاطرات درونی در جهت ایفای نقش روحانی به ویژه در نقش یک مبلغ کدام‌اند و چه توجهات و وظایفی در این باره متوجه روحانیون است؟ در این قسمت سعی می‌شود به این سؤال پاسخ داده شود.

- دنیاگرایی

روحانیت به عنوان یک گروه اجتماعی مستقیمی در معرض تبلیغات دشمنان قرار دارد و تخریب و تضعیف این گروه از مهم‌ترین اهداف تبلیغاتی آنان است. این هدف ممکن است به شکل‌های مختلفی درآید که باید نسبت به آنها آگاه بود.

دیناگرایی یکی از آسیب‌های مهم درونی در راستای ایفای نقش روحانی است. تبدیل ارزش‌های معنوی به ارزش‌های مادی برای روحانیون یکی از عواملی است که می‌تواند روحانیت را در انجام وظیفه تبلیغی خود با مخاطره یا شکست مواجه سازد. در این رابطه به عنوان نمونه می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

* سرگرم شدن به دنیای مادی و مسائل شخصی (نقش روحانیت در اسلام، ص ۳۷).

* مادیات حجاب معنویات شود (امام و انقلاب فرهنگی، ص ۱۴، ۸۱).

* فدا شدن ارزش‌ها برای منافع مادی و دنیاپرستی و هواپرستی (اخلاق از دیدگاه امام خمینی، ص ۶۲).

- بی‌تقوایی (ضعف در تقوی)

تقوی و پرهیزگاری هر چند در ارتباط با آسیب‌مادی‌گرایی قرار دارد اما می‌توان گفت علاوه بر بعد عینی (مادی‌گرایی) دارای بعد ذهنی است. در مادی‌گرایی چه بسا افراد متوجه این تغییر ارزشی - به دلیل آنکه به نوعی هنجار در جامعه تبدیل شده است - نباشند اما زهد و تقوی دارای بعد روانشناختی نیز می‌باشد و می‌توان آن را متغیری فراتر از مادی‌گرایی دانست. در این رابطه می‌توان به برخی موارد به شرح زیر اشاره کرد:

- * اگر عالم فاسد شود و اگر معنویت در کار نباشد یک مملکت به فساد کشیده می‌شود (نقش روحانیت در اسلام، ص ۴۷).
- * اگر روحانی مهذب نباشد، فسادش بیشتر است (نقش روحانیت در اسلام، ص ۴۷؛ امام و انقلاب فرهنگی، ص ۱۱ - ۱۴).
- * مغرور شدن به خود (نقش روحانیت در اسلام، ص ۳۲، ۳۳).
- * مضر بودن علم بدون تقوی (امام و انقلاب فرهنگی، ص ۳ - ۱۰).

- سستی و ضعف در حرکت

باید دانست که دشمنان در جنگ تبلیغی خود با قوت و به صورت گسترده عمل می‌کنند. در این حالت آنچه موفقیت دشمنان را می‌تواند تضمین کند ضعف و سستی ما در امور مختلف و به ویژه در امور تبلیغاتی است. باید در امور مربوط به انقلاب و تبلیغ آن کاملاً با قوت و قدرت و جدی حرکت کرد و از ضعف و سستی پرهیز نمود. برخی موارد اشاره شده در این رابطه از جانب امام خمینی عبارت‌اند از:

- * سستی و ضعف ما در تبلیغ، ضعف و محدودیت ما در تبلیغ (تبلیغات از دیدگاه امام خمینی، ص ۶، ۷).
- * سستی از راهی که رفته‌ایم (امام و روحانیت، ص ۶).
- * قوت و گستردگی تبلیغات مخالفان (تبلیغات از دیدگاه امام خمینی، ص ۶، ۷).

* سستی در فقاہت (امام و روحانیت، ص ۳۹۴ - ۳۹۹).

- فاصله گرفتن از مردم

همان‌طور که در قبل نیز اشاره شد، حضور مردم در صحنه و حمایت آنها از روحانیت و انقلاب را می‌توان رمز پیروزی عنوان کرد. در همین حال اگر مردم بنا به هر دلیلی از روحانیت، انقلاب یا ارزش‌های اسلامی فاصله بگیرند در راه پیروزی دچار اختلال و مشکل جدی خواهیم شد. امام خمینی به دفعات، پیوند میان روحانیت و مردم را به صورت‌های مختلف مورد توجه و تأکید قرار داده‌اند و به مواردی نظیر ضعف حضور ملت در

دنیاگرایی یکی از آسیب‌های مهم درونی در راستای ایفای نقش روحانی است. تبدیل ارزش‌های معنوی به ارزش‌های مادی برای روحانیون یکی از عواملی است که می‌تواند روحانیت را در انجام وظیفه تبلیغی خود با مخاطره یا شکست مواجه سازد.

صحنه، ترس موقعی است که مردم در صحنه نباشند، جدا شدن مردم از قرآن، اهتمام نداشتن به امور جامعه و مصیبت‌های مردم و کوشش نکردن برای رفع مشکلات در قسمت‌های مختلف بیانات خود اشاره کرده‌اند.

- تعارض و اختلاف

با وجود قبول اختلاف نظر، امام خمینی به ویژه مسئولان و مدیران را از به تعارض رسیدن اختلاف نظرها برحذر کرده‌اند. یکی از ابعاد وحدت یا وحدت کلمه و در واقع معرف آن را می‌توان وجود یا فقدان تعارض بین مدیران جستجو کرد و در این رابطه به دوری از اختلاف نظرهای منجر به تعارض و مانند آن اشاره داشته‌اند (به عنوان مثال: نقش روحانیت در اسلام،

- روحانی‌نمایان

وجود برخی افراد در ظاهر و صورت روحانی می‌تواند به روحانیت و ایفای نقش او آسیب وارد کند. مخاطره‌ای که به ویژه در این رابطه روحانیت با آن روبه‌روست این است که اگر یک فرد در لباس روحانی عمل خلاف یا اشتباهی را مرتکب شود با توجه به نقش آنها در جامعه، مردم قضاوت می‌کنند که روحانیون این‌گونه‌اند و تعمیم می‌دهند. لذا دقت و اهمیت در افرادی که به سلک روحانی در می‌آیند و نظارت بر شیوه‌های رفتاری آنها برای جلوگیری از افرادی ضرورت می‌یابد که امام خمینی آنها را مقدس‌نما یا روحانی‌نما نامیده است. در این رابطه می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

* وجود برخی مقدس‌نمایان یا روحانیون ساختگی، وجود روحانی‌نمایان (روحانیت

طلایه‌دار اسلام فقاقت از دیدگاه امام خمینی، ص ۸۶، ۸۷).

* اگر اشتباهی کنند نمی‌گویند فلان فرد، می‌گویند روحانیت (امام و روحانیت، ص ۳۱۸).

- جدایی از سیاست و مسائل انقلاب

در ارتباط بین روحانیت و سیاست دو مخاطره یا آسیب وجود دارد که باید از آنها جلوگیری کرد. یکی اینکه روحانیت را از سیاست جدا دانست و گفته شود که سیاست کار روحانی نیست و دوم اینکه سیاست را فقط از آن روحانیت دانست و سایر قشرها را از آن محروم کرد. هر دوی اینها آسیب‌هایی است که باید از آن پرهیز کرد. روحانی باید با سیاست پیوند داشته باشد و مسائل روز و انقلاب را فراموش نکند. به عنوان مثال در این رابطه می‌توان به موضوع باور برخی روحانیون به اینکه روحانی سیاسی نیست، جدا شدن روحانیت از سیاست اشاره کرد (امام و روحانیت، ص ۴۱).

- بی‌توجهی به صلاحیت و تخصص

وارد شدن به اموری که در صلاحیت و تخصص یک روحانی خاص نیست می‌تواند به بدبین شدن مردم نسبت به روحانیون بینجامد. یک روحانی نباید به اموری وارد شود و مسئولیتی را بپذیرد که توانایی انجام آن را ندارد. این موضوعی است که امام خمینی در مواردی به آن اشاره کرده است. به عنوان نمونه می‌توان به موضوع غیر شرعی بودن و بدبین شدن ملت به آنها (به روحانیونی که بدون صلاحیت مسئولیتی را پذیرفته‌اند و تعمیم آن به سایر روحانیون) اشاره کرد.

مادی‌گرایی	ضعف در تقوی	سستی و ضعف
فاصله از مردم	مخاطرات درونی	تعارض و اختلاف
روحانی‌نمایان	جدایی از سیاست	بی‌توجهی به صلاحیت

شکل ۳ - مخاطرات دورنی به عنوان آسیب‌های در جهت موفقیت روحانی در نقش تبلیغی خود

د) اهمیت نقش روحانیت در نظام اجتماعی ایران

بخش مهمی از سخنان امام خمینی درباره روحانیت و تبلیغ، توجه به اهمیت نقشی است که این گروه به عنوان متخصصان دین در ترویج و اشاعه اسلام و حفظ آن و انتقال آن به نسل‌های آتی دارند. در این بخش از سخنان ایشان است که اهمیت نقش تبلیغی روحانیون کاملاً واضح و نمایان می‌شود و نشان می‌دهد که تا چه حد تبلیغات و به ویژه تبلیغاتی که از سوی روحانیون انجام می‌شود دارای ضرورت و اهمیت است تا جایی که گاهی تبلیغات را در رأس امور برای روحانیت قلمداد کرده‌اند.

- اهمیت نقش تبلیغی

در این رابطه سخنان امام خمینی کاملاً آشکار نشان می‌دهد که وظیفه تبلیغی روحانیون تا چه حد اهمیت دارد به نحوی که ممکن است چنین برداشت شود که از وظایف بسیار مهم روحانی، تبلیغ است. موارد ذکر شده در این رابطه متعدد و متنوع است. در هر حال برخی از مواردی که ایشان به آنها اشاره کرده‌اند عبارت‌اند از:

- * تبلیغ و اهمیت آن (تبلیغات از دیدگاه امام خمینی، ص ۳ - ۱۲).
- * تکلیف بزرگ است (تبلیغ) (امام و روحانیت، ص ۳۱۶).
- * تحصیل یک تکلیف است و تبلیغ بالاتر از آن، تبلیغات و تعلیمات دو فعالیت اساسی روحانیون (تبلیغات از دیدگاه امام خمینی، ص ۱۲).
- * تحصیل مقدمه تشکیل حکومت (تبلیغات از دیدگاه امام خمینی، ص ۱۱).
- * تبلیغات در رأس امور است (تبلیغات از دیدگاه امام خمینی، ص ۶).
- * سلاح تبلیغات برنده از سلاح در میدان جنگ و اهمیت قلم بالاتر از خون شهیدان (تبلیغات از دیدگاه امام خمینی، ص ۷، ۸).

- رسالت تاریخی

روحانیت به عنوان یک مجموعه یکپارچه دارای رسالتی تاریخی است. هدایت جنبش‌های اسلامی و حفظ و اقتدار اسلام در گروه فعالیت‌های این گروه شناخته می‌شود. هیچ گروه یا قشر اجتماعی دیگری به اندازه روحانیون در حفظ و اشاعه و اقتدار دین اسلام تأثیر ندارد هر چند یاری‌گر روحانیون باشد. در این رابطه امام خمینی به موارد متعددی اشاره کرده‌اند که به عنوان نمونه برخی از آنها ذکر می‌شود:

- * حفظ اسلام، با همه ابعادش به دست روحانیون (امام و روحانیت، ص ۱۵۸، ۱۸۴؛ نقش روحانیت در اسلام، ص ۵).

- * علما پیشرو حرکت‌های اصلاحی و انقلابی (امام و روحانیت، ص ۲۵۲، ۲۶۴ و ۳۲۳).
- * پیوند روحانی و اسلام (امام و روحانیت، ص ۳۴۲).
- * کلکم راع و کلکم مسئول، رعی بیشتر برای علما مطرح است (امام و روحانیت، ص ۴۶۳).
- * روحانیون مظهر اسلام‌اند، روحانیت مظهر نبی اکرم (ص) هستند (امام و روحانیت، ص ۲۴۵؛ نقش روحانیت در اسلام، ص ۲۹).
- * روحانیت نجات دهنده کشور در صورت داشتن تهذیب و تعهد (امام و روحانیت، ص ۲۷۰).
- * روحانیون مبین قرآنند، روحانیت کارشناسان اسلام هستند (نقش روحانیت در اسلام، ص ۳۱).
- * روحانیت حافظ معارف اسلام و فقه، حافظ اخلاق، حافظ فلسفه و احکام سیاسی اسلام است (اسلام و روحانیت، ص ۲۷۱؛ نقش روحانیت در اسلام، ص ۵).
- * مجاهدت روحانیت عامل حفظ اسلام است، روحانیون پاسداران اسلام هستند (امام و روحانیت، ص ۲۷۲، ۲۷۳).
- * روحانیت نادرترین قشری است که زیر بار شرق و غرب نمی‌رود (امام و روحانیت، ص ۱۹۰).
- * روحانیت اساس اسلام است، اسلام منهای روحانیت اسلام منهای محتواسست (امام و روحانیت، ۱۹۰، ۱۹۱؛ نقش روحانیت در اسلام، ص ۱۶، ۱۷).
- * روحانیت قدرت بزرگی است که با از دست دادن آن پایه‌های اسلام فرومی‌ریزند (نقش روحانیت در اسلام، ص ۳۵، ۳۶).

- ویژگی‌های شخصیتی

ویژگی‌هایی که به لحاظ شخصیتی، امام خمینی برای روحانیون برمی‌شمرد حاکی از اعتماد و باوری است که ایشان به این گروه داشته و از همین روست که رسالت تاریخی حفظ و اقتدار

اسلام را از نقش‌های آنان دانسته‌اند. علاوه بر مواردی که در بحث رسالت تاریخی روحانیت ذکر شد و برخی از آنها را می‌توان به عنوان ویژگی‌های شخصیتی روحانیون ذکر کرد، امام خمینی از روحانیون به عنوان علمای ربانی، دانشمندان دیندار، حق‌پرستان شرافتمند، شرافتمندان وطن‌خواه و آماده برای جهاد و شهادت نام برده است (ر.ک: امام و روحانیت، ص ۲۵۴).

- مردم‌گرایی

روحانیون در میان مردم نفوذ دارند و مردم آنها را قبول دارند و این در واقع رمز قدرت بالای روحانیت در پیش بردن جنبش‌ها و حرکت‌های اسلام‌خواهی و کفرستیزی است. علاقه مردم به روحانیت به خاطر پیوندی است که روحانیت با اسلام دارد و مردم چون به اسلام علاقه‌مندند به روحانیت علاقه‌مند می‌شوند و روحانیون برایشان اعتبار دارند. این موضوع به دلیل اهمیتی که دارد یکی از اهداف تبلیغی دشمنان نیز به شمار می‌رود. به این معنا که مخالفان اسلام و انقلاب اسلامی همواره سعی در جدا کردن این دو گروه از یکدیگر داشته‌اند. موارد ذکر شده از پیوند مردم و روحانی در بیانات امام خمینی بسیار متعدد است. در اینجا به برخی از آنها اشاره می‌شود:

* مردم، بازار، کشاورزها، کارگرها، صنعتگرها و کارگرها دنبال روحانیت هستند (امام و روحانیت، ص ۱۹۱).

* روحانیون عمال اسلام هستند و مردم به اسلام علاقه‌مندند (نقش روحانیت در اسلام، ص ۳۵).

* روحانیت در بین مردم نفوذ دارند (امام و روحانیت، ص ۱۹۱).

* قدرت روحانیت لایزال است، قدرت مردم است (امام و روحانیت، ص ۱۹۱).

اهمیت نقش تبلیغی	نفوذ روحانیت
ابعاد اهمیت نقش روحانیت	
رسالت تاریخی روحانیت	ویژگی‌های شخصیتی

شکل ۴ - ابعاد مختلف اهمیت نقش روحانیت در نظام اجتماعی

ه) ابزارهای تبلیغی عالمان دینی در مواجهه با تهاجمات دشمنان انقلاب

اسلامی

ابزارهای تبلیغی در مجموع صحبت‌های امام خمینی در مقایسه با اموری که می‌توان آنها را امور غیر ابزاری نامید و بیشتر اموری رفتاری قلمداد می‌شوند، کمتر مورد اشاره قرار گرفته‌اند. در هر حال صحبت‌های ایشان درباره ابزارهای تبلیغی به اندازه‌ای بوده است که در الگوی مطلوب طرح شده در این مطالعه که شامل پنج عامل است یکی از عوامل را به خود اختصاص داده است. ابزارها در مقایسه با نیروی انسانی (روحانیت) نقشی فرعی دارند و به هر حال ابزاری هستند در دست روحانیت. به عنوان مثال گفته ایشان مبنی بر اینکه «هیچ عذری پذیرفته نیست چرا که همه ابزارها در اختیار است» و یا «انبیا نه اینکه فقط تبلیغات لفظی کردند برای پاسداری، بلکه تبلیغات عملی آنها بوده است یعنی اعمال آنها در طول تاریخ سرمشق ما و همه اهل تاریخ تا ابد باید باشد» (تبلیغات از دیدگاه امام خمینی، ص ۱۰).

- اهمیت رادیو و تلویزیون

چنین استنباط می‌شود که در نظر امام خمینی رادیو و تلویزیون از مهم‌ترین ابزارهای رسانه‌ای برای تبلیغ به شمار می‌آیند و ایشان بر این نکته تأکید کرده‌اند که تبلیغات باید بیشتر از طریق رادیو و تلویزیون باشد.

- اهمیت ابزار نوین

استفاده از ابزارهای نوین در عین توجه به شیوه‌ها و ابزارهای سنتی مورد توجه امام خمینی بوده‌اند. ایشان در مواردی بر استفاده از ابزارهای روز تأکید کرده و در این رابطه به ویژه به استفاده از زبان‌های زنده دنیا در مدارس و بهره‌گیری از آنها در امور تبلیغی اشاره نموده است (تبلیغات از دیدگاه امام خمینی، ص ۱۰۳).

- کتاب

در ارتباط بین روحانیت و سیاست دو مخاطره یا آسیب وجود دارد که باید از آنها جلوگیری کرد. یکی اینکه روحانیت را از سیاست جدا دانست و گفته شود که سیاست کار روحانی نیست و دوم اینکه سیاست را فقط از آن روحانیت دانست و سایر قشرها را از آن محروم کرد.

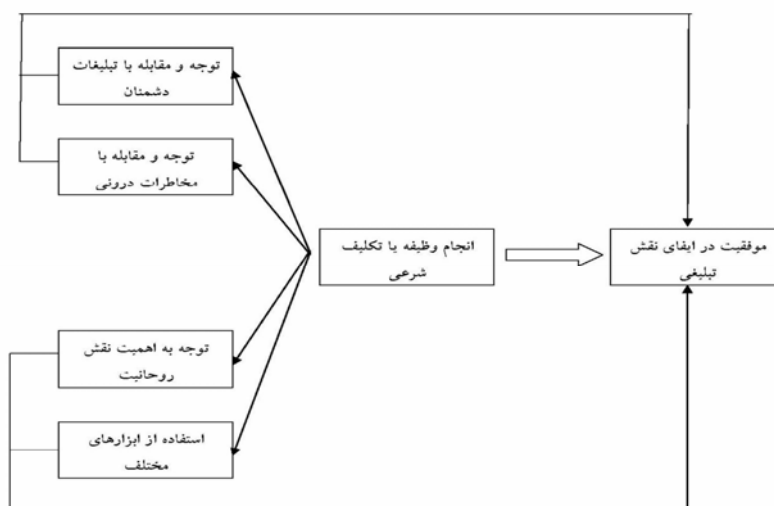
آنچه در انتشار کتاب به عنوان یک ابزار تبلیغی بیشتر مورد توجه امام خمینی بوده است مستند بودن کتاب‌ها و صحت و سلامت مطالب موجود در آن است و تأکید بر این نکته که انتشار کتاب با مشورت فضلا بوده و چیز خلاف واقع در آنها منتشر نشود. اهمیت قلم در این رابطه به اندازه‌ای است که ایشان بارها تأکید کرده‌اند که امریکا با سرنیزه نمی‌آید و اینکه قلم‌های زهرآگین از سلاح گرم جنایت‌بارتر است.

البته در کنار سه عنصر مذکور نباید از نقش تاریخی مساجد، حسینیه‌ها، هیأت‌های مذهبی و سایر تشکلهای سنتی در تبلیغات و ایجاد پایگاه‌های مقاومت در مقابل تهاجمات مدرن دشمنان انقلاب اسلامی غافل شد.

اهمیت قلم به طور کلی	کتاب و سلامت آن
	ابزارهای تبلیغی و ابعاد مورد توجه
نقش رادیو و تلویزیون	ابزارهای نوین تبلیغی

شکل ۵ - ابعاد مختلف توجه به ابزارهای تبلیغی

با توجه به مطالب مذکور می‌توان گفت امام خمینی پنج متغیر اصلی را در رابطه با استراتژی تبلیغ دینی از جانب دینداران و روحانیون در دفاع از انقلاب اسلامی و نشر آرمان‌های حکومت دینی مطرح کرده‌اند که توسط مؤلفان با تحلیل کیفی سخنان ایشان به دست آمد. این متغیرها عبارت‌اند از: ۱ - انجام وظیفه ۲ - توجه و مقابله با تبلیغات دشمنان ۳ - توجه و مقابله با مخاطرات درونی ۴ - توجه به اهمیت نقش تبلیغی ۵ - استفاده از ابزارهای تبلیغی. بر این اساس الگوی مطلوب از دیدگاه امام خمینی برای روحانیون به شکل زیر قابل ترسیم است:



شکل ۶ - الگوی مطلوب تبلیغات دینی از دیدگاه امام خمینی

منابع

- * امام و انقلاب فرهنگی، تهران، انتشارات دفتر تحکیم وحدت، ۱۳۶۰.
- * روحانیت طلایه دار اسلام فقاہت از دیدگاه امام خمینی، گردآوری: واحد بررسی و پژوهشهای علمی انتشارات میقات، ۱۳۶۱.
- * امام و روحانیت، گردآوری توسط دفتر سیاسی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ۱۳۶۲.
- * نقش روحانیت در اسلام، مجموعه سخنرانی‌های امام خمینی (ره)، قم، دارالفکر، ۱۳۶۶.
- * مخاطبین در وصیتنامه سیاسی - الهی حضرت امام خمینی (ره)، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۱.
- * اخلاق از دیدگاه امام خمینی، محمدمهدی بهداروند، تهران، پیام آزادی، ۱۳۷۸.
- * روحانیت و سیاست از دیدگاه امام خمینی (قدس سره)، تهیه و تنظیم رسول سعادت‌مند، قم، انتشارات تسنیم، ۱۳۷۸.
- * تبلیغات از دیدگاه امام خمینی (ره)، تهیه و تنظیم رسول سعادت‌مند، قم، تسنیم، ۱۳۷۹.
- * امام خمینی (ره) و کارگزاران حکومت، تنظیم حسین نمازی، قم، یاقوت، ۱۳۸۰.
- * درس‌هایی از وصیتنامه امام خمینی (ره)، توسط سید محمد شفیعی مازندرانی، قم، معارف، ۱۳۸۰.
- * جلوه‌های معلمی امام خمینی (ره)، توس.

سوگنامه‌ای برای صهیونیسم (۲)

نقدی بر سریال مدار صفر درجه

گروه پژوهش بنیاد تاریخ پژوهی ایران معاصر

برای اولین بار پس از انقلاب اسلامی رئیس انجمن کلیمیان تهران طی یک نامه از تهیه و پخش سریال «مدار صفر درجه» از صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران تشکر کرد.^۱ این قدردانی تنها پس از پخش قسمت‌های ابتدایی سریال صورت گرفت که به نظر می‌رسد این تعجیل به دو دلیل اتفاق افتاده است، یا اینکه انجمن مذکور از محتوای سریال مطلع بوده است که با توجه به ذکر عنوان آن در تیتراژ پایانی بعید نیست و یا اینکه با تماشای قسمت اول سریال که در آن یک خاخام یهودی به دست صهیونیست‌های مقیم ایران ترور می‌شود، به جهت‌گیری اصلی سریال پی برده و آن را مطابق دیدگاه‌های خود دانسته، در تشکر از صدا و

۱. سایت موعود به آدرس: www.Mouood.org

سیما پیش‌دستی کرده است.

حال با توجه به نوق‌زدگی یهودیان ایران از پخش این سریال باید دید که تاکنون روند فعالیت صدا و سیما در قبال یهودیان چگونه بوده است که چنین تقدیری در این حد از رسانه ملی نداشته‌اند و تنها، این سریال را اشاعه‌دهنده فرهنگ همزیستی ایرانیان موحد و جداسازی ماهیت صهیونیسم از یهودیت نبوی دانسته‌اند.^۱

ارگان این انجمن به نام «افق بینا» در سری جدید انتشار خود در نقدی بر سریال مدار صفر درجه^۲ به نکاتی پرداخته است که تا حدی می‌توان این تقدیر یهودیان از صدا و سیما را ریشه‌یابی کرد. نویسنده نقد مذکور، ناآگاهی برنامه‌سازان از تفکیک مسأله یهود با صهیونیسم و در نهایت ارائه چهره‌ای نادرست و غیرواقعی از یهودیان^۳ را عامل اصلی در ساخت برنامه‌هایی می‌داند که باب میل یهودیان نیست. او در ادامه بی‌محابا بیان می‌کند که این برنامه‌ها گه‌گاه چهره‌ای کاملاً منفور از دین الهی برای بیننده‌ای که هیچ‌گونه پیش زمینه قبلی از این مکتب در ذهن ندارد^۴ ایجاد می‌کند.

وی مصداق چنین برنامه‌هایی را «مریم مقدس»، «وفا» و «چشمان آبی زهرا» می‌داند. که ظاهراً هم از سر ناآگاهی تولیدکنندگان آن ساخته شده‌اند و هم چهره‌ای کاملاً منفور از دین الهی ارائه کرده است. منتقد یهودی سریال مدار صفر درجه در جای دیگری از نقد خود، این سریال را با رویکردی عقلایی و واقع‌بینانه و خارج از تفکر سیاه و سفید ارزیابی می‌کند.^۵ او در ادامه ضمن تأکید بر مظلومیت رواگردیده بر این قوم در تاریخ یهود، سریال را در راستای تأیید هولوکاست دانسته است و اظهار می‌دارد که: سکانس‌های مختلف و متعددی از سارای

۱. همان، تلخیصی از متن نامه تقدیری سیامک مرد صدق به عزت‌الله ضرغامی.

۲. افق بینا، ارگان انجمن کلیمیان تهران، ش ۳۲، ص ۲۴، ۲۵.

۳. همان، ص ۲۵.

۴. همان.

۵. همان.

شکست‌خورده و پریشان با کابوس‌های شبانه‌روزی در کنار بیان واقعیت‌های تاریخی حضور فاشیسم و سیاست‌های نازی‌ها در نسل‌کشی یهودیان تمثیلی است از معصومیت، رنج‌ها و مشقاتی که یهودیان در جهنم نازی‌ها متحمل شده‌اند.^۱

این رویکرد طلبکارانه از سوی یهودیان، پیش از این از سوی مقاماتشان مکرر مطرح شده بود و بسیار پیش از این تقدیر جانانه از صدا و سیما، حملات بی‌محابا و غیر واقع‌نثار رسانه ملی شده بود. از جمله موريس معتمد، نماینده یهودیان در دوره ششم و هفتم مجلس شورای اسلامی می‌گوید: «با گذشت ۲۷ سال از انقلاب، جامعه ما متأسفانه هر روزه با گونه‌های خاصی از ضدیت و مخالفت و توهین به شعائر مذهبی و اعتقادات خود و به عبارت دیگر، گونه‌ای یهودی‌ستیزی روبه‌رو بوده است.» او در ادامه می‌گوید:

چاپ کتب، مقالات غیر مستند و خلاف واقع و از همه بدتر تهیه و پخش سریال‌ها و برنامه‌های تلویزیونی از آن‌گونه هستند. سریال‌هایی که به ویژه طی ۱۲ سال گذشته با توهین‌ها، تحقیرها و انتساب مطالب نامربوط و خلاف واقع، نه تنها باعث رنجش و آزرده‌گی خاطر کلیمیان گردیده است، بلکه به جرأت می‌توان گفت که درصد قابل توجهی از مهاجرت‌های کلیمیان^۲ به خارج از کشور را باعث شده است و از آنجا که اعتراضات و مراجعات و درخواست‌های مکرر ما در زمینه جلوگیری از این بی‌حرمتی‌ها تاکنون نتیجه مطلوب را نداشته است، برداشت جامعه ما این‌گونه بوده است که شاید مسئولان تهیه و پخش این‌گونه سریال‌ها و کتب و مقالات آن‌گونه که شایسته بوده توجه لازم را به فرمایشات امام خمینی - رحمه‌الله علیه - نداشته‌اند.^۳

موريس معتمد در بخش دیگری از سخنان خود بالاخره به یک مثال اشاره می‌کند و می‌گوید: به‌طور مثال در ایام دهه فجر شاهد پخش سریالی از تلویزیون به نام «فرار بزرگ»

۱. همان.

۲. بدون ذکر تاریخ و تعداد مهاجران، این ادعا صرفاً یک مظلوم‌نمایی تبلیغی برای یهود است.

۳. مشروح مذاکرات مجلس شورای اسلامی جلسه ۹۹، ۸۴/۱/۲۴.

بودیم که متأسفانه نویسندگان و تهیه‌کننده آن گستاخی را تا بدانجا پیش برده بودند که منفی‌ترین نقش را اختصاص به یک نفر روحانی یهودی داده و بدترین خصوصیات را که می‌توان به یک نفر نسبت داد، به این شخصیت روحانی و چند پرسوناژ یهودی دیگر نسبت داده بودند.^۱

این نماینده یهودی در مجلس شورای اسلامی از همین سریال به یک رسم پنهان در یهودیت اشاره می‌کند که طی آن خون پسر بچه غیر یهودی پس از کشته شدن به یک کودک یهودی خورانیده شده و مابقی آن در نان فطیر و یا نان مقدسی که یهودیان طی ۸ روز ایام عید مسیح می‌خورند ریخته می‌شود.^۲

موریس معتمد ضمن تکذیب شدید این واقعه از ساخت سریال دیگری در صدا و سیما خبر می‌دهد که کارگردان آن سعی در نفی به‌زعم ایشان یکی از فجایع بزرگ نسل‌کشی در قرن گذشته، یعنی فاجعه کشتار یهودیان در اردوگاه‌های مرگ نازی دارد.^۳

این سخنان معتمد از سوی حداد عادل نیز مورد تأیید قرار گرفت و بازتاب نسبتاً گسترده‌ای در رسانه‌ها داشت و روزنامه‌های کیهان،^۴ همشهری،^۵ رسالت^۶ شرق^۷ به درج آن پرداختند.^۸ حتی روزنامه شرق در شماره ۴۵۲ خود ضمن توجه به ابعاد داخلی و خارجی سخنان معتمد، دیدگاه‌های او را مورد ارزیابی قرار داد و اذعان کرد: «به نظر نمی‌آید رابطه میان ملت ایران با

۱. همان.

۲. همان.

۳. همان.

۴. «انتقاد نمایندگان اقلیت‌های مذهبی...»، روزنامه کیهان، ۸۴/۱/۲۹، ص ۲.

۵. «انتقاد نماینده کلیمیان...»، روزنامه همشهری، ش ۳۶۷۳، ۸۴/۱/۲۵، ص ۱.

۶. «نماینده کلیمیان...»، روزنامه رسالت، ش ۵۵۵۰، ۸۴/۱/۲۵، ص ۳.

۷. «درخواست برای رعایت حقوق اقلیت‌ها»، روزنامه شرق، ش ۴۵۰، ۸۴/۱/۲۵، ص ۷.

۸. در مورخ ۸۴/۱/۳۰ صدا و سیما نیز در پاسخ به اظهارات نماینده یهودیان در مجلس شورای اسلامی توضیحاتی را مطرح می‌کند.

قوم یهود رابطه خصمانه باشد»^۱

به نظر می‌رسد با مرور این روند از طلبکاری یهودیان از صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران لازم است مواردی به شرح زیر مطرح گردد:

۱. حضرت امام خمینی (ره) در دیدار با اعضای جامعه کلیمیان ایران در ۵۸/۲/۲۴ می‌فرماید:

... ما حساب جامعه یهود را از حساب رژیم شاه از حساب صهیونیسم و صهیونیست‌ها جدا می‌دانیم، آنها جزو اهل مذهب اصلاً نیستند. تعالیم حضرت موسی (ع) که تعلیمات الهی بوده است و در قرآن بیشتر از همه انبیا ذکر حضرت موسی (ع) شده است و تاریخ حضرت موسی (ع) در قرآن گفته شده است، یک تعلیمات ارزنده‌ای است و ترتیبی که حضرت موسی (ع) رفتار کرده است با فرعون، یک شبان بوده است، با یک عالم قدرت و اراده و این بر ضد قدرت بزرگ فرعون قیام کرد و فرعون را از بین برد. قدرت الهی و توجه به مصالح مستضعفان در قبال مستکبران که اولش فرعون بوده، قیام بر ضد مستکبران طریقه حضرت موسی (ع) بوده و درست این معنی بر خلاف آن چیزی است که این طایفه و صهیونیست‌ها برنامه دارند. اینها اتصال به مستکبران پیدا کردند، جاسوس آنها هستند، نوکر آنها هستند و بر ضد مستضعفان عمل می‌کنند، عکس تعلیمات حضرت موسی (ع) که از همین مردم عادی مثل سایر انبیا از همین مردم عادی و بازار و کوچه و اینها، اشخاص را برداشت و بر ضد فرعون و قدرت فرعونی قیام کرد.^۲

با این فرمایش حضرت امام (ره) که معیار و میزانشان قرآن و تعالیم انبیا است، کسی نمی‌تواند در جمهوری اسلامی غیر از آن عمل کند و یهودیان مستکبر، جاسوس، همدست و نوکر مستکبران و منحرف از شریعت راستین حضرت موسی (ع) را صهیونیست ننماید. در مقابل، کسی نیست که ادعا کند سریال‌های پخش شده از رسانه ملی نیز به غیر از این ترویج

۱. روزنامه شرق، ۸۷/۱/۲۸، ص ۷.

۲. صحیفه امام، ج ۷، ص ۲۸۹، ۲۹۰.

کرده و یهودیان واقعی پیرو حضرت موسی(ع) را مورد توهین قرار داده‌اند. اگر موردی باشد، قابل پیگیری از سوی محاکم اسلامی است و طبیعتاً مرتکبین آن باید مجازات شود چرا که در آن صورت قرآن و تعالیم آن زیر سؤال رفته است.

۲. یهودیان بنابر آنچه هم‌اکنون ادعا دارند، یک قوم هستند تا یک دین. چرا که شرط یهودی بودن، داشتن خون و نژاد یهودی است تا داشتن اعتقاد به دین یهود. به همین دلیل، در این دین، تبلیغ وجود ندارد و این قوم با ازدواج‌های درون‌گروهی به دنبال گسترش نفوس خود بوده و هستند و از اختلاط با دیگر اقوام و در واقع، غیر یهودیان^۱ ابا دارند.

طبیعی است که این ویژگی نژادی نه تنها مورد پذیرش اسلام نیست، بلکه آن را در منافات کامل با شریعت راستین حضرت موسی(ع) می‌داند و یهودیان با این طرز تفکر نژادی نباید انتظار داشته باشند که اسلام با آنها به عنوان یک دین برخورد نماید؛ چرا که برخورد جمهوری اسلامی با آنها به ویژه در آنجایی که در مجلس شورای اسلامی نماینده دارند، به عنوان یک اقلیت مذهبی است و نه اقلیت نژادی یا قومی.

۳. تاکنون سریال‌های متعددی از صدا و سیمای جمهوری اسلامی پخش شده است که مبنای هر کدام واقعی بوده است و به هیچ روی در آنها قصد توهین به یهودیت پیرو حضرت موسی(ع) وجود نداشته است، که اگر چنین باشد مستوجب برخورد شدید مسئولان است. در واقع، در این سریال‌ها آنچه مورد حمله قرار گرفته است و باید بگیرد صهیونیست‌ها و آن دسته از یهودیان متکبر و منحرف و همدست با صهیونیست‌ها هستند که حتماً جامعه کلیمیان نیز موافق با منکوب کردن آنها هستند، آن چنان که در میان مسلمانان نیز برخی از خود رفتار ناپسند بروز می‌دهند و رفتار آنان از منظر اسلامی پذیرفتنی نیست و حتماً منکوب است. سریال «وفا» و «چشمان آبی زهرا» از آن دسته‌اند.

از سوی دیگر، سریال «مریم مقدس» با استنادات قرآنی معلوم نیست که به چه دلیل مورد

۱. گوئیم در عبری و در لاتین جنتیل (gentils).

بغض و نقد یهودیان است. آیا به آنچه در قرآن آمده و در متون اسلامی از روایات و احادیث مورد تأکید است نیز باید شک کرد و برخورد یهودیان را ملاک قرار داد. اینجاست که طلبکاری بی‌مورد یهودیان مصداق واقعی پیدا می‌کند.

یهودیان در برخورد با برخی واقعیات تماماً به کلی‌گویی اکتفا می‌کنند و خواستار اجرای خواسته‌های خود هستند و دیگر حاضر به بحث و گفتگو درباره چرایی و منطق خواسته‌های خود نیز نمی‌باشند. سریال «معصومیت از دست رفته» و یا «اسب سواران بدون اسب» که سریالی مصری بود و پس از دوبله از صدا و سیما پخش شد، فرصت‌هایی بسیار کم‌نظیر است که یهودیت اصیل حساب خود را با یهودیت جاسوس، توطئه‌گر و مخرب بشریت، جدا کند و به تبیین شریعت واقعی حضرت موسی(ع) بپردازد.

یهودیان با انتقاد از این سریال‌ها که براساس واقعیات و متون مصرح دینی از جمله قرآن کریم ساخته شده‌اند این شبهه را در ذهن مخاطبان ایجاد می‌کنند که مگر یهودی خبیث و بدکردار مورد تأیید جامعه کلیمیان ایران است که این‌گونه از پخش سریال‌های این‌چنینی برآشفته می‌شوند.

در واقع، برخورد عموم جامعه اسلامی ما در قبال یهودیان بنابر آنچه منتقد مدار صفر درجه مطرح کرده است کاملاً عقلایی و واقع‌بینانه است و اگر عده‌ای نسبت به سریال مدار صفر درجه خلاف آنچه یهودیان نظر داشته‌اند، انتقادی دارد، دلیلی مترتب است که در ادامه خواهد آمد. ولی پیش از آن باید سران یهودی ایران به عنوان عقلای دین و به واقع قوم یهود به این نکته توجه داشته باشند که می‌توان با صداقت و گفتگو تمام مشکلات را بدون کلی‌گویی و مظلوم‌نمایی حل کرد و در جامعه اسلامی ایران آن‌قدر آزادی بیان و اندیشه وجود دارد که نماینده یهودی آن در مجلس شورای اسلامی، اظهارات مستدل، مستند و دقیق دکتر احمدی‌نژاد، رئیس‌جمهور را توهین بسیار بزرگ به جامعه یهودیان در سراسر جهان^۱ می‌داند.

۱. خبرگزاری آفتاب، ۲۰۰۶/۳۰/۱.

گویی شخصیت اول اجرایی مملکت سخنی از سر سهو و بدون دقت و مطالعه گفته است و یا قصد و غرضی نسبت به یهودیان وجود داشته است.

این آزادی به حدی است که رئیس وقت انجمن کلیمیان نیز به راحتی نامه تندی درباره اثبات هالوکاست به رئیس‌جمهور می‌نویسد و در رسانه‌ها پخش می‌کند^۱ و در آن مدعی می‌شود که: مگر می‌توان یک بحث کارشناسانه تحقیقاتی در مورد مسائل اجتماعی را یکسویه و بدون شنیدن نظرات مقابل مورد بررسی و استناد قرار داد و نتیجه آن را قبلاً اعلام نمود و آن را به گوش همگان رساند...؟^۲

او در جای دیگر، برپایی سمینار را نیز که دلیل علمی برخورد کردن رئیس‌جمهور است زیر سؤال برده است و می‌گوید:

تشکیل سمینارهای متعدد در نفی وجود هالوکاست با اعلام نتایج قبلی آن، هیچ دستاوردی برای ملت ایران و یا مسلمانان جهان و مردم فلسطین نخواهد داشت و فقط عقده‌های نژادپرستان را تسکین می‌دهد.^۳

رئیس انجمن کلیمیان ضمن وارد کردن اتهام تسکین‌دهنده به نژادپرستی به رئیس‌جمهور، نمی‌گوید که پس در قبال این سؤال تاریخی چه باید کرد آیا باید همواره چشم و گوش بسته چشم بگوییم یا اینکه اصلاً نباید چیزی گفت و فقط باید قبول کرد که هالوکاست وجود دارد، حتی اگر به‌زعم خودش شش میلیون نباشد و حتی یک میلیون باشد.^۴

منطق و عقلایی عمل کردن میزبانان این قوم مدعی در ایران اسلامی در هیچ جای دنیا مثال ندارد، چرا که می‌توان به‌عنوان یک یهودی در مجلس شورای اسلامی کشوری که اسرائیل را

۱. نامه هارون یشایائی به رئیس‌جمهور، ۸۴/۱۱/۶.

۲. همان.

۳. همان.

۴. همان.

غیر قانونی می‌داند، نماینده بود و از قانونی بودن اسرائیل به عنوان یک یهودی دم زد^۱ و یا بر این واقعیت صحه گذارد که دولت جمهوری اسلامی ایران به یهودیان اجازه سفر آزادانه را به اسرائیل می‌دهد^۲، در حالی که اتباع جمهوری اسلامی بنابر آنچه در گذرنامه آنها آمده است، از سفر به فلسطین اشغالی منع شده‌اند و جالب اینکه در رادیو آلمان نیز در تهیه گزارشی از وضعیت مطلوب یهودیان در ایران از آزادی مسافرت آنها به فلسطین اشغالی سخن می‌گوید.^۳ در واقع، با وجود تمام شواهد از سوء استفاده‌های متعدد از آزادی بیان به هر شکل، جمهوری اسلامی ایران بنا را بر این می‌گذارد که تمام یهودیان حاضر در ایران پیرو واقعی شریعت حضرت موسی(ع) هستند و طبق فرمایش حضرت امام(ره) حساب آنها از حساب صهیونیست‌ها و یهودیان نوکر صفت و مستکبر جدا است و در واقع این یهودیان منحرف از شریعت موسی(ع) می‌باشند که مورد بغض و کینه یهودیان راستین و تمام مسلمانان جهان هستند و در واقع، همین عده مخاطب بیان صریح شهید استاد مطهری هستند که می‌گوید: «اگر پیغمبر اسلام(ص) زنده بود، امروز چه می‌کرد؟ درباره چه مسأله‌ای می‌اندیشید؟ و قسم می‌خورم که پیغمبر اکرم(ص) در قبر مقدسش از یهود می‌لرزد.»^۴

♦ تحریف تاریخ یهود ایران

اگر یکی از صفات یهودیت متفور یا صهیونیست را تحریف در هر زمینه‌ای بدانیم به بیراهه نرفته‌ایم و یقیناً طرفداری از تحریف و تأیید آن نیز همانند تحریف‌کننده، به‌طور مساوی از یک عقوبت برخوردار هستند. با این اوصاف، این سؤال مطرح است که آیا در تاریخ یهود ایران،

۱. موريس معتمد، نماینده یهودیان در دوره ششم و هفتم مجلس شورای اسلامی در مصاحبه با نشریه ایزوستیا در روسیه.

۲. سایت بازتاب، ۲۴/۹/۲۰۰۷، به نقل از موريس معتمد.

۳. همان.

۴. استاد شهید مرتضی مطهری، حماسه حسینی، ج ۲، تهران، صدرا، ص ۱۶۴.

خاخامی از یهودیان بوده است که در مواجهه با فعالیت‌های صهیونیستی برخی یهودیان منحرف، اقدامی انجام داده است؟ سخنی گفته است؟ و احیاناً در این مسیر کشته شده است؟ تاکنون آنچه از اسناد و مدارک مربوط به یهودیان به دست محققان رسیده است، نه تنها چنین واقعه‌ای در قبل از انقلاب اسلامی و حتی پس از آن اتفاق نیفتاده، بلکه خام‌خام‌های یهودی با صهیونیست‌ها و ایادی آنها همدست نیز بوده‌اند و اگر سندی را می‌توان اظهار کرد که خاخام یدیدیا شوفت و یا اوریل داوودی با صهیونیست‌ها در قبل و بعد از انقلاب اسلامی همکاری نداشته‌اند، خوب است که مطرح شود تا این دو خام‌صهیونیست از همکاری با صهیونیسم تبرئه شوند. و اگر سندی تراشیده شود، آیا این تحریف و جعل تاریخی صواب است و موافقت با آن صحیح است؟ آیا بدین صورت باید به معرفی یهودی خوب - آن‌چنان‌که «افق بینا» انتظار دارد - همت گماشت؟^۱

♦ تأیید هالوکاست

برخی از دست‌اندرکاران سریال در اظهار نظریات خود مدعی شده‌اند که سریال به دنبال تأیید هالوکاست نیست و حال آنکه اگر معیار، نظر مخاطبان باشد، نتیجه، چیز دیگری است. از جمله خود یهودیان ایران که این سریال را مؤید هالوکاست دانسته‌اند و قابل تقدیر و یا رسانه‌های بیگانه در عین ناباوری از سیاست رسانه ملی، این سؤال برایشان مطرح است که چرا صدا و سیما خلاف نظر رئیس‌جمهور عمل می‌کند.^۲

به هر ترتیب، سازندگان سریال چه بپذیرند و چه نپذیرند، مخاطبان سریال به این درک از فیلم رسیده‌اند که هالوکاست در فیلم تأیید شده است و اگر بخواهند به استناد تحقیقات محقق سریال، ارجاع دهند، باید به این نکته توجه کرد که محقق سریال در جایی گفته است:

۱. برای اطلاعی نه‌چندان افزون‌تر به شماره پیشین این فصلنامه مراجعه شود.

۲. «مدار صفر درجه» زیر نگاه رسانه‌های خارجی، سایت شبکه یک، ۲۹/۱/۲۰۰۸.

من در جلد اول کتاب «زرسالاران» بخش مفصلی را به تاریخ تکوین یهودیت و اندیشه سیاسی یهود اختصاص داده‌ام و در تحقیق خود به شش اسطوره تاریخی رسیده‌ام و معتقدم که مجموعه این شش اسطوره است که اندیشه سیاسی صهیونیسم را می‌سازد. نشان داده‌ام که هر شش اسطوره فوق از بیخ و بن جعلی است. بنابراین، جعلیاتی مثل هالوکاست در اندیشه سیاسی یهود ریشه تاریخی کهن دارد و فرهنگ و روان‌شناسی قومی خاصی را می‌سازد که روح و جوهر آن ادعای مظلومیت و آوارگی تاریخی است.^۱

حال، این سؤال مطرح است که اگر محقق برنامه، آثار و اظهاراتی درباره جایگاه تجدید نظرطلبان یا مکتب تاریخ واقعی - به عنوان مهم‌ترین و معتبرترین مؤسسه تحقیقی که منکر هالوکاست است - دارد، چرا سازندگان سریال به گونه‌ای دیگر عمل کرده‌اند و هالوکاست را تأیید کرده‌اند. آیا ذکر از پل راسینیه، دیوید ایروینگ، روبر فوریسون، لوختر، گرمار رودلف، دیوید هوگان، دکتر پروزات^۲ که از سرآمدان انکار هالوکاست با استدلال‌های متنوع و متعدد هستند و محقق سریال در آثار خود به آنها توجه نشان داده است و تحقیقات آنها را معتبر دانسته است، نمی‌تواند دلیل مهمی باشد تا سازندگان سریال در دام صهیونیست‌ها نیفتند و تلویحا هالوکاست را تأیید نکنند؟

◆ مظلوم‌نمایی یهود و سوگواری برای آن

آثار هالیوود به‌ویژه پس از جنگ جهانی دوم (۱۹۴۵-۱۹۳۹م) مملو از تولیداتی است که به نحوی یهودیت را مظلوم جلوه داده است. این مظلوم‌نمایی به یکصد سال اخیر منحصر نیست، بلکه شگردی است که یهودیت در طول تاریخ از آن بهره‌های فراوان برده است تا با استفاده از آن، از جایی به جای دیگر مهاجرت کند و سپس آن را «گالوت» یا تبعید بخواند و یا به آن «دیااسپورا» و پراکندگی و آوارگی نام نهد.

قبل از تشکیل رژیم صهیونیستی یک واقعه بزرگ لازم بود تا اوج مظلومیت یهود به تصویر کشیده شود و آن هالوکاست بود که در صورت زیر سؤال رفتن آن، موجودیت اسرائیل نیز زیر سؤال خواهد رفت ولی آنچه باقی خواهد ماند و همچنان در همه حال به عنوان یک سیاست تغییرناپذیر به کار خواهد آمد، مظلوم‌نمایی است و به همین دلیل تمام یهودیان در سراسر تاریخ همواره از غیر یهودیان نالیده‌اند و آنها را متهم به آزار و اذیت خود می‌کنند و نمونه بارز آن را هالوکاست در زمان نازیسم، پوگروم‌ها در روسیه، انگیزیسیون در اسپانیای ۱۹۴۲م^۱ و... می‌دانند و جالب اینکه «افق بینا» به هنگام تقدیر از سریال اظهار امیدواری می‌کند که این روند که از آگاهی مسئولان و دست‌اندرکاران صدا و سیما به تاریخ یهود و مظلومی نشان دارد که بر این قوم روا گردیده است، در غالب سیاستگذاری‌های کلان صدا و سیما در ساخت برنامه‌های مختلف ادامه یابد.^۲

سارا استروک در سریال مدار صفر درجه غایت یک یهودی مظلوم است تا دل مخاطب به حالش بسوزد و به آوارگی و ظلمی که بی‌دلیل! به او می‌شود، بیندیشد. این مظلوم‌نمایی در سریال همراه با استفاده از یک ساز یهودی به نام ویالون تکمیل شده است و نمی‌توان استفاده از این ساز را چه در موسیقی متن، چه در فضای فیلم و لوکیشن‌های مختلف و چه توسط بازیگران بدون تأمل گذر کرد. در واقع، استفاده از این ساز پیروی از رویه و شگرد سینمای صهیونیستی در القای مظلوم‌نمایی یهود است. آن‌چنان که آلن شائولی از تأثیر بسزای موسیقی یهودی در القای پیام تاریخ و سرنوشت یهود می‌گوید:^۳

سازندگان سریال خواسته یا ناخواسته اثری صهیونیستی خلق کرده‌اند و بدون زحمت آسیاب تبلیغات صهیونیستی را بر وفق مراد آنها به چرخش درآورده‌اند و این رفتار شدیداً جای تأمل دارد.

۱. برای اطلاع بیشتر به مقاله «واقعیت یهودستیزی» از مقالات پژوهش صهیونیت، کتاب دوم، مراجعه شود.

۲. افق بینا، ش ۳۲، ص ۲۵.

۳. فصلنامه مطالعات ایران، ش ۸، ۱۳۸۲، ص ۱۰۷.



نقدی بر کتاب برنامه انرژی اتمی ایران، تلاش‌ها و تنشرها

خاطرات دکتر اکبر اعتماد نخستین رئیس سازمان انرژی اتمی ایران در رژیم پهلوی

دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران

خاطرات دکتر اعتماد^۱ تابستان سال ۱۹۹۵م در لندن توسط بنیاد مطالعات ایران ضبط و

۱. اکبر اعتماد در سال ۱۳۰۹ش در تهران متولد شد و دوره آموزش ابتدایی و سیکل اول متوسطه را در مدرسه پهلوی همدان گذراند. وی دوران دبیرستان را در تهران و در مدرسه البرز سپری ساخت، سپس برای تحصیلات عالی به سوئیس رفت و در سال ۱۹۵۷ م از دانشکده پلی تکنیک دانشگاه لوزان لیسانس مهندسی برق گرفت. بلافاصله تحصیلات خود را در مؤسسه ملی علوم و تکنولوژی هسته‌ای سکل (Saclay) در فرانسه دنبال کرد و در سال ۱۹۶۳ در رشته فیزیک راکتورهای هسته‌ای موفق به دریافت دکترا شد. در همین سال به ریاست گروه پژوهش حفاظت راکتور مؤسسه فدرال «پژوهش راکتورها» در سوئیس منصوب شد. اعتماد در سال ۱۹۶۵ م (۱۳۴۴ش) به ایران بازگشت و از آنجا که با اصفیا (رئیس سازمان برنامه و بودجه) رابطه داشت به عنوان

سال ۱۹۹۷م (۱۳۷۶ش) به عنوان دومین اثر از مجموعه توسعه و عمران ایران مؤسسه کتاب‌های ایران در انگلیس منتشر شده است.

کتاب برنامه انرژی اتمی ایران دارای یک پیشگفتار و یک مقدمه (هر دو به قلم غلامرضا افخمی) است. در پیشگفتار می‌خوانیم: «تاریخ‌نگاری این دوره معمولاً مملو از ارزش داوری است و بیشتر بر افکار، عقاید، گفته‌ها و اقدامات محمدرضا شاه پهلوی از یک‌سو و گه‌گاه توده‌ای از آمار، از سوی دیگر استوار است... خیراندیشان به آمار مثبت تکیه می‌کنند؛ بداندیشان بر آمار منفی. اما در بیشتر این موارد، میان شاه و آمار عنصر ملموس دیگری وجود ندارد؛ بیرون از ایدئولوژی، نه از سازمان خبری است و نه از میلیون‌ها ایرانی که روزانه در زمینه‌های گوناگون تلاش کرده‌اند.» (ص ۵)

همچنین در فراز دیگری در این پیشگفتار آمده است: «در برنامه مجموعه توسعه و عمران ایران، ما به راهی پا گذاشته‌ایم که کمتر دنبال شده، هم تاریخ شفاهی است، هم پیش از تاریخ شفاهی.» (ص ۷)

همچنین در مقدمه‌ای طولانی، آقای افخمی خلاصه‌ای از محتوای کتاب را عرضه کرده است و در انتها خواننده را برای کسب اطلاعات بیشتر به مقاله‌ای از آقای اعتماد تحت عنوان «ایران» به زبان انگلیسی ارجاع داده است. اولین اثر از مجموعه توسعه و عمران ایران، با عنوان عمران

مشاور فنی طرح پژوهش‌های راکتور استخدام شد. یک سال بعد وی دفتر انرژی اتمی سازمان برنامه را بنیاد نهاد و مدیریت آن را به عهده گرفت. سال ۱۳۴۶ در تأسیس وزارت علوم و آموزش عالی به مجید رهنما کمک کرد و یک سال بعد ریاست مؤسسه تحقیقات و برنامه‌ریزی علمی و آموزشی این وزارتخانه را عهده‌دار شد. در سال ۱۳۵۱ به ریاست دانشگاه بوعلی سینای همدان منصوب شد و تا سال ۱۳۵۳ که به کمک رضا قطبی و سایر دوستانش به دربار نزدیک شد و ریاست سازمان انرژی اتمی را برعهده گرفت در این پست باقی ماند. اعتماد در سال ۱۳۵۷ هم‌زمان با پیروزی انقلاب اسلامی به خارج کشور رفت و ارتباطات خود را با برخی جناح‌های دربار پهلوی حفظ کرد. سهامدار بودن وی در هفته‌نامه سلطنت‌طلبان (کیهان چاپ لندن) موجب اختلافات شدیدش با مصباح‌زاده شد و بیانیه‌های مختلفی در نشریات چاپ خارج کشور در زمینه نمایندگی سهام اشرف و فرح دیبا توسط آقای اعتماد منتشر شده است. وی هم‌اکنون دوران بازنشستگی خود را در انگلیس سپری می‌کند.

خوزستان به خاطرات عبدالرضا انصاری اختصاص دارد و در سال ۱۹۹۴م منتشر شده است؛ به این ترتیب «بنیاد مطالعات ایران» در لندن می‌کوشد تصویر مطلوبی از حاکمیت بیگانگان بر ایران در دوران پهلوی ترسیم کند. امید آنکه گزیده حاضر بتواند شما را با کلیات کتاب آشنا سازد.

خاطرات آقای اکبر اعتماد، اولین رئیس سازمان انرژی اتمی کشور، هر چند عمدتاً به مسائل حوزه تخصصی ایشان محدود شده است، اما آگاهانه یا از روی غفلت کمتر نگاه همه‌جانبه نویسنده را به امور آن دوران در آن شاهدیم. به عبارت دیگر راوی ترجیح داده است بسیاری از یافته‌ها و مشاهدات مستقیم خود را به دلایلی بازگو نکند. با وجود این نقیصه چشم‌گیر، روایات آقای اعتماد می‌تواند کمک مؤثری در شناخت استراتژی حامیان خارجی سلطنت پهلوی - به ویژه امریکا - باشد. به ویژه اینکه امروز موضوع استفاده از انرژی هسته‌ای و دستیابی به تکنولوژی غنی‌سازی اورانیوم و تهیه سوخت اتمی، یکی از بحث‌های جدی جامعه ماست. در عرصه روابط بین‌الملل حتی در شرایط کنونی تصور برخی بر آن است که انعطاف و عدول از منافع ملی در برابر سیاست‌های قدرت‌های مسلط بر جهان نه تنها خطر آنها را خنثی می‌کند، بلکه بهره‌مندی از توانمندی‌های تکنولوژیکی این ممالک را ممکن خواهد ساخت. گویاتر اینکه جماعتی بر این باورند که عدم مقاومت در برابر منویات قطب‌های تسلیحاتی و اقتصادی، در راستای منافع ملی است. از آنجا که نتایج این باور در گذشته و حال قابل ارزیابی کارشناسانه و دقیق است و مطالعه‌ای محققانه در این زمینه می‌تواند کمک مؤثری به شناخت عمومی در کشورهای عقب‌نگه داشته شده بنماید، تأمل تاریخ‌پژوهان در گذشته این موضوع، بی‌شک در تنظیم روابط عادلانه در جهان مؤثر خواهد بود.

در میان کشورهای عقب‌نگه داشته شده، حاکمان ایران دوران پهلوی بیشترین امتیازات را به منظور حفظ حاکمیت خویش، به قدرت‌های مسلط بر جهان اعطا کردند. به اعتراف همه مورخان تکرار شرایط ایده‌آلی که پهلوی‌ها برای حامیان خارجی خود به وجود آورده بودند، در هیچ نقطه‌ای از جهان ممکن نخواهد بود. البته به طور قطع این شرایط ارتباط تنگاتنگی با

چگونگی به سلطنت رسیدن پهلوی‌ها داشت، اما صرف نظر از مناسبات ویژه پهلوی‌ها با امریکا

و انگلیس، باید دید قدرت بلامنازع یافتن این دولت‌ها در ایران کدام تأثیرات را بر ابعاد مختلف اقتصادی، سیاسی، نظامی و... کشورمان داشته است. تحقیقاتی با این رویکرد بی‌تردید می‌تواند نقش مؤثری در عمیق‌تر شدن بینش جوامع زیر سلطه در تعاملاتشان با قدرت‌های مسلط بر جهان داشته باشد. خاطرات آقای اعتماد علی‌رغم اینکه به دلایل کاملاً مشهود برای خوانندگان بر بسیاری از واقعیت‌های آن دوران چشم پوشیده است، می‌تواند مأخذ و مرجع مهمی در این زمینه باشد و اگر چه در این اثر از خدمات ویژه پهلوی‌ها به

در میان کشورهای عقب‌نگه داشته شده، حاکمان ایران دوران پهلوی بیشترین امتیازات را به منظور حفظ حاکمیت خویش، به قدرت‌های مسلط بر جهان اعطا کردند. به اعتراف همه مورخان تکرار شرایط ایده‌آلی که پهلوی‌ها برای حامیان خارجی خود به وجود آورده بودند، در هیچ نقطه‌ای از جهان ممکن نخواهد بود.

بیگانگان نشانه‌ای نمی‌یابیم، اما این امر به سهولت می‌تواند از آثار مختلف احصا شود. مستندات تاریخی بی‌شمار، وضعیت بیگانگان دخیل در به قدرت رسیدن این سلسله را در ایران کاملاً روشن می‌سازد؛ بنابراین آنچه می‌توان از خاطرات آقای اعتماد استخراج کرد برخورد حسابگرانه این دولت‌هاست تا کشورهای تحت سلطه‌شان استقلال علمی و صنعتی نیابند. بازگو شدن این واقعیت از زبان فردی نزدیک به دربار پهلوی که در حوزه تخصصی خویش عنصر بسیار کارآمدی بوده بسیار حائز اهمیت است.

قبل از مرور روایات آقای اعتماد در این زمینه لازم است به این نکته اشاره شود که علی‌رغم تصور محمدرضا پهلوی، ایران هرگز مهم‌ترین پایگاه برای امریکا و انگلیس نبوده است. شاید بتوان به دلیل شرایط ویژه و تسهیلات سخاوتمندانه، آن را بهترین پایگاه نامید، اما مهم‌ترین

پایگاه برای این دولت‌ها، کشوری بود که آنها می‌توانستند بدون نگرانی از تحولات داخلی‌اش در یک برنامه درازمدت به آن اتکا کنند. بنابراین همان‌گونه که به کرات در منابع مختلف آمده است استراتژی منطقه‌ای (خاورمیانه‌ای) امریکا و انگلیس بر برتری اسرائیل بنا شده است. واشنگتن و لندن هرگز به دیگر وابستگان منطقه‌ای خود نه تنها به دیده برابر ننگریسته‌اند، بلکه همواره دقت داشته‌اند در تنظیم مناسبات خویش برتری اسرائیل حفظ شود. در نگاه غرب، اسرائیل پایگاه کنترل مسلمانانی است که بر اساس نظریه تئوریسین‌هایی چون هانتینگتون، فرهنگشان در آینده، فرهنگ غرب را به چالش خواهد کشید. هر چند امروز امریکا و انگلیس از طریق به قدرت رساندن وابستگانی بی‌هویت، بسیاری از کشورهای منطقه را تحت سلطه خود درآورده‌اند، اما پایداری این دولت‌های دست‌نشانده همواره مورد تردید است. اسرائیل تنها پایگاهی که غرب آن را کاملاً همگون با خود می‌داند. از این‌رو، در نزدیک به شش دهه‌ای که از اشغال فلسطین و تشکیل اسرائیل می‌گذرد سخاوتمندانه همه نوع امکانات در اختیار آن قرار داده‌اند و زمینه سلطه آن را بر کشورهای اسلامی فراهم آورده‌اند. محمدرضا پهلوی بدون درک استراتژی منطقه‌ای امریکا در سال‌های پایانی حکومتش در ملاقات با کنت‌الکساندر دومرانس - رئیس وقت سازمان‌های اطلاعاتی ویژه فرانسه - می‌گوید: «من، بهترین مدافع غرب، در این منطقه هستم»^۱

به طور قطع این تصور محمدرضا پهلوی ناشی از خلاف واقع‌گویی‌هایی بود که رهبران کشورهای غربی با شناخت از روحیه خودبزرگ‌بینانه وی مطرح می‌ساختند. برای نمونه، کارتر در مراحل که مقدمات قیام سراسری ملت ایران علیه سلطه امریکا، انگلیس و پادشاه مورد حمایتشان در ایران آغاز شده بود، در جریان سفر تاریخی خود به تهران می‌گوید: «هیچ کشور دیگری در جهان وجود ندارد که ما در مورد مسائل منطقه‌ای که نگرانمان می‌سازد با آن مشورت‌هایی چنین دقیق کنیم، و هیچ رهبر دیگری نیست که من برای او احترامی عمیق

دوستی خصوصی‌ای صمیمانه‌تر داشته باشم.»^۱

در حالی که همه صاحب‌نظران بر این واقعیت واقف‌اند که دژ غرب برای کنترل منطقه و مسلمانان تنها و تنها اسرائیل است و متحد پایدار و قابل اتکای آنها صهیونیست‌های حاکم شده بر فلسطین اشغالی‌اند، بیان چنین سخنان خلاف واقعیتی، محمدرضا پهلوی را اقناع می‌کرد و او را در خدمت بیشتر به منافع غرب مصرتر می‌ساخت.

آقای دکتر محمدعلی مجتهدی که وی نیز دارای درجات علمی بالایی در دوران پهلوی دوم بود و از قضا برای ساختن دانشگاه آریامهر (شریف فعلی) مستقیماً با محمدرضا ارتباط داشت در مصاحبه با طرح تاریخ شفاهی هاروارد با حریت قابل تحسینی به این مشکل در آن دوران اذعان دارد:

... آیا همان امریکایی‌هایی که آمدند (برای بازدید از دانشگاه) دستور دادند و اوامر امریکایی را اعلی‌حضرت انجام می‌داد؟ شاه ضعیف‌النفس بود... از این (جهت) که خودش تحصیلاتی نداشت، بیشتر وارد نبود در امور... حتی شنیدم - راست یا دروغ - که وزیر اقتصاد آلمان آمده بود پهلویش، (و شاه) راجع به اقتصاد دنیا اظهار نظر می‌کرد. شاید می‌دانست. ولی من تصور می‌کنم چطور یک آدمی که هیچ نوعی تحصیلاتی نکرده باشد، چطور می‌تواند اظهار نظر کند در اموری که به تحصیلات عمیق احتیاج دارد... دهن‌بینی او یقین بود. هرکس دیرتر می‌رفت، عقیده او اجرا می‌شد و خودش را هم تو بغل امریکایی‌ها انداخته بود. دستور امریکایی را چشم بسته اجرا می‌کرد - همان اصلاحات ارضی که بزرگ‌ترین ضربه را به کشاورزی مملکت وارد کرد.^۲

مجتهدی همچنین در پاسخ به حبیب لاجوردی که تلاش دارد این صفت کودکانه محمدرضا پهلوی را که به ویژه از سوی سیاستمداران خارجی بسیار مورد سوء استفاده قرار می‌گرفت

۱. همان، ص ۶۳.

۲. خاطرات دکتر محمدعلی مجتهدی، طرح تاریخ شفاهی هاروارد، به کوشش حبیب لاجوردی، نشر کتاب نادر،

ص ۴-۱۵۳.

به نوعی نفی کند می‌گوید:

(رضاخان) یک شخص بی‌سواد، یک شخصی که مهتر (نظافت کننده اصطبل) بود، مغزش درست کار می‌کرد. محمدرضا شاه، نه این مهتر نبود، این عزیز دردانه پدر و مادر بود، مغزش درست کار نمی‌کرد در درجه اول علم جاسوس را وزیر دربار و همه کاره خود کرده بود...

حبیب‌الله لاجوردی نیز می‌گوید:

از هوش و ذکاوت شاه خیلی سخن گفته‌اند — حتی خارجی‌ها مثل آقای کیسینجر. محمدعلی مجتهدی: والله از هوش و ذکاوت؟ بنده وارد به امور سیاسی نبودم و نیستم و متخصص سنجش هوش و استعداد نیستم. آقای کیسینجر مرد سیاسی است و شاید گفته‌اش هم از روی (حساب‌های) سیاسی باشد.^۱

این صراحت که علی‌القاعده از یک شخصیت علمی انتظار می‌رود، در بیان دکتر مجتهدی هم نسبت به امریکا وجود دارد و هم نسبت به محمدرضا پهلوی، اما متأسفانه به دلایلی که در ادامه به آن اشاره خواهیم نمود آقای اکبر اعتماد صرفاً در برابر زورگویی‌های امریکا و به طور کلی غربی‌ها مواضع بحقی اتخاذ می‌کند. موضع قابل تحسین اولین رئیس سازمان انرژی اتمی نسبت به قوانین ناعادلانه نظام بین‌المللی که توسط کشورهای انحصارطلب تدوین شده است

نیکسون به خوبی درک کرده بود که پیکار مستقیم با نهضت‌های رو به رشد و مرکز گریز، حاصلی جز شکست برای امریکا در پی نخواهد داشت. بر اساس این رهیافت و به منظور پرهیز از تکرار تجربه تلخ ویتنام، امریکا به ایجاد پایگاه‌های منطقه‌ای اقدام کرد که از برجسته‌ترین آنها ایران، برزیل و... بود.

۱. همان، ص ۳ - ۱۹۰.

بعضا به گونه‌ای به سیاست کلان کشور در دوران پهلوی دوم تعمیم داده می‌شود که خواننده به یکباره تصور می‌کند نکند راوی از سیاست‌های نظام حاکم بر کشور دیگری سخن می‌گوید. البته در این‌گونه موارد بلافاصله مصاحبه‌کننده سعی می‌کند تا حدودی دیدگاه آقای اعتماد را تعدیل کند. در برداشتی کلی خواننده درمی‌یابد که راوی نمی‌خواهد سخنی بر زبان آورد که وابستگی‌های سیاسی پهلوی‌ها روشن‌تر شود. همین امر نیز وی را دچار تناقض گفتاری جدی می‌سازد. آقای اعتماد در فرازی می‌گوید:

مقاومت سرسختانه ایران در این زمینه و نرفتن زیر بار شرایط ناگواری که امریکایی‌ها می‌خواستند تحمیل کنند، موجب شد که کشورهای دیگر هم زیر بار نروند. بدین‌ترتیب ایران به طور اتفاقی بازیگر اصلی صحنه شد و در موضع مقدم جبهه مخالفت قرار گرفت. (ص ۱۷۸)

در این فراز سیاست مستقلی برای پهلوی دوم ترسیم و تا حد سردمداری و پرچمداری کشورهای استقلال‌طلب از امریکا تعبیر شده است. مصاحبه‌کننده که چنین لباسی را به هیچ‌وجه بر قامت محمدرضا پهلوی برانزده نمی‌بیند در چند فراز مداخله می‌کند:

[افخمی] موضعی که ایران در این زمینه گرفته بود، که مفهومی مخالفت با غرب و یا فرار از غرب نبود، احتمالا یک درگیری انتقادآمیز و در عین حال فعال و سازنده می‌توانست باشد. نظر شما چیست؟ [اعتماد] بله درست می‌فرمایید ما هیچ‌وقت با غرب سر نزاع نداشتیم و سیاست اعلی‌حضرت این نبود که با غرب مخالفت کند. به نظر من فلسفه سیاست خارجی اعلی‌حضرت همان است که شما گفتید یعنی درگیری انتقادآمیز و سازنده البته لازمه این کار و برای اینکه این سیاست در عمل مفهوم پیدا کند، ایجاد یک «موقعیت داد و ستد» bargaining position بود. (ص ۲۱۹)

اینکه در این داد و ستد چه روابطی حاکم بود در ادامه به آن خواهیم پرداخت، اما آقای اعتماد اوج مقاومت خویش را در برابر برنامه‌های امریکا برای عقب‌نگه‌داشتن کشورهای اسلامی و برتری دادن به اسرائیل در منطقه برگزاری کنفرانس تخت جمشید در ایران عنوان

می‌کند:

از همان ابتدای این تحولات با علم به اینکه مسأله انتقال تکنولوژی هسته‌ای برای ایران جنبه حیاتی دارد، مذاکراتی با «جامعه هسته‌ای امریکا» (American Nuclear Society) و سپس با «جامعه هسته‌ای اروپا» (European Nuclear Society) و جامعه انرژی اتمی ژاپن (Energy Japan Atomic Society) برای بررسی مسأله انتقال تکنولوژی هسته‌ای داشتیم و در نتیجه این مذاکرات قرار شد یک کنفرانس بین‌المللی در ایران تشکیل شود و سه جامعه فوق‌الذکر هم در تشکیل آن با ما مشارکت داشته باشند و به اصطلاح «sponsor – Co» کنفرانس باشند. این کنفرانس که کنفرانس انتقال تکنولوژی هسته‌ای (Conference on the Transfer of Nuclear Technology) نامیده شد در آوریل ۱۹۷۷ به مدت یک هفته در تخت‌جمشید برگزار گردید. (ص ۲۱۲)

اغراق‌گویی در مورد این کنفرانس کار را به جایی می‌رساند که آقای اعتماد نه تنها مدعی استقلال ایران می‌شود، بلکه سخن غریبی درباره تلاش محمدرضا پهلوی برای خارج کردن اقیانوس هند از زیر نفوذ قدرت‌های جهانی (هر چند در مورد صرفاً شوروی می‌تواند صادق باشد) مطرح می‌سازد:

در مورد روابط ایران و امریکا تأثیر کنفرانس این بود که موقعیت ایران تقویت شد و مخصوصاً اعلی‌حضرت احساس کردند که سیاستی که تاکنون تعقیب شده موجه بوده است و نیز اینکه ایران تنها نیست و زمینه مقاومت در برابر فشارهای امریکا در کشورهای گیرنده تکنولوژی مستحکم‌تر شده است. علاوه بر این اعلی‌حضرت از نقش رهبری ایران در این زمینه بسیار خوشحال بودند و فکر می‌کردند که این امر به سیاست خارجی ایران استحکام تازه‌ای می‌بخشد. باید به خاطر داشته باشیم که در آن زمان اعلی‌حضرت سیاست تازه‌ای را در اقیانوس هند تعقیب می‌کردند و آن هم اساسش به طور خلاصه بر این اصل قرار داشت که اقیانوس هند باید از زیر نفوذ قدرت‌های جهانی بیرون آید. (ص ۲۱۷)

برای اینکه روشن شود این سخن آقای اعتماد تا چه حد گزافه‌گویی است، موضع امریکا را در مورد کنفرانس تخت‌جمشید از زبان ایشان مرور می‌کنیم:

دولت امریکا در این کنفرانس مشارکت وسیعی داشت و تعدادی از مسئولان تراز اول سیاست اتمی امریکا در آن شرکت کردند. جیمی کارتر که از اهمیت سیاسی این کنفرانس آگاه شده بود، در یک اقدام بی‌سابقه در این نوع موارد پیامی خطاب به اعلی‌حضرت فرستاد و ضمن اشاره به اهمیت کنفرانس برای کنفرانس و شرکت‌کنندگان آرزوی موفقیت کرد. (ص ۲۱۵)

بنابراین به اعتراف آقای اعتماد نه تنها کنفرانس، سردمداری مقاومت علیه سیاست‌های زورگویانه امریکا را به عهده نداشته، بلکه به شدت رضایت خاطر آنها را نیز جلب کرده است. البته قطعاً مراد از قدرت‌های جهانی در این روایت آقای اعتماد صرفاً اتحاد جماهیر شوروی است که در آن ایام محمدرضا پهلوی همه امکانات کشور را در خدمت بسط و گسترش حوزه نفوذ امریکا و محدودسازی حوزه نفوذ رقیب واشنگتن قرار داده بود. این سیاست بر اساس تز

انبار کردن تسلیحات در برخی کشورها در مناطق حساس جهان با هدف پاسداری از سلطه امریکا صورت می‌گرفت. در این ارتباط می‌توان دکترین نیکسون را به صورت نظریه‌ای توصیف کرد که بر مبنای آن، کشورهای دست‌چین شده در نقاط استراتژیک که توان تأمین منابع مالی لازم را داشتند می‌بایست نقش فعال سیاسی و نظامی در منطقه ایفا می‌کردند. نیکسون به خوبی درک کرده بود که پیکار مستقیم با نهضت‌های رو به رشد و

امریکا و انگلیس هرگز مایل نبودند محمدرضا به کشورهای اسلامی منطقه نزدیک شود؛ زیرا این روابط در جهت تأمین منافع اسرائیل - که پایگاه اصلی منطقه‌ای آنها به حساب می‌آمد - نبود. تقویت این پایگاه و تضعیف کشورهای اسلامی و عربی لازم و ملزوم یکدیگر بودند؛

مرکز گریز، حاصلی جز شکست برای امریکا در پی نخواهد داشت. بر اساس این رهیافت و به منظور پرهیز از تکرار تجربه تلخ ویتنام، امریکا به ایجاد پایگاه‌های منطقه‌ای اقدام کرد که از برجسته‌ترین آنها ایران، برزیل و... بود. برای نمونه، ارتشبد حسن طوفانیان در مورد چگونگی القای برنامه‌های مورد نظر از طریق محافل مختلف می‌گوید:

من با شاه در مورد شاخ افریقا صحبت کردم پیش از اینکه با کارتر صحبت بکند. در این اتفاق حبشه، پیش از حبشه صحبت کردم نباید بگذارند حبشه کمونیست بشود. می‌دانستم، من با یک جاهایی ارتباط دارم اینها را صحبت می‌کردم با فهمیده‌ها، آدم‌هایی که به این جاها آشنایی داشتند فهمیده بودند صحبت می‌کردم، شاه وقتی که... پیش از اینکه کارتر را ببیند با من صحبت کرد. بعد هم به من گفت: «اصلا کارتر نمی‌دانست، نمی‌داند تاریخ را، نمی‌داند Horn Of Africa چیست... تو فرودگاه یک خبرنگار از او (شاه) یک سؤال کرد راجع به شاخ افریقا. گفت، اگر خطری ایجاد بشود ما مثل عمان نیرو خواهیم فرستاد.»^۱

اسرائیل از قبل حمایت امریکا و انگلیس علاوه بر تبدیل شدن به یک قدرت هسته‌ای، بار مالی تمامی پرونده‌های تسلیحاتی خود را بر ایران تحمیل می‌کند.

طوفانیان در خاطرات خود شمه‌ای از خدمات محمدرضا پهلوی را به امریکایی‌ها در نقاط مختلف جهان که بر اساس طرح نیکسون صورت می‌گیرد بیان می‌دارد. دردآور اینکه بخش اعظم درآمدهای نفتی ایران به این دکترین اختصاص می‌یابد. بر اساس این طرح علاوه بر انباشت تسلیحات مورد نیاز در

این کشورها برای مقابله با تهدیداتی که متوجه منافع امریکا می‌شد، هزینه‌های نصب دستگاه‌های پیچیده استراق سمع و ثبت تحرکات و پرداخت‌های کلان به کارشناسان امریکایی

۱. خاطرات ارتشبد حسن طوفانیان، طرح تاریخ شفاهی هاروارد، زیبا، ۱۳۸۱، ص ۶- ۷۵.

نیز برگرده ملت ایران تحمیل می‌شد. بدین‌منظور شاه همواره حتی بودجه عمرانی کشور را قربانی زیاده‌خواهی کاخ سفید می‌ساخت. علینقی عالیخانی وزیر اقتصاد دهه ۴۰ پهلوی دوم در این ارتباط می‌گوید:

هر چند یکبار، همه را غافلگیر می‌کردند و طرح‌های تازه برای ارتش می‌آوردند، که هیچ با برنامه‌ریزی درازمدت مورد ادعا جور در نمی‌آمد. در این مورد هم یکبارہ دولت خودش را مواجه با وضعی دید که می‌بایست از طرح‌های مفید و مهم کشور صرف نظر نماید تا بودجه اضافی ارتش را تأمین کند.^۱

وی همچنین در این مورد سخن می‌گوید که شاه مرتب از بودجه عمرانی که در مقایسه با بودجه نظامی به هیچ وجه قابل توجه نبود می‌کاست تا امریکایی‌ها حجم بیشتری از سلاح‌های مورد نظر خود را به ایران ارسال دارند:

از یک طرف برای من باعث تعجب بود که هر دفعه گرفتاری مالی پیش می‌آمد، بیشترش به خاطر برنامه‌های شاه و مرتب توپ زدن به بودجه‌های عمرانی بود، هویدا هم هیچ مقاومتی نشان نمی‌داد و زود تسلیم می‌شد.^۲

ابوالحسن ابتهاج رئیس سازمان برنامه و بودجه بعد از کودتای ۲۸ مرداد نیز در مورد تابعیت محض محمدرضا پهلوی از سیاست‌های امریکا می‌گوید:

رادفورد (رئیس سابق ستاد ارتش امریکا) گفت اگر روزی جنگی بین قدرت‌های بزرگ پیش بیاید قبل از اینکه ایران از وقوع جنگ اطلاع پیدا کند جنگ تمام شده است، زیرا در چنین جنگی فقط سلاح‌های اتمی استفاده خواهد شد و دیگر فرستادن افراد از این جبهه به آن جبهه مطرح نخواهد بود، به این جهت کشورهایی مانند ایران، ترکیه و پاکستان احتیاجی به ارتش‌های بزرگ ندارند این اولین باری بود که من چنین مطلبی را از جانب یکی از ارشدترین مقامات امریکایی شنیدم... آنگاه با شدت از نظر رئیس مستشاران

۱. خاطرات علینقی عالیخانی، طرح تاریخ شفاهی هاروارد، نشر آبی، ص ۲۱۲.

۲. همان، ص ۲۲۵.

نظامی امریکا در ایران انتقاد کردم و گفتم هر سال هنگامی که بودجه ارتش ایران برای سال بعد منتشر می‌شود و من با افزایش هزینه مخالفت می‌کنم و نظر خود را به شاه ابراز می‌دارم شاه جواب می‌دهد که مقامات نظامی امریکا در ایران حتی این افزایش را هم کافی نمی‌دانند.

با عصبانیت گفتم محض رضای خدا ترتیبی بدهید که این‌گونه تناقض‌گویی بین مقامات مختلف امریکا روی ندهد. اظهارات من به حدی با شدت و حرارت بیان می‌شد که خداداد فرمانفرمائی‌ان بلافاصله به همسرم آذر تلفن کرد و گفت کار فلانی تمام است. شاید حق با او بود زیرا بلافاصله چند روز انتقال اختیارات مدیر عامل سازمان برنامه به نخست‌وزیر به شرحی که در جای خود خواهد آمد صورت گرفت.^۱

اینکه امریکایی‌ها در واقع جهت‌گیری بودجه ایران را مشخص می‌ساختند و کوچک‌ترین اعتراض رئیس سازمان برنامه بودجه موجب می‌شود که وی را به فوریت عزل کنند خود بیانگر میزان وابستگی - و البته به تعبیر آقای اعتماد، استقلال محمدرضا پهلوی! - است هر چند البته انعقاد قرارداد کاپیتولاسیون بین ایران و امریکا که حاکمیت ملی کشورمان را کاملاً نفی کرد چندان جایی برای این بحث نمی‌گذارد که آیا ایران دوره پهلوی می‌توانسته در حوزه مسائل داخلی استقلال داشته باشد یا خیر، چه رسد به حوزه بین‌الملل. در اینجا قبل از ادامه این بحث لازم است به نکته‌ای اشاره شود؛ قطعاً آقای اعتماد در آن زمان از اینکه علی‌رغم همه خدمات ایران به امریکا، واشنگتن حاضر نبوده تهران در زمینه مسائل هسته‌ای به پیشرفتی نائل آید به شدت متأثر بوده است و این امر یعنی تعلق به منافع ملی در لابه‌لای روایات ایشان دیده می‌شود. همچنین روشن است که به عنوان یک ایرانی از زورگویی‌های امریکا خشنود نبوده است:

بخش اساسی مشکلات ما با امریکا در مورد موافقت‌نامه دوجانبه، بیشتر به این موضوع استفاده از سوخت‌های مصرف شده در راکتور مربوط می‌شد. امریکایی‌ها می‌گفتند که

اگر شما سوخت را از ما می‌خرید، بعد از اینکه آن سوخت در راکتور کار کرد و مقداری از آن تحلیل رفت و وقتی بقیه آن از نیروگاه خارج می‌شود، بقیه عملیاتی که با آن سوخت می‌شود باید با موافقت آنها باشد. یعنی ما دیگر بر سرنوشت آن سوخت حاکم نبودیم. مثلاً نمی‌توانستیم آن را بدون موافقت آمریکا به کشور دیگری بفروشیم. نمی‌توانستیم بدون موافقت آمریکا مواد سوختی آن را از آن جدا کنیم. به علاوه حتی اگر سوخت را هم از آمریکا نمی‌خریدیم و از منبعی دیگر تأمین می‌کردیم، اگر این سوخت در یک نیروگاه ساخت آمریکا مصرف می‌شد، باز همان شرایطی که عرض کردم بر آن حاکم می‌شد. در واقع کشورهای دارنده تکنولوژی هسته‌ای بدین ترتیب می‌خواستند حاکمیت خود را بر برنامه سوخت اتمی کشورهای دریافت کننده تحمیل کنند... شواهد متعددی داشتیم که نشان‌دهنده این بودند که آنها در این زمینه مقاصد سیاسی و اقتصادی خود را نادیده نمی‌گیرند. (ص ۱۸۱)

اما اینکه به چه دلیل آقای اعتماد نمی‌خواهد به این واقعیت بپردازد که چرا آمریکا اسرائیل را بر همه پایگاه‌های استراتژیک خود در منطقه برتری می‌داده است چندان روشن نیست. نباید فراموش کرد واشنگتن در همان زمان که بیشترین سخت‌گیری‌ها را در زمینه مسائل هسته‌ای بر ایران دوران پهلوی - که کاملاً تحت قیومیتش قرار داشت - اعمال می‌کرد، به اسرائیل همه نوع مساعدت را نموده بود تا علاوه بر تکنولوژی سوخت، به سلاح هسته‌ای نیز دست یابد. بنابراین برخلاف آنچه آقای اعتماد در مورد علت نگرانی آمریکا در زمینه گسترش سلاح هسته‌ای مطرح می‌سازد، نوع ارتباطاتی که بر محمدرضا پهلوی در زمینه مسائل هسته‌ای تحمیل می‌شود، بیانگر جهت‌گیری‌هایی متفاوت از این نگرانی است. برای نمونه علی‌رغم تمایل کشورهای عربی و اسلامی به همکاری با ایران در مسائل هسته‌ای به اعتراف آقای اکبر اعتماد، محمدرضا پهلوی هرگز به این امر پاسخ مثبت نمی‌دهد:

کشورهای عربی در جوار آژانس بین‌المللی انرژی اتمی یک گروه تشکیل داده بودند که مسائل انرژی اتمی را تعقیب کند و گزارش‌هایی برای کشورهای عربی تهیه کند. این گروه در کنفرانس عمومی آژانس، که سالی یکبار جلسه تشکیل می‌داد فعالیت زیادی

داشت. وقتی من برای اجلاس کنفرانس عمومی آژانس بین‌المللی انرژی اتمی یا برای جلسات شورای حکام آژانس به وین می‌رفتم اغلب با این گروه جلساتی داشتیم... هر بار در مورد کشورهای عربی با اعلی‌حضرت صحبت کردم، استقبال نکردند و علاقه‌ای نشان ندادند و هر دفعه هم که از من برای سفر به آن کشورها دعوت می‌کردند و به اعلی‌حضرت عرض می‌کردم، می‌فرمودند حالا وقتش نیست یا اصلاً لازم نیست. بدین‌ترتیب همکاری ایران با کشورهای عربی مطرح نبود. (ص ۹ - ۱۸۸)

آقای اعتماد اگر ارتباط با کشورهای اسلامی و عربی را مفید تشخیص می‌داده و در جلسات آنها شرکت می‌جسته است باید از خود بپرسد شاه بر اساس کدام سیاست دیکته شده تقویت تشکل این کشورها را نفی می‌کرده است؟ اگر اولین رئیس سازمان انرژی اتمی می‌خواهد ترسیم کند که پهلوی دوم در عرصه بین‌المللی موضع مستقلی را دنبال می‌کرده است پس چرا ابتدایی‌ترین نشانه استقلال، یعنی تنظیم ارتباطات فرامرزی بر اساس منافع ملی را شاهد نیستیم؟ آمریکا و انگلیس هرگز مایل نبودند محمدرضا به کشورهای اسلامی منطقه نزدیک شود؛ زیرا این روابط در جهت تأمین منافع اسرائیل - که پایگاه اصلی منطقه‌ای آنها به حساب می‌آمد - نبود. تقویت این پایگاه و تضعیف کشورهای اسلامی و عربی لازم و ملزوم یکدیگر بودند؛ لذا بی‌جهت نیست که پهلوی دوم ضمن نفی چنین ارتباطی بیشترین روابط را در منطقه با اسرائیل برقرار می‌سازد. اسرائیل از قبل حمایت آمریکا و انگلیس علاوه بر تبدیل شدن به یک قدرت هسته‌ای، بار مالی تمامی پرونده‌های تسلیحاتی خود را بر ایران تحمیل می‌کند. شاید تصور شود که محمدرضا پهلوی با کشورهای عربی - اسلامی تعارض‌هایی به صورت شخصی داشته است، اما روایت آقای اعتماد این شائبه را نیز که ایران آن دوران انتخابی بر اساس سلاطین شاه داشته است کاملاً منتفی می‌سازد:

پاکستان جزء آر. سی. دی بود در این سازمان ایران و پاکستان و ترکیه عضو بودند. مطالب مختلفی در آر. سی. دی مطرح بود که یکی مسأله انرژی اتمی بود... آن وقت کمیسیون انرژی اتمی پاکستان رئیسی داشت به نام «منیر احمدخان» که مرد بسیار دانا

و فعالی بود... او هم می‌خواست با ایران همکاری‌های وسیع اتمی داشته باشد و هم از ایران می‌خواست یک سری برنامه‌های تحقیقاتی پر هزینه را شروع کند... در واقع هر دو ما با هم همدرد بودیم، ولی نوع وظایفمان با هم تفاوت داشت. ما هر دو معتقد بودیم که ما شرقی‌ها بالاخره باید حساب کار خودمان را بکنیم و با هم باشیم. غربی‌ها چرا به ما زور می‌گویند... من در مورد پاکستان بارها با اعلی‌حضرت گفتگو داشتم. پاکستانی‌ها ایران را متحد طبیعی خود می‌دانستند. میل داشتند در زمینه اتم، که برای آنها مسأله اساسی بود، با ایران روابط نزدیک و طرح‌های مشترک داشته باشند... اعلی‌حضرت حاضر نبودند... ما با پاکستان هیچ نوع همکاری ملموسی نداشتیم. (ص ۲ - ۱۹۰)

بنابراین صرفاً مسأله کشورهای عربی نیست. عملکرد محمدرضا نباید موجب تقویت کشورهای اسلامی می‌شد. فردی چون اعتماد که دارای عرق ملی است به سهولت می‌تواند این موضوع را تشخیص دهد که ارتباط با کشورهای عربی و اسلامی در راستای منافع ملی ایران به حساب می‌آید، اما چرا محمدرضا پهلوی رشد و توسعه ملت را قربانی منافع امریکا و انگلیس و پایگاه اصلی آنها یعنی اسرائیل می‌سازد؟ در اینجا خواننده خاطرات یا باید نظریات کارشناسانه آقای اعتماد را بپذیرد که بر اساس آن با پاکستان و سایر کشورهای اسلامی و

از جمله تناقض‌های دیگر خاطرات آقای اعتماد، در ترسیم سیاست‌های داخلی محمدرضا پهلوی رخ می‌نماید. از یک‌سو راوی این خاطرات، ایران را در دوران پهلوی دوم به سرعت در حال رشد و ترقی ترسیم می‌نماید و از سوی دیگر معترف است ملت ایران از ابتدایی‌ترین موهبت‌ها در سال‌های پایانی حکومت پهلوی‌ها محروم بوده است.

عربی منطقه در زمینه تکنولوژی هسته‌ای می‌بایست همکاری می‌کردیم یا امتناع محمدرضا

نبود آب آشامیدنی و ناگزیری مردم به مصرف آب جویبارها که احشام و جانوران مختلف از آن مصرف می‌کردند، همچنین نداشتن حتی یک حمام عمومی کوچک که نشان می‌دهد دست کم در شش ماه دوران سرما امکان نظافت و تپه‌یر بدن وجود نداشت، شمه‌ای از وضعیت بهداشت را روشن می‌سازد. (روستاییان در فصل گرما خود را در جویبارها شستشو می‌دادند).

پهلوی را از ارتباط با این کشورها تأمین کننده مصالح ایران بپندارد؛ به عبارت دیگر نمی‌توان هم دو عملکرد پهلوی و هم نظریات کارشناسانه آقای اعتماد را درست پنداشت و قطعاً یکی در راستای منافع ملی و دیگری در تعارض با آن قرار دارد.

از جمله تناقض‌های دیگر خاطرات آقای اعتماد، در ترسیم سیاست‌های داخلی محمدرضا پهلوی رخ می‌نماید. از یک‌سو راوی این خاطرات، ایران را در دوران پهلوی دوم به سرعت در حال رشد و ترقی ترسیم می‌نماید و از سوی دیگر معترف است ملت ایران از ابتدایی‌ترین

موهبت‌ها در سال‌های پایانی حکومت پهلوی‌ها محروم بوده است:

شرایط آن روز در داخل مملکت چه بود؟ ایران در آن سال‌ها با سرعتی کم‌نظیر در حال رشد و توسعه بود. هر سال در حدود یک میلیون نفر به جمعیت کشور اضافه می‌شد و بیش از یک میلیون نفر به تعداد افراد تحت پوشش نظام آموزشی اضافه می‌گردید. کشور به سرعت صنعتی می‌شد. (ص ۸۹)

اگر فرض را بر آن گذاریم که آقای اعتماد به دلایلی از هیچ یک از بخش‌های جامعه آن روز جز بخش انرژی، اطلاعاتی نداشته است دست کم بر اساس آنچه وی در زمینه کاری خود شرح داده، نه تنها در مسیر تولید گام برنمی‌داشته و به «سرعت صنعتی» نمی‌شده است بلکه در زمینه‌های مختلف در مسیر وابستگی و مصرفی شدن حرکت می‌کرده است.

آقای اعتماد در روایتی دیگر به درستی با وضعیتی که در سال‌های آخر حکومت پهلوی در آن قرار داشتیم، حرکت در مسیر صنعتی شدن را ناممکن اعلام می‌کند:

فراموش نکنیم که در سال‌های آخر ما نه تنها در بسیاری از دهات برق نداشتیم، حتی برای مصرف برق شهرها در تنگنا بودیم و اغلب در تهران خاموشی داشتیم من به خاطر دارم که در یکی از جلساتی که در نخست‌وزیری تشکیل می‌شد و صفی اصفیا ریاست آن را داشت بحث فراوان روی این داستان داشتیم که شهرک غرب که در دست ساختمان بود برق می‌خواست و دولت برق نداشت به این شهرک بدهد. آیا به این ترتیب می‌توان جامعه را به سرعت صنعتی کرد... (ص ۹۰)

اعتراف به خاموشی‌ها و محروم بودن قاطبه ملت ایران از موهبت برق زمانی صورت می‌گیرد که آقای اعتماد می‌خواهد به درستی، ضرورت سرمایه‌گذاری را در زمینه انرژی هسته‌ای به اثبات برساند، اما نباید فراموش کرد در میانه دهه ۱۹۸۰ ایران می‌توانست از این منبع بخشی از انرژی مورد نیاز خود را برآورده سازد؛ بنابراین زمانی که (بین ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۷) نزدیک به هفتاد درصد جمعیت کشور (که در روستاها زندگی می‌کردند) به طور کلی از موهبت برق محروم بودند و وضعیت در شهرها نیز آن‌گونه بود که خود آقای اعتماد به آن معترف است (یعنی حتی تهران که به لحاظ سیاسی برای پهلوی‌ها مهم بود گاهی هشت ساعت دچار قطعی برق می‌شد) چگونه می‌توان مدعی پیشرفت صنعتی شد تا چه برسد به پیشرفت سریع صنعتی؟! شاید گفته شود کارخانه‌ها و مراکز صنعتی از انرژی گاز برخوردار بودند. مجادله آقای اعتماد با آموزگار (بعد از کنار گذاشته شدن هویدا از نخست‌وزیری) یک سال قبل از آغاز خیزش سراسری ملت ایران علیه رژیم پهلوی، روشن می‌سازد در این زمینه از چه وضعیتی برخوردار بوده‌ایم:

گفتم آقای آموزگار معذرت می‌خواهم، من نمی‌توانم وزیر نیرو بشوم. گفت چرا! گفتم برای اینکه دولت ایران در این زمینه خیلی قصور کرده... در کشوری که این همه گاز دارد، هنوز گاز به کسی نداده‌اند. اینها چیزهای اولیه است که باید در جامعه تأمین کرد.

خوب شما یک وضعی درست کرده‌اید که قابل تحمل نیست و حالا می‌گویید من بیایم این وضع را درست بکنم. اینکه دو روزه و پنج روزه نمی‌شود. یک سال و دو سال هم من این کار را نمی‌توانم بکنم. ولی در این مدت در مقابل توقع مردم قرار می‌گیرم. شما می‌خواهید یک دفعه همه را بیندازید گردن من. من این میراث را نمی‌توانم قبول بکنم.

(ص ۱ - ۱۲۰)

در این زمینه آقای اعتماد به چند سؤال خوانندگان خاطراتش قادر نخواهد بود پاسخ دهد؛ اول آنکه چگونه آموزگار که در روزهای اول منصوب شدن به نخست‌وزیری وزرایش را انتخاب می‌کرده مسئول وضع ناهنجار کشور در پایان دوره حاکمیت پهلوی‌ها بوده است؟ ثانیاً اگر کشور به سرعت در مسیر پیشرفت قرار داشت چگونه در زمینه‌های پایه‌ای و اساسی هیچ‌گونه اقدامی صورت نگرفته بود؟ ثالثاً کدام کشور را می‌توان سراغ گرفت که بدون انرژی توانسته باشد کوچک‌ترین گامی در مسیر صنعتی شدن بردارد؟ رابعاً اگر کشور در مسیر صنعتی شدن قرار داشت چرا باید آقای اعتماد وضعیت آن دوران را غیرقابل تحمل اعلام کند و حاضر به پذیرش میراث گذشتگان نباشد؟ بنابراین واقعیت همان است که آقای اعتماد در این فراز از خاطرات خود به آن معترف است و به همین دلیل نیز ملت ایران نتوانست وضعیت اسفبار آن دوران را تحمل کند و دست به یک اعتراض سراسری زد. اگر کشور به سرعت در مسیر صنعتی شدن بود به طور قطع مردم به حاکمیت امریکا و انگلیس و دیکتاتور مورد حمایتشان در ایران پایان نمی‌دادند. همان‌گونه که اشاره شد، آقای اعتماد صرفاً در زمینه انرژی به وضعیت فاجعه‌بار کشورمان در آن دوران می‌پردازد، در حالی که مشکل به همین موضوع ختم نمی‌شد که صرفاً ملتی با دارا بودن بزرگ‌ترین منابع گازی کاملاً از این نعمت محروم باشد. وضعیت بهداشت در ایران آن روز بسیار تأسفبارتر از وضعیت انرژی بود. باقر پیرنیا در خاطرات خود وضعیت بهداشت نوار مرزی کشور را با اتحاد جماهیر شوروی که در دوران جنگ سرد بسیار حائز اهمیت بود و به ظاهر به این مناطق رسیدگی بیشتری نسبت به سایر نقاط کشور می‌شد این‌گونه توصیف می‌کند:

به سالمندان و پیشوایان ده پس از اظهار خوشوقتی از این سفر، گفتم اعتباری را که در اختیار دارم محدود است و چون به هر دهی که می‌رفتم چهار مسأله آب آشامیدنی، گرمابه، برق و مدرسه مورد توجه اصلی قرار داشت، گفتم هر کدام از این چهار برنامه را که مورد علاقه شماست بگویید تا آن را پس از آمادگی اعتبار انجام دهیم. همه بی‌کمترین اختلافی اظهار کردند که ما تنها برق می‌خواهیم! من در پاسخ گفتم آب آشامیدنی و یا حمام می‌اندیشم بر برق مقدم باشد. آنان مسیری را نشان دادند که ده سرسبزی و آبادی بود در خاک شوروی که ضمناً برق هم داشت. اهالی رباط گفتند برای ما مایه شرمساری است که شب در تاریکی بمانیم و آنان از روشنایی سود جویند از این رو برای حفظ غرور خود میل داریم برق داشته باشیم.^۱

نبود آب آشامیدنی و ناگزیری مردم به مصرف آب جویبارها که احشام و جانوران مختلف از آن مصرف می‌کردند، همچنین نداشتن حتی یک حمام عمومی کوچک که نشان می‌دهد دست کم در شش ماه دوران سرما امکان نظافت و تطهیر بدن وجود نداشت، شمه‌ای از وضعیت بهداشت را روشن می‌سازد. (روستاییان در فصل گرما خود را در جویبارها شستشو می‌دادند). در این فراز از خاطرات، استاندارد وقت خراسان صرفاً به چهار نیاز ابتدایی که همه اهالی مرزنشین با شوروی از آن محروم بودند اشاره دارد. شاید تصور شود که آنان از سایر نیازهای مبرم چون درمان، جاده و... بهره‌مند بوده‌اند. فراز دیگری از این خاطرات سایر ابعاد اسفبار زندگی ملت ایران را روشن می‌سازد:

از آنجا به عشق‌آباد در کنار اترک رفتیم. در این منطقه که یکی از بخش‌های پرآب و مستعد شمال خراسان است... در مسیری که حرکت می‌کردیم مردم آگاه شده بودند و می‌دانستند در گروه ما دکتر و دارو و ابزار پزشکی وجود دارد همه بیماران خود را به کنار جاده رسانده و منتظر هیأت بودند... در برگشت و میان راه به یک کامیون واژگون شده برخوردیم از راهنما پرسش شد چگونه این کامیون را به بجنورد نبرده‌اند؟ گفت:

به علت نبودن راه و افزود: هم‌اکنون ده هزار تن غله در انبارهای غله‌مان وجود دارد که هیچ مؤسسه ترابری آماده حمل آن نیست. (همان، ص ۶۰-۳۵۹)

برای روشن شدن ابعاد زندگی نکبت‌بار ملت ایران در دوران پهلوی دوم که به طور قطع آقای اعتماد از آن بی‌خبر نبوده و ترجیح داده در مورد آن سکوت کند، فرازی از خاطرات قائم‌مقام حزب رستاخیز را نیز مرور می‌کنیم:

هشترود از جهت انتخاباتی یکی از بخش‌های تبریز بود و مرکز آن آذران که قبلاً سراسکندر نام داشت که در فاصله ۱۲۰ کیلومتری تبریز در مسیر جاده تبریز به تهران واقع شده است. هشترود با توجه به کثرت جمعیت آن، که در آن موقع نزدیک به دویست هزار نفر بود، تبدیل به شهرستان شد... این شهرستان فاقد هرگونه راه شوسه بود. در زمستان برف زیاد می‌بارید و می‌توان گفت که تمام روستاها حداقل سه ماه تمام در میان برف محصور می‌شدند... تازه در فصل بارندگی هم به علت طغیان رودخانه‌ها که حتی یک پل روی آنها ساخته نشده بود، رفت و آمد بین روستاهای هشترود امکان‌ناپذیر می‌شد. بدین‌ترتیب کناره این منطقه از ابتدایی‌ترین وسایل محروم بودند و به طور اسفناکی زندگی می‌کردند. روستاییان ساکن روستاهای هشترود با هزار زحمت گاهی خود را برای رفع نیازهای ضروری به «قره‌چمن» در بین راه تهران و تبریز و ساکنین روستاهای غربی خود را به مراغه می‌رساندند. در چنین شرایطی که نه آبی، نه راهی، نه برقی، نه پزشکی، نه بهداشتی و نه هیچ‌گونه آبادانی در منطقه بود، در دوره بیست و سوم من عنوان نمایندگی هشترود را پیدا کردم... می‌گویم عنوان نمایندگی پیدا کردم برای اینکه سخنی منطبق بر واقعیت گفته باشم، زیرا که در دوره بیست و سوم همچنان‌که اشاره رفت مانند دوره‌های ۲۱ و ۲۲ انتخاباتی در کار نبود. فقط تشریفات ظاهری انتخابات انجام می‌شد.^۱

توصیف آقای موسوی از وضعیت آذربایجان، مربوط به اواخر حکومت پهلوی‌ها بر ایران

است. در این روایت فردی که در مقام تطهیر حاکمیت بیگانگان در آن دوران برآمده ناگزیر به بیان برخی واقعیت‌ها شده است. برای اینکه مشخص شود در سایر شهرهای بزرگ نیز وضعیت چگونه بوده، مناسب است رشته کلام به رئیس برنامه و بودجه دهه پنجاه داده شود تا مطالبات مردم کاشان را در سال ۱۳۵۵ بازگو نماید:

ض. ص: چه سالی بود این، آقای دکتر، حدوداً ع م: ۱۳۵۵ یعنی ۱۹۷۶. این داستانی که گفتم نتیجه‌ای که می‌خواهم بگیرم این است که ما رفتیم در شهر کاشان... از یک طرف با این خانم‌هایی که دبیر بودند و آموزگار بودند، همه چادر سیاه و صورت بسته و این حرف‌ها [مواجه شدیم] از طرف دیگر تقاضای قبرستان، از طرف دیگر اینکه چرا برق مثلاً مرتب سر ۲۲۰ [ولت] نیست...^۱

این بدان معنی است که مردم در شهرستان‌ها علاوه بر رنج بردن از قطع ممتد برق و مشکلات متعدد دیگر، آن هم دو سال قبل از سقوط پهلوی‌ها در شهرستان بزرگی مانند کاشان، حتی به سبب نداشتن یک قبرستان بهداشتی در عذاب بوده‌اند. در آن سال‌ها مردم مردگان خود را در فضای آزاد بر روی تخته سنگی شستشو می‌دادند که بسیار غیر بهداشتی بود (به ویژه در مورد کسانی که به دلیل امراض واگیردار فوت کرده بودند)؛ بنابراین ادعای اینکه چنین جامعه‌ای به سرعت در مسیر صنعتی شدن حرکت می‌کرد کاملاً بی‌اساس است، به ویژه اینکه در چارچوب سیاست‌های کلان آمریکا که صرفاً تقویت اسرائیل در منطقه بود، دانش صنعتی و تکنولوژیکی در هیچ زمینه‌ای به ایران انتقال نیافت. آقای اعتماد به درستی حساسیت واشنگتن را برای جلوگیری از رشد ایران در زمینه هسته‌ای بیان می‌کند، اما این محدودیت صرفاً در زمینه دانش هسته‌ای نبود بلکه شامل همه زمینه‌ها می‌شد و علی‌رغم خدمات توصیف‌ناپذیر محمدرضا پهلوی به آمریکا و انگلیس نمی‌توان ادعا کرد که در دوران حاکمیت این دو کشور بر این مرز و بوم، صنعت پایه‌ای به ایران انتقال یافته باشد. جالب توجه اینکه

۱. خاطرات عبدالمجید مجیدی، وزیر مشاور و رئیس سازمان برنامه و بودجه سال‌های ۶ - ۱۳۵۱، تاریخ شفاهی هاروارد، گام نو، ۱۳۸۱، ص ۲ - ۵۱.

چند نمونه از انتقال صنایع کلیدی به ایران توسط بلوک شرق صورت گرفت. ذوب آهن اصفهان و تراکتورسازی تبریز از مصادیق این سخن به شمار می‌روند. محمدرضا پهلوی در این مورد کاملاً معترف است که امریکا جز بهره‌برداری از ملت ایران هدف دیگری را دنبال نمی‌کرده است. هوشنگ نهاوندی در خاطرات خود به نقل از محمدرضا پهلوی در جریان سفر به لهستان، چکسلواکی، مجارستان و بلغارستان در مورد اینکه چرا ایران نمی‌توانست از منافع سیاست‌های مستقلانه بهره‌گیر می‌نویسد:

چرا نباید به کشورهای بلوک شرق نزدیک‌تر شویم... آنها شریکان اقتصادی قابل اعتمادی هستند ما باید از رقابت بین دو بلوک بهره ببریم اگر این کار را نکرده بودیم هرگز نمی‌توانستیم کارخانه‌های ذوب‌آهن اصفهان، ماشین‌سازی اراک، تراکتورسازی تبریز و... را بسازیم. باج‌خواهی امریکاییان و بانک جهانی را در مورد ذوب‌آهن به یاد دارید؟... پس از این تک‌گویی تکان دهنده و پراحساس، زنگ زد و دستور داد برایمان دو گیلان و یسکی بیاورند.^۱

البته امریکایی‌ها اعتقاد داشتند که تکنولوژی عقب‌مانده شرقی نمی‌تواند توازن مورد نظر آنها را در منطقه برهم بزند؛ بنابراین اجازه می‌دادند تا محمدرضا پهلوی امکاناتی را از این کشورها وارد سازد، اما نکته‌ای که در اینجا حائز اهمیت است و می‌تواند میزان دست‌نشانده بودن محمدرضا پهلوی را مشخص کند اینکه علی‌رغم همه این مصادیق، مرتب به دستور مستقیم واشنگتن براساس روایت افرادی چون ابوالحسن ابتهج از بودجه عمومی کاسته و همه درآمدهای نفتی به بهانه خرید تسلیحات روانه امریکا می‌شده است. محمدرضا پهلوی به بهای تحقیر ملت ایران سعی در جلب رضایت کسانی داشت که وی را با کودتا به قدرت رساندند. این در حالی بود که ۷۰ درصد جمعیت ایران از نعمت سواد محروم بودند و حتی دبیرستان‌های تهران چهار نوبته اداره می‌شدند. رئیس برنامه و بودجه دهه پنجاه به سه نوبته

۱. هوشنگ نهاوندی، آخرین روزها، پایان سلطنت و درگذشت شاه، ترجمه مریم سیحون و سوراسرافیل، شرکت

کتاب امریکا، ۱۳۸۳، ص ۸۲.

بودن دبیرستان‌ها در تهران اعتراف دارد:

ح. ل: یک مثالی که مطرح شده این است؛ در شرایطی که امکانات فراوان مالی داشتیم دلیلی نداشت که در آن سال‌های آخر بعضی از دبیرستان‌های تهران دو نوبته یا سه نوبته کار بکنند... ع. م: والله مسأله به نظر من این طور مطرح می‌شود که اگر ما توسعه اقتصادی خیلی آهسته‌تر و آرام‌تری را دنبال می‌کردیم طبعا در بعضی زمینه‌ها خیلی نمی‌توانستیم سریع پیش برویم...^۱

آقای اعتماد به درستی حساسیت واشنگتن را برای جلوگیری از رشد ایران در زمینه هسته‌ای بیان می‌کند، اما این محدودیت صرفاً در زمینه دانش هسته‌ای نبود بلکه شامل همه زمینه‌ها می‌شد و علی‌رغم خدمات توصیف‌ناپذیر محمدرضا پهلوی به امریکا و انگلیس نمی‌توان ادعا کرد که در دوران حاکمیت این دو کشور بر این مرز و بوم، صنعت پایه‌ای به ایران انتقال یافته باشد.

از جمله مسائل غیر قابل هضم دیگر در خاطرات آقای اعتماد تطهیر پهلوی‌ها از لفت و لیس‌های معاملات خارجی است. بنیانگذار سازمان انرژی هسته‌ای که خود به لحاظ مالی منضبط بوده است برای اثبات این مسأله که در قراردادهای خارجی هیچ پولی خارج از قرارداد رد و بدل نمی‌شده است به گونه‌ای سخن می‌گوید که گویا دربار بدون هیچ‌گونه شائبه‌ای پاک و مطهر بوده است. محمدرضا پهلوی که برای بهره‌مندی از همه پورسانت‌ها در معاملات تسلیحاتی، کل خریده‌های نظامی را از طریق طوفانیان در اختیار خود گرفته بود، پادشاهی که حیثیت و اعتبار برایش مطرح نبود و

شکستن نظم و مقررات و نظام کارشناسی در خریده‌های نظامی برای رسیدن به سالی دست کم

۱. خاطرات عبدالمجید مجیدی، همان، ص ۱۵۴.

یک میلیارد دلار کمترین اهمیتی نداشت، چگونه می‌توانست از معاملات سالانه دو میلیارد دلاری سازمان انرژی اتمی بگذرد. عباس میلانی در کتاب *معمای هویدا* در مورد فعالیت‌های غیر قانونی و فساد مالی محمدرضا و دربار می‌نویسد:

شهرام پسر ارشد شاهدخت اشرف، در آن روزها به عنوان دلال و کارچاق کن شهره شهر بود... بی‌پرواترین عمل او فروش آثار ملی و عتیقه‌های مملکت بود... اعضای خاندان سلطنت شاه را متقاعد کرده بودند که برای گذراندن امور خود هم که شده، باید در فعالیت‌های اقتصادی مملکت شرکت کنند و حق دلالی بگیرند... حتی پرویز ثابتی هم تجربه‌ای مشابه رئیس بانک داشت. گزارشی درباره فعالیت‌های غیر مجاز برخی از اعضای خاندان سلطنت تدارک کرد و گزارش نه تنها مفید فایده‌ای نشد، بلکه خشم شاه را نیز برانگیخت... در گزارش دیگری، سازمان سیا «ایادی» را کانال اصلی فعالیت‌های اقتصادی شاه می‌داند.^۱

ویلیام شوکراس نویسنده انگلیسی نیز در کتاب خود با اشاره به این امر که محمدرضا پهلوی حاضر نبود جلو فساد خانوادهاش را بگیرد می‌نویسد:

به تدریج که سال‌ها می‌گذشت هویدا بیشتر متوجه می‌شد که دارد یک سیستم به شدت پوسیده و فاسد را اداره می‌کند. در حالی که در انتظار عمومی از رؤیاهای پیشرفت شاه دفاع می‌کرد به طور خصوصی با خرید مقادیر هنگفت اسلحه مخالفت می‌ورزید و تشخیص داده بود که پس از افزایش بهای نفت در ۴ - ۱۹۷۳ فساد به صورتی زننده درآمده است... در ۱۹۷۸ هویدا سرانجام شاه را راضی کرد که مقرراتی برای فعالیت‌های تجارتی خانوادهاش وضع کند... لیلا همسر مطلقه هویدا می‌گوید: آنها ایران را نه یک کشور بلکه یک تجارتخانه می‌پنداشتند.^۲

البته مشاور خانم فرح دیبا در کتاب خاطرات خویش روایت دیگری در این زمینه دارد. وی

۱. عباس میلانی، *معمای هویدا*، آتیه، ص ۹ - ۳۴۷.

۲. ویلیام شوکراس، *آخرین سفرشاه*، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، البرز، ۱۳۶۹، ص ۲۶۷.

در نقل یکی از ملاقات‌هایش با محمدرضا پهلوی در ماه‌های آخر سلطنتش می‌نویسد:

قبل از ترک دفتر فکر کردم لازم است اشاره‌ای به حیف و میل‌های بیش از حد خانواده سلطنتی در کارهای اقتصادی بکنم، او که گویی یکه خورده بود، گفت: چه می‌خواهید بگویید؟ یعنی خانواده من حق ندارد مانند سایر شهروندان به فعالیت تجاری بپردازد؟^۱

البته دلیل این مخالفت صریح شاه با جلوگیری از فساد دربار را باید در دخیل بودن شخص وی در پورسانت‌های کلان خرید تسلیحات و تجهیزات نظامی جست. اما با وجود شواهد و قرائن فراوان و روایت‌های متعدد وابستگان به دربار که این جماعت حریص و طماع از هیچ‌گونه امکان مالی نمی‌گذشتند، آقای اعتماد کمترین اشاره‌ای به سوء استفاده از این قراردادهای میلیاردری نمی‌نماید:

سه سال بعد از انقلاب من روزی در آلمان با Haunsechild، معاون کل وزارت تکنولوژی آلمان، ملاقاتی داشتم. این شخص که به علت سمت خود در آلمان در همه مراحل مذاکرات و نیز ساختن نیروگاه بوشهر وارد بود و نقش اساسی در جنبه‌های این طرح که به دولت آلمان مربوط می‌شد بازی می‌کرد تمام جزئیات کار را می‌شناخت. او در این ملاقات به من مطلبی گفت که خلاصه آن این است: من امروز می‌خواهم یک مطلبی را برای شما فاش کنم که خودم از آن خجالت می‌کشم، ولی با توجه به روابط دوستانه و آکنده از اطمینانی که با هم داشتیم، نمی‌توانم بیش از این موضوع را از شما پنهان کنم. شما نهایت سعی را کردید که در طرح نیروگاه بوشهر هیچ نوع استفاده غیر موجه نشود و دلیلی هم وجود نداشت که غیر از این باشد ولی متأسفانه مؤسسه K.W.U تا آخر رعایت این اصل را نکرد و پول‌هایی پرداخت که قابل توجیه نبود. البته این پرداخت به طرح نیروگاه آسیبی نرساند و تأثیری در چرخش کار نداشت، ولی دور از اصول درستکاری بود، ما در ایران در سال‌های پیش سفری داشتیم به نام «لاینتال»... لاینتال به مسئولان K.W.U اخطار می‌کرد که درست است که تاکنون اشکالی در کار

۱. از کاخ شاه تا زندان / وین، خاطرات احسان نراقی، انتشارات رسا، ص ۵۰

نیروگاه بوشهر نبوده است و کار طبق برنامه پیش می‌رود. اما شما باید توجه داشته باشید که در ایران افراد متنفذی هستند که می‌توانند چوب توی چرخ شما بکنند... بعد از این مقدمه‌چینی لیلینتال به K.W.U پیشنهاد می‌کند که با مقداری هزینه از خود رفع خطر کند. البته Haunsechild اسم آن شخص متنفذ را برد و من او را می‌شناسم از قرار معلوم در موارد دیگر نیز به این حیل‌های شرم‌آور دست زده بوده است... گفتم: شما غربی‌ها خود از همه فاسدتر هستید، عجیب‌تر اینکه برای شستن گناهان خود شرقی‌ها را مرتبا در رسانه‌های همگانی خود به فاسد بودن متهم می‌کنید... من شکی ندارم که لیلینتال افسانه ساخته است. (ص ۶-۱۴۵)

در این فراز آقای اعتماد با قاطعیت رشوه‌گیری حتی در خارج حوزه مدیریت خود را نفی می‌کند و بحث سفیر آلمان را یک افسانه ساخته و پرداخته شده می‌خواند. جالب اینکه در این زمینه آقای اعتماد می‌پذیرد که در طرف فرانسوی قرارداد نیروگاه دارخوئین، رشوه‌هایی رد و بدل می‌شده است اما در مورد محمدرضا پهلوی و درباریان اخذ رشوه را افسانه می‌خواند. بدون اینکه خواسته باشیم این نکته درست و منطبق با واقع مطروحه از جانب ایشان را مبنی بر اینکه غربی‌ها در تجارت جهانی خود مروج فسادند، نفی کنیم، این مسأله را نمی‌توان نادیده گرفت که آنها دست کم در حفظ ظاهر از مهارت بالایی برخوردارند، اما دست‌پروردگان غربی‌ها در ایران بسیار گستاخ و بی‌بند و بار عمل می‌کردند. این حقیقت تلخ را آقای اعتماد کاملاً نادیده گرفت و به درستی به فساد اروپاییان به نقل از نماینده مؤسسه «فراماتم» اشاره دارد:

داستان از این قرار است که بنا به درخواست «ژیسکاردستن» رئیس‌جمهور فرانسه مقداری پول به یکی از بازماندگان خاندان سلطنتی فرانسه به عنوان مشاور در روابط عمومی داده‌ایم. البته این پول با سازمان انرژی اتمی ایران ارتباط پیدا نمی‌کند و در قرارداد و میزان آن تأثیری ندارد و ما آن را از بودجه خودمان پرداخت کرده‌ایم، ولی بهانه این پرداخت قرارداد نیروگاه دارخوئین است... من آن شخص را می‌شناختم و می‌دانستم که اعلی‌حضرت هم او را می‌شناسد. (ص ۱۴۷)

چگونه خواننده خاطرات آقای اعتماد می‌تواند بپذیرد که غربی‌ها در این معاملات میلیاردری، پورسانت‌های کلان می‌گرفتند اما دست‌نشانندگان آنها در ایران از هرگونه فساد مبرا بودند؟ آیا آقای اعتماد تصور می‌کند با کتمان واقعیت‌ها در مورد فساد داخلی آن ایام قادر به محو واقعیت‌ها خواهد بود؟ شاید روایت آقای ابتهاج در این زمینه یادآور برخی مسائل برای ایشان باشد:

تا وقتی که به اسناد محرمانه وزارت خارجه انگلیس دسترسی پیدا نکرده بودم اصرار شاه در آن جلسه برایم به صورت یک معما باقی مانده بود. در تیرماه ۱۳۳۶ راجر استیونز سفیر انگلیس به لندن گزارش می‌دهد که اقبال نخست‌وزیر در یک روز به طور جداگانه با او و سفیر امریکا ملاقات داشته و نزد هر دو از رویه شاه کله کرده و راجع به مشکلات خود با «اربابش» صحبت نموده است... تقریباً یک ماه پس از این جریان استیونز گزارشی در مورد فعالیت‌های شاه در معاملات، به لندن ارسال می‌دارد که قسمت‌هایی از آن به شرح زیر درج می‌شود:... شکی نیست که اشتباهات همایونی در معاملات و دخالت در طرح‌های عمرانی تدریجاً افزایش پیدا کرده است... در واقع کمتر فعالیت اقتصادی است که دست شاه و دوستان او و فامیلش رو به آن دراز نشده باشد... راه موفقیت در معاملات از طریق جلب حمایت او (شاه) است، آن هم بوسیله دلال‌هایی که حسن شهرتشان قابل بحث است، و بدین ترتیب به تقاضای آنها اولویت داده می‌شود. در این نوع موارد منافع سلطنتی معمولاً به طور محرمانه تأمین می‌شود و شاه به وسیله اشخاص و نوکرهایی که به آنها اطمینان دارد عمل می‌کند. از آن جمله اند بهبهانیان و یا اعضای فامیلش که آنها نیز به نوبه خود استفاده می‌برند. من هیچ‌گاه این نوع داستان‌ها را در مورد اینکه چنین معاملاتی از طریق رشوه به شخص شاه انجام می‌شود جدی تلقی نمی‌کردم و ترجیح می‌دادم که فکر کنم این معاملات با دادن سهم مخفی و غیره صورت می‌گیرد. ولی تعداد روایت‌های رشوه‌گیری‌های مستقیم و غیر مستقیم اعلی‌حضرت یا مقربین و فامیل او به حدی زیاد است که دیگر نادیدن آنها

غیر ممکن است...^۱

البته همین اصرار بر پنهان کردن واقعیت‌ها در مورد پهلوی‌ها موجب می‌شود که خواننده چندان ادعای آقای اعتماد را در مورد نرفتن زیر بار فشار دلالان و مفسدان، نپذیرد به ویژه اینکه در یک مورد ایشان اعتراف دارد که زیر بار فشار آموزگار رفته است. کسانی که مناسبات آن روز را می‌دانند به خوبی بر این امر واقف‌اند که نخست‌وزیر به هیچ وجه در برابر محمدرضا پهلوی قدرتی نداشت. بنابراین تسلیم شدن اعتماد در برابر فشار آموزگار بدان معناست که ایشان به طریق اولی با اعمال نظر از موضع بالاتر همراه می‌شده است:

مدتی از انتصاب ستوده‌نیا به معاونت وزارت نیرو نگذشته بود که یک روز او سراسیمه به دفتر من آمد و گفت مشکل دارد. خیلی ناراحت بود. به او گفته بودند که باید یک قولنامه برای خرید یک نیروگاه اتمی تهیه کند. این همان نیروگاهی است که قبلاً گفتم که آموزگار طرح آن را برای من فرستاده بود و پاسخ می‌خواست. ستوده‌نیا در این زمینه کاملاً مثل من فکر می‌کرد. یعنی عقیده داشت که این عمل نه لزومی دارد، نه احتیاجی به آن داریم... از من نظر خواست. من فکر کردم که او نباید در ابتدا با رئیسش سرشاخ شود. مخصوصاً اینکه می‌دانستم که رئیسش، یعنی تقی توکلی، وزیر نیرو، هم در این زمینه اصلاً نظری ندارد و او هم احتمالاً زیر فشار قرار گرفته است... به او پیشنهاد کردم، که متن یک قولنامه را تهیه کند که وزارت نیرو تحت شرایطی آمادگی خود را اعلام می‌دارد که یک نیروگاه اتمی از آن مؤسسه مربوطه بخرد... در هر صورت قبول کرد و با هم متن قولنامه (letter of intent) را تهیه کردیم. این متن اصلاً جز بازی با لغات و کلمات چیز دیگری را دربر نداشت. (ص ۱ - ۱۳۰)

حتی اگر بپذیریم که آقای اعتماد برای رهایی از فشار آموزگار به یک قرارداد صوری تن می‌دهد، این موضوع می‌تواند مبنایی برای درک مناسبات پیچیده‌تر باشد. این عزم ایشان به منظور تطهیر دربار، زمانی بیشتر برای خواننده ابهام‌آمیز می‌شود که در

۱. خاطرات ابوالحسن ابتهاج، ص ۵ - ۳۴.

امریکایی‌ها اعتقاد داشتند که تکنولوژی عقب‌مانده شرقی نمی‌تواند توازن مورد نظر آنها را در منطقه برهم بزند؛ بنابراین اجازه می‌دادند تا محمدرضا پهلوی امکاناتی را از این کشورها وارد سازد، اما نکته‌ای که در اینجا حائز اهمیت است و می‌تواند میزان دست‌نشانده بودن محمدرضا پهلوی را مشخص کند اینکه علی‌رغم همه این مصادیق، مرتب به دستور مستقیم و اشنگتن براساس روایت افرادی چون ابوالحسن ابتهجاج از بودجه عمومی کاسته و همه درآمدهای نفتی به بهانه خرید تسلیحات روانه امریکا می‌شده است.

پاسخ به پرسش مصاحبه‌کننده مبنی بر اعلام اسامی افرادی که فشار می‌آوردند تا قراردادی خارج از حوزه کارشناسی منعقد شود، حاضر به پاسخگویی نمی‌شود:

گفتید امریکایی‌ها کسانی را به جان اعلی‌حضرت می‌انداختند؟ مثل کی [اعتماد] مثل بعضی از کسانی که در دولت بودند یا به نحوی صاحب نفوذ بودند. البته نمی‌گویم اینها از عوامل امریکا بودند، یا از منافع امریکا دفاع می‌کردند. حتماً آنها هم دلایلی از لحاظ منافع ملی برای رفتار خود داشتند که با طرز فکر من منافات داشت. اینها کسانی بودند که گفتگو داشتند با امریکایی‌ها... امریکایی‌ها با اطمینانی که به خودشان داشتند به نحو بارز و بدون پرده‌پوشی فشار می‌آوردند. آنها فکر می‌کردند که ما به طور عادی باید حرف‌های آنها را گوش کنیم و بپذیریم. در فشارشان لحنی آمرانه وجود داشت و همین امر باعث طغیان من می‌شد. (ص ۷۱ - ۷۲)

اولا امریکایی‌ها به چه علت لحن آمرانه و دستوری داشتند؟ اگر دولت دست‌نشانده‌ای در ایران وجود نداشت آیا اصولاً می‌توانستند تحکم کنند؟ ثانياً امریکایی‌ها برای اجرای منویاتشان

که بر اساس مصالح ملی نبود عواملی در ایران داشتند که دربار نیز بخشی از آن بود. اگر جناب آقای اعتماد در برابر برخورد تحکمی امریکایی‌ها که در تعارض با مصالح ملی بود طغیان کرده بود (که البته هر فرد معتقد به منافع ملی می‌بایست چنین کند) چرا بحث روشن شدن ماهیت این جریان که برخلاف مصالح ملی عمل کرده نه تنها موضعی که نشان از طغیان داشته باشد ندارد، بلکه می‌گوید: «احتمالا آنها هم دلایلی از لحاظ منافع ملی برای رفتار خود داشتند.» اگر هر دو طرف توجیه منطقی داشتند که دیگر دلیلی بر طغیان آقای اعتماد وجود نداشت، اما اگر امریکایی‌ها آمرانه زمینه کار کارشناسی را در کشور نفی می‌کردند و حکم بر نادیده گرفته شدن مصالح ملی ایرانیان می‌دادند و عده‌ای ایرانی نیز همین فرمول را دنبال می‌نمودند نباید علی‌القاعده امروز عملکرد آنان را این‌گونه توجیه کنیم. محمدرضا پهلوی همین شیوه را همان‌گونه که اشاره شد در ارتش دنبال می‌کرد و همه حوزه‌های کارشناسی را در بخش‌های نیروی هوایی، نیروی زمینی، نیروی دریایی و... تعطیل کرده بود. امریکایی‌ها تصمیم می‌گرفتند که چه تجهیزاتی خریداری شود. در ایران نیز طوفانیان که به هیچ وجه تخصصی در این زمینه‌های پیچیده نداشت تنها مسئول خرید و انعقاد قرار داده بود:

[ارتشبد] جم: اعلی‌حضرت شخصا انتخاب می‌کرد، دستور می‌داد به طوفانیان که طوفانیان بروند بخرد، نه وزارت جنگ کنترلی داشت روی این خریده‌ها، نه ستاد ارتش‌داران کنترلی داشت، اعلی‌حضرت بود و بانک مرکزی و طوفانیان و سفارت امریکا، اصلا ارتش هم اطلاعی نداشت. وقتی که شما اسلحه می‌خرید، اول باید بدانید این اسلحه را برای چی می‌خرید، برای کدام ارتش می‌خرید، آن وقت می‌شود رفت به اینکه ما احتیاج داریم به این قبیل سلاح‌ها و بعد بروند بگردند ببینند این سلاح‌ها را چه کسانی می‌سازند بهترین آن را کی می‌سازد، کی زودتر تحویل می‌دهد... یک روز می‌دیدیم هشتصد تا تانک میاد نه حساب کرده بودند که خوب هشتصد تا تانک میاد، اول این، آدم لازم داره، جا می‌خواهد اینها آموزش لازم دارند، وسایل آموزشی لازم دارند. بعد لجستیک می‌خواهند، چه وسایل نگهداری لازم دارند؟ چه وسایل هدفیابی و

اینها لازم دارند؟ چه سیستم فرماندهی لازم دارد؟... یک روز می‌گفتند ۸۰۰ تا نفر بر خریدند، نمی‌دانم ۹۰۰۰ تا تانک خریدند، من که خودم رئیس ستاد بودم، من که اصلاً هیچ وقت اطلاع نداشتم.^۱

دست‌کم بر فردی چون آقای اعتماد پوشیده نیست که این‌گونه ارتباط با امریکا مبتنی بر فساد سیاسی و اقتصادی است. اینکه بیگانه برای کشور ما تصمیم بگیرد بی‌هیچ تردیدی نشان از عدم استقلال سیاسی رژیم دارد. همچنین حذف بدنه کارشناسی در مورد خریدهای نظامی مشخص‌کننده فساد اقتصادی است. راوی این خاطرات متأسفانه کمترین اطلاعاتی در زمینه ساختار وابستگی در ایران به خواننده خود نمی‌دهد با وجود اینکه از آن کاملاً مطلع است. برای درک بهتر قیودات آقای اکبر اعتماد می‌بایست ارتباط ایشان را با عناصر رژیم در خارج کشور از نظر گذراند. به طور قطع اگر

چنین شخصیت علمی‌ای بعد از خروج از کشور ارتباطش را با درباریان حفظ نمی‌کرد می‌توانست با حریت بیشتر در مقام ثبت خاطرات خود برآید. چنان‌که پیش از این اشاره شد، آن دسته از شخصیت‌های علمی که در دوران پهلوی برای نظریات کارشناسانه خود اعتبار قائل بودند بعد از انقلاب هرگز نتوانستند با جماعت درباری پیوندشان را حفظ نمایند، زیرا پرده‌ها کنار رفته بود و

آقای اعتماد به دلیل حفظ ارتباطش با افرادی چون اشرف که همه مورخان بعد از برادرش او را «ام‌الفساد» دربار خوانده‌اند، حریت علمی و کارشناسانه خود را نتوانسته حفظ کند. همین روابط آقای اعتماد موجب می‌شود که برخی تصمیمات خائنانه محمدرضا پهلوی در زمینه انرژی هسته‌ای را نیز توجیه کند.

۱. تحریر تاریخی شفاهی انقلاب اسلامی ایران، مجموعه برنامه داستان انقلاب از رادیو بی‌بی‌سی، به کوشش

عمادالدین باقی، نشر تفکر، ص ۸ - ۲۴۷.

بسیاری از مفاسدی که قبلاً از آن مطلع نبودند برملا شده بود، اما متأسفانه آقای اکبر اعتماد به دلیل حفظ ارتباط خود با افرادی چون فرح دیبا و اشرف پهلوی نتوانست خاطرات مفیدی چون ابوالحسن ابتهج، دکتر محمدعلی مجتهدی و... از خود باقی بگذارد. در زمینه ادامه پیوندهای آقای اعتماد در خارج کشور بدون اینکه خواسته باشیم طرفیتی در اختلافات ایجاد شده در درون هفته‌نامه کیهان چاپ لندن داشته باشیم به انعکاس چند مورد می‌پردازیم:

فرح پهلوی پس از یک سلسله مذاکراتی که به وسیله مسئول مالی خود، دکتر اکبر اعتماد با دکتر مصباح‌زاده مؤسس کیهان انجام داده بود، هفته گذشته بالاخره کلیه سهام کیهان شاهنشاهی به وسیله دکتر اعتماد و با سرمایه فرح پهلوی خریداری شده است.^۱

البته آقای بهروز صوراسرافیل در روایت متفاوتی در زمینه اختلافات داخل این هفته‌نامه می‌گوید:

در سال ۱۹۹۲ دکتر اعتماد طرحی را برای تصویب به هیأت مدیره آورد که به موجب آن حق انحلال و عزل هیأت مدیره از مجمع عمومی سلب و به نمایندگان صاحبان اکثریت سهام منتقل می‌شد... بر اساس این طرح اکبر اعتماد که نماینده سهام والاحضرت اشرف پهلوی بود، دیکتاتوری خود را بر مؤسسه کامل کرد... ظاهر خیرخواه، آرام و محترم اکبر اعتماد مرا فریب داد.^۲

البته نقل این روایت قطعاً به معنی قضاوت در مورد آقای اعتماد از موضع آقای صوراسرافیل نیست ولی آنچه در این زمینه حائز اهمیت است اینکه آقای اعتماد به دلیل حفظ ارتباطش با افرادی چون اشرف که همه مورخان بعد از برادرش او را «ام‌الفساد» دربار خوانده‌اند، حریت علمی و کارشناسانه خود را نتوانسته حفظ کند. همین روابط آقای اعتماد موجب می‌شود که برخی تصمیمات خائنانه محمدرضا پهلوی را در زمینه انرژی هسته‌ای نیز

۱. نشریه ملیون/ایران، چاپ لندن، ش ۸۲، خرداد ۱۳۶۴.

۲. پیام آزادگان، ۱۱ ژانویه ۱۹۹۵، نامه سرگشاده بهروز صوراسرافیل.

توجیه کند:

یادم هست که روزی یک خبرنگار اتریشی به ایران آمد و با اعلی‌حضرت مصاحبه کرد. او در این مصاحبه سؤالاتی از اعلی‌حضرت در زمینه انرژی اتمی کرد و پاسخ شنید. بعد مسأله تفاله‌های اتمی را مطرح کرد که ایران این مسأله را به چه نحو حل خواهد کرد. پاسخ اعلی‌حضرت تا آنجا که به خاطر دارم این بود که روزی که موقع این کار رسیده باشد، ایران در این زمینه امتیازی نسبت به کشورهای دیگر دارد و آن داشتن فضاهای وسیع بدون جمعیت است و می‌تواند راهی برای دفن این زباله‌ها پیدا کند و آنها را در اعماق بیابان‌های ایران دفن کند. خبرنگار اتریشی پرسید که اگر روزی این راه‌حل برای ایران پیدا شد، آیا ایران به کشورهای دیگر هم امکان خواهد داد که از فضاهای موجود در ایران استفاده کنند؟ پاسخ اعلی‌حضرت تا آنجا که به خاطر دارم این بود که «در آن موقع خواهیم دید. چرا نه؟» متعاقب این مصاحبه در یک سفر که من به اتریش رفتم، وزیر علوم اتریش که خانمی فعال بود (اسمش را یادم نیست) یک مهمانی نهار برای من ترتیب داد و بعد از نهار مسأله تفاله‌های اتمی را با اشاره به مصاحبه اعلی‌حضرت مطرح کرد. به او پاسخ دادم که این مسأله به آینده مربوط می‌شود و مادام که خود ما به راه‌حلی دست نیافته‌ایم باید صبر کرد. چند ماه بعد این خانم به تهران آمد. (ص ۵۵)

در این مصاحبه، پهلوی دوم به صراحت برای تبدیل نقاط کویری کشور به محل دفن زباله‌های اتمی کشورهای غربی اعلام آمادگی می‌کند. بعد از بیان صریح این مطلب، مذاکرات رسمی هم با برخی کشورهای اروپایی بدین منظور آغاز می‌شود. با وجود این آقای اعتماد این اعلام آمادگی و مذاکرات متعاقب آن را «شایعه‌ای مانند شایعه‌های دروغ رایج» در آستانه قیام مردم علیه پهلوی‌ها می‌خواند:

این مطالعات در کمیسیون شروع شد و جو همکاری خوبی هم برقرار بود. ولی دیگر فرصت نبود و با رسیدن انقلاب موضوع مسکوت ماند. امید اتریشی‌ها این بود که از این طریق به افکار عمومی اتریش بگویند که در جستجوی راه‌حل هستند. امید ما این بود که

به این وسیله مطالعات لازم را شروع کنیم و از دانش اتریشی‌ها استفاده کنیم. ولی باز هم باید تأکید کنم که موضوع مربوط می‌شد به زمانی که با آن هنوز ۳۰ یا ۴۰ سال فاصله داشتیم. در ماه‌های قبل از انقلاب که هر موضوعی بهانه‌ای برای حمله به دولت می‌شد این شایعه مثل همه شایعه‌های دروغ رایج شد که ایران تفاله‌های اتمی اتریش را در بیابان‌های ایران دفن کرده است. (ص ۵۵، ۵۶)

بدون شک اگر مردم ایران به وابستگی پایان نمی‌دادند مذاکراتی که توسط آقای اعتماد در مورد دفن زباله‌های اتمی غربی‌ها در مناطق کویری ایران آغاز شده بود، علی‌القاعده به سرانجام می‌رسید. زیرا اگر آقای اعتماد می‌توانست در برابر این تصمیم خائنانه ایستادگی کند نباید تن به مذاکره می‌داد و چنین سیاستی را علیه مصالح و شأن و منزلت ملت خود اعلام می‌نمود.

بدون شک اگر مردم ایران به وابستگی پایان نمی‌دادند مذاکراتی که توسط آقای اعتماد در مورد دفن زباله‌های اتمی غربی‌ها در مناطق کویری ایران آغاز شده بود، علی‌القاعده به سرانجام می‌رسید. زیرا اگر آقای اعتماد می‌توانست در برابر این تصمیم خائنانه ایستادگی کند نباید تن به مذاکره می‌داد و چنین سیاستی را علیه مصالح و شأن و منزلت ملت خود اعلام می‌نمود. اما متأسفانه ایشان به جای پذیرش حساسیت بحق مردم نسبت به این‌گونه خدمات زبانونه به دولت‌های غربی، آنها را با این توجیه که هنوز تا زمان دفن شدن تفاله‌های اتمی در ایران فاصله داشتیم، به دروغ‌پراکنی متهم

می‌کند. اولاً چه کسی این ادعای آقای اعتماد را می‌پذیرد که تشکیل کمیسیون و آغاز مذاکرات تخصصی برای ۳۰ یا ۴۰ سال دیگر بوده است، به ویژه اینکه این موضوع، مسأله روز کشورهای پیشرفته صنعتی بود و دولت‌های مزبور با اعتراضات حاد گروه‌های مدافع محیط

زیست با دفن این زباله‌ها در اروپا مواجه بودند؟! در واقع محمدرضا پهلوی موافقت کرده بود تا زباله‌های اتمی غربی‌ها برای حل این مشکل عاجل، در ایران دفن شود و مذاکرات نیز بدین منظور آغاز شده بود. اما اینکه گفته شود قرار بوده است مذاکراتی که با این سرعت آغاز شده برای ۴۰ سال دیگر تصمیم بگیرد، به هیچ رو پذیرفتنی نیست. ثانیاً دانشجویان و روشنفکران در آن زمان به صرف اتخاذ این تصمیم انتقاد داشتند و هرگز مدعی نبودند که زباله‌ای دفن شده است. مردم نیز بر اساس مصاحبه رسمی محمدرضا پهلوی از این تصمیم ابراز تنفر می‌کردند و آن را بخشی از خیانت‌های این طایفه به کشورشان می‌دانستند و به همین دلیل نیز درصدد پایان دادن به حاکمیت پهلوی‌ها برآمدند. بدون تردید اگر ملت ایران به دست‌نشانندگان بیگانه فرصت می‌داد این خیانت نیز به کارنامه سیاه پهلوی‌ها افزوده می‌شد، زیرا تصمیم به انجام آن اتخاذ شده بود و مذاکرات برای تعیین مراحل اجرایی این تصمیم به سرعت در حال پیگیری بود. با توجه به این مسائل، انتظار می‌رفت آقای اعتماد در این‌گونه موارد به جای انتقاد از ملت ایران، دست کم این خطای فاحش کسانی را که با آنها پیوند اقتصادی خورده است، می‌پذیرفت نه اینکه آنان را افرادی مستقل، عاری از هر فساد اقتصادی و معرفی کند.

با وجود این، خاطرات اولین مسئول سازمان انرژی اتمی کشور دارای قوت‌های بسیاری است و می‌تواند با درک روابط آمریکا با کشورهای تحت سلطه‌اش کمک شایانی به پژوهشگران و تاریخ‌نگاران این مرز و بوم نماید.

تأملاتی نظری و تاریخی در علل و انگیزه‌های پیدایش جریان آقای منتظری (۱۵)

آقای منتظری و سازمان سیا

دکتر سید حمید روحانی^۱

◆ چکیده

ملاقات جاسوسان سفارت امریکا با آقای منتظری که در جهت ارزیابی شخصیت و توانایی او در تحلیل مسائل و برآورد سرمایه‌گذاری احتمالی برای به کارگیری منتظری و جریان های وابسته به او در به شکست کشاندن آرمان‌های انقلاب اسلامی بود، از جمله مباحث مهمی است که تا به امروز از چشم مردم ایران و تحلیل‌گران تاریخ معاصر پنهان مانده است.

نویسندگان خاطرات آقای منتظری نیز در نوشته‌های خود به این ملاقات اشاره نکرده‌اند. اسناد منتشرنشده لانه جاسوسی نشان می‌دهد که سازمان سیا چه تلاش‌های مضاعفی برای شکار و شناسایی چهره‌های انقلاب و استفاده از آنها در جهت انحراف انقلاب اسلامی، تفرقه افکنی، و بر هم زدن وحدت

۱. مورخ انقلاب اسلامی.

ملی و نا امید کردن مردم به کار گرفته است.

بی تردید انتشار و بازخوانی بخشی از این اسناد منتشر نشده لانه جاسوسی امریکا در این مقاله پرده از این ملاقات برمی دارد و ما را در شناخت هر چه بیشتر زوایای پنهان پاره‌ای از اتفاقات مربوط به انقلاب اسلامی و «جریان منتظری» یاری خواهد داد و این واقعیت را آشکار خواهد کرد که ارتباط سازمان سیا با آقای منتظری و بیت او تنها از طریق منوچهر قربانی فر نبوده، بلکه این ارتباط پیشینه دیرینه‌ای داشته است.

کلیدواژه‌ها: منتظری، لانه جاسوسی، انقلاب اسلامی، ایران، امریکا.

با پیروزی انقلاب اسلامی ایران، بسیاری از معیارهای بین‌المللی، معادلات جهانی، پندارهای سیاسی، دیدگاه‌ها، برداشت‌ها، تحلیل‌ها و تفسیرهای متداول دیپلماسی، به کلی به هم ریخت و دگرگون شد و ناظران و کارشناسان امور بین‌الملل را با پدیده‌ای ناشناخته و پیچیده به نام «انقلاب اسلامی» روبه‌رو ساخت.

ابرقدرت‌های غرب و شرق در برابر انقلاب ایران و رهبر ژرفاندیش، وارسته و حق‌باور آن، شگفت‌زده و مبهوت شده بودند؛ رهبری که در عرصه سیاسی از هر گونه معامله، بند و بست، سازش، کرنش و عقب‌گرد، به شدت دوری می‌گزید و مذاکره و مراوده پشت پرده را رد می‌کرد؛ به جای تکیه به قدرت‌ها و ابرقدرت‌ها و کنار آمدن با آنها به ملت تکیه داشت؛ با ملت‌ها سخن می‌گفت، مصالح و منافع ملت‌ها را در نظر می‌گرفت؛ قدرت مادی و نظامی زورمداران را ناچیز و بی‌ارزش می‌شمرد؛ به خط قرمز جهانخواران بها نمی‌داد؛ یک موی «کوخ‌نشینان» را به همه «کاخ‌نشینان» ترجیح می‌داد؛ دست رد بر سینه تبهکاران جهانی و نفتخواران بین‌المللی می‌زد؛ مکاتب فریبده غرب و شرق و ایسم‌های وارداتی را مردود می‌شمرد؛ مکتب قرآن و آیین اسلام را تنها ایدئولوژی‌رهای بخش ملت‌ها و کشورها اعلام می‌کرد و توده‌های پابره‌نه، ستم‌دیده و مستضعف جهان را به اتحاد و انسجام در زیر پرچم توحید و درفش سربلند اسلام فرا می‌خواند.

تحلیل‌گران و کارشناسان امریکایی به رغم ناآشنایی با ویژگی‌ها و برجستگی‌های امام خمینی(س) و بهت‌زدگی در برابر راه و روش و سرشت آن مرد الهی درباره او چنین گزارش داده‌اند:

... روش اتخاذ تصمیم خمینی آرام و سنجیده است. او با صبر بی‌پایان همه نقطه نظرها را گوش می‌کند و به هنگام اخذ تصمیم، او تنها و بدون واسطه اقدام می‌کند. وقتی وی تصمیمی می‌گیرد قاطعانه از آن دفاع می‌کند... در جلسات انفرادی با غربی‌ها، یا آنها که تمایلی به غرب دارند، خمینی بسیار بی‌تفاوت است و عکس‌العملی در مقابل مطالب مورد بحث ندارد. اگر مطلبی می‌خواهد بگوید به روش معمول خود قاطعانه بیان می‌دارد. مذاکره به روش معمول (بده بستان) با خمینی مفهومی ندارد. در او جایی برای سازش و مصالحه وجود ندارد. احتمال اینکه کسی بتواند عقاید خمینی را به مقدار قابل توجهی تعدیل کند بسیار کم است، زیرا او به این‌گونه افراد با دید تحقیر و ظن می‌نگرد...^۱

آقای شریعتمداری تا آنجا که توان داشت در راه به بیراهه کشاندن انقلاب اسلامی ایران و حفظ تاج و تخت شاه کوشید و توطئه شوم بیگانگان و بیگانه‌پرستان را با دم زدن از قانون اساسی، آزادی انتخابات و آزادی مطبوعات پی گرفت.

استکبار جهانی و در رأس آن شیطان بزرگ که از موضع اندیشمندانه و انقلابی امام(ره)، سخت اندیشناک بودند، با همه نیرو به توطئه برخاستند تا رهبری انقلاب را از امام(ره) بگیرند و رهبران بدلی و ساختگی در برابر او به صحنه آورند. در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی، سازمان‌های جاسوسی سیا، موساد و ساواک، مهره‌های وابسته به کاخ سفید و دربار ایران، برخی از گروه‌ها و

۱. اسناد لانه جاسوسی (تحلیل‌های امریکا در مورد انقلاب اسلامی ایران)، ش ۳، ص ۲.

سازمان‌های سیاسی ایران و روحانی‌نماهای خودباخته همراه با ارتجاع منطقه بر آن شدند در برابر رهبری امام خمینی(ره)، رهبرانی بسازند؛ رهبرانی که سازشکار و معامله‌گر باشند و در شرایط مقتضی مصالح اسلامی و منافع ملی را در راه مطامع شیطانی و آز و نیاز نفسانی به مسلخ بکشند و قربانی کنند.

سیاست سیا، ساواک و درباریان شاه، با همدستی سران «جبهه ملی» این بود که در برابر موج انقلاب اسلامی، خط موازی را به کار بندند و پیش ببرند؛ در تظاهرات میلیونی حضور یابند؛ شعارهای فریبنده سردهند؛ رهبران بدلی را مطرح کنند؛ شعارهای مردمی و انقلابی را تعدیل کنند و انقلاب اسلامی را گام به گام به بیراهه بکشانند؛ شعار پوسیده و ارتجاعی «شاه باید سلطنت کند، نه حکومت» را بر سر

گروه‌های سیاسی مانند «جبهه ملی»، «نهضت آزادی» و... و نیز آقای شریعتمداری بار دیگر به تکاپو افتادند که سیاست امریکا را به کرسی بنشانند و به نام «حکومت مردم بر مردم» از استواری جمهوری اسلامی پیشگیری کنند.

زبان‌ها بیندازند؛ قانون اساسی مشروطه سلطنتی را قداست ببخشند و اجرای آن را از آرمان‌های ملت ایران بنمایانند و بدین‌گونه آرمان‌ها و اندیشه‌های اسلامی و مردمی امام(ره) را کمرنگ سازند و ایشان را به شکل زیرکانه و نامرئی از صحنه کنار زنند و رهبران دست ساز امریکا را جلوه ببخشند و بر موج انقلاب سوار کنند، تا از پیروزی ملت ایران و حاکمیت قوانین قرآن پیشگیری به عمل آورند.

سولیوان، آخرین سفیر امریکا در دربار شاه در گزارش خود، از روی یکی از این توطئه‌ها پرده بر می‌دارد و می‌نویسد:

تاریخ: ۱۱ دسامبر ۱۹۷۹ - سند شماره ۳۱

طبقه بندی: سری

شماره: تهران ۲۰۹۵

از: سفارت امریکا در تهران

به: وزارت امور خارجه واشنگتن. دی. سی - فوری

تهیه کننده گزارش: سولیوان

موضوع: تظاهرات عاشورا - شواهد اولیه

۱. تظاهرات صلح آمیزی که امروز در تاریخ ۱۰ دسامبر در تهران صورت گرفت، به وسیله رهبران مذهبی و نمایندگان بازار بسیج شده بودند. در هر حال، ترتیبات لازم برای سازماندهی این تظاهرات و کسب تفاهم با مأمورین امنیتی دولت ایران توسط نمایندگان جبهه ملی صورت گرفت. در جریان تظاهرات به کریم سنجابی، رهبر جبهه ملی ارج گذاشته شد و از طرف مردم استقبال خوبی از وی به عمل آمد.

۲. اردشیر زاهدی که مذاکره کننده اصلی دولت برای برنامه راهپیمایی بود، در غروب آن روز به من گفت که تعدادی از افراد ما نیز در این تظاهرات شرکت کردند و سعی کردند که آن را به میانه روی بکشانند. وی، همچنین متذکر شد که عده ای از میانه روها به جای عکس خمینی، عکس شریعتمداری را حمل می کردند.

۳. تمام اینها نشان دهنده همکاری بین دولت و رهبران میانه رو می باشد، تا بدین ترتیب، رهبران سیاسی میانه رو به جای خمینی کسب وجهه کنند. این برای شاه تاکتیک خوبی است، اگر او متعاقبا بخواهد با جبهه ملی به عنوان طرف اصلی برای تشکیل یک دولت ائتلافی مذاکره کند.

پیش از این، سناتور مصباح زاده در بحث درباره ضعف سیاسی جبهه ملی به ما گفته بود در صورتی که خواسته شود، کیهان می تواند در عرض چند هفته از اینها قهرمان ملی بسازد. موقعی که چند روز پیش من، او را دیدم، او به من گفت که وی در صدد است بعد از عاشورا دست به انتشار چیزی شبیه روزنامه بزند.

۴. به طور خلاصه، به نظر می رسد که اقداماتی در دست است تا از طریق دستکاری در افکار عمومی، جبهه ملی با زیرکی، رهبری مخالفین را از دست خمینی بیرون آورد. شاه

معتقد است که می‌تواند با جبهه ملی در مورد تشکیل یک سلطنت مبتنی بر قانون اساسی مذاکره کند، ولی با خمینی هرگز.

۵. زاهدی معتقد است که گروه خمینی از این تاکتیک آگاهند و ممکن است تظاهرات ۱۰ دسامبر (تاسوعا) را یک پیروزی برای میانه‌روها بدانند. بنابراین، ممکن است که بخواهند تظاهرات ۱۱ دسامبر (عاشورا) را به خشونت بکشانند، خصوصا اینکه خمینی نیز در بیانیه‌اش از جاری شدن «رود خون» در عاشورا سخن گفته است.

۶. فعالیت‌های صبح عاشورا نشان نمی‌دهد که چه اتفاقی خواهد افتاد. تعدادی کمتر از آنکه در روز تاسوعا (۱۰ دسامبر) جمع شده بودند، صبح خیلی زود جمع شد و به طرف خیابان شاه‌رضا در حرکتند...

۷. گروه‌هایی هم نزدیک سفارت به برگزاری برنامه‌های خاص عاشورا که عبارت‌اند از سینه زنی و زنجیرزنی مشغول بودند...

۸. اگر گروه خمینی بخواهند برای به دست گرفتن کنترل اوضاع، تظاهرات عاشورا را به خشونت بکشانند، بدون شک خواهند توانست به همین منظور تظاهر کننده کافی برای برآشفتن اوضاع بسیج کنند (گزارشی داشتیم مبنی بر اینکه عاملان تحریک کننده‌ای به جمعیت توصیه می‌کردند قصر شاه را که بدون شک توسط ارتش از آن محافظت می‌شود، به آتش بکشانند).

۹. از طرف دیگر، اگر گروه خمینی احساس کنند که از طرفداری عناصر مؤثری در مناطق نفتی، سیستم بانک‌ها و ادارات برخوردارند، ممکن است ترجیح دهند مقصود خود را با اعتصابات عملی کنند و بر دولت فشار آورند...

۱۰. در طول روز، ما گزارش‌های بیشتری خواهیم داد. بدبختانه در اوایل صبح باران قطع شد و هوا روشن و ملایم است و به نظر می‌رسد که هوا در طول ۱۲ ساعت دیگر نیز مناسب باشد. سولیوان^۱

به دنبال این توطئه، مطبوعات ارتجاعی و دست راستی منطقه و نیز رسانه‌های خارجی در

راه چهره کردن رهبران بدلی و ساختگی در برابر رهبری ضد استعماری و کاخ برانداز امام خمینی(ره) به تکاپو افتادند و خبرهایی از موضع برخی از رهبران «جبهه ملی» و سید کاظم شریعتمداری همراه با عکس و رپورتاژ در صفحه نخست نشریات و روزنامه‌های خود به چاپ رسانیدند و دیدگاه‌های سازشکارانه و به اصطلاح معتدل و میانه‌روی آنان را با تیترهای درشت منعکس ساختند.

برخی از مطبوعات ارتجاعی منطقه، عکس‌های شریعتمداری و کریم سنجابی را با عنوان رهبران مبارز ایران به صورت برجسته منتشر کردند و چنین نمایندند که نامبردگان نبض انقلاب ایران را در دست دارند!





آقای شریعتمداری در پاسخ خبرنگاران برون مرزی و درون مرزی از «قانون اساسی» و آزادی انتخابات سخن گفت و سخنان او در رسانه‌های مختلف بازتاب داشت؛ در آن شرایطی که ملت ایران یکدست و یک‌زبان خواهان سرنگونی شاه و نظام پادشاهی و استقرار جمهوری

اسلامی بودند، خبرنگار بی. بی. سی. با آقای شریعتمداری به مصاحبه نشست و این پرسش را مطرح کرد که «نظراتتان راجع به انتخابات آینده در ایران چیست؟» و او پاسخ داد:

... انتخابات باید طبق قانون اساسی در محیط کاملاً آزاد و به طور صحیح صورت گیرد... چنانچه در انتخابات آینده مانند گذشته عمل شود و آزادی وجود نداشته باشد، قهراً روحانیت و ملت ایران ساکت نخواهند نشست و آن وقت چنین مجلسی قانونی نخواهد بود... ما از هم اکنون اعلام می‌داریم که انتخابات آینده باید با حضور یک دولت صالح و خارج از چارچوب حزب و به طور صحیح و آزاد انجام گیرد. در هر حال، این از وظایف دولت است و اگر چنین نشود، دولت باید منتظر عکس‌العمل مردم و عواقب شوم آن باشد...^۱

«نهضت آزادی» از یک سو به ظاهر در صف ملت قرار داشت و از رهبری امام خمینی (ره) و همراهی با او دم می‌زد، اما در پشت پرده در دیدار با مأموران و منابع امریکایی، سیاست بده بستان و سازشکارانه را دنبال می‌کرد.

این موضع‌گیری آقای شریعتمداری در شرایطی بود که هنوز تا موعد برگزاری انتخابات مجلس شورای ملی یک سال و اندی مانده بود و در آن مقطع، از انتخابات مجلس سخن گفتن جایی نداشت. آقای شریعتمداری تا آنجا که توان داشت در راه به بیراهه کشاندن انقلاب اسلامی ایران و حفظ تاج و تخت شاه کوشید و توطئه شوم بیگانگان و بیگانه‌پرستان را با دم زدن از قانون اساسی، آزادی

انتخابات و آزادی مطبوعات پی گرفت. اما به رغم توطئه امام‌زدایی امریکا و عوامل و ایادی آن، انقلاب اسلامی ایران هر چه استوارتر به پیش تاخت و تاج و تخت شاه درهم شکسته شد و پیروزی از آن ملت ایران گردید. هر چند استکبار جهانی در این توطئه شکست خورد، ولی از

۱. بی. بی. سی. مرداد ۱۳۵۷.

پای ننشست و در مرحله دوم، نیروهای شیطانی خود را به کار گرفت که از استقرار نظام جمهوری اسلامی در ایران پیشگیری کند و حکومتی که مورد تأیید غرب بود در ایران حاکم سازد.

گروه‌های سیاسی مانند «جبهه ملی»، «نهضت آزادی» و... و نیز آقای شریعتمداری بار دیگر به تکاپو افتادند که سیاست امریکا را به کرسی بنشانند و به نام «حکومت مردم بر مردم» از استواری جمهوری اسلامی پیشگیری کنند. آقای شریعتمداری که در واقع زبان گویای این گروه‌ها و جریان‌ها بود، طی مصاحبه‌ای اعلام کرد:

... آنچه ما می‌خواهیم این است که حکومت از طرز حکومت استبدادی به حکومت مردم بر مردم برسد. قهرا در حکومت مردم بر مردم در مملکتی که

اکثریت آن مسلمان هستند و علاقه به اسلام دارند، تعالیم عالیه اسلام و احکام اسلامی مراعات خواهد شد...^۱

دنباله‌روی آقای شریعتمداری از سیاست امریکا و موضع‌گیری‌های او برخلاف خواست ملت، به شکل پنهان و آشکار در مراحل مختلف و مناسبت‌های گوناگون ادامه یافت. بنابر گزارش سفیر امریکا در ایران، در دی ۱۳۵۷ یکی از مقامات امریکایی در پی دیدار با آقای شریعتمداری گزارش داده است:

«نهضت آزادی» علاوه بر تلاش برای سرپا نگاه داشتن رژیم سلطنتی در خاندان پهلوی، با حضور خود در کنار امام(ره) و ادعای همراهی با ایشان می‌کوشید که از سلطه به اصطلاح چپی‌ها [بخوانید انقلابی‌ها] در عرصه قدرت پیشگیری کند و نیز امام(ره) را به میانه‌روی و اعتدال و معامله و مذاکره با امریکا تشویق کند.

... آیت‌الله شریعتمداری در رابطه با روابط آینده مابین ایران و امریکا خیلی مهربان و خوش‌بین بود. او قدردانی خود را از کمک‌های امریکا در گذشته اظهار داشت و متذکر شد که ایران همان اندازه محتاج به فروش نفت است که امریکا محتاج به خرید آن^۱ و خاطر نشان ساخت که ایران برای محفوظ ماندن در مقابل شوروی به کمک امریکا احتیاج دارد. انتقاد فعلی از امریکا از این عقیده غلط که امریکا در امور داخلی ایران دخالت می‌کند، سرچشمه می‌گیرد. این مشکل می‌تواند به طور کامل رفع شود و روابط خوب ایران و امریکا بر پایه احترام متقابل می‌تواند دوباره برقرار شود. شریعتمداری اظهار داشت که او نه دولت بختیار را تأیید کرده و نه تکذیب. ابهاماتی چند که در برنامه بختیار در رابطه با معنی سوسیالیسم در عبارت سوسیال دموکراسی و همچنین از نظرات دولت بختیار نسبت به عملیات حزب توده وجود دارد، باید و ضروری است که ابهامات کاملاً رفع شود، و اکیدا هماهنگ با قانون اساسی عمل کنید.

نظریه: شریعتمداری آشکارا از دیدن شخصی از جانب دولت امریکا خوشحال بود. موضعش کاملاً منطقی و مساعد (موافق برای همکاری) بود.

ملاقات: محرمانه شماره ۵۱۳ - تاریخ ۱۰ ژانویه ۷۹ - از سفارت امریکا در ایران به وزارت امور خارجه امریکا. فوری - فوری - سولیوان^۲

سازمان‌های سیاسی و گروه‌های به اصطلاح ملی نیز به شکل مداوم و منظم و به دور از نگاه ملت ایران با دیپلمات‌ها و جاسوس‌های امریکایی در ارتباط بودند و رایزنی می‌کردند و با مقامات دولتی و بازماندگان نظام شاهنشاهی نیز سر و سری داشتند و تبادل نظر می‌کردند. «نهضت آزادی» از یک سو به ظاهر در صف ملت قرار داشت و از رهبری امام خمینی (ره) و همراهی با او دم می‌زد، اما در پشت پرده در دیدار با مأموران و منابع امریکایی، سیاست بده بستان و سازشکارانه را دنبال می‌کرد و به طرف امریکایی قول می‌داد که:

۱. در اصل: آنجا.

۲. اسناد لانه جاسوسی، ش ۱ - ۶ ص ۲۳۶.

... نهضت آزادی با دولت بختیار مقابله و رقابت نخواهد کرد و سعی خواهد کرد که رفتن شاه هر چقدر ممکن باشد آرام صورت گیرد... مسئول سیاسی این طور برداشت کرد که هم رهبران میانه‌رو سیاسی و هم نهضت آزادی آماده‌اند که دولت بختیار را تحمل کنند...^۱

در این شرایط که انقلاب اسلامی ایران به پیروزی رسید، آنچه برای امریکا و دیگر نفتخواران بین‌الملل مایه امید بود، حضور لیبرال‌های وابسته و غرب‌زده در کنار ملت و در رأس قدرت بود. امریکا همه توان خود را به کار گرفته بود که دولت موقت را استواری بخشد؛ اندیشه‌های سازشکارانه را گسترش دهد؛ نیروهای انقلابی را منزوی سازد؛

«نهضت آزادی» بر خلاف راه و روش و خواست ملت ایران دنبال معامله با امریکا و صاحب‌منصبان خونریز شاه بود و تلاش می‌کرد که امام(ره) را از اعلام جمهوری اسلامی در ایران باز دارد و با استقرار سلطنت در خاندان پهلوی (با حذف شاه) و اجرای قانون اساسی مشروطه سلطنتی همراه سازد، از این رو، در اعلامیه نهضت آزادی پیشنهاد می‌شد: ... با ماندن شاه هیچ کاری چاره نخواهد شد و راه حل مفیدی نخواهد یافت. اما با استعفا و رفتن ایشان مملکت از بن‌بست بیرون آمده چاره‌جویی‌هایی امکان‌پذیر

خواهد شد. با فروکش کردن ناامیدی و طوفان خشم ملت فرصتی به دست خواهد آمد که اولاً جانشینان ایشان با عبرت از گذشته به قانون اساسی و حقوق و حیثیت مردم تمکین نمایند و ثانیاً ملت اگر از نجات و پیروزی موقت مغرور و برکنار ننشسته، با رشد و هشداری و همکاری و فداکاری حقوق باز یافته را حفاظت و حقوق نیافته را

تعقیب و طلب کند...^۱

«نهضت آزادی» علاوه بر تلاش برای سرپا نگاه داشتن رژیم سلطنتی در خاندان پهلوی، با حضور خود در کنار امام(ره) و ادعای همراهی با ایشان می‌کوشید که از سلطه به اصطلاح چپی‌ها [بخوانید انقلابی‌ها] در عرصه قدرت پیشگیری کند و نیز امام(ره) را به میانه‌روی و اعتدال و معامله و مذاکره با امریکا تشویق کند. در گزارش سولیوان آمده است:

... منبع نهضت آزادی که از طرف بازرگان صحبت می‌کرد، مصرأ از سفارت خواست که به تحت فشار گذاشتن ارتش ایران ادامه دهند تا تیراندازی نکنند و به جمعیت حمله نشود. بازرگان می‌خواهد امریکا بداند که طرح وارد شدن نهضت آزادی در دولت باید سریع‌تر انجام گیرد تا جلو نفوذ چپی‌ها گرفته شود. نهضت آزادی معتقد است که اختلاف بین شورای خمینی و دولت فعلی خود به خود با مشکلات کم حل خواهد شد و دولت اسلامی روی کار خواهد آمد. این شایعات مبنی بر معامله بین بختیار و حرکت اسلامی را قوت می‌بخشد...^۲

از این گزارش می‌توان دریافت که بزرگ‌ترین هدف «نهضت آزادی» از نزدیک شدن به امام(ره) و ادعای همراهی و پیروی از ایشان برای این بوده است که نگذارند پس از واژگونی رژیم شاه قدرت به دست مردم انقلابی و ضد امریکایی بیفتد و موضع ضد امریکایی مردم ایران اوج بگیرد و حضور امریکا در ایران با خطر جدی روبه‌رو شود. از این رو، بنا بر گزارش سولیوان، نماینده «نهضت آزادی» در گفتگوی محرمانه با مقامات امریکایی صریحاً اظهار داشت:

... نهضت آزادی مایل است که با یک هیأت امریکایی ملاقات کند، برای مذاکره در مورد منافع امریکا در ایران و تلاش برای اجتناب از درگیری بین امریکا و جنبش اسلامی که

خواستار روابط خوب با امریکاست...^۱

در ادامه این گزارش آمده است:

... نهضت آزادی ایران در مورد نتیجه کار نگران هستند و ناراحتند و تلاش می‌کنند که

معامله کنند...^۲

در پی شکست آقای شریعتمداری و انحلال گروهک «حزب خلق مسلمان» و به دنبال آن فروپاشی گروهک‌های منافق، فدایی، کومله، حزب دموکرات کردستان، حزب خلق ترکمن و... و گریز سران این گروه‌ها و احزاب از ایران، امریکا دریافت که عناصر ضد انقلاب یارای رویارویی آشکار با امام خمینی(ره) و نظام جمهوری اسلامی را ندارند و در برابر اراده آهنین ملت انقلابی ایران از پای در می‌آیند.

چنان‌که اشاره شد، سران «نهضت آزادی» و «جبهه ملی» از یک سو با تظاهر به همراهی و همصدایی با ملت ایران و پیروی از امام خمینی(ره)، از واژگونی نظام شاهنشاهی و تشکیل جمهوری اسلامی سخن می‌راندند و در پشت پرده در دیدار با صاحب منصبان ارتش شاه و مقامات امریکا، ساز دیگری می‌زدند و از برقراری نظام اسلامی – چنان‌که در گزارش بالا آمده است – اظهار نگرانی می‌کردند و آماده معامله بودند!

گزارشگر سفارت امریکا در گزارش خود از «ملاقات مهندس بازرگان و دکتر یدالله سبحانی، از رهبران ارشد نهضت آزادی با ژنرال مقدم (ساواک) و قره باغی

(فرمانده قوا) و...» خبر داده و افزوده است: «هم مقدم، هم بازرگان، از این ملاقات راضی بوده‌اند... و هم میناچی و هم انتظام هیچ کدام نمی‌توانستند اطمینان دهند که خمینی جمهوری

۱. همان، ص ۳۲.

۲. همان، ص ۳۳.

اسلامی اعلام نکند...»^۱

این تنها اعضای برجسته «نهضت آزادی» نبودند که از برقراری جمهوری اسلامی نگران بودند و امید داشتند که «خمینی جمهوری اسلامی اعلام نکند»، رهبر «جبهه ملی ایران» نیز در گفتگوی محرمانه با امریکایی‌ها اظهار امیدواری می‌کرد که امام (ره) کوتاه بیاید، نظام سلطنتی (منهای شاه) را بپذیرد و از اعلام جمهوری اسلامی خودداری ورزد - چنان‌که سران «نهضت آزادی» نیز همین آرزو را داشتند.

سولیوان در گزارشی از ملاقاتی که دکتر کریم سنجابی در ۲۳ ژانویه / دی ماه ۵۷ با مقامات سفارت امریکا داشته چنین پرده برداشته است:

... او امیدوار است که خمینی متقاعد شود که کوتاه بیاید، چون جمهوری که او می‌گوید، سرانجام ختم به خونریزی خواهد شد. سنجابی می‌گوید که همین قانون اساسی که هست برای ایران کافی است.

با انتصاب آقای منتظری به قائم‌مقامی از سوی مجلس خبرگان، سازمان‌های جاسوسی بین‌المللی و گروهک‌های سیاسی در ایران که از رخنه و نفوذ در دفتر امام (ره) ناامید و سرخورده بودند، یکباره به وجد آمدند و روزنه امیدی یافتند.

سلطنت در چارچوب قانون اساسی. سنجابی معتقد است که خمینی در حمله به سلطنت خیلی تند می‌رود. سنجابی گفت که در انتخاب هر روشی موافقت خمینی شرط است اگر خمینی موافقت کند...^۲

به رغم این‌گونه دیدارها، دسیسه‌ها و بده بستن‌های ذلت بار و مذاکرات محرمانه و پشت پرده رهبران «نهضت آزادی» و «جبهه ملی» و برخی از شخصیت‌های مذهبی و سیاسی مانند

۱. همان، ص ۴۳، ۴۴.

۲. همان، شماره‌های ۱-۷، ص ۱۹۴.

آقای سید کاظم شریعتمداری با مقامات امریکایی و تلاش آنان برای پیشگیری از پیاده شدن اهداف و آرمان‌های انقلابی امام خمینی(ره) و مردم ایران، انقلاب اسلامی ایران برق آسا به پیروزی رسید و سیستم غارتگری و سلطه‌جویی امریکا و بساط سازشکارانه، کاسب‌کارانه و بده بستان‌های سیاسی سیاست‌بازان و دین به دنیا فروشان را در هم پیچید و ملت ایران را به سرنوشت خود مسلط کرد و رهبران ساختگی بازیگران سیاسی را به تسلیم در برابر اراده انقلابی ملت ایران ناگزیر ساخت.

انقلاب اسلامی ایران بر پایه موازین و ارزش‌های اسلامی، همانند بعثت پیامبران الهی، توانست بسیاری از توطئه‌ها، ترفندها و نیرنگ‌های شیطانی خدایان دلار و کاخ نشینان جهانخوار را در هم بشکند و یکی از دیکتاتورترین و خونخوارترین رژیم‌های وابسته به امریکا را در جهان واژگون سازد و نظام آلوده به شرک و کفر دو هزار و پانصد ساله را به زباله‌دان تاریخ افکند و چهره رنج‌دیده و تکیده مستضعفان جهان را با نسیم انقلابی نوازش دهد و خواب ربودگان را از خواب غفلت بیدار سازد.

در این شرایط که انقلاب اسلامی ایران به پیروزی رسید، آنچه برای امریکا و دیگر نفتخواران بین‌الملل مایه امید بود، حضور لیبرال‌های وابسته و غرب‌زده در کنار ملت و در رأس قدرت بود. امریکا همه توان خود را به کار گرفته بود که دولت موقت را استواری بخشد؛ اندیشه‌های سازشکارانه را گسترش دهد؛ نیروهای انقلابی را منزوی سازد؛ در مراکز قدرت نفوذ کند، روحانیان انقلابی و متعهد را از صحنه قدرت کنار زند و

مأموران سازمان سیا دیرزمانی بود این نقشه را در سر داشتند که در برابر امام خمینی(ره) رهبری بتراشند که بتواند آشکارا با امام(ره) مخالفت کند و حرمت و قداست ایشان را بشکند؛ این روحیه پرخاشگری آقای منتظری فرصتی بود که غنیمت شمرده شد.

انقلاب را گام به گام به مسلخ لیبرالیسم، سازشکاری و معامله گری بکشاند و از درون متلاشی سازد. در اسناد به دست آمده از لانه جاسوسی امریکا می‌خوانیم:

... ما می‌خواهیم برای ایرانی کار کنیم که میانه‌رو باشد و ناسیونالیست‌های مخالف مذهب تسلط بیشتری در اداره مملکت داشته باشند...^۱

... امریکا می‌خواهد تا قبل از تعیین رئیس جمهور و حکومت رسمی کشور با استفاده از دولت موقت در ارگان‌ها نفوذ کرده و عملیات سیاسی و نفوذ خود را امتحان کند...^۲

... مادامی که جهت سیاسی دقیق ایران اتخاذ نشده و مادامی که قدرت روحانیت توسط دیگر گروه‌ها کم نشده [است] ما باید طوری رفتار کنیم که [با] جناح روی کار آمده بتوانیم سازش کنیم و این در حالی است که یک پیوند محکم بتوانیم با دیگر گروه‌های مخالف سیاسی برقرار کنیم...^۳

... ما... هرگروه میانه‌رو و متمایل به غرب [را] که به مبارزه علیه ملاها برخیزد در مورد او به عنوان یک گروه مرفقی با علاقه تمام تبلیغ خواهیم کرد...^۴

... سعی امریکا در نفوذ در ارگان‌ها و سیاست داخلی و خارجی ایران بوده و هدفش تعدیل انقلاب و حاکم کردن میانه‌روی به جای افراطی بودن و قرار دادن میانه‌روها در مقابل حرکت انقلابی خمینی است...^۵

... ما می‌خواهیم در عرض این مدت سوءظن رهبران مذهبی را برطرف و تا جایی که ممکن است با آنها طرح دوستی بریزیم...^۶

از نظریه پردازی‌ها و نقشه‌ریزی‌هایی که بخش‌هایی از آن در اسناد لانه جاسوسی برملا

۱. همان، ص ۱۷۵.

۲. همان، ص ۱۷۷.

۳. همان، ص ۱۸۰.

۴. همان، ص ۱۹۶.

۵. همان، ص ۱۹۷.

۶. همان، ص ۲۲۸.

شده است، این واقعیت آشکارتر می‌شود که شیطان بزرگ در پی پیروزی انقلاب اسلامی، حتی برای یک لحظه از توطئه و دسیسه بر ضد ملت ایران دست نکشید و انقلاب مردم ایران را به حال خود وانگذارد، بلکه با همان نیرو و توان و با طرح‌های دراز مدت تلاش کرد در راه انقلاب‌زدایی و دستیابی به منافع استعماری و سلطه بر ایران، گام به گام نقشه‌ها و نیرنگ‌های این‌چنینی را به انجام رساند:

۱. نفوذ در ارگان‌های کلیدی، مراکز قدرت و در میان عناصر حاکم و «جناح روی کار آمده».
 ۲. کمرنگ ساختن آرمان‌ها و اندیشه‌های انقلابی و استواری اندیشه‌ها و روش‌های لیبرالیستی و سازشکارانه، زیر عنوان «میان‌رو».
 ۳. تقویت عناصر غرب‌زده و به اصطلاح میان‌رو (محافظه کار، سازشکار، غیر انقلابی).
 ۴. تقویت عناصر ناسیونالیست، سکولار، بی‌دین و ضد دین.
 ۵. حمایت از کسانی که بر ضد عالمان دینی و مقامات روحانی به شکل آشکار و یا زیرزمینی و زیرکانه مبارزه می‌کنند.
 ۶. پیوند محکم با گروه‌های مخالف انقلاب و نظام جمهوری اسلامی.
 ۷. پدید آوردن نارضایتی، کشمکش و اختلاف میان مردم و ایجاد ذهنیت برای آنان نسبت به انقلاب و نظام جمهوری اسلامی.
 ۸. دامن زدن به اختلافات نژادی، عقیدتی، قومی و قبیله‌ای و پیشگیری از اتحاد اسلامی.
 ۹. طرح دوستی با «رهبران مذهبی» و نفوذ در آنان.
 ۱۰. واداشتن عناصر و اشخاصی از رجال سیاسی و شخصیت‌های روحانی به زبان درازی و پرخاشگری بر ضد امام (ره) به منظور شکستن قداست و حرمت آن مرد خدا و رهبر یکتا و به زیر سؤال بردن ایشان. در گزارش سفارت امریکا در ایران آمده است:
- ... میان‌روهایی مانند آیت‌الله شریعتمداری در این زمان خودشان را برای مخالفت آشکار با خمینی توانا نمی‌بینند، اگر چه به طوری که گزارش شده آنها هنوز برای میان‌روی

جنبش مذهبی تلاش می‌کنند...^۱

امریکا امیدوار بود که طرح‌های درازمدت و ویرانگر خود را علیه انقلاب اسلامی به دست سازشکارانی مانند آقای سید کاظم شریعتمداری پیاده کند و با رهبری و هدایت او اندیشه‌های لیبرالیستی و به اصطلاح «میانه‌روی» را جایگزین اندیشه‌های اسلامی و انقلابی سازد و کودتای خزنده‌ای را بر ضد امام خمینی(ره) و انقلاب اسلامی تدارک ببیند. از این رو، در پی پیروزی انقلاب اسلامی، نقشه‌های گسترده‌ای برای پیشبرد این نقشه شیطانی با کمک آقای شریعتمداری دنبال کردند و آقای شریعتمداری را به کارشکنی‌ها و مخالفت‌خوانی‌ها با برقراری جمهوری اسلامی، رفراندوم

امریکا بر این باور بود که امام خمینی(ره)، شخصیتی افسانه‌ای و اسطوره‌ای است و باید در برابر او قدرتی تراشید و به صحنه آورد تا این افسانه را بشکند! غافل از اینکه شخصیت بی‌همتای امام(ره) ریشه در علم، درایت، بصیرت، خردمندی، خداجویی، مردمی بودن، خود را ندیدن و خلوص بی‌مانند داشت و این شخصیت معنوی نه تنها با اهانت شکسته نمی‌شود، بلکه استوارتر می‌گردد.

قانون اساسی و انتصاب امامان جمعه در آذربایجان واداشتند.

شماری از عناصر ساواکی، منافق، فدایی، لیبرال، سرمایه‌دار، حزب دموکرات کردستان و... را زیر عنوان «حزب خلق مسلمان» گرد آوردند و این گروهک ضد انقلاب و وابسته به امریکا را با پوشش «پیروان شریعتمداری» به قدرت نمایی در برابر نظام جمهوری اسلامی واداشتند. آنها کوشیدند با یاری این حزب «خلق الساعه» و به رهبری شریعتمداری، کودتایی

۱. همان، ش ۱۲، ص ۱۶.

امریکایی انجام دهند و یا ایران را به جنگ داخلی و تجزیه بکشانند. برای اجرای این توطئه شوم در ۱۴ دی ۱۳۵۸ «حزب خلق مسلمان» با ۴۰ دستگاه اتوبوس وارد قم شدند و با شعار «ما همه پیرو شریعتمدار، گوش به فرمان شریعتمدار»، «زنده باد شریعتمدار» و... با چوب و چماق و کارد و دشنه به خیابان‌های قم ریختند و عابران بیگناه را مورد ضرب و شتم قرار دادند؛ به فروشگاه‌هایی که عکس امام(ره) را نصب کرده بودند حمله کردند؛ شیشه‌ها را شکستند و اجناس و لوازم فروشگاه‌ها و مغازه‌ها را از میان بردند و آنگاه با کمال بی‌شرمی و قاحت به محل اقامت امام(ره) یورش بردند و حرمت شکنی کردند و طبق نقشه امریکا به اصطلاح به «مخالفت آشکار با خمینی» برخاستند و به مقام امامت و ولایت جسارت کردند. اما با خروش همگانی و رعدآسای مردم قم، این توطئه براندازی با شکست روبه‌رو شد و آقای شریعتمداری موقعیت مردمی خود را از دست داد و برای همیشه از صحنه سیاسی ایران حذف گردید.^۱

◆ قائم مقامی آقای منتظری و آزمندی جاسوسان بین‌المللی

در پی شکست آقای شریعتمداری و انحلال گروهک «حزب خلق مسلمان» و به دنبال آن فروپاشی گروهک‌های منافق، فدایی، کومله، حزب دموکرات کردستان، حزب خلق ترکمن و... و گریز سران این گروه‌ها و احزاب از ایران، امریکا دریافت که عناصر ضد انقلاب یارای رویارویی آشکار با امام خمینی(ره) و نظام جمهوری اسلامی را ندارند و در برابر اراده آهنین ملت انقلابی ایران از پای در می‌آیند و نابود می‌شوند؛ از این رو، در روش خود تغییری تاکتیکی داد و سیاست رخنه و نفوذ و روش منافقانه را در دستور کار خود قرار داد و تلاش کرد گروه‌ها و چهره‌هایی را به کار گیرد که به ظاهر انقلابی و وفادار به امام(ره) و نظام

۱. برای آگاهی بیشتر ر ک: دکتر سید حمید روحانی، *شریعتمداری در دادگاه تاریخ*، قم، دفتر انتشارات اسلامی،

جمهوری اسلامی باشند، به قانون اساسی، اصل ولایت فقیه و خط امام خمینی(ره) به شکل صوری و تاکتیکی اعلام وفاداری کنند، خود را «مجاهد انقلاب» بخوانند، موضع ضد امریکایی و ضد امپریالیستی بگیرند، از نهضت‌های آزادیبخش دم بزنند، از صدور انقلاب سخن بگویند و با این شیوه‌ها و شگردها در مراکز کلیدی، نهاد رهبری، ارگان‌های نظامی و فرهنگی نفوذ کنند و رشته امور را در دست گیرند. نخست، نظرها به بیت و دفتر امام(ره) جلب شد و عناصر رخنه گر همه نیرو و توان خود را برای نفوذ در دفتر امام(ره) به کار گرفتند و تلاش کردند که در کنار امام خمینی(ره) و در مراکز تصمیم‌گیری‌ها جای پای بیابند. اما صلابت و درایت امام(ره) و هوشیاری و کیاست فرزند ایشان، شادروان حاج سید احمد خمینی(ره) راه هر گونه رخنه و نفوذ را بست.

با انتصاب آقای منتظری به قائم‌مقامی از سوی مجلس خبرگان، سازمان‌های جاسوسی بین‌المللی و گروهک‌های سیاسی در ایران که از رخنه و نفوذ در دفتر امام(ره) ناامید و سرخورده بودند، یکباره به وجد آمدند و روزنه امیدی یافتند و برای نفوذ در آقای منتظری و سلطه بر بیت او به فعالیت پرداختند. این آزمندی و طمع ورزی نسبت به آقای منتظری ریشه در چند جریان داشت:

۱. حضور هادی و مهدی هاشمی در کنار منتظری که دستگاه‌های جاسوسی و گروهک‌های سیاسی این دو را از دوران پیش از پیروزی انقلاب اسلامی به درستی شناسایی کرده بودند، به پیشینه آنها آگاهی داشتند و به این واقعیت به درستی واقف بودند که این دو اهل معامله و بند و بست هستند و با کمی اعمال فشار و زور، سر تسلیم فرود می‌آورند و خود را می‌بازند.^۱
۲. آقای منتظری در پی پیروزی انقلاب اسلامی از اینکه می‌دید امام(ره) نسبت به مهدی هاشمی ذهنیت منفی شدیدی دارد و با دستیابی او به قدرت و مسئولیت‌های کلیدی مخالفت

۱. هادی هاشمی در برابر فشار ساواک در زندان در سال ۱۳۴۶ شماری از مبارزان روحانی را معرفی کرد و به اصطلاح آنان را «لو» داد و موجب دستگیری و گرفتاری آنان شد. مهدی هاشمی نیز در برابر فشار ساواک سرسپرد، تسلیم شد و قول همکاری داد.

می‌ورزد سخت آزرده و رنجیده بود، این سردی و آزرده‌گی منتظری از امام(ره)، از دید تیزبین کارشناسان زبردست سازمان‌های جاسوسی - به ویژه سیا - پوشیده نماند. آنها بر این امید بودند که از این دغدغه ذهنی آقای منتظری نسبت به امام خمینی(ره) بهره‌برداری کنند و او را هر چه بیشتر از امام(ره) دور کنند و به رویارویی با ایشان وادارند.

۳. انتصاب منتظری به سمت قائم مقامی (که به تعبیر امام فوق طاقت و توانایی او بود)، موجب غرور هر چه بیشتر او شد و بدین ترتیب، قانون، نظام، سیستم حکومتی، سلسله مراتب مسئولان سیاسی - کشوری و مقام ولایت و رهبری امام(ره) را به کلی از یاد برد و خود را تنها ابرمرد نظام جمهوری اسلامی پنداشت که فراتر از قانون و نظام حاکم قرار دارد و می‌تواند بر خلاف قانون در همه امور دخالت کند، به همه دستور دهد، همه مسئولان نیز وظیفه‌مندند به دستور او عمل کنند! همه مسائل را با او در میان بگذارند و از او دستور بگیرند. این روحیه نیز برای کارشناسان زیرک و کنجکاو سازمان‌های جاسوسی نقطه امیدی بود که با بهره‌گیری از آن بتوانند او را رویاروی نظام قرار دهند.

۴. روحیه پرخاشگری و درشت‌گویی که در پی انتصاب آقای منتظری به سمت قائم مقامی در او پدید آمد، از نقاط ضعف و شکننده‌ای بود که برای او و نظام جمهوری اسلامی زیان‌های سنگینی به همراه داشت. آقای منتظری به هنگام دیدار با مقامات مسئول نظام و شخصیت‌های علمی و روحانی با آنها با لحنی تند و غیر متعارف سخن می‌گفت و به آنها اهانت روا می‌داشت و در برابر مقامات و مسئولان نظام جمهوری

کارشناسان امریکایی در دیدار با آقای منتظری به درستی دریافتند که او به رغم موضع تند، انقلابی و ضد امریکایی، روشی آشتی‌جویانه، سازشکارانه و انعطاف‌پذیر در برابر دولتمردان امریکایی دارد و با یک دیدار و گفتگو می‌توان او را دگرگون کرد و با او به معامله و بند و بست نشست.

اسلامی، احساس قدر قدرتی می‌کرد! در حالی که مسئولان نظام و دیگر کسانی که به نحوی با او سر و کار داشتند، روی احترام به علم و روحانیت، به پرخاشگری‌های او پاسخ نمی‌دادند و حرمت او را پاس می‌داشتند.

مأموران سازمان سیا دیرزمانی بود این نقشه را در سر داشتند که در برابر امام خمینی(ره) رهبری بتراشند که بتواند آشکارا با امام(ره) مخالفت کند و حرمت و قداست ایشان را بشکند؛ این روحیه پرخاشگری آقای منتظری فرصتی بود که غنیمت شمرده شد. آنها بر این باور بودند که اگر یکی از مقامات روحانی و یا یکی از رهبران گروه‌های سیاسی بتواند در برابر امام خمینی(ره) بایستد و بی‌حرمتی کند، صولت و قداست امام(ره) در میان ملت شکسته می‌شود و راه را برای عناصر مخالف، ضد انقلاب و وابسته به بیگانه برای بی‌حرمتی به امام(ره) هموار می‌سازد.

شیفتگی و ستایش آقای منتظری نسبت به کارتر، رئیس جمهوری که مردم و رهبر ایران به شدت از او نفرت دارند و پیوسته بر ضد او موضع‌گیری می‌کنند، از بی‌اعتقادی او به راه امام خمینی(ره) و امت نشان دارد و این واقعیت را به درستی آشکار می‌سازد که امریکا با ترفندها و شگردهایی می‌تواند او را به آسانی از راه امام(ره) و ملت ایران دور سازد و به ورطه لیبرال‌منشانه بکشانند.

امریکا بر این باور بود که امام خمینی(ره)، شخصیتی افسانه‌ای و اسطوره‌ای است و باید در برابر او قدرتی تراشید و به صحنه آورد تا این افسانه را بشکند! غافل از اینکه شخصیت بی‌همتای امام(ره) ریشه در علم، درایت، بصیرت، خردمندی، خداجویی، مردمی بودن، خود را ندیدن و خلوص بی‌مانند داشت و این شخصیت معنوی نه تنها با اهانت شکسته نمی‌شود، بلکه

استوارتر می‌گردد.^۱

۵. کارشناسان سازمان سیا با ارزیابی عمیق و ریزبینانه آقای منتظری، به این واقعیت رسیده بودند که او به دلیل ناتوانی در فهم مسائل سیاسی و شخصیت ساده لوحانه، به آسانی فریب می‌خورد و می‌توان او را آلت دست قرار داد و اندیشه‌های لیبرالیستی را در او تقویت کرد. کارشناسان امریکایی در دیدار با آقای منتظری به درستی دریافتند که او به رغم موضع تند، انقلابی و ضد امریکایی، روشی آشتی‌جویانه، سازشکارانه و انعطاف‌پذیر در برابر دولتمردان امریکایی دارد و با یک دیدار و گفتگو می‌توان او را دگرگون کرد و با او به معامله و بند و بست نشست. سفارت امریکا در تهران در گزارش محرمانه‌ای در تاریخ ۶ آبان ۱۳۵۸ از دیدار «کارمند سیاسی سفارت» و «کارمند اعزامی وزارت امور خارجه امریکا» با آقای منتظری چنین پرده بر می‌دارد:



محرمانه

به سفارت امریکا، جده

از سفارت امریکا، تهران - ۱۱۳۵۴

۲۸ اکتبر ۱۹۷۹ - ۶ آبان ۱۳۵۸

رونوشت: سفارت امریکا، تل‌آویو

موضوع: ملاقات با آیت‌الله منتظری

۱. محرمانه - تمام متن

۲. کارمند سیاسی سفارت و کارمند اعزامی وزارت خارجه امریکا در ۲۵ اکتبر به مدت ۴۵

۱. مقاله اهانت آمیز و شرم آور «رشدی مطلق» در روزنامه اطلاعات ۱۷ دی ۱۳۵۶ نیز به همین منظور به رشته نگارش کشیده شد که مقام معنوی، روحانی و قداست و عظمت ویژه امام خمینی(ره) را بشکند و او را در میان ملت ایران بی‌اعتبار کند. دور از واقعیت نیست که گفته شود سازمان جاسوسی سیا در طرح نگارش آن مقاله دست داشت.

دقیقه با آیت‌الله حسینعلی منتظری در دفتر وی در مجلس خبرگان ملاقات کردند. آیت‌الله منتظری، رئیس مجلس خبرگان می‌باشد و در سپتامبر ۱۹۷۹ پس از مرگ آیت‌الله طالقانی به امامت جمعه تهران منصوب گشت. این ملاقات توسط وزارت خارجه [ایران] ترتیب داده شده بود.

۳. کارمند وزارت خارجه باب گفتگو را با رساندن پیام‌های دوستانه از جانب دولت امریکا و مردم امریکا باز نمود. امریکایی‌ها احساس همدردی بسیاری با ایرانیانی که در طول انقلاب زجر کشیده‌اند، دارند. ما همچنین شجاعت ایرانیان غیر مسلح در طول مبارزاتشان و اهداف آزادی‌خواهانه‌ای را که موجب برپایی این انقلاب گردید ستایش می‌کنیم و در آن ایده‌آل‌ها سهیم هستیم.

۴. منتظری در پاسخ، دوستانه و صمیمی برخورد کرد. او گفت کارتر، رئیس جمهور امریکا را بسیار تحسین می‌کند. وی یادآوری کرد که چگونه در زمان زندانی بودنش از انتخاب کارتر مطلع شده و چقدر از شنیدن اینکه رئیس جمهور یک مسیحی مؤمن بوده و به حقوق بشر معتقد است، خوشحال شده بود. وی می‌داند که امریکایی‌ها مانند سایر مردم در هر جای دیگری در این ایده‌آل‌ها سهیم هستند. وی گفت بسیار مایه تأسف است که مردم امریکا که مردم ایران نسبت به آنها احساسات بسیار دوستانه‌ای دارند، بایستی آنقدر توسط اقلیتی تحت سلطه باشند که کشور را مجبور نمایند در مقابل آرمان‌های ملل مسلمان از اسرائیل حمایت کند.

۵. منتظری گفت نمی‌تواند بفهمد که چرا امریکا مایل است تا این حد شخصیت و منافع اقتصادی خود را به دلیل روابطش با اسرائیل از دست بدهد. وی این مسأله را که رهبری چون کارتر، رئیس جمهور امریکا بایستی به خاطر کشوری که هیچ نفعی به امریکا نمی‌رساند تا این حد به زحمت بیفتد [متأسف است] چه منافعی در اسرائیل وجود دارد؟

دنیای اسلام منافع به مراتب بیشتری برای امریکا دارد. ما نفت داریم و به کالاهای تکنولوژی امریکا نیازمند هستیم. این ادعا را که همه می‌خواهند یهودیان را به دریا

بریزند انکار کرد. اما گفت احساس می‌کند، لازم است برای تمام مذاهب در فلسطین همان‌طور که قبلاً در لبنان هم بود، برابری قائل شویم.

۶. کارمند وزارت خارجه گفت حمایت امریکا از امنیت اسرائیل به معنی حمایت همه‌جانبه از تمامی اقدامات اسرائیلی‌ها نمی‌باشد... ما امیدواریم که با صبر و تحمل فصل جدیدی در روابط ایران و امریکا آغاز شود... مسائل ایران در امریکا به خوبی درک نشده‌اند، یکی از مشکلاتی که امریکایی‌ها با آن مواجهند فقدان اطلاعات صحیح در مورد انقلاب ایران می‌باشد...

۷. آیت‌الله منتظری در مورد این مسأله اطلاعات خوبی نداشت. اما مترجم وی به جای او جواب می‌داد...^۱

کارشناسان سیا که برای ارزیابی هویت، ماهیت شخصی و اخلاقی آقای منتظری به دیدار او رفته بودند، در همان نخستین جلسه به بی‌ارادگی، نداشتن استقلال ذاتی و عدم درک سیاسی او پی بردند.

دیدار آقای منتظری با مقامات امریکایی در شرایطی بود که کارتر در دوران اوج انقلاب اسلامی، ملت به پاخاسته ایران را «اراذل پست» خوانده و دانشجویانی را که در سفر شاه به امریکا در برابر کاخ سفید به تظاهرات دست زده بودند، «مشتی لات» نامیده بود، و طی یک سلسله سمپاشی و جوسازی وانمود می‌کرد که ملت ایران با ملت امریکا مخالف است و

بدین‌گونه می‌کوشید که افکار مردم امریکا را علیه ایران بشوراند. از این رو، امام خمینی(ره) در سخنرانی خود اعلام کرد:

... ما با ملت امریکا مخالفتی نداریم، لکن آقای کارتر منعکس می‌کند که ملت ایران با ملت

۱. اسناد لانه جاسوسی امریکا (اسناد منتشر نشده) کتاب دهم، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، بخش دوم،

امریکا مخالف است و این هم یکی از جنایاتی است که دارد واقع می‌شود در تاریخ که ما فریاد می‌زنیم که با آقای کارتر مخالف هستیم؛ او دارد منعکس می‌کند که ما با ملت امریکا مخالف هستیم...^۱

کارشناسان سیا و موساد که نقشه‌هایی شیطانی بر ضد انقلاب اسلامی در دست اقدام و اجرا داشتند، آقای منتظری را برای انجام آن مناسب یافتند و همه نیروی خود را برای کشاندن او به ورطه سازشکاری و اندیشه‌های لیبرال‌منشانه و به اصطلاح «میانه‌روی» به کار گرفتند.

آقای منتظری در شرایطی به تحسین و ستایش از کارتر پرداخته است که در هر کوی و برزن و شهر و دیار ایران، فریاد «مرگ بر کارتر»، «مرگ بر سه مفسدین، کارتر و سادات و بگین»، «این کارتر را باید کشت، چه با تفنگ چه با مشت»، «این کارتر بیگانه، از خاورمیانه، اخراج باید گردد» و... در آسمان طنین انداز بود و رهبر ملت، کارتر را مجرم و خائن می‌خواند^۲ و رسماً اعلام می‌کرد:

... امریکا باید کارتر را از صحنه

سیاست خارج کند، کارتر، بد سیاستمداری بود برای امریکا، بد رئیس‌جمهوری بود برای امریکا، امریکا را بدنام کرد... این کارتر لایق نیست که رئیس‌جمهور امریکا باشد... کارتر خیانت کرده است به امریکا...^۳

در چنین شرایطی دیدار و گفتگوی آقای منتظری با مقامات امریکایی، به ویژه ستایش او از شخص کارتر و اعلام آمادگی او برای همکاری و معامله با امریکا نکته‌هایی را برای جاسوس‌ها و کارشناسان امریکایی به نمایش می‌گذاشت:

۱. صحیفه / امام، ج ۱۱، ص ۱۲۴، ۱۲۵.

۲. همان، ص ۱۴۲.

۳. همان، ص ۲۰۷.

۱. اینکه آقای شیخ حسینعلی منتظری به رغم شعارهای تند، انقلابی و ضد امریکایی نسبت به امریکا و کارتر، گرایش قلبی دارد و می‌توان از او برای پیاده کردن نقشه‌ها و ترفندهای امریکا استفاده کرد و او را دانسته یا ندانسته به اجرای سیاست‌های لیبرالیستی امریکا واداشت.
۲. شیفتگی و ستایش آقای منتظری نسبت به کارتر، رئیس جمهوری که مردم و رهبر ایران به شدت از او نفرت دارند و پیوسته بر ضد او موضع‌گیری می‌کنند، از بی‌اعتقادی او به راه امام خمینی(ره) و امت نشان دارد و این واقعیت را به درستی آشکار می‌سازد که امریکا با ترفندها و شگردهایی می‌تواند او را به آسانی از راه امام(ره) و ملت ایران دور سازد و به ورطه لیبرال‌منشانه بکشانند.
۳. کارشناسان مرموز امریکایی، چنان‌که آمد بر آن بودند برای نفوذ در میان رهبران مذهبی «تا جایی که ممکن است با آنها طرح دوستی بریزند و سوءظن آنان را برطرف کنند» اکنون می‌دیدند که آقای منتظری نه تنها نسبت به امریکا سوءظن ندارد، بلکه از کارتر به عنوان «یک مسیحی مؤمن و معتقد به حقوق بشر» ستایش می‌کند و از اینکه نامبرده به ریاست جمهوری امریکا برگزیده شده، «خوشحال شده» و از اینکه امریکا «منافع اقتصادی خود را به دلیل روابط با اسرائیل» در ایران از دست می‌دهد، نگران است!
۴. پیشنهاد آقای منتظری برای همکاری امریکا با ایران بدون اشاره به پیشینه شوم و سیاه امریکا در ایران و آسیب‌هایی که با احیای رژیم کاپیتولاسیون و کودتای ۲۸ مرداد به ملت ایران وارد کرده است و اهانت‌هایی که به این ملت روا داشته است، نمایانگر آمادگی و علاقه‌مندی منتظری به امریکایی‌ها و نادیده گرفتن حقوق مردم به شمار می‌آید. از دید آقای منتظری اگر امریکا تا سر حد افراط از رژیم صهیونیستی پشتیبانی نمی‌کرد، برای روابط نزدیک و همه‌جانبه با ایران، دیگر مشکلی نداشت!
۵. کارشناسان سیا که برای ارزیابی هویت، ماهیت شخصی و اخلاقی آقای منتظری به دیدار او رفته بودند، در همان نخستین جلسه به بی‌ارادگی، نداشتن استقلال ذاتی و عدم درک سیاسی او پی بردند، از این رو، در پایان گزارش خود اعلام کردند:

... علی‌رغم اینکه آیت‌الله منتظری در برابر گردهمایی‌های بزرگ و همچنین در تلویزیون دارای ظواهری است که چندان تأثیرگذار نمی‌باشد، وی بسیار کوتاه قد بوده و صدای نازکی دارد و در مجامع کوچک بسیار برخوردی گرم و دوستانه دارد، به آرامی صحبت کرده و کلمات را می‌کشد... با توجه به این ملاقات کوتاه مدت، ما چنین احساس می‌کنیم که وی یک متفکر سیاسی متبحر نبوده و اکثر مطالبی که به وی استناد می‌شود یا برایش نوشته شده و یا توسط دیگران در دهانش گذاشته‌اند. مترجم وی در طول این ملاقات یک روحانی جوان با انگلیسی خوب بود و در مواردی توصیه‌هایی به وی می‌کرد تا بر آنها تأکید نماید...^۱

بدین‌گونه، انتصاب آقای منتظری به سمت قائم مقامی، برای سازمان‌های سیاسی و جاسوسی درون مرزی و برون مرزی و لیبرال - دموکرات‌هایی که با انقلاب اسلامی سر ناسازگاری داشتند، مغتنم شمرده شد و آنان با شتاب در اطراف او گرد آمدند. کارشناسان سیا و موساد که نقشه‌هایی شیطانی بر ضد انقلاب اسلامی در دست اقدام داشتند، آقای منتظری را برای انجام آن مناسب یافتند و همه نیروی خود را برای کشاندن او به ورطه سازشکاری و اندیشه‌های لیبرال‌منشانه و به اصطلاح «میانه‌روی» به کار گرفتند.

۱. /سناد لانه جاسوسی/ آمریکا، همان، ص ۷۰۸. این دیدار و گفتگوی مقامات آمریکا با آقای منتظری اگر نخستین دیدار بوده، بی‌تردید واپسین دیدار نبوده است و امریکایی‌ها این طعمه آماده را که در گزارش بالا اذعان کرده‌اند «یک متفکر سیاسی نبوده و اکثر» گفته‌ها و نوشته‌های او را یا دیگران برای او می‌نویسند و ساخته و پرداخته می‌کنند و «یا توسط دیگران در دهانش» می‌گذارند، هیچ‌گاه رها نمی‌کردند و از بهره‌گیری‌ها و سوء استفاده از وجود او چشم نمی‌پوشیدند. نکته درخور توجه اینکه، در کتاب خاطرات، نه آقای منتظری و نه کسانی که آن خاطرات را به نام او ساخته‌اند هیچ‌گونه اشاره‌ای به این دیدار و گفتگو نکرده و مردم را بیگانه و نامحرم پنداشته‌اند و بار دیگر این واقعیت را به اثبات رسانده‌اند که آنچه از زبان آقای منتظری در کتاب خاطرات آمده است: «... این عقیده من بود که باید مردم را که صاحبان اصلی انقلاب و حکومت و کشور هستند در جریان گذاشت (ص ۵۳۱) ... ما متأسفانه مردم را بیگانه و نامحرم حساب می‌کنیم، مردم هم دانا هستند و هم نامحرم نیستند... ما نمی‌توانیم مردم را نادیده بگیریم... (ص ۷۵۵) و... تنها جنبه شعاری و عوامفریبی دارد و از واقعیت فرسنگ‌ها فاصله دارد.

امریکا که در بهره‌گیری از شریعتمداری برای رویارویی با امام خمینی(ره) و خط و راه او شکست سختی خورده بود، بر آن شد آنچه می‌خواسته است به دست آقای شریعتمداری بر سر انقلاب بیاورد، با دست و زبان آقای منتظری انجام دهد و آینده انقلاب را تباہ سازد. از این رو، دیدیم که موضع آقای منتظری در دوران قائم مقامی با پیش از آن دوره به کلی تفاوت یافت. او پیش از آنکه به قائم مقامی منصوب شود، به ظاهر موضعی انقلابی داشت؛ به همه دنیا اعلام جنگ می‌کرد! خود را پرچمدار حمایت از نهضت‌های آزادیبخش جهان وانمود می‌کرد؛ از ریشه‌کن کردن بنیاد فتنه و فساد و ترور و تخریب گروهک‌ها و دیگر عناصر اخلاک‌سخت می‌گفت؛ امام(ره) در مورد «تعزیرات» احتیاط می‌کردند و شلاق زدن به متهم را زیر عنوان «تعزیر» روا نمی‌دانستند، لیکن آقای منتظری انجام آن را جایز می‌دانست. از زبان او در کتاب خاطرات آورده‌اند:

... مورد دیگر در مسأله تعزیرات بود، تعزیرات را می‌گویند به نظر حاکم شرع بستگی دارد. بعد اینها در مجلس مشکل داشتند که ما چه بکنیم، آیا بنویسیم که هر حاکم شرعی هرکار دلش خواست بکند و هر گونه به نظرش آمد، تعزیر کند؟ به این شکل یک نوع هرج و مرج لازم می‌آید. از طرف دیگر، حاکم شرع‌های ما اغلب مجتهد نبودند، به همین جهت خواسته بودند یک حدودی برای آن معین بکنند، این مسأله را هم ایشان [امام] به من ارجاع داده بودند، مدتی آقای یزدی و دیگران برای تنظیم قانون آن پیش من می‌آمدند و از نظریات من در آن کمیسیون که مربوط به این کار بود، نوشته‌هایی را در این زمینه تنظیم کردند و نوشته و امضای مرا گرفتند...^۱

در اعدام افراد به اتهام «مفسد فی الارض» نیز امام(ره) احتیاط می‌کرد و تنها این اتهام را برای صدور حکم اعدام کافی نمی‌دانست، اما آقای منتظری در این مورد نیز فتوا می‌داد، چنان‌که از زبان او آمده است:

... یکی هم راجع به حکم مفسد فی الارض بود که به نظر من نفس مفسد فی الارض بودن

در حکم اعدام موضوعیت دارد و ایشان را کافی نمی‌دانستند و به همین جهت گفته بودند این مسأله را طبق فتوای فلانی عمل کنید. من عقیده‌ام این است که محارب هم از مصادیق مفسد است...^۱

مردم می‌دیدند که به سبب روش لیبرال‌منشانه آقای منتظری با سرکرده‌های باند فساد و فحشا و مفسدین سابقه‌دار، امنیت و آسایش زنان و جوانان از بین رفته و نابکاران شیاد و جنایتکار، بی‌واهمه به رواج فساد و فحشا و فریب نوجوانان دختر و پسر برخاسته و در کمین نوامیس ملت نشست‌اند. از این رو، ناگزیر شدند که به تحصن و اعتصاب دست بزنند.

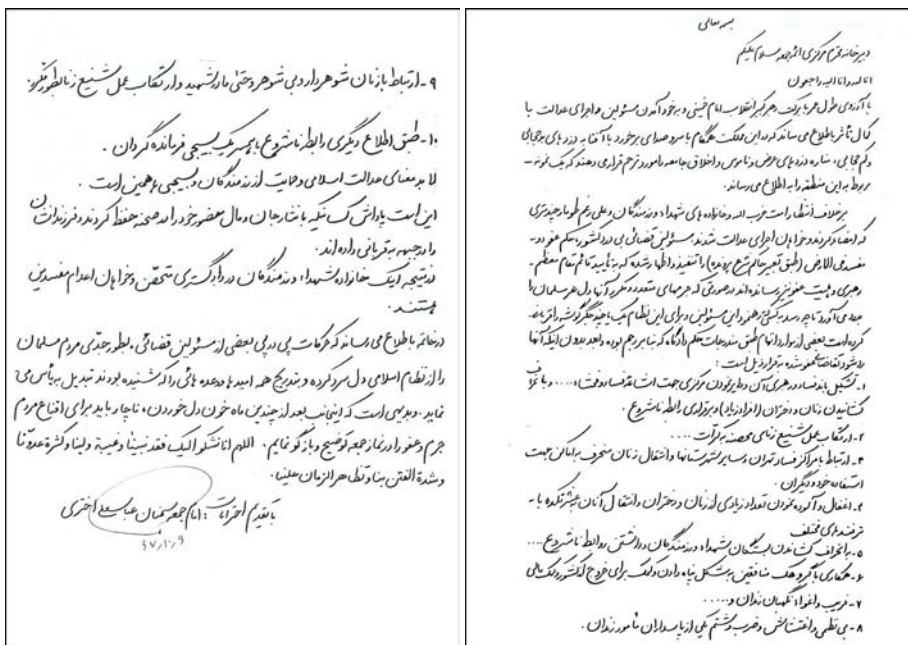
لیکن آن روز که به قائم مقامی منصوب شد، روش و منش او گام به گام با گذشته‌ها تفاوت کرد. در گام نخست، «عفو مجرمین» را در دستور کار خود قرار دارد، تجاوزگران به نوامیس مردم، جنایتکاران، تبهکاران، کارگردانان بی‌شرم عشرتکده‌ها، رواج دهندگان فساد و فحشا و... از کسانی بودند که در سایه رأفت و عطف آقای منتظری مورد عفو قرار گرفتند! و از دار مجازات رهایی یافتند و با آسودگی خاطر برنامه‌های جنایت بار و مفسده‌انگیز خود را پی گرفتند! این برخورد ناروا با دزدان ناموس و سهل‌انگاری در برابر جنایت آنها موجب

نگرانی و سلب امنیت خانواده‌های اصیل و متدین گردید. مردم می‌دیدند که به سبب روش لیبرال‌منشانه آقای منتظری با سرکرده‌های باند فساد و فحشا و مفسدین سابقه‌دار، امنیت و آسایش زنان و جوانان از بین رفته و نابکاران شیاد و جنایتکار، بی‌واهمه به رواج فساد و فحشا و فریب نوجوانان دختر و پسر برخاسته و در کمین نوامیس ملت نشست‌اند. از این رو،

۱. همان.

ناگزیر شدند که به تحسن و اعتصاب دست بزنند و طی توماری طولانی از امام و مقامات قضایی، مجازات قطعی مفسدین و جنایت‌پیشگان را طلب کنند.

نامه‌ای که در پی می‌آید، گوشه‌ای از رسوایی‌هایی را که در نتیجه موضع لیبرال‌منشانه آقای منتظری و عناصر نفوذی در دستگاه قضایی پدید آمده بود به نمایش می‌گذارد:



بسمه تعالی

دبیرخانه محترم مرکزی ائمه جمعه، سلام علیکم

انا لله و انا الیه راجعون

با آرزوی طول عمر با برکت رهبر کبیر انقلاب، امام خمینی و به خود آمدن مسئولان و اجرای عدالت. با کمال تأثر به اطلاع می‌رساند که در این مملکت همگام با سر و صدای برخورد با آفتابه زده‌های بدحجابی و کم حجابی، مناره‌های زده‌های عریض و ناموس و اخلاق جامعه را مورد ترحم قرار می‌دهند که یک نمونه مربوط به این منطقه را به اطلاع می‌رساند:

بر خلاف انتظار امت حزب الله و خانواده‌های شهدا و رزمندگان و علی‌رغم طومار چند متری که امضا کردند و خواهان اجرای عدالت شدند. مسئولان قضایی بی‌درد کشور، حکم عفو دو مفسد فی الارض (طبق تعبیر حاکم شرع پرونده) را تنفیذ و اظهار شده که به تأیید قائم مقام معظم رهبری و هیأت عفو نیز رسانده‌اند. در صورتی که جرم‌های متعدد و مکرر آنها دل هر مسلمانی را به درد می‌آورد تا چه رسد به کسی که به رهنمود این مسئولان و برای این نظام یک یا چند جگر گوشه را قربانی کرده است. بعضی از موارد اتهام طبق مندرجات حکم دادگاه بنا بر رجم بوده و بعد بدون اینکه آنها رد شود تقاضای عفو شده به قرار ذیل است:

۱. تشکیل باند فساد و رهبری آن و دایر نمودن مرکزی جهت اشاعه فساد و فحشا و... و به انحراف کشاندن زنان و دختران (افراد زیاد) و برقراری رابطه نامشروع
 ۲. ارتکاب عمل شنیع زنا محصنه به کرات...
 ۳. ارتباط با مراکز فساد تهران و سایر شهرستان‌ها و انتقال زنان منحرف به اماکن جهت استفاده خود و دیگران
 ۴. اغفال و آلوده نمودن تعداد زیادی از زنان و دختران و انتقال آنان به عشتکده با ترفندهای مختلف
 ۵. به انحراف کشاندن بستگان شهدا و رزمندگان و داشتن روابط نامشروع...
 ۶. همکاری با گروهک منافقین به شکل پناه دادن و کمک برای خروج از کشور و کمک مالی
 ۷. فریب و اغوای نگهبان زندان و...
 ۸. بی‌نظمی و اغتشاش و ضرب و شتم یکی از پاسداران مأمور زندان
 ۹. ارتباط با زنان شوهردار و بی‌شوهر و حتی مادر شهید و ارتکاب عمل شنیع زنا به طور مکرر.
 ۱۰. طبق اطلاع دیگری رابطه نامشروع با همسر یک بسیجی فرمانده گردان.
- لابد معنای عدالت اسلامی و حمایت از رزمندگان و بسیجی‌ها همین است.

این است پاداش کسانی که با نثار جان و مال حضور خود را در صحنه حفظ کردند و فرزندانیشان را در جبهه به قربانی داده‌اند.

در نتیجه اینک خانواده شهدا و رزمندگان در دادگستری متحصن و خواهان اعدام مفسدین هستند.

در خاتمه به اطلاع می‌رساند که حرکات پی در پی بعضی از مسئولان قضایی به طور جدی مردم مسلمان را از نظام اسلامی دلسرد کرده و به تدریج همه امیدها و وعده‌هایی را که شنیده بودند تبدیل به یأس می‌نماید و بدیهی است که اینجانب بعد از چندین ماه خون دل خوردن، ناچار باید برای اقناع مردم، جرم و عفو را در نماز جمعه توضیح و بازگو نمایم.

اللهم انا نشکوالیک فقد نبینا و غیبه ولینا و کثرة عدوتنا و شدة الفتن بنا و تظاهر الزمان علینا.

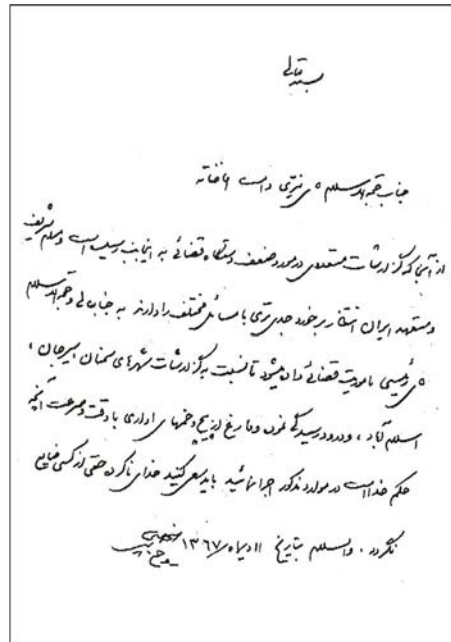
با تقدیم احترامات: امام جمعه سمنان - عباسعلی اختری

۶۷/۱۰/۶

سهل انگاری‌ها و تسامح و تساهل در برابر جنایت‌های طولانی مفسدان و متجاوزان به نوامیس و تبهکاران که پی در پی مورد عفو قرار می‌گرفتند، موج اعتراض و استتکار مردمی را به همراه داشت و آنگاه که امام خمینی(ره) خبر اعتراض مردم و تحصن و اعتصابات آنان را در برخی از شهرها دریافت کرد، بی‌درنگ به چند تن از افرادی که در دستگاه قضایی تجربه و سابقه داشتند،

آقای منتظری از یک سو به عفو و بخشش سرکرده‌های باند فساد و فحشا و دزدان ناموس و اخلاق پرداخت و از سوی دیگر، برای پیشگیری از مجازات سرکرده‌های باند نفاق و تروریست‌های خون آشام به نامه پراکنی و رویارویی با امام(ره) برخاست.

حکم داد که به محل جرم بروند و پس از تحقیق و بررسی، جنایتکاران را به سزای اعمال کثیف و غیر انسانی آنان برسانند:



بسمه تعالی

جناب حجت‌الاسلام آقای نیری دامت افاضاته

از آنجا که گزارشات متعددی در مورد ضعف دستگاه قضایی به اینجانب رسیده است و مردم شریف و متعهد ایران انتظار برخورد جدی‌تری با مسائل مختلف را دارند، به جنابعالی و حجت‌الاسلام آقای رئیسی مأموریت قضایی داده می‌شود تا نسبت به گزارشات شهرهای سمنان، سیرجان، اسلام‌آباد و درود رسیدگی نموده و فارغ از پیچ و خم‌های اداری با دقت و سرعت آنچه حکم خدا است در موارد مذکور اجرا نمایید. باید سعی کنید خدای ناکرده حقی از کسی ضایع نگردد.

والسلام

به تاریخ ۱۱ دی ماه ۱۳۶۷

روح‌الله الموسوی الخمینی

سازمان‌های جاسوسی غرب در پی پیروزی انقلاب اسلامی و اعدام چند تن از سرکرده‌های جنایت‌پیشه ارتش سخت اندیشناک و نگران شدند و تبلیغات گسترده‌ای بر ضد نظام نوپای جمهوری اسلامی به راه انداختند. سناتورهای امریکایی طی اطلاعیه‌ای ایران را به اتهام خونریزی و خونباری محکوم کردند، آقای شریعتمداری نیز اندکی پس از موضع‌گیری سناتورهای امریکایی با صدور اعلامیه‌ای علیه دادگاه‌های انقلاب اسلامی با استکبار جهانی همصدا شد. این موضع‌گیری‌ها و جوسازی‌ها برای این بود که تیغ قضاوت را کند کنند و ایران را از مجازات فراماسون‌ها، ساواکی‌ها، سردمداران خونریز ارتش، دلالان وابسته به محافل صهیونیستی که به عنوان «بهایی» نقش ستون پنجم را بازی می‌کردند، سرمایه داران و زرمدرانی که همانند زالو خون مردم مستضعف را می‌مکیدند و امریکای داخلی به شمار می‌آمدند (که متأسفانه هنوز هم جریان اقتصادی کشور را در دست دارند)، باندهای کثیف فساد و فحشا، اراذل و اوباشی که در کمین نوامیس ملت نشست بودند و... بازدارند و مجرمان و مفسدان را از چنگال عدالت رهایی بخشند و حدود و قصاص را به تعطیلی بکشانند و این نقشه شوم را در گام‌های بعدی به مدد آقای منتظری به عنوان قائم مقام رهبری دنبال کردند و دستگاه قضایی را تضعیف کردند.

آقای منتظری از یک سو به عفو و بخشش سرکرده‌های باند فساد و فحشا و دزدان ناموس و اخلاق پرداخت و از سوی دیگر، برای پیشگیری از مجازات سرکرده‌های باند نفاق و تروریست‌های خون آشام به نامه پراکنی و رویارویی با امام(ره) برخاست و با اعلام اینکه «مجاهدین خلق اشخاص نیستند، یک سنخ فکر و برداشت است، یک نحو منطق است و منطق غلط را باید با منطق صحیح جواب داد، با کشتن حل نمی‌شود، بلکه ترویج می‌شود...»^۱، به توجیه ترورها، خونریزی‌ها و جنایات وحشیانه منافقان نشست و به تبرئه آنان همت گماشت و راه و روشی در پیش گرفت که تا دیروز امریکا بر آن بود آن را به دست روحانی‌نماهایی مانند

سید کاظم شریعتمداری انجام دهد، لیکن با شکست مواجه شده بود.

به راستی اگر ما هیچ‌گونه آگاهی و اطلاعی از ارتباط و مذاکره مقامات امریکایی با آقای منتظری نداشتیم و از نفوذ و رخنه گروهک‌های لیبرالیستی - تروریستی و ضد انقلابی در بیت او بی‌خبر بودیم، این چرخش و نرمش آقای منتظری و رویارویی او با امام خمینی(ره) و نیروهای انقلابی و حزب اللهی و حمایت او از گروهک‌های ضد انقلاب مانند منافقان و موضع او علیه دادگاه‌های انقلاب را چگونه توجیه می‌کردیم؟ آیا این دگرگونی در منتظری و حرکت او در راستای سیاست سازمان سیا را می‌توان اتفاقی و بدون رخنه و نفوذ عوامل مرموز بیگانه ارزیابی کرد؟

نکته درخور توجه اینکه، هر اندازه موضع آقای منتظری در برابر استکبار جهانی و صهیونیسم بین‌المللی نرم‌تر و مسالمت‌آمیزتر می‌شد، برخورد او با نیروهای خودی و مسئولان نظام اسلامی تندتر و خشن‌تر می‌گردید. او در مسند قائم مقامی نقش اپوزیسیون را بازی می‌کرد.

نکته درخور توجه اینکه، هر اندازه موضع آقای منتظری در برابر استکبار جهانی و صهیونیسم بین‌المللی نرم‌تر و مسالمت‌آمیزتر می‌شد، برخورد او با نیروهای خودی و مسئولان نظام اسلامی تندتر و خشن‌تر می‌گردید. او در مسند قائم مقامی نقش اپوزیسیون را بازی می‌کرد و پیوسته به سخنرانی و نامه پراکنی بر ضد نظام جمهوری اسلامی می‌پرداخت و به زیر سؤال بردن مقامات بلندپایه نظام می‌کوشید.

آنگاه که به مطالعه اسناد لانه جاسوسی می‌نشینیم، می‌بینیم که همه تلاش و توطئه مقامات امریکایی در ایران پس از پیروزی انقلاب اسلامی بر این محور دور می‌زده است که آهنگ انقلاب را کند کنند، آرمان‌های انقلاب را کمرنگ سازند، مسئولان و دست‌اندرکاران نظام را زیر پوشش «میان‌روی» به سازشکاری و

موضع انفعالی بکشانند، اختلافات داخلی را دامن بزنند، چهره‌های انقلاب را رویاروی یکدیگر قرار دهند و آنان را از زبان یکدیگر به زیر سؤال ببرند، دادگاه‌های انقلاب را از مسئولیت‌های سنگین و سرنوشت سازی که بر دوش دارند، باز بدارند و مفسدان و مجرمان سیاسی و اخلاقی را که مایه امید امریکا برای بازگشت و سلطه بر ایران می‌باشند از دار مجازات برهانند و برای آینده حفظ کنند، اصل ولایت فقیه را به زیر سؤال ببرند و مردم را از رهبری جدا کنند و «طرح دوستی با رهبران مذهبی و نفوذ در آنان» را پی بگیرند و راه را برای کودتای خزنده و از میان بردن انقلاب اسلامی هموار سازند.

در چنین شرایطی می‌بینیم که آقای منتظری با آن پیشینه انقلابی و آرمانی و شیوه آرمان‌گرایی، یکباره تغییر ماهیت داد، همه را به «میان‌روی» فرا خواند، حدود و قصاص را مورد نکوهش قرار داد، به عفو و بخشش مفسدان سیاسی و اخلاقی و جنایتکاران باند نفاق پرداخت و از قاتلانی چون مهدی هاشمی دفاع کرد، نزدیکان و وابستگان به خود را در برابر قانون از مردم مستثنی می‌کرد، امتیازات ویژه‌ای برای خود و خانواده و بستگان خود در نظر گرفت و رویاروی رهبری ایستاد. آیا این دگرگونی لیبرال‌منشانه و سهم‌خواهی‌های غیرقانونی و غیرعقلانی در آقای منتظری را می‌توان عادی و طبیعی و به دور از نفوذ بیگانگان دانست؟! آیا می‌توان باور کرد که موضع او به شکل اتفاقی با سیاست امریکا و سازمان سیا هماهنگ شده است؟

چنان‌که در صفحات پیش آمد، یکی از هدف‌های امریکا طبق اسناد لانه جاسوسی «... نفوذ در ارگان‌ها و سیاست‌های داخلی و خارجی ایران بوده و هدفش تعدیل انقلاب و حاکم کردن میانه‌روی به جای افراطی بودن و قرار دادن میانه‌روها در مقابل حرکت انقلابی خمینی است»، آیا آقای منتظری به شکل اتوماتیک و بدون تلقینات و وسوسه‌های شیطانی عوامل خارجی و جاسوس‌هایی مثل منوچهر قربانی‌فر و غیره در دفتر خود به سرایشی سازشکاری و به تعبیر امریکایی‌ها «میانه‌روی به جای افراطی‌گری» فرو غلطید و در مقابل «حرکت انقلابی خمینی» قرار گرفت؟

به راستی، موضع‌گیری آقای منتظری بر ضد مراجع و علمای بزرگ و حوزه‌های علمی و اینکه با صراحت، «ائمه جمعه‌ها» را «حقوق‌بگیر» خواند و مقام معظم رهبری را مورد اهانت قرار داد آیا در راستای استواری نظام جمهوری اسلامی بود یا دنباله‌روی از سیاست امریکا.

به راستی، موضع‌گیری آقای منتظری بر ضد مراجع و علمای بزرگ و حوزه‌های علمی و اینکه با صراحت، «ائمه جمعه‌ها» را «حقوق‌بگیر» خواند و مقام معظم رهبری را مورد اهانت قرار داد آیا در راستای استواری نظام جمهوری اسلامی بود یا دنباله‌روی از سیاست امریکا که اعلام می‌دارد «ما هر گروه میانه‌رو و متمایل به غرب [را] که به مبارزه علیه ملاها برخیزد، در مورد او به عنوان یک گروه مترقی با علاقه تمام تبلیغ خواهیم کرد...»^۱

آقای منتظری به منظور به زیر سؤال بردن رهبری آیت‌الله خامنه‌ای و در واقع برای متزلزل کردن ارکان ولایت فقیه اعلام می‌کند که «رهبر باید اعلم باشد، شخص اعلم به کتاب خدا باید نظارت داشته باشد که مردم کج نروند.» باید از او پرسید که اگر جنابعالی به این گفته باورمند هستید، روی چه مجوزی سمت قائم مقامی را پذیرفتید و به خود رخصت دادید که در همه امور بر خلاف قانون دخالت کنید و مسئولان را مورد امر و نهی قرار دهید؟ چرا آن روز اعلام نکردید که شرط ولایت و رهبری، اعلمیت است و عالم‌تر از من در حوزه‌های قم و نجف زیادند؟

آقای منتظری در نامه به اعضای شورای بازنگری قانون اساسی می‌نویسد:

... راجع به مسأله رهبری در جمهوری اسلامی هر چند عنوان مرجعیت فعلی دلیل ندارد.

ولی مستفاد از کتاب و سنت این است که ولی‌امر مسلمین باید افقه و اعلم آنان به کتاب و سنت باشد...^۱

اگر در «مسأله رهبری، مرجعیت» شرط نیست و «دلیل ندارد» چگونه «ولی‌امر مسلمین باید افقه و اعلم» باشد؟ و اگر در رهبری اعلم و افقه شرط است، چگونه می‌نویسد که در رهبری مرجعیت شرط نیست و دلیل ندارد، مگر نه این است که مرجع تقلید نیز بایستی اعلم و افقه باشد. اگر از دید آقای منتظری اعلم و افقه در رهبری شرط است، باید پاسخ گوید که چگونه رهبریت آقای خامنه‌ای را در آغاز پذیرفت و این جایگاه را رسماً به ایشان تبریک گفت:

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب مستطاب حجت‌الاسلام والمسلمین آقای حاج سید علی خامنه‌ای

رهبر منتخب جمهوری اسلامی ایران، دامت برکاته

پس از سلام و تحیت و تسلیت به مناسبت ضایعه جبران ناپذیر و مصیبت عظمای عالم اسلام، ارتحال روح خدا پیشوای عالیقدر آزادگان و مستضعفان جهان، بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران و قائد عظیم‌الشأن، حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی (قدس سره الشریف) که به همه جهانیان درس فداکاری و مبارزه و قیام در برابر طاغوت‌ها و مستکبران آموخت، از خداوند قادر متعال مسألت می‌نمایم جنابعالی را که فردی لایق و متعهد و دلسوز و در دوران مبارزات و انقلاب تجربه‌ها آموخته و همواره مورد حمایت رهبر بزرگ انقلاب بوده‌اید، در انجام مسئولیت خطیر رهبری که مجلس خبرگان به جنابعالی محول نموده است، یاری نماید...^۲

اگر او مقام معظم رهبری را دلسوز، لایق و متعهد می‌داند و موفقیت ایشان را «در انجام مسئولیت خطیر رهبری» مسألت می‌کند، چگونه یکباره از ایشان می‌خواهد به روایتی که اعلامیت

۱. خاطرات، ص ۷۱۳.

۲. همان، ص ۶۷۲.

را در رهبری شرط می‌داند، عمل کند؟ و از مقام رهبری کنار رود تا کشور و نظام دچار هرج و مرج و آشفتگی گردد و توطئه امریکا به بار بنشیند؛ آیا این موضع‌گیری‌های دوگانه و ضد و نقیض‌گویی‌ها، مطالبی را که در گزارش مقامات امریکایی آمده است، آشکار نمی‌سازد:

... ما چنین احساس می‌کنیم که وی یک متفکر سیاسی متبحر نبوده و اکثر مطالبی که به وی استناد می‌شود یا برایش نوشته شده و یا توسط دیگران در دهانش گذاشته‌اند...

امریکا توانست با رخنه و نفوذ در آقای منتظری و بیت او، او را از انقلاب اسلامی، ملت انقلابی و رهبری امام(ره) دور سازد و به سرایشی سازشکاری و به اصطلاح «میانه‌روی»، همکاری با گروهک‌های ضد انقلابی مانند منافقان و رویارویی با مقام معظم رهبری بکشانند و به دست او برخی از نقشه‌ها و نیرنگ‌های شیطنانی را به جریان اندازد.

ما این بحث را در فرصت دیگری پی می‌گیریم و این فرگرد را با نامه تاریخی حجت‌الاسلام والمسلمین آقای قدیری خطاب به آقای منتظری به پایان می‌بریم:

بسمه تعالی

آقای حسینعلی منتظری

متأسفانه هیچ یک از مراتبی که قبلاً درباره شما قائل بودم امروز قائل نیستم و شرعاً نمی‌توانم بنویسم. در قصه برخورد امام با شما نمی‌توانستم باور کنم که امام درباره شما فرموده‌اند من اگر قبلاً شما را ساده اندیش می‌دانستم امروز شما را عادل نمی‌دانم.

[illegible]

۲۴۶

کسی بقا بر تقلید را جایز بدانند، یا بالاتر تقلید ابتدایی از مثل حضرت امام را اجازه دهد جرم است، گذشته از اینکه آنچه نویسنده استفتائات می‌نویسد باید به مهر خود آن حضرت برسد و ایشان تا اعتقاد به آنچه نوشته شده پیدا نکند مهر نمی‌کنند، و بسیاری از موارد نوشته شده تصحیح می‌شود.

شما قضیه لزوم اعلیت در رهبری را مطرح کرده‌اید و ادعای ۱۲ روایت نمودید. من فعلاً با ادعای شما و عدم دلالت روایات بر مدعای شما کار ندارم. شما که برای مردم احترام می‌گذارید و امام خمینی قدس سره الشریف را ولی فقیه می‌دانستید و می‌دانید، در زمان حیات آن حضرت قانون اساسی و بازنگری آن برای مردم گذاشته شد و پس از رأی مردم ایشان هم آن را امضا و تنفیذ فرمودند، پس در نتیجه آنچه در قانون اساسی و در بازنگری آن است هم مردمی است و هم شرعی.

در بازنگری قانون اساسی اجتهاد را در رهبر کافی می‌داند و شما دم از روایت می‌زنید، فرض کنیم از روایت استفاده می‌شود که رهبر باید اعلم باشد، ولی رهبر اعلم مسلم بین همه ما یعنی امام خمینی رضوان الله تعالی علیه بر طبق مصالح امت رأی مردم را تنفیذ کردند و ملاحظه فرمودند که فرضاً شما اعلم هم باشید لکن لیاقت رهبری را ندارید و لذا شما را عزل کردند، و در نتیجه مطلق اجتهاد در رهبر تنفیذ شد، شما راجع به مرجعیت ایشان صحبت کرده‌اید. می‌خواهید بگویید ایشان بالفعل مرجع نیستند که به کوری چشم کسانی که راضی به تقدیر الهی نیستند امروز بزرگترین مرجع شیعه ایشان هستند و امیدوارم خداوند روز به روز بر عزت ایشان که عزت اسلام و تشیع است بیفزاید، و مرجعیت شأنیه ایشان هم با حجت شرعیه اثبات شده است، و گفته شما هم اعتبار شرعی ندارد و یکی از ادله آن همین سخنرانی و هتک و اهانتی است که کرده‌اید.

راجع به مسافرت‌های پرخرج صحبت کردید، کدام مسافرت‌های مقام معظم رهبری را می‌گویید. آیا سفر ایشان به سازمان بین‌الملل یا به پاکستان عزت اسلام نبود، یا سفرهای داخلی ایشان تقویت اسلام و نظام نیست به نظر شما؟ این مسافرت اخیر و

نماز و زیارت ایشان با بسیجیان عزیز چقدر ارزشمند است، و شما صحبت از خرج این سفرها می‌کنید. حضور مکرر و طولانی ایشان در جبهه‌ها و تأثیر آن بین رزمندگان را تا چه حد با ارزش می‌دانید، در هر صورت این‌گونه تعبیر نسبت به مسافرت‌های ایشان بی‌انصافی بلکه بی‌عدالتی است.

خداوند همه ما را به راه راست هدایت بفرماید. والسلام علی من اتبع الهدی.

محمدحسن قدیری

۱۷ رجب ۱۴۱۸

اشغال گران در آستانه تابستانی داغ

علیرضا رضوی^۱

«الی بیت المقدس» نام اصلی عملیات آزادسازی خرمشهر بود. عملیاتی که توجه جهان را به ایران اسلامی در پایان دادن به یک اشغال‌گری بعثی - صهیونیستی متوجه کرد و طبیعی بود که اولین جایی که از این پیروزی غرورآفرین هراسان شود، رژیم صهیونیستی باشد. به فاصله اندکی از این موفقیت برای جبهه ایران، رژیم صهیونیستی با دستپاچی بسیار عجیبی به بهانه ترور سفیر خود در لندن از سوی سازمان آزادیبخش فلسطین، به لبنان هجوم آورد تا پایگاه این سازمان را در لبنان برچیند، ولی بر تمام آگاهان از اوضاع منطقه آشکار بود که هدف، تضعیف جبهه ضد صهیونیستی پس از آزادی خرمشهر بود. در آن زمان، لبنان ضعیف‌ترین کشوری بود که رژیم صهیونیستی با اشغال آن می‌توانست قدرت پوشالی خود را

۱. محقق و پژوهشگر.

به نمایش بگذارد.

هم‌اکنون ۲۶ سال از آن روزها می‌گذرد و این رژیم نه تنها در قدرت‌نمایی خود ناکام ماند، بلکه با حمله و جنایات خود در لبنان، به استقرار نیرویی کمک کرد که از بطن مردمی استوار و با ایمان و از دل به‌ظاهر ضعیف‌ترین کشور منطقه سربرآورد و اولین شکست را بر پیکر این کیان اشغال‌گر فرود آورد.



صحنه لبنان از زمان هجوم رژیم صهیونیستی از سال ۱۹۸۲م تحولات بسیار زیادی به خود دید تا اینکه به مرور، مسیر صواب خود را یافت و مشکل را در اشغال‌گری و حل آن راه، رهایی از اسارت دید. حزب‌الله شکل گرفت و قوام یافت و مستقر گردید تا این نیاز اصلی مردم و این سرزمین را برآورد. طبیعی بود که امریکا و اسرائیل در مواجهه با این قدرت روزافزون ساکت ننشسته و اقدامی کنند.

ولی هر دو از حضور در لبنان به دلیل تحمل شکست‌های بزرگ عاجز بودند و «خطا و

خیانت»^۱ جورج بال تا حدودی گویای این شکست‌ها بود.

عناصر معلوم‌الحال و خودفروخته، عامل این فتنه‌گری در لبنان شدند تا مقاصد اربابان امریکایی و صهیونیستی محقق شود. این عده به بهانه خونخواهی و به تعبیر امروزی، محاکمه عاملان ترور رفیق حریری که طراح پیش‌نویس قطعنامه ۱۵۵۹ شورای امنیت بود، گرد هم آمده و گروه ۱۴ مارس را تشکیل دادند. ولی در حقیقت به‌دنبال آن بودند که با تضعیف جبهه مقاومت و خلع سلاح آن، حضور امریکا و صهیونیسم را در لبنان هموار کنند. عناصر اصلی از این گروه عبارت‌اند از:

۱. سعد حریری؛ فرزند و وارث رفیق حریری.



نامبرده اگر چه با مخالفت‌های خانوادگی به این جایگاه رسیده است، ولی از کیاست و باهوشی پدر هیچ به ارث نبرده و کماکان آنچه وی و گفتار وی را پیش می‌برد، ثروت بادآورده خانوادگی او است که در جریان المستقبل متمرکز شده است.

سعد حریری موتور مالی گروه ۱۴ مارس

است که از سوی برخی کشورهای منطقه از جمله عربستان، که پشتیبان سنتی خانواده حریری است، حمایت می‌شود.

۲. ولید جنبلاط؛ رهبر دروزی‌های لبنان.

وی فرزند کمال جنبلاط از شخصیت‌های برجسته لبنانی است که همچون سعد در عین

۱. عنوان کتابی است که به نقد عملکرد امریکا و اسرائیل در لبنان می‌پردازد و توسط یک امریکایی سرشناس نوشته شده است.

سابقه طولانی حضور در صحنه سیاست، آن‌چنان‌که باید درس نیاموخته و به راحتی ملعبه دست سیاست‌بازان شده است.



دروزی‌ها در لبنان، فلسطین و سوریه حضوری پراکنده دارند و اتفاقاً نقش آنها در عرصه سیاست بسیار متفاوت است. در فلسطین اشغالی با دریافت امکانات و جایگاه، هم‌پیمان رژیم صهیونیستی شدند، ستون پنجم اسرائیل را تشکیل می‌دهند، در

بلندی‌های جولان کماکان به‌عنوان شهروندان سوری خود را قلمداد می‌کنند و از پذیرش تابعیت و شناسنامه اسرائیلی حذر می‌کنند و حاکمیت آن به‌ویژه پس از سال ۱۹۸۱م را به رسمیت نمی‌شناسند. در لبنان حضوری متفاوت همچون تحولات پی‌درپی آن داشته‌اند و هم‌اکنون در آستانه یک تصمیم بزرگ هستند تا سابقه خود را ملوک ننمایند.

اگر چه شخصیت‌های برجسته دروژی با عملکرد جنبلاط مخالف هستند و گزینه مقاومت را می‌پذیرند ولی به هر حال جنبلاط حداقل تا آن زمان که زنده است بر این گروه و یا فرقه حاکمیت دارد. ولی این حاکمیت تا جایی نیست که بتواند علیه مقاومت قد علم کند و خودی نشان دهد، چرا که توده دروژی‌ها در این

مسیر با رهبرشان همراه نخواهند بود.



۲. **سمیر جعجع**. فرمانده قوات لبنانی

موسوم به نیروهای لبنانی یا همان فالانژها.

جعجع در میان مسیحیان، رهبری یکی از بدنام‌ترین و بدسابقه‌ترین گروه‌ها را بر عهده

دارد. او در خلال جنگ‌های داخلی لبنان علیه فلسطینی‌ها، توانست رشد کند و اعتماد غرب و صهیونیسم را در خوش‌خدمتی به آنها به ثبوت برساند. کشتار ۳ تا ۵ هزار نفر از فلسطینی‌ها در تابستان ۱۹۸۲م در اردوگاه صبرا و شتیلا با همکاری آریل شارون، بارزترین سابقه نفرت‌بار این فرد و همراهان او است. جعجع در ربودن بسیاری از فعالان ضد صهیونیست لبنانی و غیر لبنانی از جمله چهار دیپلمات ایرانی^۱ و تحویل آنها به رژیم صهیونیستی، کارنامه سیاهی دارد. ضمن آنکه در سال ۱۹۸۲م با صهیونیست‌ها در اشغال و جنایت در بیروت همکاری تام و تمامی داشت.

او به واسطه سابقه بسیار کثیف و زشت خود در یک محاکمه قضائی مستحق اعدام بود، ولی پس از استقرار نظم نسبی با حضور سوریه در لبنان، تنها به زندان محکوم شد و با فشار غرب و به‌ویژه با قدرت‌گرفتن جریان مخالف سوریه در لبنان از زندان آزاد شد و دوباره شروع به جمع‌آوری گروه مافیایی خود نمود.

اگر چه نمی‌توان انتظار داشت که این گروه تروریستی همچون سال‌های دهه ۸۰ در صحنه نظامی لبنان کاری از پیش ببرد، ولی باید به این نکته توجه داشت که مهم‌ترین سرمایه‌گذاری غرب و صهیونیسم از حیث نظامی و تروریستی، نیروهای خودفروخته جعجع می‌باشند. جعجع تنها یکی از گروه‌های مسیحی است که با حضور افرادی همچون میشل عون با آن سابقه مقتدرانه خود، جایی برای ابراز وجود نخواهد داشت و حداقل گرایش مردم مسیحی و مارونی در لبنان قبل از اینکه به جعجع توجهی کنند، پیرو عون، سلیمان و یا حداقل جمیل هستند.

۴. در کنار سه جریان و شخصیت اصلی از گروه ۱۴ مارس که سه ضلع اصلی پول، فرقه‌گرایی و تروریسم را تشکیل می‌دهند، افرادی همچون فؤاد سنیوره، مروان حماده و جمیل نیز وجود دارند که جزو پیاده‌نظام ۱۴ مارس هستند و تنها اعتبار سیاسی آن‌ها هم در یک مدت زمان محدود، آنها را به صحنه سیاست در لبنان کشانده است و با افول گروه ۱۴ مارس که

احتمالا پایان دوره نمایندگی اکثریت آنها در مجلس است، این اعتبار سیاسی نیز کمرنگ و ناچیز می شود.



صحنه سیاسی لبنان به ویژه با خروج نیروهای صهیونیستی در سال ۲۰۰۰م از بخش عظیمی از سرزمین های اشغالی جنوب، آرایش خاصی یافت، در این سال پیروزی مقاومت، فضا را بر صهیونیست ها و غرب بسیار تنگ و سخت کرد. به همین دلیل تمام نیروهای ورشکسته سیاسی از تمام جهات به صحنه آمدند تا وزنه را علیه مقاومت سنگین نمایند ولی موفقیتی حاصل نشد. تا اینکه پروژه ترور رفیق حریری کلید زده شد تا از پس فضای مظلوم نمایی برای او، علیه سوریه و مقاومت در لبنان فرصتی حاصل شود، لاجرم در این زمان، سوریه از لبنان عقب نشینی کرد تا بهانه از دست صهیونیست ها خارج شود، ولی باز هم امید غرب محقق نشد و مقاومت باقی ماند. گروه ۱۴ مارس به دلیل عدم توفیق در تحقق اهداف خود با اسرائیل، در جنگی ناعادلانه علیه مقاومت هم پیمان شد، ولی نتیجه ۳۳ روز جنگ جز خفت اسرائیل و سربلندی حزب الله چیز دیگری نبود.

در این میان، سران برخی کشورهای عرب همچون عربستان نیز به طمع حضور خود در آشفته‌بازار لبنان و ایجاد جنگ فرقه‌ای و طایفه‌ای در اردوگاهی در شمال لبنان، فتنه جدیدی به پا کردند و ارتش با تمام توان در این اردوگاه - که نه‌البارد^۱ نام داشت - فتنه را خاموش کرد.

اما آخرین اقدام آشکار گروه ۱۴ مارس دست‌اندازی به سیستم مخابراتی حزب‌الله به‌ویژه در فرودگاه بیروت بود که با واکنش بسیار تند سید حسن نصرالله و تهدید او مواجه گردید که هرگونه دست‌متعرض به این سیستم، قطع خواهد شد. فرمانده امنیت فرودگاه با دستور سنیوره از کار برکنار شد ولی طولی نکشید که تمام پایگاه‌های گروه ۱۴ مارس از لحاظ سیاسی و نظامی به تصرف مقاومت درآمد و تمام سران آن به بیرون از بیروت گریختند و افرادی همچون جنبلاط از بری، امان خواستند.

حرکت مقاومت پس از موفقیت و با تحویل تمام مقرها به ارتش خاتمه یافت و حزب‌الله با این مانور سیاسی و نظامی نشان داد که توان تحقق وعده‌های خود را دارد. حزب‌الله در کمال قدرت با سپردن نظم به ارتش، دولت را به پس گرفتن دستور خود واداشت و در عین حال به مذاکره با مخالفان و رسیدن به یک اجماع که خیر و صلاح لبنان را در پی داشته باشد، راضی شد و توانست بار دیگر پیروزی خود را در دوحه به جهانیان و به ویژه غرب و صهیونیسم نشان دهد.

این توافق که با حضور تمام جناح‌های درگیر در لبنان با وساطت قطر حاصل شد، تمام خواسته‌های حزب‌الله را محقق کرد. با این حال، نمی‌توان از کارشکنی و خیانت برخی عناصر از جمله جعجع و جنبلاط غافل بود؛ چرا که آنها آمده بودند تا مقاومت نباشد، ولی نه تنها مقاومت حاکمیت بلامنازع خود را در صحنه سیاسی و نظامی لبنان به ثبوت رسانید بلکه حاکمیت بر

۱. این اردوگاه در منطقه طرابلس در شمال لبنان واقع شده است و ۲۸۳۵۸ نفر جمعیت دارد. مساحت آن ۱۹۸/۱۲۹ دونم است که از حیث وسعت دومین اردوگاه پس از عین‌الطوه در لبنان می‌باشد. این اردوگاه از سال ۱۹۴۹م به‌وجود آمده است.

قلب‌های مردم لبنان را از تمام فرقه‌ها از آن خود کرد و نشان داد که بیش از همه در اندیشه ثبات و امنیت در پی رهایی از هرگونه اشغال‌گری است. این امر در خلال جشن‌های ۶۰ سالگی اشغال، ضربه بسیار مهلکی به صهیونیسم وارد کرد.



نانسی پلوسی و شیمون پرز

در عین حال، اوضاع لبنان را نباید فارغ از تحولات در سایر مناطق ارزیابی نمود. آمریکا از ۳ ماه آینده به عنوان تابستان داغ سخن به میان آورده است و به گونه‌ای فشرده درگیر در ۳ جبهه لبنان، فلسطین و عراق است. بوش با سفر به منطقه و با شرکت در جشن‌های ۶۰ سالگی اشغال فلسطین، اهتمام ویژه خود را حل و فصل اوضاع بر وفق خواست خود نشان داده و حتی انجام سفری دیگر را تا قبل از پایان دوره ریاست جمهوری خود بعید ندانسته است. انتظار می‌رود که با ایجاد یک توافق ظاهری میان سران دولت خودگردان و سران رژیم

صهیونیستی و در مقابل سرکوب حماس، بخشی از خواست خود را محقق کنند. ولی همچنان موضوع حماس و حل ریشه‌ای قضیه فلسطین پابرجا خواهد ماند، در حالی که عده‌ای معتقدند با استعفای قریب‌الوقوع اولمرت از نخست‌وزیری به‌دلیل رسوایی مالی، این توافق‌های ظاهری نیز حاصل نشود. چرا که دولت آینده رژیم صهیونیستی ژستی ضد مقاومت و جنگجو به خود خواهد گرفت تا آبروی از دست‌رفته در جنگ ۳۳ روز در دوره اولمرت و ناکامی در مهار حماس ترمیم شود. از سوی دیگر، مخالفت روزافزون با توافقنامه امنیتی، سیاسی و اقتصادی امریکا با دولت عراق، از شکست نزدیک این پروژه خبر می‌دهد؛ چرا که مردم مسلمان و مبارز عراق به‌خصوص باسابقه درخشان علمای شیعه آن در قبال استعمار انگلیس به‌هیچ عنوان حاضر به پذیرش کاپیتولاسیون در این کشور مسلمان نیستند.

امریکا در مواجهه با جبهه مقاومت از لبنان تا عراق هم‌اکنون با ضعفی مفرط مواجه است و دست‌نشانده‌های آن نیز در لبنان و ممالک عربی فاقد قدرت و جایگاه برخورد با این موج جدید هستند. به‌واقع، اگر با تأمل بنگریم، می‌توانیم امیدوار باشیم که شصت‌مین سال اشغال، سال فروپاشی کامل صهیونیسم و پایان سیطره پوشالی غرب در منطقه و در نهایت، پیروزی مقاومت و رهایی قدس شریف است. در واقع، «تابستان داغ» به منزله شکست سنگین و همه‌جانبه غرب و صهیونیسم در منطقه است.

مصاحبه با ابوشریف

نماینده جنبش جهاد اسلامی فلسطین در تهران

◆ اشاره

سالیان درازی پیش از پیروزی انقلاب اسلامی ایران گروه‌های ملی و چپ فلسطینی عهده‌دار مبارزات رهایی‌بخش در عرصه فلسطین بودند که نتوانستند آن‌گونه که باید در پیشبرد هدف بلند آرمان آزادی قدس شریف گام بردارند و کم‌کم در روند سازش حل شده و جایگاه مبارزاتی خود را از دست داده‌اند. تا این زمان الگو گرفتن از قرآن و مبانی اسلامی در مبارزات ضد صهیونیستی و ضد استعماری در صحنه فلسطین مورد توجه نبود ولی پیروزی انقلاب اسلامی فرصت و فضایی ایجاد کرد که گروه‌ها و جریان‌های سالم مذهبی به ظرفیت‌های جهادی اسلام نیز متوجه شوند از ایران اسلامی الگوبرداری کنند. جنبش جهاد اسلامی فلسطین با فاصله بسیار اندکی از وقوع انقلاب اسلامی در ایران به رهبری فتحی شقاقی اعلام موجودیت کرد و از حضرت امام(ره) نیز در مشی مبارزاتی خود به صراحت تمام درس گرفت و آن را در مقاطع و مواقع متعدد مطرح کرد.

مصاحبه با ابوشریف ادامه روند آشنایی با گروه‌ها و جریان‌های اسلامی در عرصه مبارزات مردم مسلمان فلسطین است که در شماره‌های آتی به اشکال مختلف ادامه خواهد یافت.

* * *

♦ زندگینامه ناصر ابوشریف، نماینده جنبش جهاد اسلامی فلسطین در تهران

وی متولد چهاردهم ژانویه سال ۱۹۶۶ مطابق با ۲۴ دی ماه ۱۳۴۴ می‌باشد. بدین معنا که هم‌اکنون ۴۴ ساله می‌باشد و متأهل و دارای سه فرزند که همگی پسر هستند.

زندگی ابوشریف همواره با جهاد و مبارزه و اسارت و البته تحصیل همراه بوده است. وی در دانشگاه معروف بیرزیت در فلسطین تحصیلات دانشگاهی خود را ادامه می‌دهد ولی مبارزات وی در سال دوم به دلیل حمله به یک اتوبوس حامل نظامیان صهیونیست وی را از تحصیل باز داشته و برای ۱۳ سال روانه زندان‌های رژیم صهیونیستی می‌کند. در سال ۱۳۷۶ پس از تحمل ۱۳ سال زندان که برای خود یک بخش مهمی از عمر یک انسان است، آزاد می‌شود ولی حق بازگشت به خانه خود را ندارد چرا که به اردن تبعید می‌شود. در اردن فرصت آن را می‌یابد که به ادامه تحصیل پردازد و به همین دلیل در دانشگاه علوم اسلامی به تحصیل مشغول می‌شود ولی کشور اردن، کشوری نبود که مانع از مبارزات و فعالیت‌های ضد صهیونیستی ابوشریف بشود و به این ترتیب تبعید دوباره‌ای اتفاق می‌افتد و اردن او را به عراق تبعید می‌کند و این نشان از میزان همراهی برخی کشورهای عربی با آرمان آزادی قدس شریف دارد!

جالب اینکه کشور اردن وی را ۴ ماه در حبس نگه می‌دارد و گذرنامه فلسطینی او را نیز ضبط می‌کند و سپس به عراق تبعید می‌کند.

ابوشریف در بغداد از سال ۱۳۸۰ تحصیلات خود در دانشگاه اسلامی بغداد را ادامه می‌دهد و بعد از مدتی در سال ۱۳۸۵ به سوریه نقل مکان می‌کند و از ۲۴ تیر ۱۳۸۶ به عنوان نماینده جنبش جهاد اسلامی فلسطین در تهران به جای آقای ابوجهاد منصوب می‌شود.

جنبش جهاد اسلامی فلسطین / اولین جنبش اسلامی در فلسطین در پاسخ به چه نیازی به وجود آمد؟

✓ جنبش جهاد اسلامی جنبش مبارز اسلامی است که توانسته برای خود با جهاد، اجتهاد، ایثارگری‌های گسترده و آگاهی منحصر به فرد فرزندان در صحنه طرح‌های اسلامی معاصر جایگاهی را کسب نماید.

جنبش برای پویایی خود از سه اصل اساسی سود می‌جوید که به ترتیب اسلام، فلسطین و جهاد است.

اسلام به عنوان مرجع اصلی حرکت و پویایی امت برای تحقق حاکمیت الهی در زمین و چارچوب انجام واجبات و خلیفه‌اللهی انسان به شمار می‌رود.

فلسطین نیز به عنوان هدفی برای رهاسازی همراه با ریشه‌کنی غده سرطانی (اسرائیل) از قلب امت از طریق جهاد می‌باشد که وسیله و گزینه‌ای استراتژیک و واجبی شرعی است.

در چارچوب همین دیدگاه جنبش جهاد اسلامی معتقد است مسأله فلسطین مسأله‌ای مرکزی و محوری برای امت اسلامی می‌باشد و جنگ امروز بر سر بیت المقدس در واقع جنگ تمام امت اسلامی است، جنگ تمام حق یعنی امت اسلام در مقابل تمام باطل می‌باشد که به نمایندگی از آنها اسرائیل قرار دارد. علاوه بر آن می‌توان گفت سخنان حضرت محمد(ص) در زمان جنگ خندق و رoder رویی امام علی(ع) با عمرو بن عبدود با آن قابل مقایسه است که فرموده بودند «برز الایمان کله للشکر کله».

به درستی حرکت اسلامی فلسطین امروزه نوک پیکان ایمان در مقابله با نوک پیکان شرک یعنی اسرائیل قرار گرفته است.

اولین پیشگامان تأسیس جنبش جهاد اسلامی در دهه هفتاد فعالیت خود را آغاز نمودند، آنان امیدها، اهداف و طرح‌های مختلفی در اختیار داشتند که می‌توانست حجم زیادی از درد

و رنج امت را در این برهه کاهش دهد.

اما تعبیر و شرح مختصر و محدودی از جنبش جهاد داده شد و تنها به عنوان پاسخ اسلام انقلابی به مسأله فلسطین معرفی شد و از آن سخن به میان آمد، زیرا در صحنه فلسطینی و اسلامی، اسلام‌گرایانی بدون فلسطین و بدون گرایش ملی و از سوی دیگر ملی‌گرایانی لائیک، بدون اسلام وجود داشتند. پس جنبش جهاد اسلامی راه حل مناسبی برای این مسأله بود، زیرا اسلام و وطن‌پرستی را در چارچوب واحدی قرار داد، البته این چارچوب موکدا در راستای جهاد و مبارزه با دشمن قرار داشت.



این طرح که جنبش جهاد آن را به صورت عملی به اجرا گذارد بازتاب و جذابیت گسترده‌ای در صحنه فلسطین داشت. در مورد حرکت اسلامی به عنوان طیف وسیع‌تر و گسترده‌تر باید بگوییم که دو دهه مملو از تغییر و تحولات و حوادث بین ما و اوایل شکل‌گیری جنبش فاصله انداخته است، هر دهه به خودی خود دارای مشخصات و ویژگی‌های منحصر به فرد خود می‌باشد. برهه زمانی دهه هشتاد با دهه نود از نظر مشکلات، مؤلفه‌ها و دستاوردها چه در سطح مسأله فلسطین و چه در مورد امت اسلامی یا مسائل جهانی، تفاوت دارد.

پس کسی که واقعیت‌های حرکت اسلامی را در سطح اندیشه و عمل طی دو دهه گذشته دنبال می‌کند، تغییراتی در اندیشه و تحولات فرهنگی و سیاسی در سطوح و طرق مختلفی خواهد یافت که مستلزم بازنگری‌های فرهنگی برای هماهنگی با تحولات تحمیل شده و تحقق

دستاوردهای فکری و مبارزاتی می‌باشد.

در مورد جنبش جهاد هیچ کس منکر پرفروغی آن در سطوح مختلف تاریخ حرکت اسلامی معاصر نبوده و نیست. ولی مشکلات و شرایط سختی که جنبش آن را در زمان‌های مختلف از سر گذراند، باعث گردید تا مشارکت عملی جنبش جهاد اسلامی و طنین نام و فعالیت‌هایش بسیار بزرگ‌تر از مشارکت‌های نظری کوچکی باشد که در زمینه پژوهش‌های اسلامی و فکری توسط جنبش صورت گرفته است. به خصوص که شهید دکتر فتحی شقاقی به عنوان مؤسس و نظریه‌پرداز این جنبش تمام زندگی خود را وقف جوانب عملی رهبری جنبش نمود.

امروز نیز در برنامه‌ریزی جنبش سعی می‌کنیم تا با برطرف نمودن این نقص، توازنی ایجاد کنیم که مایه ادامه پویایی و فروغ جنبش باشد، فروغی که همواره یار و یاور ما برای تحقق ساختاری بهتر و دستاوردی والاتر در تمامی زمینه‌ها خواهد بود.

جنبش جهاد اسلامی فلسطین اولین طرفی است که محوری بودن مسئله فلسطین را با تفسیر و تحلیل ثابت کرد و درباره آن پژوهش‌ها و مقالات بیشماری ارائه کرد و برای اثبات این مهم از قرآن مجید تاریخ و واقعیت برهان آورد.

در این راستا بنا به گفته شهید دکتر فتحی شقاقی، بنیانگذار جنبش جهاد اسلامی فلسطین، پیدایش جنبش جهاد اسلامی پاسخی بود به آنکه چگونه آرمان فلسطین می‌تواند یک آرمان مرکزی باشد. ما در داخل فلسطین موضوع ضرورت اعلان جهاد را مشخص نمودیم، و به همین علت بود که اسرائیلی‌ها از همان آغاز این جنبش را به نام جریان «جهاد کنونی» یعنی جریانی که هیچ‌گاه تردید نمی‌کند، نامیدند یعنی جریانی که تأخیر و تردید در اعلام جهاد را گناه می‌داند. مسئله فلسطین محوری است که امت را متمرکز و متحد می‌نماید و کانون طرح قیام امت است؛ چرا که دشمنان غربی و صهیونیست‌ها طی دویست سال تمام بر علیه میهن اسلامی فعالیت کردند و سپس رژیم صهیونیستی را در فلسطین به عنوان

سرنیزه‌ای علیه مسلمانان منطقه به کار گرفتند، پس ما هم به عنوان پاسخ و خنثی کردن این طرح پلید دشمنان باید فلسطین را کانون طرح قیام خود قرار دهیم زیرا همین فلسطین در مرکز طرح دشمنان ما بوده است.

شقاقتی در بررسی‌ها و دیدارهای متعدد بر تأثیر عظیم افکار اندیشمندان و رهبران اسلامی بر دیدگاه خود و جنبش جهادی‌اش تأکید نموده است. در رأس این متفکرین سید جمال‌الدین اسدآبادی، عزالدین قسام، سید قطب و امام خمینی(ره) قرار دارند که ما در بخش‌های دیگر به تفصیل به این موضوع خواهیم پرداخت.

شقاقتی در نوشته‌های متعدد خود تأکید می‌نماید که جنبش جهاد اسلامی فلسطین یک جنبش مبارز اسلامی - فلسطینی است که از نظر سازمانی در اوایل دهه هشتاد میلادی در داخل فلسطین اشغالی تشکیل گردید در حالی که پیش از آن و تا نیمه‌های دهه هفتاد تنها به صورت یک نحله فکری و سیاسی بود که در محافل بعضی از دانشجویان مصری حضور داشت.

شایان ذکر است که مناقشات مزبور شامل موضع‌هایی درباره درک اسلام و جهان و واقعیت و چگونگی نگرش و درک تاریخ به طور کلی و به ویژه تاریخ اسلام بود. شناخت اسلام به عنوان عقیده و اصول دین و فقه و شریعت و استناد به قرآن و سنت نقطه شروع بود، چنان‌که شناخت سریع تاریخ توسط جنبش و درک عمیق این موضوع راهگشای شناخت واقعی جهان بود و درک ابزار تغییر را تا دستیابی به ویژگی فلسطین در چارچوب شرایط اسلامی معاصر، تسهیل نمود و در نتیجه این موضوع مسأله محوری جنبش اسلامی و امت اسلامی شمرده شد که این امر با استناد به استنباط از قرآن و به خصوص سوره اسراء و مواضع دیگری از قرآن مجید و احادیث نبوی انجام گرفت، چنان‌که درک تاریخ و واقعیت‌ها در دستیابی به این مقوله کمک نمود که فلسطین مسأله محوری و دارای ویژگی‌های خود است، چرا که روند تاریخ معاصر در تحرک استعماری که طی دو قرن بر علیه میهن اسلامی ادامه داشته، و مجسم است. توطئه‌ای که پس از انجام مأموریت خود در

زمینه واژگون کردن نظام سیاسی اسلامی در فلسطین متمرکز شد و دولتی تأسیس و فرهنگ خارجی را در تعداد بیشماری از جوامع اسلامی از مصر گرفته تا ایران و ترکیه برپا و تحکیم نمود و نیز واقعیت‌های موجود بر این مسأله تأکید می‌کند که اوج شرارت و تمرکز استعمار شیطانی و پلیید غرب در سرزمین فلسطین و در کالبد رژیم صهیونیستی همپیمان استعمار غرب مجسم است.

تأثیر پذیری جنبش از انقلاب اسلامی ایران را تا چه حد می‌دانید؟

✓ پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ در واقع پیروزی متدی است که جنبش جهاد اسلامی فلسطین از اواسط دهه هفتاد میلادی مژده تحقق آن را می‌داد و آن را به عنوان پاسخی به پرسش‌های نگران کننده در مورد اسلام و نقش معاصر آن در چارچوب نیاز به تحول و تغییر برشمرد و آن را مصداق رویکرد اسلامی - جهادی دانست.

دکتر فتحی شقاقی بنیانگذار جنبش جهاد اسلامی فلسطین از همان زمان قدرت گرفتن انقلاب اسلامی علیه رژیم شاه و رویارویی دو طرف آن را زیر نظر داشت و پیروزی انقلاب اسلامی را تحقق رویایی دانست که خود و همفکرانش در مورد آن بارها سخن گفته بودند. دکتر فتحی شقاقی چند روز پیش از پیروزی انقلاب اسلامی پیش‌بینی کرده بود که مردان و هم‌زمان امام خمینی(ره) به پیروزی خواهند رسید.

دکتر شقاقی در این کتاب که به نام [امام] خمینی(ره) راه حل اسلامی و جایگزین که در مصر منتشر شد رویکرد و ساختار انقلاب و تاریخ جنبش اسلامی ایران را مورد تشریح قرار داد. جنبش جهاد اسلامی فلسطین از همان ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی به تشریح افکار شیعی پرداخت با هر نوع رویکرد و اندیشه‌ای که به تکفیر آن می‌پرداخت مخالفت و مبارزه کرد. همچنین ادبیات جنبش جهاد اسلامی فلسطین همواره خواستار الگو قرار گرفتن انقلاب اسلامی ایران در انجام تغییر و تحول شده است.

در اندیشه‌های دکتر فتحی شقاقی هم به عنوان بنیانگذار جنبش جهاد اسلامی بارها انقلاب

اسلامی را تجربه بسیار عملی توصیف کرد که می‌تواند در چارچوب رویکرد معاصر شیعی که به اهل سنت نزدیک شده است قرار گیرد.

از دیدگاه جنبش جهاد اسلامی فلسطین انقلاب اسلامی توانست تأثیرات چندی را بر جوامع اسلامی داشته باشد که از آن جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. جان دوباره‌ای به فعالیت‌های اسلامی در چارچوب رویارویی با چالش‌های نوین غرب بخشید، با پیروزی انقلاب اسلامی آن رعب و وحشتی که مسلمانان و به خصوص مستضعفین جهان از کشورهای بزرگ و سلطه‌گری‌هایشان داشتند زده شد و غرب در جایگاه متهم قرار گرفت.

۲. انقلاب اسلامی توانست الگوی متمدن جدیدی به بشریت ارائه کند، از دیدگاه جنبش جهاد اسلامی پیروزی انقلاب اسلامی اعلام مرگ سکولاریسم و دیگر جایگزین‌های مطرح شده برای اسلام بود که از آن میان لیبرالیسم و سوسیالیسم در صدر قرار دارند. دو ایدئولوژی که همواره سعی می‌کردند ایدئولوژی اسلامی و توانمندی آن را در حفظ امت زیر سؤال ببرند.

۳. پیروزی انقلاب اسلامی به معنای تأکید بر نقش تاریخی است که اسلام انقلاب در زندگی و سرنوشت ملل منطقه ایفا می‌کند و این نقش‌آفرینی در حالی صورت می‌گیرد که بیش از یک قرن تلاش شد تا اسلام را از حاکمیت دور کنند.

۴. انقلاب اسلامی توانست زمینه‌ساز بیداری اسلامی در منطقه شود و شتاب بزرگی به جنبش اسلامی به طور اعم و جریان‌های اسلامی انقلابی به طور اخص بدهد.

۵. از دیدگاه جنبش جهاد اسلامی فلسطین بزرگ‌ترین تأثیرگذاری جمهوری اسلامی موضع انقلاب نسبت به مسأله فلسطین است، امام خمینی به خوبی از ساختار و نقش استعمار در منطقه آگاهی داشتند و از درک بسیار بالایی از بزرگی چالش غرب در مقابل اسلام برخوردار بودند.

ویژگی جنبش جهاد اسلامی در تمایز با جنبش مقاومت اسلامی حماس چیست؟

✓ از مهم‌ترین ویژگی‌های جنبش جهاد اسلامی تأکید بر رویکرد جهادی و مبارزه برای آزادی تمامی فلسطین از دریا تا رودخانه [اردن]^۱ است که از ابتدای تشکیل تا به امروز هم بر این رویکرد تأکید داشته و حاضر نشده است طرح‌هایی را بپذیرد که به نوعی جهاد و مبارزه فلسطین را دور می‌زند یا حداقل به سازشکاری با رژیم صهیونیستی به نوعی مشروعیت می‌بخشد.

علت اصلی طولانی شدن مبارزات مردم فلسطین چیست؟

✓ اکنون ملت فلسطین با دست خالی در مقابل رژیم صهیونیستی که از سوی تمامی کشورهای بزرگ جهان و حتی کشورهای عربی مورد حمایت قرار می‌گیرد، ایستاده است، بی‌شک اگر ملت فلسطین در مبارزات خود از حمایت کشورهای عربی و اسلامی به شکل واقعی آن برخوردار می‌شد ضربات سخت‌تری بر رژیم صهیونیستی وارد می‌کرد.

برای تبیین این مسأله همین بس که بدانیم بزرگ‌ترین کشورهای صادرکننده نفت را کشورهای عربی و اسلامی تشکیل می‌دهند، در حالی اهالی غزه به دلیل نبود گازوئیل مجبورند شب‌های متمادی در تاریکی مطلق به سر ببرند یا به دلیل نبود بنزین با پای پیاده به این‌سو و آن‌سو بروند.

چند سال پیش زمانی که برخی از جنبش‌های اسلامی اعلام می‌کردند که رژیم‌های عربی و اسرائیل دو روی یک سکه هستند و رژیم‌های عربی در واقع از نظر فکری و سیاسی حول محور منظومه غرب می‌چرخند و در واقع نمایندگان و حافظان منافع غرب در منطقه به شمار می‌روند، این نوع سخنان در چارچوب افراط‌گرایی و تندروی قرار می‌گرفت و چندان مورد پذیرش واقع نمی‌شد بلکه برخی عقل‌گراها آن را محکوم هم می‌کردند اما امروز صف‌بندی‌ها در منطقه کاملاً آشکار و شفاف شده است.^۲

۱. من البحر الى النهر.

۲. بدین معنا که عده‌ای با عملکرد خود که حاکی از اهمال و خیانت است به تثبیت رژیم صهیونیستی کمک می‌کنند.

آمریکا و صهیونیست ها به دنبال تثبیت اسرائیل به عنوان یک دولت کاملاً طبیعی در بافت منطقه هستند به نوعی که هیچ تفاوتی با هیچ کشور عربی و اسلامی نداشته باشد در حالی که ملت فلسطین تافته‌ای ناهمگون از ساختار منطقه تجسم یافته و کشور تولد نیافته آنها نیز از این قاعده مستثنی نباشد.

جورج بوش به مردم وعده تشکیل دولت فلسطین را داد اما اعلام کرد اسرائیل یک دولت یهودی خواهد بود.

مردم اثری از دولت فلسطینی نیافته‌اند در حالی که طرح امریکا در منطقه برای تثبیت اسرائیل به عنوان یک قدرت محوری و سلطه‌گر بر آن با شدت همچنان ادامه دارد و هر کسی که بخواهد تاج و تخت و کرسی خود را حفظ کند باید اسرائیل را بپذیرد، با آن همکاری کند و منافعش را در منطقه مد نظر بگیرد و در این چارچوب چشم خود را بر جنایت صهیونیست ها علیه برادران عرب و مسلمانان در فلسطین ببندد.^۱

﴿ چرا فعالیت و تحرک جهاد در چند سال اخیر کم شده است؟ ﴾

❑ بی‌شک جنبش جهاد اسلامی فلسطین و سرایا القدس شاخه نظامی آن لحظه‌ای از مبارزه علیه رژیم صهیونیستی دست نکشیده است، و برای مدتی چند ماهه هم تنها پرچمدار ادامه مبارزه علیه رژیم صهیونیستی از طریق موشک‌باران شهرک‌های صهیونیست نشین بود و هرگز حاضر نشد در مقابل جنایات دشمن صهیونیستی بی‌تفاوت بماند.

از سوی دیگر صهیونیست‌ها هزاران نفر از مبارزان فلسطینی از جمله مبارزان جنبش جهاد اسلامی فلسطین را به خصوص در مناطق کرانه باختری دستگیر کرده‌اند، همکاری تشکیلات

در حالی که اسم عربی و اسلامی نیز به یدک می‌کشند.

۱. در واقع بیان ابوشریف به گونه‌ای خلاصه در پاسخ به سؤال طولانی شدن مبارزه مردم فلسطین آن است که امریکا و رژیم صهیونیستی از یکسو و سکوت و همکاری برخی کشورهای عربی و اسلامی با صهیونیست‌ها از سوی دیگر، به این مدت اضافه می‌کند.

خودگردان با نیروهای صهیونیستی نیز مزید بر علت شد تا تحرکات مبارزان فلسطینی دستخوش اختلال شود.

با وجود این مبارزات مبارزان جنبش جهاد اسلامی فلسطین همچنان ادامه دارد. اما باید اعتراف کرد که مقاومت ملت فلسطین همه را غافلگیر کرده است. با وجود تمامی تلاش‌های صورت گرفته از جانب صهیونیست‌ها اما عملکرد مقاومت فلسطین و در رأس آن مبارزان جنبش جهاد اسلامی فلسطین باعث شد تا صهیونیست‌ها از نوار غزه عقب‌نشینی کنند.

هدف اصلی دیوار حایل هم، ممانعت از نفوذ شهادت‌طلبان فلسطینی به عمق رژیم صهیونیستی اعلام شده است.

به اعتقاد اکثر کارشناسان با وجود ابزارهای مبارزاتی ضعیف موجود در اختیار مبارزان فلسطینی صهیونیست‌ها نتوانستند امنیت را برای رژیم خود و شهرک‌های اطراف نوار غزه تأمین کنند، آنها نتوانستند مقاومت ملت فلسطین را سرکوب کند یا حتی دولت حماس را در غزه سرنگون سازند.

غافلگیری بزرگ این بود که موشک‌های مقاومت که برد آن پیش از عملیات صهیونیستی ۸ کیلومتر بود اهدافی در مسافت‌های دورتر را مورد هدف قرار داد و تا شهر عسقلان در شمال نوار غزه - که ۲۵۰ هزار شهرک‌نشین صهیونیست در آن زندگی می‌کنند - رسید.

حال وقتی ملت فلسطین بتواند با امکانات پیش پا افتاده خود توازن وحشت، قدرت و بازدارندگی با دشمن صهیونیستی ایجاد کند و این رژیم را مجبور به توقف عملیات و عقب‌نشینی نماید به خودی خود یک دستاورد بسیار بزرگ محسوب می‌شود پس هرگز نمی‌توان در سایه چنین دستاوردهایی سخن از کاهش فعالیت مبارزاتی جنبش جهاد اسلامی گفت بلکه بنا به شرایط و وضعیت ابزارهای آن تغییر کرده است و اگر طی چند سال گذشته شاهد کثرت عملیات شهادت‌طلبانه بودید امروز شاهد افزایش موشک‌باران شهرک‌های صهیونیست نشین هستیم.

پس می‌توان گفت که استراتژی مقاومت بر اصل طولانی‌مدت بودن جنگ با دشمن استوار است، جنگی که به طور حتم نیازمند استقامتی زیاد است.

مسأله دیگر هم این است که جنگ، ابزارهای خاص خود را دارد که در هر مرحله با مرحله دوره دیگر مختلف است، مثلاً در دوره انتفاضه درگیری با سنگ بود، بعد در انتفاضه دوم عملیات شهادت‌طلبانه بر دیگر عملیات‌ها غلبه داشت و مقاومت در عملیات شهادت‌طلبانه خلاصه می‌شد تا اینکه مرحله بعد استراتژی مقاومت در چارچوب شلیک موشک از نوار غزه به عنوان مهم‌ترین ابزار تدوین شد که اکنون هم شاهد آن هستیم به نحوی که می‌توان گفت جنگ ما اکنون با دشمن صهیونیستی جنگ موشکی است.

اختلاف ابزارهای مقاومت و میزان شدت و ضعف آن در مراحل مختلف مسأله‌ای است که به شرایط رویارویی بستگی دارد.

دشمن ما دشمن ضعیفی نیست، بلکه توان و قدرت زیادی در همساز شدن با اوضاع جنگی و شرایطی که نیروی مقاومت برایش ایجاد می‌کند، دارد.

﴿آیا امسال را سال افول اسرائیل می‌دانید؟﴾

❑ افول واز بین رفتن اسرائیل یک وعده الهی است که به طور حتم محقق خواهد شد اما این افول نیازمند پارامترهایی است که نه تنها باید در ملت فلسطین بلکه در ملل عربی و اسلامی و نظام‌های عربی و اسلامی در کنار ساختار آنچه جامعه جهانی شهرت دارد، ایجاد شود. با این حال و به خصوص بعد از جنگ جولای^۱ ۲۰۰۶ لبنان می‌توان گفت که آغاز پایان رژیم صهیونیستی شروع شده است و در این چارچوب ملت فلسطین نیز مبارزات خود را برای تحقق این وعده الهی تا آخرین لحظه ادامه خواهد داد.

﴿تعامل و همکاری شما با حماس در چه حد است؟﴾

☑ جنبش جهاد اسلامی دارای روابط و همکاری گسترده سیاسی و میدانی با تمامی گروه‌های مبارز فلسطینی بوده و هست اما تعامل و روابط جهاد اسلامی و حماس از ویژگی خاصی برخوردار است.

چه این دو گروه اسلام را به عنوان زیربنا و چارچوب حرکت و فعالیت خود قرار می‌دهد و از این رو می‌توان گفت که در تمامی سطوح جنبش‌های جهاد اسلامی حماس با یکدیگر همکاری، هماهنگی و تعامل دارند.

❦ کمی از شخصیت رهبران جهاد اسلامی از جمله شهید دکتر فتحی شقاقی و دکتر رمضان عبدالله برای مخاطبان سخن بگویید:

☑ شهید فتحی شقاقی امروز بیش از گذشته در میان ما حضور دارد... فتحی شقاقی تنها رهبر یک سازمان فلسطینی نبود... او تصویری حقیقی از یک انسان در تمامی ابعاد و جوانب آن است. انسانی که شکست را نمی‌پذیرد و به همین خاطر با جالادان و دژخیمان به مبارزه برمی‌خیزد... انسانی که ذلت را نمی‌پذیرد و قیام و انقلاب را در این راه برمی‌گزیند. انسانی که بندگی طغیان‌گران و زورمداران را نمی‌پذیرد و شهادت را بر بندگی ترجیح می‌دهد.

فتحی شقاقی از همان آغاز راه می‌دانست که شهادت، تنها برخاسته از مسأله‌ای اساسی است و ارزشمندتر، عزیز و مقدس‌تر از مسأله فلسطین در این دوران، مسأله‌ای وجود ندارد. مسأله‌ای که نمایانگر نزاع میان حق و باطل است. از این رو، شهید فتحی شقاقی مشعل فلسطین را بر دوش نهاد و آن را به عنوان مسأله‌ای محوری به جهان اسلام و جنبش‌های اسلامی معرفی نمود.

پیش از فتحی شقاقی، طرح‌های محوریت مسأله فلسطین، انقلاب اسلامی در فلسطین و جهاد مسلحانه در راه فلسطین اصطلاحاتی آشنا در ذهن و اندیشه جنبش‌های اسلامی فلسطین نبودند. ارائه این افکار و اندیشه‌ها از سوی فتحی شقاقی بیانگر تباین و تضاد میان دو جزء از جنبش‌های اسلامی فلسطین نبود بلکه نوعی جدایی میان دو خط، دو شیوه، دو فهم و دو

اسلوب در کارکرد اسلامی و میهنی فلسطین بود. امروز و پس از فروزان شدن شعله مبارزه توسط شهید و همزمانش و ادامه راه او توسط همزمان دیگرش، می‌توان این را دلیلی بر عظمت و اصالت طرح شهید شقاقی دانست.

این نکته به منظور تبلیغات و تفاخر نیست، بلکه حقیقتی است بدین معنا که اندیشه شهید شقاقی که آن را معرفی کرد و بدان نوید داد، با شهادت وی، از میان نرفته و به سازمان یا گروه تشکیل شده توسط شهید محدود نمانده و نه تنها در هم‌نسل‌ها و معاصران وی محصور نیست، بلکه اندیشه و طرح وی عنصری اساسی و پایدار در نهاد و وجدان امت اسلامی شده است و گروه‌های دیگر نیز با همین هدف و اصول و آرمان‌ها از آن بهره‌ها برده‌اند. از سوی دیگر اندیشه انقلاب که ذات و جوهره طرح شقاقی است، به فلسطین محدود و محصور نمانده است، روح و اندیشه او در تمامی نسل‌ها و تمامی عصور و ادوار و در هر سرزمینی که نزاع میان حق و باطل و میان خیر و شر، وجود دارد، حاضر است. همانند امام حسین (ع) که روح و همت والای او در جان و اندیشه و بیداری شهید شقاقی مأوا گرفت. از این رو مانند امام حسین(ع) نیز غریبانه به شهادت رسید.

جنبش جهاد اسلامی امروز و پس از گذشت ده سال از رحلت آسمانی رهبر خود فرمانده شهید دکتر فتحی شقاقی، به برکت خون شهیدان، پرمصلابت‌تر، توانمندتر و گسترده‌تر شده است. جنبش جهاد اسلامی از همان زمان شهادت شهید فتحی شقاقی صدها شهید، هزاران اسیر و بازداشتی در زندان‌های اشغال‌گران به ملت فلسطین ارزانی داشته و صدها عملیات جهادی و شهادت‌طلبانه را از جنین گرفته تا رفح به انجام رساند و به همراه دیگر جنبش‌های مبارز فلسطینی، نقشی پیش‌تازانه در مبارزه و بیرون راندن اشغال‌گران صهیونیست و شهرکنشینان از نوار غزه داشته است.

با وجود این باید تأکید کرد که چالش‌های فراروی طرح مبارزه و مقاومت در مرحله آینده، چالش‌هایی بزرگ‌اند که مهم‌ترین آنها بازگشت برخی از افراد برای گشودن دوباره درهای تبلیغ توهمات و خیال‌های واهی است. آنان می‌کوشند تا آرزوهایی تهی و وعده‌هایی دروغین و

عاری از پشتوانه جز پشتوانه امریکا و اسرائیل را ترویج کنند... آنان دوباره میدان را برای درجا زدن و هراس از آینده مبهم و مجهول می‌کشایند.

در مورد دکتر رمضان عبدالله هم باید بگویم که ایشان متولد ۱۹۵۸ است. او متولد محله الشجاعیه واقع در نوار غزه می‌باشد و مدارج اولیه تحصیل را در داخل فلسطین طی کرد سپس وارد دانشگاه الزقازیق مصر شد و در سال ۱۹۸۱ از دانشکده اقتصاد آن دانشگاه فارغ‌التحصیل شد، از همان سال به عنوان استاد اقتصاد و اقتصاد اسلامی با دانشگاه اسلامی غزه همکاری نمود و این همکاری از سال ۱۹۸۱ تا سال ۱۹۸۶ ادامه یافت.

در سال ۱۹۹۰ موفق به اخذ درجه دکترای اقتصاد اسلامی از دانشگاه درهام انگلستان شد و سپس با مرکز پژوهش‌های بین‌المللی دانشگاه جنوب فلوریدای امریکا به عنوان استاد میهمان همکاری کرد وی در همان زمان به عنوان مدیر مرکز مطالعات اسلام و جهان در فلوریدا و رئیس هیأت تحریریه و نویسنده در فصلنامه قراءات سیاسیه فعالیت کرد.

دکتر رمضان عبدالله در سال ۱۹۹۵ در پی شهادت دکتر فتحی شقاقی به دبیر کلی جنبش جهاد اسلامی برگزیده شد.



موشه دایان در خانه لطف‌الله حی

اعتراض ملت ایران به دوره‌گردهای صهیونیست

دو سندی که در پی می‌آید، نشانگر روحیه ضد اسرائیلی مردم ایران قبل از انقلاب و در شرایطی است که رژیم پهلوی در گسترده‌ترین سطح ممکن، روابط خود با رژیم صهیونیستی را در زمینه‌های سیاسی اقتصادی برقرار کرده بود. جالب اینجاست که اولین دیدار موشه دایان به عنوان وزیر کشاورزی از ایران در تابستان سال ۱۳۴۱ انجام گرفت و تصاویری از اقامت او در منزل لطف‌الله حی نیز موجود است.

دایان در خلال بازدید از پروژه دشت قزوین و هنگام دیدار با کارشناسان اسرائیلی و خانواده‌های آنها با یک سؤال از سوی یک اسرائیلی مواجه شد. این فرد اسرائیلی از دایان سؤال کرد که ما در این خاک چه می‌خواهیم؟ و دایان در پاسخ او گفت:



موشه دایان و عزری در خانه لطف‌الله حی

هرجا که گروهی اسرائیلی زندگی می‌کنند، آنجا خانه آنان و مرزهای کشور اسرائیل است، نباید فراموش کنید که اگر شما اینجا نباشید چه بسا دشمنان اسرائیل در جای شما بنشینند و از همین‌جا با ما دشمنی بکنند.^۱

لازم به ذکر است که دایان از فرماندهان نظامی جنگ ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ م. بود و به هنگام عقد قرارداد ننگین «کمپ دیوید»، وزیر امور خارجه رژیم صهیونیستی بود. او در اکتبر ۱۹۸۱ بر اثر عارضه قلبی و در سن ۶۶ سالگی از دنیا رفت.



موشه دایان، مئیر عزری، دوریتل و سلیمان حیم

از نکات جالب موجود در این دو سند، هشدار نسبت به افزایش این قبیل شعارها و اطلاع رژیم پهلوی از آن است. سفارت رژیم اشغال‌گر قدس تا قبل از انقلاب در خیابان کاخ بود و نوشتن شعار بر روی دیوار یکی از فرعی‌های آن با اطلاع از این مهم بوده است. این مکان، پس از انقلاب به سفارت

فلسطین تبدیل شد و نام خیابان هم از کاخ به فلسطین تغییر کرد.

همسانی اسرائیل با فاشیسم و یا نازیسم از نکات حائز اهمیت در این شعارنویسی است.

۱ عزری، متیر، «یادنامه»، جلد ۲ (اورشلیم: ۲۰۰۰)، ص ۱۰۹.

خبرنامه

مطبوعه پندلی حفاظتی
توزیع: تهران

درجه فوریت

۷- منبع: ۴۴۵۵	صفحه یکم
۸- منشأ: دبیرخانه	نسخه شماره
۹- تاریخ وقوع: ۱۳۷۰/۴/۲۵	۱- به ۳۴۱
۱۰- تاریخ رسیدن خبر به منبع: ۱۳۷۰/۴/۲۵	۲- از ۲۱۰۴۰
۱۱- تاریخ رسیدن خبر بر مبنای عملیات محل: ۱۳۷۰/۴/۲۵	۳- شماره گزارش: ۸۰۷-۷۵-۸۰۴۰
۱۲- ملاحظات حفاظتی:	۴- تاریخ گزارش: ۱۳۷۰/۴/۲۵
	۵- پیوست:
	۶- گیرندگان خبر: ۵۴۰

موضوع: نوشتن شعار
صفحه: ۱
پیرد: ۱

در روز ۱۳۷۰/۴/۲۵ شعارهای مختلف زیر در دبیرخانه پیکار ۱۳ واقع در خیابان
مخام آمل مستحق درج شده است:

” گرت بر اسریش “

نظریه: فریب نیست دارد
نظریه: نظریه نیست مدرسه است
نظریه: نظریه نیست مدرسه است
نظریه: نظریه نیست مدرسه است
نظریه: نظریه نیست مدرسه است

اتحادات انجام شده:
برای پیکار دات امیریه تلفظی اطلاع داده شد و حق تماس به جلاله نری و غیره

مرد لیت به عنوان آدم نام
مطبوعه پندلی حفاظتی
۱۳۷۰/۴/۲۵
۵۲۱۷/۴۵
۴۴-۱۳۰

ضمن آنکه تاریخ آنها نیز بسیار نزدیک به هم است، یعنی مهر سال ۱۳۵۲ مطابق با اکتبر ۱۹۷۳ هم‌زمان با جنگ «یوم کیپور»، هنگامی‌که، دایان وزیر دفاع بود و در مراحل ابتدایی جنگ، رژیم صهیونیستی از ارتش مصر شکست خورد و دیوار اسطوره‌ای «بارلو» درهم فرو ریخت.



موشه دایان وزیر کشاورزی اسرائیل در ایران

دوم فروردین ۱۳۴۲

آمیزه‌ای از شهادت مبارزان و خشونت درباریان

فاطمه صوفی آبادی

◆ چکیده

دوم فروردین سال ۴۲ و حمله مأموران رژیم مشروطه سلطنتی به مدرسه فیضیه قم و طالبیه تبریز و کشتار بیرحمانه طلاب علوم دینی را باید پیش زمینه‌های جنبش ۱۵ خرداد سال ۴۲ تلقی کرد. رژیم شاه که احساس کرده بود روحانیت شیعه بر خلاف روش‌های گذشته با برنامه‌های قوی‌تر و جدیدتری به مقابله با سیاست‌های استقلال بر باد ده نظام سلطنتی آمده است در حمله به مدرسه فیضیه به دنبال نشان دادن اقتدار خود در برخورد با روحانیت و اسلام بود. بازخوانی پیوسته این رخداد از زاویه اسناد به جامانده فضای جدیدی برای درک تحولات دوران معاصر و زمینه‌های انقلاب اسلامی است. کلیدواژه‌ها: مدرسه فیضیه، رژیم پهلوی، خرداد ۴۲، طلاب علوم دینی، شهادت.

نقشه حکام تهران عمیق‌تر از آن است که ما تصور می‌کنیم، نقشه آنان از بستن مدرسه فیضیه و به زندان کشیدن علما و طلاب، بر هم زدن حوزه علمیه قم و از بین بردن اسلام و روحانیت است. آنها نه اسلام می‌خواهند و نه روحانیت را؛ چون می‌بینند با بودن روحانیت و اسلام، نمی‌توانند دستورات اربابان خود را در مملکت اجرا کنند و ایران را به کلی به خارج وابسته کنند.

امام خمینی(ره)

♦ مدرسه فیضیه؛ سنگر استقلال ایران و پایگاه اتحاد ایرانیان

مدرسه فیضیه یکی از مدارس معروف علوم دینی جهان است. این مدرسه از بناهای دوره صفویه است که به دستور شاه تهماسب اول ساخته شد. بنای کنونی این مدرسه در شمال صحن عتیق حرم مطهر در سال ۱۲۱۳ به دستور فتحعلی‌شاه قاجار جایگزین بنای مدرسه آستانه شد که از آثار قرن ششم هجری قمری بود. این مدرسه در محوطه‌ای به وسعت یازده هزار متر مربع واقع شده است. در انتهای مدرسه قبل بالاخانه دلگشایی بود که اکنون حوض‌خانه جایگزین آن شده است. در این بالاخانه که محل ریاضت و جایگاهی بس شریف بود، میرداماد مکاشفاتی داشت، شیخ بهایی به ریاضت مشغول بود، میرفندرسکی به تحصیل و صدرالمألهین به تألیفات خود می‌پرداخت.

مدرسه فیضیه در دوره حکومت پهلوی پس از مهاجرت آیت‌الله شیخ عبدالکریم حائری از اراک به قم و تجدید حیات حوزه علمیه رونق تازه‌ای یافت و به دستور ایشان حجره‌های طبقه دوم مدرسه و کتابخانه‌ای در آن قسمت احداث شد.

این مدرسه در جریان نهضت امام خمینی و انقلاب اسلامی از کانون‌های مهم و فعال شکل‌گیری مبارزات علیه رژیم پهلوی به شمار می‌آمد و یادآور حماسه دوم فروردین و پانزدهم خرداد ۱۳۴۲ می‌باشد. واقعه حمله نظامیان رژیم شاه به مدرسه فیضیه در سالروز شهادت امام جعفر صادق(ع) هر چند خاطره‌ای تلخ در دوران نهضت امام به شمار می‌رود ولی

منشأ بسیاری از رخدادهای سیاسی در روند انقلاب می‌باشد.

♦ علل و زمینه‌های حمله به مدرسه فیضیه

زمینه‌های اصلی و اساسی چالش بین روحانیون و هیأت حاکمه در آغاز دهه ۴۰ به عملکرد کارگزاران نظام در زمینه انجام اصلاحاتی در ساختار جامعه مربوط بود. پس از رحلت آیت‌الله‌العظمی بروجردی در فروردین ۱۳۴۰، رژیم محمدرضا کوشید تا به برنامه‌های خود سرعت بیشتری ببخشد. انتقال مرجعیت شیعه به خارج از ایران، پیگیری طرح اصلاحات ارضی، طرح ضد اسلامی «تصویبنامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی» و «انقلاب سفید» مهم‌ترین اقدامات شاه در فاصله سال‌های ۴۰ و ۴۲ بود.

واقعۀ حمله نظامیان رژیم شاه به مدرسه فیضیه در سالروز شهادت امام جعفر صادق (ع) هر چند خاطره‌ای تلخ در دوران نهضت امام به شمار می‌رود ولی منشأ بسیاری از رخدادهای سیاسی در روند انقلاب می‌باشد.

لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی که به منظور قانونی کردن حضور عناصر بهایی در مصادر کشور انتخاب شده بود در تاریخ ۱۶ مهر ۱۳۴۱ به تصویب کابینه اسداله علم رسید. امام خمینی به همراه علمای بزرگ قم و تهران به دنبال انتشار خبر تصویب آن لایحه به اعتراضات همه‌جانبه دست زدند که با حمایت قشرهای مختلف مردم روبه‌رو شد. رژیم شاه ابتدا به تبلیغاتی علیه روحانیت دست

زد ولی دامنه قیام رو به فزونی نهاد. در برخی شهرها بازارها تعطیل شد و مردم در مساجد به حمایت از حرکت علما گرد آمدند. مخالفت بسیاری از مراجع و روحانیون در مقابل آن طرح‌ها و گسترش دامنه اعتراضات مردمی کارگزاران نظام شاهنشاهی را بر آن داشت تا یک

ماه و نیم پس از آغاز ماجرا، عقب‌نشینی کنند و تسلیم خواسته‌های مراجع شوند. دولت با ارسال پاسخ مکتوب شاه و نخست‌وزیر در صدد توجیه و دلجویی از علما برآمد. اما امام خمینی سرسختانه مخالفت کرد، ایشان خواستار لغو رسمی مصوبه و انتشار خبر آن بودند. سرانجام رژیم شاه به شکست تن داد و رسماً در ۷ آذر ۱۳۴۱، هیأت دولت مصوبه قبلی را لغو نمود و خبر آن را به علما اطلاع داد. امام لغو مصوبه در پشت درهای بسته را کافی ندانست و بر ادامه قیام تأکید ورزید. فردای آن روز خبر لغو تصویب‌نامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی در روزنامه‌های دولتی منعکس شد و مردم نخستین پیروزی خود را پس از ملی شدن صنعت نفت جشن گرفتند. اما چندی بعد کارگزاران رژیم سعی کردند در ترفندی دیگر از طریق برگزاری فرماندوم اهداف خود را به کرسی بنشانند.

در ماه‌های پایانی سال ۱۳۴۱ شاه در حالی که طعم شکست تصویب‌نامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی را چشیده بود تصمیم گرفت اصولی را که از طرف هیأت حاکمه جدید امریکا در قالب «اصلاحات» به او دیکته شده بود به فرماندوم بگذارد. این اصول که در ۶ ماده تدوین و تنظیم شده و با عنوان «انقلاب شاه و ملت» و «انقلاب سفید» مشهور بود، همان برنامه‌هایی بود که در بعضی کشورهای امریکای لاتین توسط دولت‌های وابسته به امریکا اجرا شده بود.

یک سال پس از تصویب قانون اصلاحات ارضی در هیأت دولت در ۱۹ دی ماه ۱۳۴۱، جلسه‌ای با شرکت تعدادی از کشاورزان و مسئولان در یکی از سالن‌های ورزشی تشکیل شد. در این جلسه شاه طی سخنانی اصول ششگانه خود را تحت عنوان «انقلاب سفید» اعلام کرد... حرکت جدید محمدرضا پهلوی، ورود او به صحنه مبارزه با روحانیون و مخالفینش به حساب می‌آمد. وی می‌دانست تأخیر در اجرای برنامه‌های مورد نظر امریکا با سقوط سلطنتش همراه خواهد بود. از این رو با استفاده از تجربه لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی تصمیم گرفت، اولاً با اعمال قدرت با حرکت‌های مخالفان مقابله کند، ثانیاً اقدام خود را در غیاب مجلسین، قانونی و

خواست ملت جلوه دهد...^۱

شاه به دستور اربابان امریکایی خود در ۱۹ دی ماه ۱۳۴۱ وارد عمل شد و به معرفی اصول ضد اسلامی خود پرداخت.

... اصولی که من به عنوان پادشاه مملکت و رئیس قوای سه‌گانه به آرای عمومی می‌گذارم و بدون واسطه و مستقیماً رأی ملت ایران را در استقرار آن تقاضا می‌کنم به شرح زیر است:

۱. الغای رژیم ارباب - رعیتی با تصویب اصلاحات ارضی ایران بر اساس لایحه اصلاحی قانون اصلاحات ارضی مصوب ۱۹ دی ماه ۱۳۴۰ و ملحقات آن.

۲. تصویب لایحه قانون ملی کردن جنگل‌ها در سراسر کشور.

۳. تصویب لایحه قانون فروش سهام کارخانجات دولتی به عنوان پشتوانه اصلاحات ارضی.

۴. تصویب لایحه قانون سهام کردن کارگران در منافع کارگاه‌های تولیدی و صنعتی.

۵. لایحه اصلاحی قانون انتخابات.

۷. لایحه ایجاد سپاه دانش به منظور اجرای تعلیمات عمومی و اجباری.^۲

اصلاحات شاهانه نظر برخی از مردم روشنفکرزده را به خود جلب کرد و آن را مثبت و مسیری برای رشد و پیشرفت خود و جامعه می‌دانستند. مسائلی چون اصلاحات ارضی، سهام کردن کارگران در کارخانه‌ها، سپاه دانش و قانون ملی کردن جنگل‌ها ظاهری عوام‌پسندانه داشت و مخالفت با آنها اعتراض افراد ناآگاه را در پی داشت.

در این میان احزاب ملی‌گرا با شعار «اصلاحات آری، دیکتاتوری هرگز» به آنچه که دستگاه حکومتی شاه از آن به عنوان «اصلاحات» یاد می‌کرد، چراغ سبز نشان دادند. کمونیست‌ها نیز با این تحلیل که «اصلاحات شاهانه روند تغییر دیالکتیکی نظام فئودالی به نظام سلطنتی و سرمایه‌داری را تسریع می‌کند»، با موضع رادیو مسکو هماهنگ شده و اصول «انقلاب سفید»

۱. جواد منصوری، تاریخ قیام پانزده خرداد به روایت اسناد، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۷، ج ۱، ص

۳۳۵، ۳۳۶.

۲. سید حمید روحانی، نهضت امام خمینی، تهران، عروج، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۲۴۹.

را مترقی خواندند، چنان‌که همین‌ها قیام ۱۵ خرداد ۴۲ را نیز حرکتی ارتجاعی و در حمایت از فتوادل‌ها لقب دادند.^۱

آیت‌الله سید عبدالحسین دستغیب در خاطرات خود درباره دسیسه‌های شاه برای از بین بردن اسلام آورده است:

در سال ۱۳۴۱ از طرف محمدرضا شاه مخلوع قوانینی بر ضد اسلام و قرآن تصویب شد که بخشی از آن تحت عنوان «انقلاب شاه و ملت» بود. مقاصد این قوانین که از بین بردن تمام احکام اسلام و ریشه‌کن کردن آن بود از همان ابتدا معلوم بود. به طوری که شاه خود صریحا می‌گفت: «دین در دستگاه ما

متعاقب پخش اعلامیه امام، بازار تهران تعطیل شد. بازاریان و کسبه جنوب تهران تظاهراتی برپا کردند و آیت‌الله خوانساری و جمعی دیگر از روحانیون با آنان همراه شدند.

نقشی ندارد.» در آن زمان کسی که متوجه این مخاطرات شد حضرت آیت‌الله امام خمینی بود. این بزرگوار هوشیاری کامل داشت و لذا شروع به مبارزه کرد و از همه علما خواست که در این قیام هم‌صدا شوند.^۲

امام در سخنرانی‌های روشنگرانه خود به دسیسه و توطئه‌های شاه، خطر نابودی دین اسلام و وابستگی لوایح به اسستعمارگران، اشاره کرده و بر مسئولیت علما و روحانیون در بیدارسازی ملت ایران تأکید ورزیدند.

امام به دنبال سخنرانی‌های خود در مخالفت با فراندوم شاه، اعلامیه‌ای در این رابطه در تاریخ اول بهمن ۱۳۴۱ صادر کردند. در این اعلامیه آمده است:

۱. حمید انصاری، حدیث بیاری، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۴، ص ۴۱.

۲. خاطرات ۱۵ خرداد شیراز، به کوشش جلیل عرفان‌منش، تهران، حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۵، ج ۲.

هر چند میل نداشتیم مطلب به اظهار نظر برسد، لهذا مصالح و مفاسد را به وسیله آقای بهبودی به اعلیحضرت تذکر دادم و انجام وظیفه نمودم و مقبول واقع نشد. اینک باید به تکلیف شرعی عمل کنم.

به نظر اینجانب این رفتارندوم که به لحاظ رفع برخی اشکالات به اسم «تصویب ملی» خوانده شد، رأی جامعه روحانیت اسلام و اکثریت قاطع ملت است در صورتی که تهدید و تطمیع در کار نباشد و ملت بفهمد که چه می‌کند.

اینجانب عجلتا از بعضی جنبه‌های شرعی آنکه اساسا رفتارندوم یا تصویب ملی در قبال اسلام ارزشی ندارد و از بعضی اشکالات اساسی و قانونی آن برای مصالحی صرف نظر می‌کنم. فقط به پاره‌ای اشکالات اشاره می‌نمایم:

۱. در قوانین ایران رفتارندوم پیش‌بینی نشده و تاکنون سابقه نداشته جز یک مرتبه، آن هم از طرف مقاماتی غیر قانونی اعلام شد و به جرم شرکت در آن جمعی گرفتار شدند و از بعضی حقوق اجتماعی محروم گردیدند. معلوم نیست چرا آن وقت این عمل «غیر قانونی» بود و امروز قانونی است؟!

۲. معلوم نیست چه مقامی صلاحیت دارد رفتارندوم نماید و این امری است که باید قانون معین کند.

۳. در ممالکی که رفتارندوم قانونی است باید به قدری به ملت مهلت داده شود که یک‌یک مواد آن مورد نظر و بحث قرار گیرد و در جراید و وسایل تبلیغاتی، آرای موافق و مخالف منعکس شود و به مردم برسد نه آنکه به طور مبهم با چند روز فاصله بدون اطلاع ملت اجرا شود.

۴. رأی دهندگان باید معلوماتشان به اندازه‌ای باشد که بفهمند به چه رأی می‌دهند؛ بنابراین اکثریت قاطع، حق رأی دادن در این مورد را ندارند و فقط بعضی اهالی شهرستان‌ها که قوه تشخیص دارند صلاحیت رأی دادن در موارد ششگانه را دارند که آنان هم بی‌چون و چرا مخالف هستند.

۵. باید رأی دادن در محیط آزاد باشد و بدون هیچ‌گونه فشار و زور و تهدید و تطمیع

انجام شود و در ایران این امر عملی نیست و اکثریت مردم را سازمان‌های دولتی در تمام نقاط و اطراف کشور ارباب کرده و در فشار و مضیقه قرار داده و می‌دهند. اساساً پیش آوردن رفراندوم برای آن است که تخلفات قانونی قابل تعقیب، که ناچار مقامات مسئول گرفتار آن می‌شوند لوٲ شود و کسانی که در مقابل قانون و ملت مسئول هستند، اعلیحضرت را اغفال کرده‌اند که به نفع آنان این عمل را انجام دهند. اینان اگر برای ملت می‌خواهند کاری انجام دهند چرا به برنامه اسلام و کارشناسان اسلامی رجوع نکرده و نمی‌کنند تا با اجرای آن برای همه طبقات، زندگی مرفه تأمین شود و در دنیا و آخرت سعادت‌مند باشند... به نظر می‌رسد این رفراندوم اجباری مقدمه برای از بین بردن مواد مربوط به مذهب است. علمای اسلام از عمل سابق دولت راجع به انتخابات انجمن‌های ایالتی و ولایتی برای اسلام و قرآن و مملکت احساس خطر کرده‌اند...^۱

با انتشار اعلامیه امام، نگرانی رژیم افزایش یافت و در نتیجه ساواک طی بخشنامه‌ای در ۱۳۴۱/۱۱/۳ دستور سرکوبی و آمادگی کامل را به نیروهای نظامی و انتظامی صادر کرد.



متعاقب پخش اعلامیه امام، بازار تهران تعطیل شد. بازاریان و کسبه جنوب تهران تظاهراتی برپا کردند و آیت‌الله خوانساری و جمعی دیگر از روحانیون با آنان همراه شدند. تظاهرکنندگان وارد منزل آقای بهبهانی شدند و آقای فلسفی درباره خطراتی که اسلام، استقلال ایران و جامعه اسلامی را تهدید می‌کند سخنرانی کرد. پس از سخنرانی ایشان و خروج مردم از منزل

آقای بهبهانی یورش وحشیانه مأموران آغاز شد. به دنبال آن مردم به مسجد سید عزیزالله رفته و در آنجا اجتماع کردند، مأموران مردم را محاصره نمودند، عده زیادی دستگیر و مجروح شدند و مانع رسیدن آیت‌الله خوانساری به مسجد گشتند. این ماجرا اولین رهاورد «انقلاب سفید» بود.

سرهنک مولوی که خود نیز با لباس مبدل، به مدرسه فیضیه آمده بود، با یک جفت دستکش سفید — به عنوان علامت — در زاویه ایوان یکی از حجره‌ها ایستاده بود و عملیات را فرماندهی می‌کرد. او با کشیدن سوتی دژخیمان را گرد آورد و فرمان حمله داد.

دومین سند غیر قانونی بودن فراندوم ماجرای سوم بهمن ماه ۱۳۴۱ می‌باشد. در این روز روحانیون تهران به منظور طرح‌ریزی نقشه‌ای برای مقابله با فراندوم شاه در منزل شیخ محمد غروی اجتماع کردند؛ مأموران رژیم به منزل نامبرده حمله کردند و هر کس را در آنجا یافتند دستگیر نمودند و به زندان فرستادند. در روز چهارم بهمن نیز مأموران ساواک به دانشگاه تهران یورش بردند و دانشجویان را به شدت مجروح ساختند.

در قم نیز مخالفت مردم به صورت اعتصاب، تظاهرات، تعطیل عمومی و اجتماع در منازل علما دیده می‌شد. شاه ناگزیر برای کاهش دامنه اعتراضات مردم عازم آن شهر گردید. امام خمینی با پیشنهاد استقبال مقامات روحانی از شاه به شدت مخالفت نمود و خروج از منازل و مدارس را در روز ورود شاه به قم تحریم کرد.

تأثیر تحریم چنان بود که نه تنها مردم شهر و روحانیون به استقبال شاه نرفتند، بلکه تولیت آستانه مقدسه حضرت معصومه نیز از انجام این عمل سر باز زد و همین امر موجب عزل او گردید. شاه در سخنرانی خود در حضور جمعی از کارگزاران رژیم خشم خود را نسبت به

روحانیون و مردم با رکیک‌ترین عبارات ابراز نمود. وی روحانیت را «ارتجاع سیاه» و بدتر از «ارتجاع سرخ»، «صد برابر خائن‌تر از حزب توده» و «مخالف اصلاحات» نامید و از هرگونه توهین به آنان دریغ نورزید.

درگیری بین مأموران و حاضران در مدرسه فیضیه تا ساعت ۷ بعد از ظهر آن روز ادامه داشت و در پایان مأموران لباس‌ها، کتاب‌ها و بسیاری از لوازم طلاب را در صحن مدرسه به آتش کشیدند.

حسین فردوست در کتاب ظهور و سقوط سلطنت پهلوی درباره نظر شاه راجع به مخالفان رفراندوم آورده است: ... در آن زمان محمدرضا به دستور کندی طرح «انقلاب سفید» را عملی می‌ساخت و لذا یک قالب تبلیغاتی مشخص یافته بود و هر مخالفتی را با این قالب به سادگی تحلیل می‌کرد: هر کس، حتی همه مردم، اگر مخالف دیکتاتوری او بودند مخالف

اصلاحات ارضی او تلقی می‌شدند و طبق این قالب، فتوادل بودند!... ساواک نیز طبعا نمی‌توانست خارج از این قالب را ببیند... گزارشات اداره کل سوم از فعالیت روحانیت همیشه تکرار مکرر این مسأله بود که روحانیون با «اصلاحات ارضی» مخالف اند و در فلان نقطه فلان اقدام را کرده‌اند. محمدرضا نیز دستور شدت عمل می‌داد...^۱ رژیم با تبلیغات گسترده مردم را به شرکت در رفراندوم تحریک می‌کرد و در کارخانجات و ادارات دولتی، کارگران و کارمندان را به شرکت در آن وا می‌داشتند.

شاه می‌خواست همه‌پرسی پیشنهادی‌اش مورد تأیید احزاب و شخصیت‌های مورد قبول مردم خصوصاً مراجع قرار گیرد تا علاوه بر داشتن وجهه قانونی، تأییدی نیز بر جنبه شرعی آن باشد، اما بر خلاف تمایل وی مخالفت گسترده‌ای با اقدام غیر قانونی و

موضع خشن و استبدادی او صورت گرفت... در روز ششم بهمن ۱۳۴۱ همه‌پرسی برگزار شد. در این همه‌پرسی شش اصل به رأی مردم گذاشته شد. گرچه بعدها اصول دیگری نیز به آن افزوده شد، ولی برای هیچ یک از آنها از مردم نظرخواهی نشد. هر چند اصل همه‌پرسی اولیه نیز ایراد داشت و آرای اعلام شده غیر واقعی بود؛ تعداد اصول انقلاب سفید در سال ۱۳۵۵ به ۱۷ اصل رسید.^۱

رسانه‌های وابسته به رژیم از استقبال پرشور مردم از همه‌پرسی یاد می‌کرد، در حالی که شعبه‌های اخذ رأی خلوت بود. در پایان آرای موافق ۵/۵ میلیون نفر و آرای مخالف ۴۱۱۵ نفر اعلام شد و تعداد بانوان شرکت‌کننده را در آن ۲۷۱۱۷۹ نفر اعلام کردند و رژیم موفقیت دروغین خود را جشن گرفت.

بلافاصله پس از اعلام نتیجه فراندوم، کندی پیروزی شاه را تبریک گفت و راه وی را مورد حمایت قرار داد. روزنامه نیویورک تایمز با اشاره به انجام فراندوم و اجرای اصلاحات توسط شاه نوشت: «ایران برای دریافت کمک، شرایط مناسب‌تری پیدا کرده است».^۲

♦ تحریم عید نوروز؛ آغاز آشکار اتحاد مردم و روحانیون

تشدید سرکوب و افزایش خفقان، جنگ علنی تبلیغاتی علیه روحانیون، اظهارات صریح کارگزاران مبنی بر ادامه سیاست‌های اعلام شده، موجب ادامه اقدامات روحانیون در مخالفت با رژیم شاه بود.

عید نوروز ۱۳۴۲ فرصت مناسبی برای مقابله با جنگ روانی و تبلیغاتی رژیم بود. امام خمینی در نشستی که با علمای قم داشت پیشنهاد تحریم عید را مطرح کرد. علی‌رغم مخالفت‌های برخی علما و روحانیون به بهانه رسمیت نداشتن عید نوروز از سوی آنان و بی‌اعتنایی مردم به عزای ملی و عمومی، امام توانست موافقت برخی مقامات روحانی را به این

۱. جواد منصوری، همان، ص ۳۴۰.

۲. محمدحسن رجبی، زندگی‌نامه سیاسی امام خمینی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۲۴۶.

پیشنهاد جلب کند و آنان را با خود همراه سازد. امام در ادامه با ارسال نامه‌هایی به علمای تهران و سایر شهرها از آنان خواست تا در این مبارزه با ایشان همراه شوند.

بسم الله الرحمن الرحيم

خدمت ذی شرافت حضرات علمای اعلام و حجج اسلام - دامت برکاتهم
اعظم الله تعالی اجورکم. چنانچه اطلاع دارید دستگاه حاکمه می‌خواهد با تمام کوشش به
هدم احکام ضروریه اسلام قیام؛ و به دنبال آن مطالبی است که اسلام را به خطر
می‌اندازد؛ لذا اینجانب عید نوروز را به عنوان عزا و تسلیت به امام عصر - عجل الله
تعالی فرجه - جلوس می‌کنم و به مردم اعلام خطر می‌نمایم. مقتضی است حضرات
آقایان نیز همین رویه را اتخاذ فرمایند تا ملت مسلمان از مصیبت‌های وارده بر اسلام و
مسلمین اطلاع حاصل نمایند. و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

روح الله الموسوی الخمينی^۱

ایشان به دنبال ارسال نامه برای مقامات
روحانی، اعلامیه تاریخی و کوبنده خود را با
عنوان «روحانیت امسال عید ندارد» صادر
کرد.

امام خمینی در این اعلامیه به صراحت
اعلام کردند که نقشه دستگاه حاکمه نابودی
اسلام است و موجودیت و بقای رژیم مرهون
از بین بردن اسلام و روحانیت است. در
ضمن ایشان خطر امریکا و اسرائیل را برای
مسلمین بازگو کرد و روشن ساخت که شعار

۱۶ شوال ۱۳۸۲
بسم الله الرحمن الرحيم
خدمت ذی شرافت حضرات علماء اعلام و حجج اسلام
دامت برکاتهم
اعظم الله تعالی اجورکم چنانچه اطلاع دارید دستگاه حاکمه
میخواهد با تمام کوشش بهدم احکام ضروریه اسلام قیام
و بدنبال آن مطالبی است که اسلام را بخطر می اندازد لذا
اینجانب عید نوروز را بعنوان عزا و تسلیت به امام عصر عجل
الله تعالی فرجه جلوس میکنم و بمردم اعلام خطر می نمایم
مقتضی است حضرات آقایان نیز همین رویه را اتخاذ فرمایند
تا ملت مسلمان از مصیبت های وارده بر اسلام و مسلمین اطلاع
حاصل نمایند و السلام علیکم ورحمت الله و برکاته
روح الله الموسوی الخمينی

«آزادی زنان» از سوی محمدرضا و رضاشاه پهلوی برنامه‌ای برای به فساد کشاندن آنان

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله و یا الله یا جبار

روحانیت اسلام امسال عید قداره

دستگاه حاکمه ایران با احکام مقدسه اسلام تجاوز کرده و با احکام مسلمانه قرآن کفایت تجاوز دارد ،
نوامیس مسلمین در شرف هتک است یا دستگاه جبار به با تصور بنامه های خلاف شرع در قانون اساسی میخواند
ژنها عقیق را شکنجه و ملت ایران را سرفکنده کند .

دستگاه جبار به در نظر دارد تساوی حقوق زن و مرد را به موجب و اجرا کند یعنی احکام تحریمه اسلام
قرآن کریم را زیر پا بگذارد یعنی معجزه های هر چه بکند را به نظام اجباری ببرد و پس از آن خانه ها
بکشد یعنی با قورس ترزه دخترهای جوان تحقیر مسلمات را به مراکز تحقیر ببرد .

هتک اجانب قرآن و روحانیت است « هتک های ناباک اجانب پادشاه این قبیل دولت ها قصد دارد
قرآن را از میان بردارد ، روحانیت را پای مال کند ، ما باید قطع پیوند آمریکا و فلسطین هتک شویم .
وزندان یروم ، محظوم گریه ، فحش اعتراض شو اجانب شویم .

آنها اسلام و روحانیت را برای اجرای مقاصد خود معز و متع میفکنند « این بسایه دست دولتهای
مستبد شکسته شود

موجوده دستگاه روح شکن این بد است قرآن و روحانیت باید سرکوب شود ، من این عید
در این ایام جمعه مسلمین عزای اعلام میکنم . تا مسلمین را از خطر جانی که برای قرآن و مسلمانان قرآن
در پیش است آگاه کنم من دستگاه جبار به اعلام خطر میکنم « من پندای نهایی از انقلاب سیاه و انقلاب
از پانین نگران هشتم « دستگاهها و سوء تدبیر یا سوء فیک گوئی مقدمات آنها فراهم می کنند ، من چاره
ند این می بینم که این دولت مستبد بهر تخلفات احکام اسلام و تجاوز بقانون اساسی کنار بروه
و دولتی که پای بند با احکام اسلام و غم خوار ملت ایران باشد ، باید بارالها من تکلیف فعلی خود را اداء
کریم « اللهم قلنا و قلته « و اگر زنده ما آدم تکلیف میدی خود را بقول است خداوند اداء خواهیم کرد «
خداوند ادا قرآن کریم و نادمی مسلمین را اوشر اجانب بجات بده

روح الله الموسوي الخميني

سید محمد هادی میلانی از مشهد و سید کاظم شریعتمداری از قم همگام با امام عید نوروز را
عزا اعلام کردند. سید محمد بهبهانی، محمدرضا تنکابنی، محمد تقی آملی و شماری دیگر از
علمای تهران نیز طی اعلامیه هایی رویه امام را در زمینه تحریم عید نوروز پیش گرفتند. با

بسمه تعالی اعلامیه علمای تهران روحانیون اسامی عزادارند

بمناسبت تصادف ایام نوروز باقیات رژیم پنهان حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) ...
وسلامه علیه وحوادث ناگواری که باسلام و مسلمین وارد و موجب تأثر شدید گردیده
است جامعه روحانیت هزار و پستون عید جلوس نخواهند داشت
الاحقر محمد رضا آشتکانی - اهدید محمد تقی آملی - الاحقر محمد تقی بروجردی - الاحقر
طه‌الله الموسوی باقر علی‌احقانی قمی - الاحقر سید علی امیر خویی - الاحقر صبا الدین الحسینی
الاستر آبادی - الاحقر حاج سید هادی غبروقی - احمد مدرس صفائی - الانیم احمد
الحسینی التوآسانی - اهدید محمد حسن علی‌احقانی التیرو جردی - الاحقر سید صادق شریعتی
الام محمد صادق الحسینی التوآسانی - اهدید اقای غلامحسین المعمری - سید باقر شهیدی
الحاج سید آقا العنای - اهدید الحسینی التیروستانی - الاحقر حبیبی اهدید اقای - اهدید حسن
الحسینی الطهرانی - الاحقر علی‌الحسنی نکاتی - ابو الحسن جهاد آبادی - اهدید اهداد جعفر خلیق
آبادی - کمال مرآتوی - عیدالحسن زاهد - صدر رضا مصطفوی کهریزی - الاحقر جعفر
الفتکری - الاحقر مصطفی مسجد جامعی - الاحقر عباس مشکوری - محمد حسین عابدی - سید
مرتضی - اهدید محمد علی بیض - اهدید علویان التیروستانی بروجردی - اهدید ۱۰۰ الموسوی التیروستانی
محمود حبیبی - اهدید ۱۰۰۰۰ معلاتی - صدر لاری - الاحقر حسن فرید علی‌احقانی - الاحقر رعدان -
نبی‌کیا یگانی - الاحقر حسن الموسوی معلاتی - محی الدین انواری - حاج سید محمد ناز
واحیدی - صدر الدین انواری - الاحقر حسن غفاری - الحاج سید عیداد - موسوی شستر
عیدالحسن سیدی قمی - سید علی هاشمی ۳۰ یگانی

وجود تلاش‌های گسترده ساواک به منظور
بی‌اثر ساختن اعلامیه امام، ملت ایران از
برگزاری مراسم عید رسماً خودداری ورزید.
چنانکه در برخی از کتاب‌ها آمده است:

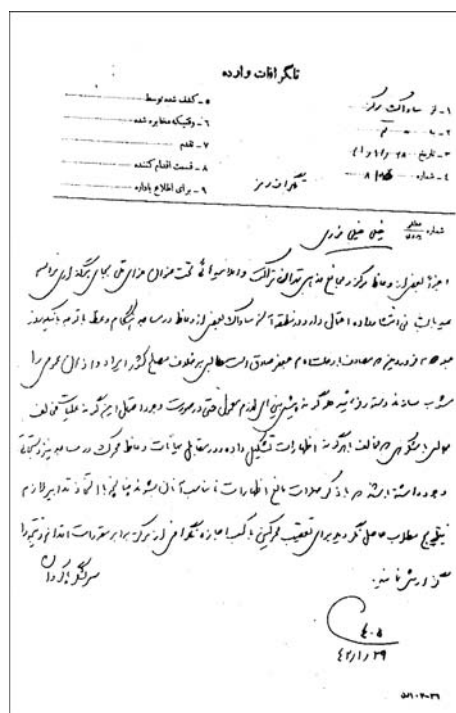
استقبال مردم از تحریم عید و مواضع
روحانیون، هیأت حاکمه را بر آن داشت تا
با قدرت‌نمایی و ایجاد جو رعب و وحشت
مانع از تداوم نهضت شود. در مقابل
حضرت امام (ره) مصمم بود بر ضد رژیم
مبارزه کند و ضمن افشاگری ماهیت و
سیاست‌های ضد مردمی و ضد اسلامی آن،
علما و مردم را برای مبارزه بسیج کند.

هم‌زمانی عید نوروز و سالگرد شهادت امام صادق (ع) و همچنین تحریم عید فرصت
مناسبی بود تا مردم و روحانیون با بهره‌گیری از اجتماعات درباره مشکلات و وضعیت
جاری کشور روشن‌گری کنند.^۱

ادامه مخالفت‌های امام و همراهی روحانیون و مردم با ایشان باعث شد رژیم دیکتاتوری
پهلوی احساس خطر کند و اقدامات خود را علیه مخالفان گسترش دهد.
یکی از عوامل مؤثر حمله به مدرسه فیضیه تیمسار حسن پاکروان^۲ به شمار می‌آید. وی در
اسفند سال ۱۳۳۹ به دنبال برکناری سپهبد تیمور بختیار به ریاست ساواک انتخاب شد و تا

۱. جواد منصوری، همان، ص ۵۵۴.

۲. پاکروان از واپسین ماه‌های نخست‌وزیری جعفر شریف امامی و تمامی دوران نخست‌وزیری علی امینی، اسدالله
علم و حسنعلی منصور - قریب به چهار سال - رئیس ساواک بود. وی با ترور حسنعلی منصور برکنار گردید و
در کابینه امیرعباس هویدا - ۷ بهمن ۱۳۴۳ - وزیر اطلاعات و جهانگردی شد.



سال ۱۳۴۳ در این سمت فعالیت می‌کرد.

پاکروان در تاریخ ۲۸ اسفند ماه ۱۳۴۱ با ارسال دستورالعملی به کلیه ساواک‌ها تصریح کرد از فعالیت‌های سوء مخالفان در تاریخ دوم فروردین ۱۳۴۲ پیشگیری کنند و اقداماتی به منظور مقابله با آنان انجام دهند. با مطالعه اسناد ساواک چنین برداشت می‌شود که مأموریت اصلی نیروهای امنیتی اعزامی از تهران به قم ایجاد اغتشاش و اخلال در مراسم سوگواری منزل امام، مدرسه حجتیه و مدرسه فیضیه بوده است.

◆ آشوبگران در منزل امام

خمینی(ره) و مدرسه حجتیه

شهر قم همه ساله پذیرای جمعیت فراوانی زائر از شهرهای مختلف کشور می‌باشد. در فروردین سال ۴۲ نیز جمعیتی از شهرهای مختلف به قم رفتند تا روزهای آغازین سال را در آن شهر سپری کنند.

وقایع و تحولات سال گذشته از جمله برخوردهای شاه و مراجع، رفتارندوم، مخالفت‌های مراجع، سفر شاه به قم و اظهارات توهین‌آمیز وی، اعلامیه امام خمینی در خصوص تحریم عید نوروز و اعلام عزای عمومی، باعث افزایش تعداد مسافران آن شهر شده بود.

کماندوهای شاه و مأموران امنیتی زیادی هم با قیافه‌های خاص، بدون داشتن لباس رسمی به قم آمده بودند. قیافه‌های آنان نشان می‌داد که برای شکل دادن به حادثه‌ای به

قم آمده‌اند.^۱

دژخیمان شاه در دل شب به مدرسه
فیضیه رفتند تا آثار حملات
جنایت‌بار خود را بزدایند. خون‌ها را
شستند و در و پنجره‌های شکسته،
عبا و عمامه‌های نیمه سوخته،
لباس‌های خونین، چوب‌ها و
کتاب‌های پراکنده و نیمه سوخته را
جمع‌آوری و در گوشه‌های مدرسه
پنهان کردند.

یکی از مجالسی که رژیم قصد ایجاد
بلوا و آشوب را در آن داشت؛ مجلس
روضه منزل امام خمینی بود. در روز
دوم فروردین ۱۳۴۲ (۲۵ شوال ۱۳۸۲)
عده کثیری در منزل امام اجتماع کرده
بودند. مأموران نیز در پوشش مردم
عادی در بین جمعیت حضور داشتند و
آماده برهم زدن مجلس و جلوگیری از
سخنرانی‌های افشاگرانه بودند.

در خاطرات حجت‌الاسلام معادینخواه
درباره وقایع آن مجلس چنین آمده است:

... حدود ساعت ۹ صبح بود که به انبوه

جمعیتی پیوستم که در صحن آن خانه کوچک حضور داشتند. در آن لحظه مرحوم سید
صادق شمس، در حال مرثیه‌سرایی بود و شعرهایی را برگزیده بود که بیشتر رنگ و
بوی حماسی داشت... پس از او نوبت به سید محمد آل طه رسید که پیرامون تقیه و
پنهان‌کاری مبارزه در عصر امام صادق(ع) سخن می‌گفت. در این میان یکی از زائران
تهرانی از درون اتاقی در ضلع غربی اندرونی شعاری را فریاد زد... بی‌درنگ از بلندگو
اعلام شد که از هرگونه شعاری که در آن رنگ و بویی از تعلق به یکی از جریان‌های
سیاسی است، بپرهیزند!^۲

۱. خاطرات آیت‌الله طاهری خرم‌آبادی، به کوشش محمدرضا احمدی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۷، ج ۱،

ص ۱۶۸.

۲. عبدالمجید معادینخواه، جام شکسته، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲، ص ۲۵۳، ۲۵۴.

اخلالگران که با نقشه قبلی و با قصد آشوب در مجلس حاضر بودند شروع به فرستادن صلوات و برهم زدن نظم مجلس کردند.

مسئول امور بیرونی، فوراً به حضور امام خمینی شتافت و تشنج، ناآرامی و حرکت‌های مرموزانه در مجلس را به آگاهی ایشان رسانید. امام بی‌درنگ به بیرونی آمد و با استقبال گرم و پرشور مردمی که در آنجا ازدحام کرده بودند روبه‌رو شد و در کنار منبر - جایی که تقریباً همه شرکت‌کنندگان در آن مجلس بتوانند ایشان را ببینند - نشست. سخنگوی روحانی که در بالای منبر بود سخنان خود را دنبال کرد و به بازگو کردن توطئه‌ها و نقشه‌های ضداسلامی و غیرملی دولت ایران پرداخت، لیکن بار دیگر صدای صلوات نابجا و مرموزانه، سخنان او را قطع کرد! امام، آقای شیخ صادق خلخالی را که آنجا بود، به حضور طلبید و به او به طور سرگوشی سخن‌هایی گفت. نامبرده فوراً پشت میکروفن قرار گرفت و اعلام داشت: «توجه بفرمایید. حضرت آیت‌الله می‌فرمایند: به افرادی که مأموریت اخلالگری و ایجاد هرج و مرج در این مجلس را دارند، اتمام حجت می‌کنم که اگر بار دیگر، حرکت سوء و ناشایسته‌ای که موجب اخلال در نظم و آرامش مجلس باشد از خود نشان دهند و خواسته باشند از رسیدن سخنان آقایان خطبا به گوش مردم جلوگیری کنند، فوراً به طرف صحن مطهر حرکت می‌کنم و در کنار مرقد مطهر حضرت فاطمه معصومه (ع) سخنانی را که لازم است به گوش مردم برسد، شخصاً ایراد خواهم کرد.»^۱

به دنبال برخورد قاطع امام توطئه ساواک خنثی شد و سخنرانان بدون مشکل و دخالت مأموران به بیان جنایت‌ها و خیانت‌های رژیم شاه پرداختند. امام نیز در بیاناتی راجع به شکست نقشه‌های رژیم در زمینه آشوب‌گری در منزلشان چنین می‌گوید:

سازمان امنیتی‌ها و کماندوها... منزل ما هم آمدند منتها من با یک ضربه مقابل نگذاشتم که آن کارهایی که می‌خواهند بکنند. یک اجتماع بود آنجا، اوایل این قضایا بود و اجتماع

۱. سید حمید روحانی، همان، ص ۳۶۶.

بود و بعضی صحبت می‌خواستند بکنند و خود من هم شاید صحبت کردم یا می‌خواستم بکنم. به من گفتند که، دیدم خودم هم که یک صلوات‌های بی‌مورد (فرستاده) شد، من به یکی از رفقا گفتم که برو بگو اگر در اینجا یک شلوغی بکنید، من می‌روم در صحن حضرت معصومه آنجا می‌روم منبر و حرف‌هایم را آنجا می‌زنم. اینها مأمور نبودند یک همچنین کاری را که همچو عکس‌العملی دارد بکنند، نمی‌دانستند که باید چه بکنند، ترک کردند.^۱

مجلس دیگری که اخلاص‌گران در پوشش عزاداران امام صادق(ع) عازم آنجا شدند، مجلس سوگواری منعقد در مدرسه حجتیه بود. در آن مجلس نیز در حین سخنرانی واعظ، یکی از مأموران شروع به فرستادن صلوات کرد که با برخورد یکی از پهلوانان قم به نام میری روبه‌رو شد. اخلاص‌گران از تدابیر اتخاذ شده از سوی بانیان مجلس غافلگیر شدند از اجرای مأموریت خود صرف نظر کردند.

♦ حمله به مدرسه فیضیه

بعد از ظهر روز دوم فروردین مجلس سوگواری مدرسه فیضیه از سوی آیت‌الله گلپایگانی برگزار شد. عده زیادی از قشرهای مختلف در مجلس مزبور حاضر شدند. اطراف مدرسه و میدان آستانه از مأموران انتظامی موج می‌زد و مدرسه در محاصره آنان قرار داشت.

صبح روز دوم فروردین ماشین‌های شرکت واحد، یکی پس از دیگری وارد قم شد و سرنشینان خود را پیاده کرد. کسی نمی‌دانست که سرنشینان آنچه کسانی هستند و روی چه غرض و انگیزه‌ای راهی قم شده‌اند؟! بسیاری گمان می‌کردند اتوبوس‌ها و سواری‌هایی که در خط تهران - قم کار می‌کند - به علت ازدیاد مسافر - نتوانسته جوابگوی مراجعین و مسافری باشد و از ماشین‌های شرکت واحد کمک گرفته‌اند! غافل از آنکه سرنشینان آن، شه‌پرستان جلادی هستند که به منظور ریختن خون پاک

مبارزان روحانی راهی قم شده‌اند. به دنبال آمدن ماشین‌های شرکت واحد ناگهان ده‌ها کامیون نظامی که مجهز به پایه‌های مسلسل سنگین بود، مملو از سربازان زره‌پوش و مسلح وارد قم شد و پس از مانور کوتاهی در شهر، به بیرون دروازه بازگشت و در آنجا متوقف شد.^۱

ساواکی‌ها در لباس کارگر و رعیت به مدرسه آمده بودند.^۲

شاه به منظور پاک کردن جنایت ننگین خود فرمان بیرون انداختن مجروحان فاجعه را از بیمارستان‌ها صادر کرد. به دنبال این اقدام مردم غیور قم مجروحان را به منازل خود بردند و تحت درمان قرار دادند. خانه‌های برخی از اهالی تبدیل به درمانگاه‌های کوچک شده بود و آنان با عواطفی شگفت‌انگیز کمر به خدمت به مجروحان فیضیه بسته بودند.

شیخ انصاری به منبر رفت و سخنرانی خود را با مطالبی درباره زندگی امام صادق(ع) آغاز کرد. ایشان از حوزه علمیه به عنوان «دانشگاه امام صادق» و «سربازخانه امام زمان» یاد کرد و به نقش حوزه‌ها در حفظ احکام اسلام و استقلال ایران اشاره نمود. مأموران با فرستادن صلوات سخن وی را قطع می‌کردند و مانع آغاز مجدد سخنرانی ایشان می‌شدند.

یکی از روحانیون به نام سید رضا موسوی اردستانی با شناسایی یکی از عاملان اغتشاش قصد ساکت کردند وی را داشت که مورد حمله عده‌ای از آنان

واقع شد و با تلاش زیاد خود را از مهلکه بیرون کشید.

آقای انصاری پس از آنکه متوجه شد عده‌ای از آشوب‌گران در اطراف منبرش جمع شدند و

۱. سید حمید روحانی، همان، ص ۳۶۵.

۲. خاطرات و مبارزات شهید محلاتی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۶، ص ۴۷.

قصد بر هم زدن مجلس را دارند سعی کرد با زبان نرم آنان را آرام سازد. مأموران دست از اقدامات خود برداشتند و آقای انصاری مجبور شد سخنرانی خود را به اتمام برساند. پس از پایین آمدن ایشان از منبر یکی از دژخیمان شاه میکروفن را گرفت و فریاد زد: به روح پر فتوح اعلیحضرت رضا شاه کبیر... صدای میکروفن قطع شد و مردم به فرد مذکور اعتراض کردند. سرهنگ مولوی که خود نیز با لباس مبدل، به مدرسه فیضیه آمده بود، با یک جفت دستکش سفید - به عنوان علامت - در زاویه ایوان یکی از حجره‌ها ایستاده بود و عملیات را فرماندهی می‌کرد. او با کشیدن سوتی دژخیمان را گرد آورد و فرمان حمله داد.^۱

در خاطرات آیت‌الله محمدتقی فلسفی آمده است:

... کماندوها با وسایلی که در اختیار داشتند به طلاب بی‌دفاع حمله می‌کردند. با پنجه بوکس، میله آهنی، زنجیر و حتی شاخه‌های درختان فیضیه که شکسته بودند، طلاب را به سختی مضروب و مجروح می‌نمایند. سپس از صحن فیضیه به درون حجره‌های طلاب می‌روند، کتاب‌ها، لباس‌ها، حتی قرآن‌های آنها را به درون صحن مدرسه می‌ریزند و آتش می‌زنند. بعد به طبقه بالای مدرسه می‌روند. در آنجا به زد و خورد با طلاب مشغول می‌شوند. به طوری که می‌گفتند چند نفر را هم از پشت بام فیضیه به رودخانه‌ای که از کنار فیضیه می‌گذرد، می‌اندازند که از سرنوشت آنها خبری نمی‌شود. در این میان یکی از طلاب جوان به نام سید یونس رودباری، به شهادت می‌رسد و طلاب از شهادت وی با خبر می‌شوند.

آیت‌الله گلپایگانی را به یکی از حجرات طبقه پایین می‌برند و محافظت می‌کنند، چون خطر کشته شدن ایشان جدی بوده است. بعضی از طلاب هم برای نجات خود به پشت بام فیضیه می‌روند و گویا خود را به زیر می‌اندازند و دست و پای آنها می‌شکند. به طور خلاصه طلاب مظلوم را چنان می‌زدند که دندان‌ها و دست و پاها و سر و صورت‌های بسیار شکسته و مجروح شده بود. مردم بعضی از طلاب دست و پا شکسته

و صدمه دیده را به بیمارستان‌های قم می‌رسانند و اعضای شکسته آنها را گچ می‌گیرند، اما از طرف شهربانی و ساواک قم و به دستور مستقیم سرهنگ مولوی آنها را از بیمارستان‌ها اخراج می‌کنند! و ناچار در خانه‌های خود یا در اتاق‌های بعضی از مدارس تحت معالجه قرار می‌گیرند. حتی دکترها هم با احتیاط و دور از چشم مأموران به آنها سر می‌زدند. از سرنوشت بسیاری از آنها خبری ندارم.^۱

امام خمینی از شهادت سید یونس رودباری و هدف اصلی دژخیمان رژیم از حمله به مدرسه فیضیه در یکی از سخنرانی‌هایشان چنین یاد می‌کند:

اینها با بچه‌های شانزده - هفده ساله ما چه کار داشتند؟ سید شانزده - هفده ساله به شاه چه کرده بود؟ به دولت چه کرده بود؟ به دستگاه‌های سفاک چه کرده بود؟ لکن این فکر پیش می‌آید که اینها با اساس مخالف‌اند، با بچه مخالف نیستند. اینها نمی‌خواهند که اساس موجود باشد؛ اینها نمی‌خواهند صغیر و کبیر ما موجود باشد.^۲

مأموران پس از برهم زدن مجلس به ضرب و شتم طلاب و مردم شرکت‌کننده در مجلس پرداختند. طلاب به مقابله با کماندوها برخاستند. اما نیروهای مسلح که از قبل مدرسه را در محاصره خود داشتند، به کمک کماندوها شتافتند و طلاب و جمع کثیری از مردم بیگناه را به سختی مضروب و مجروح کردند. آنان پس از پایان مأموریت به صف ایستاده و شعار «جاوید شاه» - که شعار سربازان گارد بود - سر دادند.

سپهبد مبصر معاون رئیس شهربانی آن زمان در خاطرات خود درباره شکل‌گیری حادثه و اقدامات مأموران نوشته است:

... در روزهای آخر سال ۱۳۴۱ به سازمان‌های اطلاعاتی اطلاع رسید که طلبه‌های قم با صدور اعلامیه‌ای از مسلمان‌ها خواسته‌اند تا روز دوم فروردین ۴۲ در مدرسه فیضیه گرد هم آیند و در تظاهرات مخالفت با اصلاحات دولت شرکت کنند، در برابر این تصمیم

۱. خاطرات و مبارزات حجت‌الاسلام فلسفی، به کوشش علی دوانی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲، ص ۲۶۹، ۲۷۰.

۲. صحیفه امام، ج ۱، ص ۲۴۳.

و برای مقابله و جلوگیری از آن کمیسیون‌هایی تشکیل و مسأله را زیر بررسی قرار دادند و سرانجام طرح بسیار نابخردانه و می‌شود گفت کودکانه‌ای را که اصلاً به صلاح مملکت نبود به تصویب رساندند. تصمیمی که به وسیله مسئولان امنیتی و نظامی کشور گرفته شد این بود که عده‌ای از سربازان گارد با لباس غیر نظامی در روزی که قرار بود در مدرسه فیضیه تظاهرات برپا شود به آنجا ریختند و با طلبه‌های تحریک شده درگیر شدند و با آنها کتک‌کاری کردند و می‌گویند دو یا سه نفر هم از طلبه‌ها کشته شده‌اند. به هر رو پس از انجام گرفتن مأموریت، سربازهایی که لباس غیر نظامی پوشیده بودند اما فراموش کرده بودند کفش‌های خود را عوض کنند و همگی پوتین‌های به شکل سربازی به پا داشتند به صف ایستادند و شعار «جاوید شاه» سر دادند و با این کار ناشیانه و حرکت بچه‌گانه ثابت کردند که یورش‌آوردگان به مدرسه فیضیه سرباز و آن هم سرباز گارد شاهنشاهی بودند و با این ترتیب روحانیت را یکپارچه برانگیخته و وادار کردند که واکنشی از خود بر ضد شاه نشان دهند.^۱

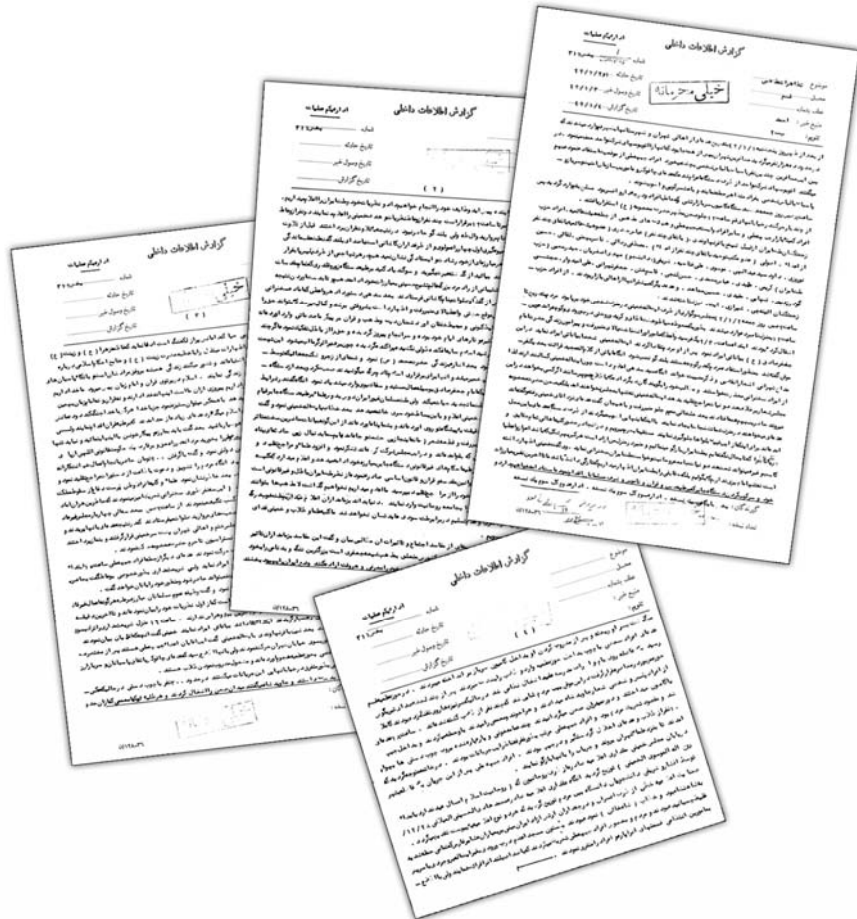
آیت‌الله گرامی نیز در خاطرات خود درباره اعمال وحشیانه عمال رژیم چنین می‌نویسد: آن روز خیلی هتک کردند، قرآن‌ها را سوزاندند، عمامه‌ها را سوزاندند. بعداً بسیاری از کسانی را که زخمی شده بودند به بیمارستان بردند. ظاهراً آن روز تیراندازی نشد. پس از حمله دژخیمان رژیم به مدرسه فیضیه، گروهی از اراذل و اوباش قم به همراه گروهی از کماندوها - که ظاهراً از تهران آمده بودند - مجدداً به مدرسه فیضیه حمله کردند و عده‌ای را با چوب و چماق زدند و تهدید کردند، ولی زد و خورد مفصل نشد. مردم آثار جرم مثل عمامه‌های سوخته شده و خونی، قرآن‌های پاره پاره شده را دیدند.^۲ شهید محلاتی درباره انگیزه مأموران از حمله مجدد به مدرسه فیضیه می‌گوید: اگر در نخستین یورش، انگیزه اصلی مهاجمان، اطاعت تن فرمانده عملیات بود، در

۱. جواد منصوری، همان، ص ۵۵۶، ۵۵۷.

۲. خاطرات آیت‌الله محمدعلی گرامی، به کوشش محمدرضا احمدی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱، ص

یورش دوم، سخن از مهاجمانی زخم‌خورده و سرشکسته است که چون گرگ‌های تیرخورده‌ای بودند که انگیزه انتقام نیز داشتند!

درگیری بین مأموران و حاضران در مدرسه فیضیه تا ساعت ۷ بعد از ظهر آن روز ادامه داشت و در پایان مأموران لباس‌ها، کتاب‌ها و بسیاری از لوازم طلاب را در صحن مدرسه به آتش کشیدند.



◆ حادثه‌ای مشابه در مدرسه طالبیه تبریز

هم‌زمان با واقعه مدرسه فیضیه، مدرسه طالبیه نیز مورد هجوم وحشیانه مأموران رژیم قرار گرفت. در آن روز عده‌ای از مأموران شهربانی و ساواک تبریز به منظور پاره کردن اعلامیه امام خمینی که در مدرسه طالبیه نصب شده بود، به آنجا رفته بودند که با اعتراض جمعی از طلاب مدرسه روبه‌رو شدند و به درگیری میان آنان منجر شد. بر اثر اصابت سنگ پرتاب شده از سوی طلاب به سوی مأموران، یکی از آنان کشته شد و مأموران مجبور به فرار شدند.

این برخورد قهرمانانه چند روحانی بی‌سلاح مدرسه طالبیه، در برابر مشتی دژخیم مسلح و مجهز، باعث تقویت روحی مردم و جامعه روحانیت تبریز و وحشت بیش از حد رژیم و باند مزدور او شد و آنان را به درندگی و اعمال تلافی‌جویانه وا داشت. یکباره صدها کماندو، چتر باز، درجه‌دار و... با اسلحه گرم و سرد به مدرسه مزبور ریختند و روحانیون مدرسه را هدف گلوله قرار دادند، با چاقو و دشنه سینه شکافتند! و پهلوی دریدند، درب و پنجره حجره‌ها را در هم شکستند و هر چه در سر راه خود دیدند، خرد کردند و یا با خود بردند و آن مرکز علمی را همانند مدرسه فیضیه به حمام خون بدل کردند.^۱

علی‌رغم آنکه وقایع فیضیه و طالبیه به طور مستقیم تحت نظر و با اطلاع کامل رژیم شاه صورت گرفت، رژیم تلاش‌هایی برای انکار دخالت خود در آن وقایع داشت.

پس از حمله به مدارس فیضیه و طالبیه، رژیم شاه کوشید تا دست خود را در آن واقعه پنهان کند؛ لذا اعلام داشت که درگیری قم به واسطه نزاع میان گروهی از دهقانان موافق اصلاحات ارضی و گروهی از روحانیون مخالف اصلاحات روی داده که به فوت یکی از دهقانان منجر شده است! همچنین واقعه مدرسه طالبیه را به دلیل مخالفت گروهی از

طلاب با حق رأی به زنان دانست!^۱

روزنامه اطلاعات در تاریخ ۶ فروردین ۱۳۴۲ راجع به اقدامات جنایت‌باری که از سوی رژیم در مدارس مذکور روی داد چنین نوشت:



طی زد و خوردهای قم و تبریز سه نفر کشته و عده‌ای مجروح شدند. گزارش رسیده از تبریز حاکی است که در اولین روز سال نو عده‌ای از طلاب علوم دینی اعلامیه‌هایی را که علیه بانوان و حق رأی آنها صادر شده بود به دیوار بعضی از معابر و خیابان‌ها نصب کردند. این جریان باعث ناراحتی روشنفکران و بانوان شد و روز بعد عده‌ای علیه اعلامیه مزبور اعتراضات و تظاهراتی نمودند. این عده قصد داشتند اعلامیه ذکر شده را از دیوار کنده، پاره نمایند. این امر باعث شد که بین عده‌ای از طلاب و مخالفین

۱. محمدحسن رجبی، همان، ص ۲۵۲.

اعلامیه‌ها مشاجره و زد و خورد درگیرد. دامنه نزاع توسعه یافت و مأموران پلیس ناچار به مداخله شدند و برای متفرق نمودن زد و خوردکنندگان، تیراندازی هوایی شد. این گزارش حاکی است که در این حوادث، دو نفر از عابرین کشته شدند و عده‌ای نیز مجروح گردیدند. در این حادثه چهار نفر از مأموران انتظامی نیز زخمی شده‌اند که فعلاً بستری می‌باشند.^۱

♦ امام خمینی و حادثه فیضیه

به دنبال انتشار خبر جنایات دژخیمان رژیم در مدرسه فیضیه، امام خمینی تصمیم گرفت به سوی مدرسه حرکت کند. روحانیون و مردم حاضر در منزل ایشان از ترس آسیب رساندن مأموران با خواهش و سوگند از خروجشان جلوگیری کردند. عده‌ای نیز به دنبال انتشار شایعه حمله اشغال‌گران فیضیه به منزل امام در منزل را بستند. این اقدام موجب ناراحتی امام شد و با عصبانیت گفتند:

چرا در را بسته‌اید؟ به اجازه کی در را بسته‌اید؟ در را باز کنید.^۲

سپس با ایراد سخنرانی در آن شرایط وحشت‌زا ضمن افشای جنایات رژیم به مردم اعتماد به نفس دادند و فرمودند:

... ناراحت و نگران نشوید، مضطرب نگردید. ترس و هراس را از خود دور کنید. شما پیرو پیشوایانی هستید که در برابر مصائب و فجایعی صبر و استقامت کردند که آنچه امروز می‌بینیم نسبت به آن چیزی نیست. پیشوایان بزرگ ما حوادثی چون روز عاشورا و شب یازدهم محرم را پشت سر گذاشته‌اند و در راه دین خدا یک چنان مصائبی را تحمل کرده‌اند. شما امروز چه می‌گویید؟ از چه می‌ترسید؟ برای چه مضطربید؟ عیب است برای کسانی که ادعای پیروی از حضرت امیر(ع) و امام حسین(ع)

۱. سید حمید روحانی، همان، ص ۳۷۹.

۲. همان، ص ۳۸۳.

را دارند در برابر این نوع اعمال رسوا و فضاحت‌آمیز دستگاه حاکمه خود را ببازند. دستگاه حاکمه با ارتکاب این جنایت، خود را رسوا و مفتضح ساخت و ماهیت چنگیزی خود را به خوبی نشان داد. دستگاه جبار با دست زدن به این فاجعه، شکست و نابودی خود را حتمی ساخت. ما پیروز شدیم. ما از خدا می‌خواستیم که این دستگاه ماهیت خود را بروز دهد و خود را رسوا کند. بزرگان اسلام، در راه حفظ اسلام و احکام و قرآن کریم کشته شدند، زندان رفتند، فداکاری‌ها کردند تا توانستند اسلام را تا به امروز حفظ کنند و به دست ما برسانند. امروز وظیفه ماست در برابر خطراتی که متوجه اسلام و مسلمین می‌باشد برای تحمل هرگونه نامالایمات آماده باشیم تا بتوانیم دست خائنین به اسلام را قطع نماییم و جلو اغراض و مطامع آنها را بگیریم.^۱

شهید محلاتی درباره واقعه فیضیه و عکس‌العمل امام پیرامون آن چنین می‌گوید:
آقای انصاری از طرف آیت‌الله‌العظمی گلپایگانی به منبر رفتند، ساواکی‌ها شروع کردند به تکبیر گفتن و صلوات فرستادن و بعد شاخه‌های درخت‌ها را شکستند و با چماق به جان طلاب افتادند شروع کردند به زدن آنها و آنها را از بالکن پایین انداختند و عده‌ای را مجروح و شهید کردند. در آن زمان ما در تهران بودیم، وقتی که همان شب یا فرداشب به قم رفتیم دیدیم که عده‌ای از دوستان امام آمده‌اند ایشان را یک جایی مخفی کنند. امام فرمودند: «همه‌تان بروید بیرون، من از جایم تکان نمی‌خورم.» و همان جا ثابت ماندند و یک نقطه اتکایی شدند برای بقیه.^۲

آیت‌الله طاهری خرم‌آبادی نیز در خاطرات خود از استقامت امام در برابر وقایعی چون واقعه فیضیه چنین یاد می‌کند:

حضرت امام همیشه از حوادث و تحولات برای پیشبرد اهداف نهضت حداکثر استفاده را می‌کرد. او هیچ‌گاه تحت‌الشعاع حادثه‌ای قرار نمی‌گرفت و حادثه، هر چقدر هم خشن، سهمگین و تأثرآور بود، نه تنها نمی‌توانست امام را تحت تأثیر قرار بدهد؛ بلکه این امام

۱. صحیفه امام، ج ۱، ص ۱۶۶.

۲. خاطرات و مبارزات شهید محلاتی، همان، ص ۴۷.

بود که از آن حادثه بهره‌برداری می‌کرد... لذا در جریان حادثه فیضیه که رعب و وحشت، قم و بلکه سراسر ایران را کم و بیش فرا گرفته بود، امام یأس و ناامیدی را از دل‌ها زدود و شور و نشاط را به دل‌های مأیوس بازگرداند.^۱



دیدار امام از مدرسه فیضیه (پس از هجوم کماندوهای شاه - ۴۲/۲/۲۵)

♦ پیامدهای حادثه فیضیه

انگیزه‌های شاه از حمله به مدارس فیضیه و طالبیه ایجاد رعب، وحشت و اختناق در جامعه روحانیت و مسلمانان و آماده‌سازی زمینه محو و مسخ اسلام و علمای وارسته و متعهد جامعه روحانیت بود تا بدین وسیله عوامل جلوگیری از پیشرفت توطئه‌های ارتجاعی و استعماری خود را از پیش رو بردارد.

دژخیمان شاه در دل شب به مدرسه فیضیه رفتند تا آثار حملات جنایت‌بار خود را بزدایند.

۱. خاطرات آیت‌الله طاهری خرم‌آبادی، همان، ص ۱۸۱.

خون‌ها را شستند و در و پنجره‌های شکسته، عبا و عمامه‌های نیمه سوخته، لباس‌های خونین، چوب‌ها و کتاب‌های پراکنده و نیمه سوخته را جمع‌آوری و در گوشه‌های مدرسه پنهان کردند.

برخی طلاب و روحانیونی که از مدرسه دارالشفا (مجاور فیضیه) ناظر اعمال مزورانه مأموران ساواک بودند، به محض خارج شدن آنان از مدرسه، فوراً به آنجا رفتند و تمام آثار جنایات را که مأموران در دخمه‌ها و سوراخ‌های گوشه و کنار مدرسه جا داده بودند، بیرون آوردند و در جای اولش گذاشتند و مدرسه را تقریباً به صورت اول درآورده، بار دیگر آثار جنایات شاه را در برابر دیدگان عموم ملت نمایان ساختند. آنگاه به نوشتن شعارهای انقلابی پرداخته، تمام دیوارهای مدرسه را با شعارهای شورانگیز و حماسی زینت دادند.^۱

شاه به منظور پاک کردن جنایت ننگین خود فرمان بیرون انداختن مجروحان فاجعه را از بیمارستان‌ها صادر کرد. به دنبال این اقدام مردم غیور قم مجروحان را به منازل خود بردند و تحت درمان قرار دادند. خانه‌های برخی از اهالی تبدیل به درمانگاه‌های کوچک شده بود و آنان با عواطفی شگفت‌انگیز کمر به خدمت به مجروحان فیضیه بسته بودند. امام درباره علت بیرون انداختن مجروحان واقعه از بیمارستان‌ها می‌فرماید:

بسمه تعالی

اظهار تأثر جامعه روحانیت طهران نسبت بفاجعه دلخراش شهرستان مذهبی قم خارجه مؤلفه وواقعه فجیعہ را کہ در روز شہادت رئیس مذهب حضرت جعفر بن محمد الصادق علیہما السلام در حرم اعلی بیت عصمت و طہارت اتفاق افتادہ و حریم مقدس اسلام و روحانیت نسبت به جرح و شرب سدا تن از مردم بی پناہ و طلاب بی گناہ و علماء عالمقام و غارت حجرات و سوزاندن کتب مقدس هتک گردید و ملت مسلمانرا عزا وار ساخته است بہ پیشگاه مقدس حضرت پیغمبر ﷺ الاعظم ولی عصر ارواح قدادہ ملت عرض مینمایم .

یا ای المسکری یاتین داریم خالار ملتدت از ایشہمہ تجاوز و بی حرمتی نسبت بحریم دین و روحانیت فرقی در اندوہ و تأثر است .

مردم مسلمان ماموریی مسلح خونخوار در سایہ حمایت حکومت جاپہرہ از روز شہادت امام جعفر ساری علیہ السلام در کنار قبر مطہر حضرت معصومہ علیہا السلام نسبت بروحانین شما دست پامعال جنایت بازی زدہاند کہ سیاهان چنگیز و مغولرا رو ساید ساخته اند .

فراموش ایمانی در برآوردگان هزاران تن مردمیکہ برای عزا اجتماع کردہ بودند ماموریی مسلح عدم بسیاری از علماء عالمقام و طلاب بی گناہ را در حالیکہ اشتغال بعزاداری رئیس مذهب داشتہاند فقط برای اینکه ایشان حامیان دین و لشکریان امام زمان ہستہ مجروح و حجرات آنا را غارت و مدرسه را خراب و سدا نقر را مشروب و معیوس ساختہاند .

حوزہ روحانیت طهران برای ہمدردی با حوزہ مقدسہ علمیہ قم و اوراق تفرہ از این غفلت و حشیانہ از تاریخ شب چہارشنبہ اول ماہ ذی القعدہ تا شب یوشبہ ششم ذی القعدہ از اقامہ جماعت در مساجد خوداری نمودہ و امید دارند با تأییدات خداوند متعال و کمک مردم مسلمان این حوادث ناخوار جبران گردد .

جامعہ روحانیت طهران

... مراکز علم را کوبانند بر حسب توهم خودشان؛ بچه‌های ما را، عزیزهای ما را زدند، سرهایشان را شکستند، پاهایشان را شکستند، بعضی‌شان را کشتند، از پشت بام انداختند. اگر اینها دهقان بودند پس چرا این دستگاه انتظامی کمکشان می‌کرد؟ اینکه

۱. سید حمید روحانی، همان، ص ۳۹۳.

دیگر مخفی نبود، این را صد هزار جمعیت از توی خیابان‌ها و از توی صحن و از توی مدرسه، خوب می‌دیدند که دستگاه شهربانی دارد کمک مستقیم می‌کند؛ این دهقان‌ها را کمک می‌کرد بر ضد اسلام. پس چرا وقتی که مرضای ما را بردند در مریضخانه‌ها، شهربانی و (ساواک) فرستادند گفتند: دشمن‌های اعلیحضرت را می‌برید مریضخانه؟ پدرتان را در می‌آوریم، اینها باید بروند. اگر دهقان‌ها بودند، به اعلیحضرت چه کار دارد؟^۱

جامعه روحانیت با صدور اعلامیه‌ای ضمن اشاره به واقعه مدرسه فیضیه از اقدامات وحشیانه رژیم در زمینه بیرون انداختن مجروحان از بیمارستان‌ها نیز یاد می‌کند. اعلامیه‌های دیگری نیز از سوی قشرهای مختلف مردم در اعتراض به اقدامات رژیم صادر شد و در آنها اعمال جنایت‌بار و غیر انسانی مأموران افشا شد.

اعمال وحشیانه یزیدی تکرار میشود

در مراسم عزای رئیس مذهب جعفری حضرت صادق(ع) که روزجمعه دوم فروردین ۴۲ از طرف مراجع تقلید قم درجوار مرقد مطهر حضرت معصومه ع برگزار میشود - عده‌ای از مأمورین مسلح دولتی بمدرسه فیضیه ریخته پس از شعارهای ضداسلامی و فحاشی نسبت بروحانین دست باعمال وحشیانه چنگیزی زده تمام دروینجره حجرات را شکسته و همه طلاب را بسختی مجروح و گروهبان را از بالای پامپارتاب و عده‌ای را شهید نمودند و هنوز وحشیگری ادامه دارد

ملت مسلمان ایران این فاجعه را به محضر مقدس امام زمان و مراجع و علمای اسلام تسلیم عرض نموده و انتقام مسببین را عاجلاً اذدر گاه قادر معال خواهان است

در روز ۱۹
ماهی خرداد
۱۳۶۱

ایشان با صدور اعلامیه‌ای که با عنوان «شاه‌دوستی یعنی غارت‌گری» معروف شد، به شاه و همدستانش نشان داد که شعله‌های نهضت ایشان با حوادثی چون حادثه مدرسه فیضیه نه تنها خاموش نمی‌شود؛ بلکه بیش از پیش دامن حکومت دیکتاتوری آنان را می‌گیرد. امام در این اعلامیه صریحا اعلام کرد که تلاش مطلق رژیم برای از بین بردن اسلام و روحانیت است. اعلامیه تاریخی امام تمامی ایران را به لرزه در آورد و گام دیگری در جهت‌گیری نهضت ایشان بود. امام با فتوای تاریخی «تقیه حرام و اظهار حقایق واجب، و لو بلغ ما بلغ» که در اعلامیه خود

متن تلگراف حضرت آیه الله العظمی آفای خمینی آیات عظام تهران
بسم الله الرحمن الرحیم
«(اِنَّ اللّٰهَ وَاَنَا اِلَیْهِ رَاجِعُونَ)»
بوسیله حضرت حجة الاسلام آفای حاج سید علی اصغر خونی دامت افانته
خدمت ذی‌الافت حضرات علماء اعلام و جمیع اسلام تهران دامت برکاتهم :

تلگراف محترم برای تسلیت در قاجار و تقیبه دل‌بر بر اسلام و مسلمین موجب تشکر گردید. جمیع کسان و کسانها و مأمورین افغانی دولت با قیاس مبدل و محبت و پشتیبانی پاسبانها بر مرکز روحانیت و خرافات مقلد را تصدیق کرده، با این تائید که آنرا به‌ملکت اجنبی حمله کردند، و اینها به‌سبب مسلمان خود و روحانیت و شایب می‌پند. در روز وفات امام صادق علیه‌السلام و... شعار جاوید شد. بر مرکز امام صادق و باولاد جسمانی و روحانی آن بزرگوار حمله تا گمانی کردند و در ظرف یک رویمات امام مدرسه فیضیه دانشگاه امام زمان علیه‌السلام و سوره طه را با وضع فجیبی در محضر قریب بیست هزار مسلمان غارت نمودند و در راه‌های امام حیرات و خشمه را شکستند. غلاب از ترس جان، خود را از پشت بام یا زمین افکندند، دستها و سرها شکسته شد، عمامه‌ها غلاب و ساروت زریه پشمیر را جمع نموده آتش زدند، چاهای خاکی، خانه‌ها را از پشت بام پرت کردند، کتابها و قرآن را چنانکه گفته شده بار بار کردند.

اکنون روحانیون و غلاب در شهر مذهبی تلعین جانی ندارند. افرات تارک علماء اعلام و سراج محصور بیکر آگاه و گمانی کسان و مأمورین شیرازی است مأمورین تهدید میکنند که سایر معارف را نیز بصورت فیضیه در بیاوریم، غلاب محترم از ترس مأمورین لباسهای روحانیت را تبدیل نموده‌اند، دستور دارند که غلاب را با توپ و گلوله بکشد، و تا کسی سوار نشکند، در جمیع مومین مأمورین در چهار بر روحانیت و مومنان یعنی اقرار با اسم تا سزا میکنند و قضایای بسیار در کتبه‌میدهند شبها پاسبانها و دهانها فوج با اسلحه‌های پش میکنند.

ایران با شمار ده‌ها دوستی به‌ضمانت مذهبی امانت میکنند شاه دومی یعنی تلگراف، ملک اسلام تجاوز به‌سبب مسلمان تجاوز بر سر کار مباداشی، شاه دومی یعنی شریک به زدن به پیکر قرآن و اسلام، سران افغان‌های اسلام و مومنان را در راه شاه دومی یعنی تجاوز با حکام اسلام و ایدل احکام قرآن کریم، شاه دومی یعنی گویند روحانیت و اعتدال آثار رسالت و حشر آن‌ها را توجیه دارند اصول اسلام بر عرض خطر است. قرآن و مذهب و معارف دامت بآلین احواله. قلیه حرام است و اقرار حقایق و اقرار به و فریاد ما بلغ.

اکنون که مرجع صلاحیت‌های برای شکایت در ایران نیست و اداره این ملکات باور چشون آید در جریان است، می‌نماید از آقای غلام شافعی نعت وزیر استیضاح میکنند، با چه مجوز قانونی در دو ماه قبل حمله بازار تهران کردند و علماء اعلام و سایر مسلمان را محصور و محروم نمودند؟ با چه مجوز علماء و سایر طبقات را بچسب کشید که جمیع کتبی اکتون نیز در چسب سبب شدند؟ با چه مجوز بوزیر ملکات را خرج و رفاهه معلوم‌الحال کردند؟ در صورتیکه رفاهه خود از شخصی نام دارد به‌سبب آید از قریب‌ترین افراد بشر هستند، با چه مجوز مأمورین دولت که از بودجه دولت حقوق میکنند برای و رفاهه شخصی از آید به‌سبب و اکتون؟ با چه مجوز در دو ماه قبل بازار قم را غارت کردند و بعد فیضیه تجاوز نمودند و غلاب را کتک زدند و آنرا بچسب کشیدند؟ با چه مجوز در روز وفات امام صادق علیه‌السلام و مأمورین انتظامی را با لباس مبدل و حال غیر عادی به‌سبب فیضیه فرستادند و این همه فجایع را انجام دادند؟ می‌اکنون قلب خود را فریاد سر فریاد مأمورین شما حاضر گردید برای قبول زور گردید و خود را به‌سبب جادید.

شما حاضر شویم کرد.

می‌نماید خدا احکام خدا را در هر موقع مناسبی بآید خواهم کرد و تقاضای دست‌دارم کارهای مخالف مصالح ملکات را بر علماء میکنند، اکتون یک چشم مسلمان بر دایه خود و چشم دیگرشان بر دین خود و حکومت چاه، مامانها با چه‌ای که میکنند، دانش، زراعت، صنعت، فرهنگ و دولت ملکات را به‌سبب افغانه و ملکات از هر جهت و هر وقت و هر جا که خداوند تعالی اسلام و مسلمان را در پند خود و قرآن حفظ فرماید.

روح الله الهامی الهامی

آورد از توطئه عوامل ارتجاع پیشگیری نموده و موضع روحانیون را در برابر شاه و حامیانش مشخص کرد. موضوع قابل توجه دیگری که در اعلامیه آمده است استیضاح نخست‌وزیر می‌باشد که برای اولین بار در تاریخ شیعه، یکی از علما رئیس کشور را استیضاح می‌کند. با صدور این اعلامیه ترس و وحشتی که از واقعه فیضیه در قلب‌های عموم مردم ایجاد شده بود، جای خود را به شهامت داد. همه درباره اعلامیه امام و فتوای تحریم تقیه صحبت می‌کردند.

حمله عمال رژیم به مدارس فیضیه و طالبیه در روز وفات امام صادق (ع) موجی از خشم و انزجار نسبت به رژیم در میان مردم پدید آورد. با فاصله اندکی از آن وقایع، نقاط مختلف تهران و بسیاری دیگر از شهرها شاهد برگزاری مراسم یادبود و برپایی تظاهرات بود. جامعه روحانیت تهران، قم، مشهد و برخی دیگر از شهرها و شهرستان‌ها به منظور ابراز انزجار از جنایات خونین شاه در مدرسه فیضیه از هفتم تا دوازدهم فروردین ۱۳۴۲ دست به اعتصاب

زدند و از رفتن به مساجد و اقامه نماز جماعت خودداری کردند. عمال رژیم نیز تدابیری برای مقابله با آنان اندیشیدند. در پی اعتصاب سراسری روحانیون، بسیاری از کسبه نیز با روحانیون هم‌صدا شدند. آنان با تعطیل بازار و مغازه‌های خود به مدت سه روز در اعتصاب شرکت کردند و بدین وسیله انزجار خود را از رژیم و حمایتشان را از روحانیون ابراز داشتند.

گزارش اطلاعات داخلی

موضوع: خطاهای روحانیان اراک
محل: تهران
تاریخ: ۱۳۴۲/۴/۱۵
تاریخ گزارش: ۱۳۴۲/۴/۱۵

بطنیکه نامی ویزه از جلو وزارت کشور ویدان اراک گزاره‌دهد درمدود ۳۰۰۰ / نفر جمعیت در دست‌نظارات برماند ولی گروه‌های جدا‌جدا هستند غالب و معین این - گروه‌های اراک‌سیرک می‌کنند نامین انتظامی به‌اندازگانی نیست شمار هایشان مربوط به درمدادان ازبیمه‌ی وضعی است .

در برهه ۱۳۴۲/۴/۱۵

تعداد مشاهده: ۱
کمیته: ۱
اداره: ۱
اداره: ۱

تلاکرات صادره

۱- به کلیه سالوهای خارج اراک
۲- از سرک
۳- تاریخ: ۱۳۴۲/۴/۱۵
۴- شماره: ۱۰۴۲/۳۳

شماره: ۱۰۴۲/۳۳

خیلی محرمانه

چون مشکل است روزشبه ۱۳۴۲/۴/۱۵ بتحریرک برخی از روحانیون و سایر سرک‌سکه بجهت ملی و افراد ناراحت و علائق‌آزار در تهران و اراک از شهرت‌نیا تعظیم و احتیاجات مراقب صورت‌گیرد و دستور فرماید سرک‌سکه مراقب انتظامی پیش‌بینی ویرایش‌های لازم معمول و در مورد عناصرا علائق‌آزار و تعظیم و احتیاجات مراقب انتظامی و رعایت‌های لازم را گزارش نماید .

مجلس است معافه فرماید .

تلفات در برگ‌آورد ۱۰۴۲/۳۳ . امضا: ۱۳۴۲/۴/۱۵

۱۳۴۲/۴/۱۵

خیلی محرمانه

خیلی فوری

تیم: ۱۰۴۲/۳۳

تیم: ۱۰۴۲/۳۳

تیم: ۱۰۴۲/۳۳

دستگاه جاسوسی شاه با بستن مغازه‌هایی که به حمایت از روحانیون اعتصاب کرده بودند تلاش می‌کرد تا بار دیگر ترس و نگرانی ایجاد نماید. ولی با سرسختی و مقاومت صاحبان آن مغازه‌ها و تعطیل عمومی و اعتصاب مجدد بازاریان به پشتیبانی از صاحبان مغازه‌های تعطیل شده روبه‌رو شد.

سرانجام به دنبال درگذشت یکی از روحانیون به نام حاج سیدجواد که مجلس یادبودی برای او در مسجد ارک برگزار شد، عده‌ای از دانشجویان و مردم مبارز پس از پایان مجلس مزبور با شعار «آیت‌الله خمینی پیروز است» به میان بازار ریختند و به

مأمورانی که برای ممانعت از باز شدن مغازه‌ها در بازار گمارده شده بودند، حمله‌ور شدند!^۱

مأموران بازار را ترک نمودند و بازاریان مغازه‌های خود را باز کردند. این نخستین باری بود که مردم با شعاری به نام امام خمینی به تظاهرات خیابانی دست زدند.

امام با فتوای تاریخی «تقیه حرام و اظهار حقایق واجب، و لو بلغ ما بلغ» که در اعلامیه خود آورد از توطئه عوامل ارتجاع پیشگیری نموده و موضع روحانیون را در برابر شاه و حامیانش مشخص کرد.

در خاطرات آقای فلسفی درباره اقدامات حکومت پهلوی در مقابل اعتصابات و اعتراضات مردم آمده است: عمق فاجعه فیضیه تا آنجا بود که تا در منبرها یا مجالس نام فیضیه برده می‌شد، صدای شیون و گریه مستمعین و حضار بلند می‌شد. مردم، عزادار فیضیه شدند. بازارها را بستند و به سوگ و عزا نشستند.

دولت هم با نهایت وقاحت در بسته مغازه‌ها را با گچ و آجر تیغه کرد. در بازار که می‌رفتی، تعداد زیادی مغازه را می‌دیدي که بسته‌اند یا با آجر تیغه کرده‌اند؛ مخصوصاً هر جا که صاحبان مغازه، مردمان نافذالکلمه و بیشتر علاقه‌مند به روحانیت بودند، مغازه‌ها را کلاً تیغه کرده بودند. بعد از مدتی که گذشت، قرار شد که بازار باز شود، ولی ساواک به صاحبان مغازه‌ها اجازه نمی‌داد که مغازه‌ها را باز کنند.^۲

امام نیز طی اعلامیه‌ای از تمامی اعتصاب‌کنندگان تشکر نمود و اقدامات مردم را نشانه انزجار و تنفر عموم ملت از دستگاه حاکمه دانست. ایشان در این اعلامیه نیز به افشای توطئه‌های ضد اسلامی رژیم پرداخت.

۱. سید حمید روحانی، همان، ۴۰۹، ۴۱۰.

۲. خاطرات و مبارزات حجت‌الاسلام فلسفی، همان، ص ۲۷۰، ۲۷۱.

علما و مراجع عراق و بسیاری از شهرهای کشور با ارسال تلگرام‌هایی برای مراجع قم به ویژه امام خمینی حمله به فیضیه را محکوم و رژیم را مسئول مستقیم و اصلی آن دانستند.

حمله عمال رژیم به مدارس فیضیه و طالبیه در روز وفات امام صادق (ع) موجی از خشم و انزجار نسبت به رژیم در میان مردم پدید آورد. با فاصله اندکی از آن وقایع، نقاط مختلف تهران و بسیاری دیگر از شهرها شاهد برگزاری مراسم یادبود و برپایی تظاهرات بود.

آیت‌الله سید محسن حکیم طی تلگرام‌هایی جداگانه به ۳۲ تن از مراجع و علمای ایران، ضمن ابراز تأثر از واقعه مدرسه فیضیه از آنان خواست تا به طور دسته‌جمعی به عتبات عالیات مهاجرت کنند و از آن طریق رژیم را تحت فشار قرار دهند. شاه پیش از رسیدن تلگراف آیت‌الله حکیم به امام خمینی و سایر علمای قم، اقدام به اعزام سربازان و کماندوها به آن شهر نمود تا ترس و خفقان به وجود آورد، سپس سرهنگ

پرتو (رئیس شهربانی قم) و سرهنگ بدیعی (رئیس ساواک آن شهر) را مأمور ساخت تا به همراه فرماندار قم به منزل امام روند و پیام وی را به ایشان ابلاغ کنند. پس از آنکه امام از پذیرفتن آنان خودداری ورزید، به منزل آقای شریعتمداری رفتند و التیماتوم فاشیستی شاه را بدین شرح به او ابلاغ کردند:

تلگرافی از آیت‌الله حکیم به دست شما می‌رسد که شما را دعوت به خارج شدن از ایران و رفتن به نجف کرده است، اگر بخواهید بروید، دولت وسایل رفتن شما را فراهم می‌کند؛ ولی اگر بخواهید روی تلگرام آن سر و صدایی راه بیندازید، کماندوها و زنان هرجایی را به خانه‌های شما می‌ریزیم، شما را می‌کشیم، نوامیستان را هتک می‌کنیم و خانه‌هایتان را غارت می‌نماییم. این پیغام همایونی جدی است و جنبه صرفاً تهدید

ندارد.^۱

نمایندگان اعزامی از شریعتمداری خواستند پیام مذکور را به اطلاع امام برساند. فردای آن روز تلگرام آیت‌الله حکیم به مقامات روحانی قم رسید. متن تلگرام ایشان بدین شرح می‌باشد:

حوادث مؤلمه پی در پی و فجایع محزنه به ساحت علمای اعلام و روحانیت قم، قلب عموم مسلمین را جریحه‌دار و موجب تأثر شدید اینجانب گردیده است (و سيعلم الذین ظلموا ای منقلب یتقلبون) امید است حضرات علما دسته‌جمعی به عتبات عالیات مهاجرت بنمایند تا بتوانم رأی خود را نسبت به دولت صادر بنمایم.

اما امام، آیت‌الله گلپایگانی و شریعتمداری با ارسال تلگرام‌هایی برای ایشان مهاجرت را در آن شرایط به مصلحت ندانستند و این اقدام را عامل نابودی حوزه علمیه قم و سایر حوزه‌ها و از بین رفتن استقلال کشور دانستند.

نجف، حضرت آیت‌الله حکیم - دامت برکاته و علت کلمه تلگراف محترم در تسلیت فاجعه عظمی موجب تشکر گردید. امید است با وحدت کلمه علمای اعلام اسلام و مراجع وقت -



کثرالله امثالهم - حفظ استقلال مملکت و قطع دست اجانب را نموده، از حریم اسلام و قرآن کریم دفاع کرده، نگذاریم دست خیانت به احکام مسلمة اسلام دراز شود. ما می‌دانیم با هجرت مراجع و علمای اعلام - اعلی‌الله کلماتهم - مرکز بزرگ تشیع در پرتگاه هلاکت افتاده و به دامن کفر و زندقه کشیده خواهد شد و برادران ایمانی عزیز ما در

شکنجه و عذاب الیم واقع خواهند شد. ما می‌دانیم با این هجرت، تغییرات و تحولات عظیمی روی خواهد داد که ما از آن بیمناکیم. ما عجالتا در این آتش سوزان به سر برده و با خطرهای جانی صبر نموده، از حقوق اسلام و مسلمین و از حریم قرآن و استقلال مملکت اسلامی دفاع می‌کنیم و تا سر حد امکان، مراکز روحانیت را حفظ نموده، امر به آرامش می‌نماییم، مگر آنکه دستگاه جبار راهی را بخواهد طی کند که ما را ناگزیر به مطالبی کند که به خدای تبارک و تعالی از آن پناه می‌بریم. اینجانب دست اخلاص خود را به سوی جمیع مسلمین، خصوصا علمای اعلام و مراجع عظام - اطال الله بقائهم - دراز کرده و از عموم طبقات برای صیانت احکام اسلام و استقلال ممالک اسلامی استمداد می‌کنم و اطمینان دارم با وحدت کلمه مسلمین سیما علمای اعلام، صفوف اجانب و مخالفین در هم شکسته و هیچ‌گاه به فکر تجاوز به ممالک اسلامی نخواهند افتاد. ما تکلیف الهی خود را ان شاء الله ادا خواهیم کرد و به احدی الحسینین نائل خواهیم شد. یا قطع دست خائنین از حریم اسلام و قرآن کریم و یا جوار رحمت حق جل و علا؛ انی لا

اری الموت الا سعادة و الحیوه مع الظالمین الا برما. اینک دستگاه جبار برای اطفای نور حق به هر وسیله در کوشش است. و الله متم نوره و لو کره الکافرون.

روح الله الموسوی الخمینی^۱
اعلامیه‌های کوبنده و تاریخی امام خمینی، همراهی مردم با ایشان، اعتصابات عمومی و هماهنگ و ادامه رویه امام در مخالفت با رژیم، هیأت حاکمه را به تکاپوی بیشتر و

متن تلگراف حضرت آیه العظمی آفای خمینی ادامه الله طله العالی
۱۷ دی‌القم ۸۳/۲۲ علی رؤس المسلمین
نجف حضرت آیه الله حکیم دامت برکاته وعلت کلمه
تلگراف محترم در تسلیت فاجعه عظمی موجب تشکر گردیده امیداست باوحدت کلمه علماء اعلام اسلام و مراجع وقت کثیر الله امثالهم حفظ استقلال مملکت و قطع دست اجانب را نموده از حریم اسلام و قرآن کریم دفاع کرده نگذاریم دست خیانت باحکام مسلمة اسلام دراز شود. مامیدانیم با هجرت مراجع و علماء اعلام اعلی الله کلماتهم کز بزرگ تشیع در پرتگاه خلافت افکاره و بدامن کثر و زندقه کشیده خواهند شد؛ و برادران ایمانی عزیز ما در شکنجه و عقاب الیم واقع خواهند شد. مامیدانیم با این هجرت تغییرات و تحولات عظیمی روی خواهد داد که ما از آن بیمناکیم. ما عجالتا در این آتش سوزان بسر برده و بسا خطرهای جانی سر نموده از حقوق اسلام و مسلمین و از حریم قرآن و استقلال مملکت اسلام دفاع میکنیم و تا سرحد امکان مراکز روحانیت را حفظ نموده امر بآرامش و سکوت مینماییم مگر آنکه دستگاه جبار راهی را بخواهد طی کند که ما را ناگزیر به مطالبی کند که بخدای تبارک و تعالی از آن پناه می‌بریم.
اینجانب دست اخلاص خود را بسوی جمیع مسلمین خصوصا علماء اعلام و مراجع عظام اطال الله بقائهم دراز کرده و از عموم طبقات برای صیانت احکام اسلام و استقلال ممالک اسلامی استمداد میکنم و اطمینان دارم باوحدت کلمه مسلمین سیما علماء اعلام صفوف اجانب و مخالفین در هم شکسته و هیچ‌گاه بیکر تجاوز بممالک اسلامی نخواهند افتاد تکلیف الهی خود را ان شاء الله ادا خواهیم کرد و با حدی الحسینین نائل خواهیم شد. یا قطع دست خائنین از حریم اسلام و قرآن کریم و یا جوار رحمت حق جل و علا. انی لا اری الموت الا سعادة و الحیوه مع الظالمین الا برما. اینک دستگاه جبار برای اطفای نور حق به هر وسیله در کوشش است و الله متم نوره و لو کره الکافرون.
روح الله الموسوی الخمینی
چون حجت حاکمه ایران تلگرافات علماء اعلام را بنقصد نمیرساند لذا اقدام بطبع میشود تا ممال اسلامی از خفایا نیکه در ایران حکومت میکند آگاه باشد.

۱. صحیفه امام، ج ۱، ص ۱۸۲.

حرکات وحشیانه‌تری وا می‌داشت. یکی از این اقدامات اعزام روحانیون به خدمت سربازی بود.

♦ اعزام روحانیون به سربازی؛ آخرین حربه رژیم

شاه همواره با زمزمه به سربازی بردن طلاب مانع ادامه اعتراضات روحانیون در دوره‌های مختلف می‌شد. وی که دیگر حربه‌ای برای ساکت کردن امام نداشت بار دیگر این موضوع را مطرح کرد.

آیت‌الله سید محسن حکیم طی تلگرام‌هایی جداگانه به ۳۲ تن از مراجع و علمای ایران، ضمن ابراز تأثر از واقعه مدرسه فیضیه از آنان خواست تا به طور دسته جمعی به عتبات عالیات مهاجرت کنند و از آن طریق رژیم را تحت فشار قرار دهند.

ساواک قم در گزارشی به ساواک تهران در تاریخ ۱۳۴۱/۱۲/۱۵ آورده است:

... طبق دستور مرکز به شهربانی قم دستور داده شد که صورت اسامی طلاب مشمول را تهیه و به مرکز ارسال نمایند. شهربانی قم هم صورت افراد مزبور را از مدرسه‌های حوزه علمیه خواستار شده، به همین جهت روز ۴۱/۱۲/۱۳ آیت‌الله خمینی در مجلس درس خود اظهار داشته:

«سپاه دانش خوب است و اگر از من هم بخواهند به سربازی بروم استقبال می‌کنم و مردم را در آنجا نیز ارشاد و راهنمایی می‌کنم. از این محدودیت‌ها نبایستی ترسید. دشمنان حضرت امام حسین - علیه‌السلام - هر چه بیشتر می‌شد، شهادت و پایداری آن حضرت نیز زیاده‌تر می‌شد...»^۱

رئیس اداره وظیفه عمومی به نام دریابان زند در تاریخ ۲۲ فروردین ۱۳۴۲ طی بخشنامه‌ای

کارت معافیت طلاب (صادره از سوی وزارت فرهنگ) را نادیده گرفت و دستور داد کارت معافیت طلاب را مورد تجدید نظر قرار دهند و کلیه روحانیون به جز فارغ‌التحصیلانی که به درجه اجتهاد و فتوی رسیده‌اند به سربازی اعزام شوند.

مأموران رژیم اقدام به دستگیری روحانیون جوان کردند و آنان را به حوزه‌های سربازگیری اعزام نمودند. به دنبال این اقدام امام پیامی برای روحانیون دستگیر شده فرستاد.

نگران نباشید، تزلزل به خود راه ندهید و با کمال رشادت و سربلندی و روحی قوی

بایستید. شما هر کجا که باشید سربازان امام زمان (عج) می‌باشید و باید به وظیفه

سربازی خود عمل نمایید. رسالت سنگینی که اکنون به عهده دارید، روشن ساختن و

آگاه کردن سربازان و درجه‌دارانی است که با آنان سر و کار دارید، که لازم است از

انجام این رسالت مقدس اسلامی غفلت نورزید، تعلیمات نظامی را با کمال جدیت و

پشتکار دنبال کنید، هم از نظر روحی و هم از نظر جسمی خود را قوی سازید. مبدا یک

وقت خدای نخواستہ ضعف و تزلزلی از شما بروز کند که موجب سرشکستگی

روحانیت می‌شود و برای شما عواقب ناگواری همراه خواهد داشت.^۱

روحانیون نیز به رهنمودهای امام عمل کردند و در سربازخانه‌ها در هر فرصتی به روشنگری و تبلیغ انقلابی می‌پرداختند.

◆ چهل و نهم واقعه فیضیه

ایام پس از حادثه فیضیه به اعتصاب و اعتراض عموم مردم گذشت. با نزدیک شدن به چهل و نهم واقعه فیضیه اقدامات مخالفان رژیم در آگاه‌سازی افکار عمومی راجع به جنایت‌های رژیم گسترش یافت. امام خمینی بار دیگر با صدور اعلامیه‌ای تاریخی راه را برای پیروانشان روشن ساخت و آنان را در چگونگی مبارزه با رژیم دیکتاتوری پهلوی هدایت کرد.

متن اعلامیه حضرت حجة الاسلام والمسلمین حضرت آية الله العظمی آقای خمینی ادام الله ظله علی رؤوس المسلمين بعناصرت چهارم فاجدة قم

بسم الله الرحمن الرحيم

چهل روز از مرگ و شرب و جرح عزیزان ما گذشت، چهل روز است بازماندگان کشتگان مدرسه فقهیه بر عزیزان خود سوگواری میکنند. دیروز پدر قد خدیجه مرحوم سید یونس رودباری که آثار عظمت مصیبت، چهره اش را دردم شکسته بود بلافاصله من آمد باجه زبان می‌شود مادرهای فرزندان مرده و پدرهای غدیبه را تسلیت داد؛

باید به پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و امام عصر عجل الله تعالی فرجه عرض تسلیت کرده‌م برای خاطر آن بزرگواران سبلی خوردیم، جوانان خود را از دست دادیم، جرم محابیت از اسلام و استقلال ایران است، ما برای اسلام اینهمه اهانت شده و می‌شویم، مادر انتظار حبس و زجر و اعدام نشسته‌ایم، بگذازد دستگاه جبار هر عمل غیر انسانی که می‌خواهد بکند، دست و پای جوانان ما را بشکند، مریضی‌ها و آزارهای بیرون کند، مادر! تهدید و قتل و هتک اعراض کند، مدارس علم دین را غارت کند، کیوتران حرم اسلام را از آشیانه خود آواره کند، در این چهل روز ما نتوانستیم احصایه مقتولین و مصدومین و غارت‌شدگان را درست به دست بیاوریم، نمی‌دانیم چند نفر در زیر خاک و چند نفر در سیاه چالهای زندان‌ها و چند نفر در پنهانی پس می‌برند، چنانکه بعد از سالهای دراز عدد مقتولین مسجد گوهرشاد را که با کلیون‌ها حمل کردند ننیدانیم. اشکال بزرگ آن است که بهر دستگاهی رجوع می‌شود می‌گویند: اینجا که شده است با امر علیه‌ضرت است و چاره‌ای نیست از نخست‌وزیر تارخ‌شمار بیانی و فرماندهان، می‌گویند: فرمان مبارک است، می‌گویند: چنانچه مدوسه فقهیه بدستور ایشان است، بدستور علیه‌ضرت مریض‌ها را از مریضخانه بیرون کردند، دستور ایشان است که اگر در جواب حضرت آية الله حکیم، گزائی انجام دهید، کماندها و ژانهای هرجائی را بنائال شاهیایریزم و شاهما را بکشیم و خانه‌هاشان را غارت کنیم، دستور علیه‌ضرت است که بدون مجوز قانونی طلاب را بگیریم و بلباس سربازی در آوریم، دستور علیه‌ضرت است که بدانشگاه بریزند و دانشجویان را بکوبند.

مأمورین تمام قانون شکنی‌ها را پناه نسبت می‌دهند، اگر اینها صحیح است، باید فاتحه اسلام و ایران و قوانین را خوانند، و اگر صحیح نیست اینها بدو جرم محابیت قانون شکنی‌ها و اعمال غیر انسانی را پناه نسبت می‌دهند، پس چرا ایشان از خود دفاع نمی‌کنند تا تکلیف مردم با دولت روشن شود و اعمال جرم‌ها بشناسند و دو موقع مناسب برای اعمال خود برسانند؟

کرا آئند که راده‌ام که این دولت سوئیت داشته و با احکام اسلام مغالط است نمونه‌های آن یکی پس از دیگری ظاهر می‌شود، وزارت دادگستری دولت با طرح‌های خود و القاء اسلام و رجولیت از شرایط مغالطه‌خود و با احکام مسلمة اسلام ظاهر کرد از این بعد باید در اعراض و نفوس مسلمین پیود و نصاری و دشمنان اسلام و مسلمین مخالفت کنند متعلق این دولت و بعضی اعضاء آن محو اسلام است تا این دولت غاصب باقی سرکار است مسلمین روز خوش نخواهند دید.

من نمی‌دانم اینهمه بی‌فرهنگی و جنایات برای نفت تم است و حوزه علمیه باید فدای نفت شود؛ یا برای اسرائیل است، و ما را مزاحم پیمان با اسرائیل دول اسلامی می‌دانند؟

در هر صورت ما باید نابود شویم، اسلام احکام اسلام و فقهاء اسلام باید خدا شوند، دستگاه جبار گمان کرده است با این اعمال غیر انسانی و فشارها می‌تواند ما را از مقصد خود که جلوگیری از ظلم و خودسریها و قانون شکنی‌ها و حفظ حقوق اسلام و ملت و برقراری عدالت اجتماعی که مقصد بزرگ اسلام است منصرف کند؟

ما از سربازی فرزندان اسلام هراسی نداریم، بگذازد جوانان ما پسر بازخانه پروند و سربازان را تربیت کنند و سطح افکار آنها را بالا ببرند، بگذازد در بین سربازان، افراد روشن ضمیر و آزادمنشی باشند تا بلکه بخواست خداوند متعال، ایران با آزادی و سربلندی نائل شود. ما می‌دانیم که صاحب منصبان معظم ایران، درجه‌داران محترم افراد نجیب اوتش یا مادران این مقاصد همراه و برای سرافرازی ایران فداکار هستند من می‌دانم درجه‌داران و بانوچان راضی باین جنایات و وحشیگریها نیستند، من از فشارهایی که بر آنها وارد می‌شود مطلع و متأسفم من بآنها برای نجات ایران و اسلام دست برداری می‌دهم، من می‌دانم قلب آنها از تسلیم در مقابل اسرائیل مضطرب است، و راضی نمی‌شوند ایران در زیر چکمه پیود پایمال شود.

من پسران ممالک اسلامی و دول عربی و غیر عربی اعلام می‌کنم: علماء اسلام و زعمای دین و ملت دیندار ایران و ارتش نجیب با دول اسلامی برادر است و در منافع و مضار همدوش آنها است از پیمان با اسرائیل دشمن اسلام و دشمن ایران منتظر و منجر است اینچنان این مطلب را بصراحت گفتیم، بگذازد عمال اسرائیلی بی‌زندگی من خانه دهند.

مناسب است، ملت مسلمان در ایران و غیر ایران، روز چهارم فاجدة بزرگ اسلام، بادی از مصیبت‌های وارده بر اسلام و حوزه‌های اسلامی بکنند و در صورتیکه عمال دولت مانع نشوند مجالس سوگواری داشته باشند و بر مسبین این فجاج تقریر کنند.

روح الله الموسوی الخمينی

بسم الله الرحمن الرحيم

چهل روز از مرگ و ضرب و جرح عزیزان ما گذشت، چهل روز است بازماندگان کشتگان مدرسه فیضیه بر عزیزان خود سوگواری می‌کنند. دیروز پدر قد خمیده مرحوم سید یونس رودباری که آثار عظمت مصیبت، چهره‌اش را در هم شکسته بود، به ملاقات من آمد. با چه زبان می‌شود مادرهای فرزندان مرده و پدرهای غمدیده را تسلیت داد؟ باید به پیغمبر اسلام - صلی الله علیه و آله - و امام عصر - عجل الله تعالی فرجه - عرض تسلیت کرد. ما برای خاطر آن بزرگواران سیلی خوردیم و جوانان خود را از دست دادیم. جرم ما حمایت از اسلام و استقلال ایران است. ما برای اسلام این همه اهانت شده و می‌شویم. ما در انتظار حبس و زجر و اعدام نشسته‌ایم. بگذار دستگاه جبار، هر عمل غیر انسانی که می‌خواهد بکند، دست و پای جوانان ما را بشکند، مریض‌های ما را از مریضخانه‌ها بیرون کند، ما را تهدید به قتل و هتک اعراض کند، مدارس علم دین را خراب کند، کبوتران حرم اسلام را از آشیانه خود آواره کند. در این چهل روز ما نتوانستیم احصاییه مقتولین و مصدومین و غارت‌شدگان را درست به دست بیاوریم، نمی‌دانیم چند نفر در زیر خاک و چند نفر در سیاهچال‌های زندان‌ها و چند نفر در پنهانی به سر می‌برند، چنان‌که بعد از سال‌های دراز، عدد مقتولین مسجد گوهرشاد را که با کامیون‌ها حمل کردند نمی‌دانیم. اشکال بزرگ آن است که به هر دستگاهی رجوع می‌شود می‌گویند: اینها که شده است به امر اعلی‌حضرت است و چاره‌ای نیست. از نخست‌وزیر تا رئیس شهربانی و فرماندار قم همه می‌گویند: فرمان مبارک است. می‌گویند جنایات مدرسه فیضیه به دستور ایشان است، به دستور اعلی‌حضرت، مریض‌ها را از مریضخانه بیرون کردند، دستور ایشان است که اگر در جواب حضرت آیت‌الله حکیم کاری انجام دهید، کماندوها و زن‌های هرجایی را به منازل شماها بریزیم و شماها را بکشیم و خانه‌ها را غارت کنیم. دستور اعلی‌حضرت است که بدون مجوز قانونی طلاب را بگیریم و به لباس سربازی درآوریم، دستور اعلی‌حضرت است که به دانشگاه بریزند و دانشجویان را بکوبند.

مأمورین، تمام قانون‌شکنی‌ها را به شاه نسبت می‌دهند، اگر اینها صحیح است باید فاتحه اسلام و ایران و قوانین را خواند، و اگر صحیح نیست و اینها به دروغ، جرم‌ها و قانون‌شکنی‌ها و اعمال غیر انسانی را به شاه نسبت می‌دهند، پس چرا ایشان از خود دفاع نمی‌کنند تا تکلیف مردم با دولت روشن شود و عمال جرم را بشناسند و در موقع مناسب به سزای اعمال خود برسانند؟!

کرارا تذکر داده‌ام که این دولت سوء نیت داشته و با احکام اسلام مخالف است. نمونه‌های آن یکی پس از دیگری ظاهر می‌شود، وزارت دادگستری با طرح‌های خود و الغای اسلام و رجولیت از شرایط قضات، مخالف خود را با احکام مسلمة اسلام ظاهر کرد. از این به بعد باید در اعراض و نفوس مسلمین، یهود و نصار و دشمنان اسلام و مسلمین دخالت کنند. منطق این دولت و بعضی اعضای آن محو اسلام است. تا این دولت غاصب یاغی سر کار است مسلمین روز خوش نخواهند دید.

من نمی‌دانم این همه بی‌فرهنگی و جنایات برای نفت قم است و حوزه علمیه باید فدای نفت شود؟ یا برای اسرائیل است و ما را مزاحم پیمان با اسرائیل در مقابل دول اسلامی می‌دانند؟

در هر صورت ما باید نابود شویم؛ اسلام و احکام اسلام و فقهای اسلام باید فدا شوند. دستگاه جبار گمان کرده است با این اعمال غیر انسانی و فشارها می‌تواند ما را از مقصد خود، که جلوگیری از ظلم و خودسری‌ها و قانون‌شکنی‌ها و حفظ حقوق اسلام و ملت و برقراری عدالت اجتماعی، که مقصد بزرگ اسلام است، منصرف کند.

ما از سربازی فرزندان اسلام هراسی نداریم؛ بگذار جوانان ما به سربازخانه‌ها بروند و سربازان را تربیت کنند و سطح افکار آنها را بالا ببرند؛ بگذار در بین سربازان، افراد روشن‌ضمیر و آزادمنشی باشند تا بلکه به خواست خداوند متعال ایران به آزادی و سربلندی نائل شود. ما می‌دانیم که صاحب‌منصبان معظم ایران، درجه‌داران محترم، افراد نجیب‌ارتش، با ما در این مقاصد همراه و برای سرافرازی ایران فداکار هستند. من می‌دانم درجه‌داران با وجدان، راضی به این جنایات و وحشی‌گری‌ها نیستند. من از

فشارهایی که بر آنها وارد می‌شود مطلع و متأسفم. من به آنها برای نجات اسلام و ایران دست برادری می‌دهم. من می‌دانم قلب آنها از تسلیم در مقابل اسرائیل مضطرب است و راضی نمی‌شوند ایران در زیر چکمه یهود پایمال شود.

من به سران ممالک اسلامی و دول عربی و غیر عربی اعلام می‌کنم: علمای اسلام و زعمای دین و ملت دیندار ایران و ارتش نجیب، با دول اسلامی برادر است و در منافع و مضار همدوش آنهاست؛ و از پیمان با اسرائیل - دشمن اسلام و دشمن ایران - متنفر و منزجر است. اینجانب این مطلب را به صراحت گفتم، بگذار عمال اسرائیلی به زندگی من خاتمه دهند.

مناسب است ملت مسلمان - در ایران و غیر ایران - روز چهارم فاجعه بزرگ اسلام، یادی از مصیبت‌های وارده بر اسلام و حوزه‌های اسلامی بکنند؛ و در صورتی که عمال دولت مانع نشوند، مجالس سوگواری داشته باشند و بر مسببین این فجایع نفرین کنند.
روح‌الله الموسوی الخمینی

در پی صدور اعلامیه امام به مناسبت چهارم فاجعه فیضیه، اعلامیه‌های دیگری نیز از طرف مقامات روحانی، طلاب و برخی سازمان‌های سیاسی صادر شد. متن یکی از این اعلامیه‌ها به شرح زیر است:

چهلمین روز حادثه جانگداز مدرسه فیضیه قم
چهل روز است که از حمله وحشیانه سپاه چنگیزی - کماندوها و مأموران مسلح دولتی با حمایت پلیس و «سازمان ناامنی» در قم می‌گذرد.
چهل روز است که از جریان زدن، کشتن، دریدن، سوزانیدن و غارت کردن مدرسه فیضیه می‌گذرد. در این چهل روز عده‌ای زیاد از طلاب علوم دینی در اثر شکستگی سر و دست و پا تحت معالجه بودند.

از عده مفقودین در این حادثه هنوز اطلاعی به دست نیامده. بازماندگان چندین نفر کشته، هنوز در این حادثه عزادارند. درب، پنجره، شیشه، صحن و سرای مدرسه فیضیه

هنوز جنایات گذشته را بر واردین حکایت می‌کند.

آری چهل روز دیگر مردم در زیر یوق استبداد و بیدادگری ادامه زندگی داده‌اند. چه زندگی؟ که صد بار مرگ بر آن شرف دارد. چه زندگی؟ که مردم به چشم خود دیدند عزیزانشان در خاک و خون تپیده‌اند. برادرانشان در سیاهچال‌های زندان، شبانه‌روز به سر می‌آورند. در هر گوشه کشور، لهیب آتش بیدادگری شعله‌ور گردیده، عده‌ای از هم‌میهنان عزیز در آن می‌سوزند. هر روز ده‌ها نفر مجروح و مقتول از شیراز به بیمارستان‌ها و قبرستان‌ها حمل می‌شود. قتل و غارت، چپاول، فقر، ورشکستگی، افلاس و ناامنی سراسر مملکت را فرا گرفته است، غلام حلقه به گوش و خانه‌زاد (علم) بر اجساد مرده مردم می‌رقصد و بر گرفتاری آنان پوزخند می‌زند.

از حکومت غلام حلقه به گوش، مردم به فغان و فریاد درآمده‌اند و هر چه فریاد آنان زیاده‌تر شود، مظالم این خیره‌سر افزون می‌گردد.

در رأس وزارت دادگستری که ملجأ و پناه مردم در گرفتاری‌هاست، از همین حکومت فاسد و شخص مزدور و خائن قرار داده‌اند که مظالم را ندیده ببینند و به شکایات مردم گوش فرا ندهد.

ضمناً به اطلاع عموم می‌رساند از ۱۲ اردیبهشت در سراسر کشور، مراسم سوگواری به مناسبت چهلمین روز حادثه مدرسه فیضیه قم انجام می‌یابد و مردم مراتب انزجار و تنفر خود را از عملیات وحشیانه هیأت حاکمه غاصب ضحاک‌ی ابراز می‌دارند هر سوگواری متعقب به شادمانی است.^۱

اعلامیه‌های منتشره از سوی قشرهای مختلف نشان می‌داد که عموم مردم از جنایات رژیم باخبر شده‌اند و هیچ توجیهی را پیرامون آن واقعه نمی‌پذیرند.

به دنبال نشر اعلامیه امام که در آن از عموم طبقات خواسته شده بود مراسم سوگواری و عزاداری برای شهدای روحانیت برپا دارند، در تهران و قم و بسیاری از شهرستان‌ها از طرف

اصناف مختلف و جامعه روحانیت، مجالس و مراسم مهمی برپا شد و برگزاری این مجالس یادبود تا مدت‌های طولانی به طور مداوم و پی در پی ادامه داشت و در هر اعلامیه‌ای که از طرف گروه‌های مختلف برای تشکیل مجلس یادبود شهادی فیضیه منتشر می‌شد جمله «... و به پیروی از فرمان لازم الاتباع حضرت آیت‌الله‌العظمی خمینی...» قید می‌گردید.

واقعۀ فیضیه را می‌توان تولد انقلابی دانست که با جریان ۱۵ خرداد همان سال خود را به تمام جهان نشان داد. این واقعۀ رهبری قاطع امام خمینی را در مبارزات ضد استعماری و ضد ارتجاعی به اثبات رساند و جمع زیادی از مردم کشور را با ایشان و نهضتشان آشنا نمود. واقعۀ دوم فروردین را می‌توان عامل پیوند بی‌پایان مردم و روحانیون و افشای ماهیت جنایتکار رژیم دانست.

در قم پیش از هر کس امام به برگزاری مراسم سوگ برای شهادی فیضیه پرداخت و مجلس با شکوهی در مسجد اعظم برپا کرد. علی‌رغم تهدید رئیس ساواک قم مبنی بر بازداشت سخنرانان مجلس و برهم زدن مجلس در صورت سخنرانی پیرامون مسائل سیاسی دکتر محمد صادقی تهرانی در این مراسم به منبر رفت و با کمال شهادت به شخص شاه و رژیم پهلوی حمله کرد و جنایات و وحشی‌گری‌هایی را که در مدرسه فیضیه انجام دادند تقبیح و نکوهش کرد و مجلس با کمال آرامش پایان پذیرفت.

در تهران و برخی دیگر از شهرهای

بزرگ، هر شب چندین مجلس و مراسم در مساجد مختلف برگزار می‌شد و سخنرانان با کمال شهادت و شجاعت جنایات رژیم را در مدرسه فیضیه بازگو می‌کردند و خشم و نفرت مردم را علیه دستگاه حاکمه به شدت تحریک می‌نمودند و به روشنگری می‌پرداختند و آنگاه که بر منبر، نام امام خمینی برده می‌شد، مردم با صلوات بلند نسبت به رهبر خویش، ابراز احساسات می‌کردند. رژیم شاه که از شدت خشم و تنفر و انزجار توده‌ها از جریان مدرسه فیضیه به

خوبی آگاهی داشت، از برگزاری مجالس و مراسم برای شهدای فیضیه جلوگیری نکرد و در برابر شعارهای تند و انقلابی که پس از پایان هر مجلس یادبود علیه رژیم و به نفع رهبری امام و شهدای فیضیه سر داده می‌شد به ظاهر عکس‌العمل نشان نمی‌داد، فقط در چند مورد که مردم پس از پایان مجلس دست به تظاهرات زدند و به پلیس انتظامی مستقر در محل حمله‌ور شدند، برخوردی میان مردم و پلیس صورت گرفت و عده‌ای نیز دستگیر شدند.

واقعه فیضیه را می‌توان تولد انقلابی دانست که با جریان ۱۵ خرداد همان سال خود را به تمام جهان نشان داد. این واقعه رهبری قاطع امام خمینی را در مبارزات ضد استعماری و ضد ارتجاعی به اثبات رساند و جمع زیادی از مردم کشور را با ایشان و نهضتشان آشنا نمود. واقعه دوم فروردین را می‌توان عامل پیوند بی‌پایان مردم و روحانیون و افشای ماهیت جنایتکار رژیم دانست.

روزهای حماسه و نور

گزارش‌های ساواک و شهربانی رژیم پهلوی

معصومه مرادپور

◆ مقدمه

بهار سال ۱۳۵۷ در حالی آغاز شد که رویدادهای نیمه دوم سال ۱۳۵۶، از جمله مراسم گرامیداشت آیت‌الله سید مصطفی خمینی، واقعه ۱۹ دی شهر قم و واقعه ۲۹ بهمن تبریز نهال انقلاب شگرفی را میان مردم ایران اسلامی رویانده بود.

توزیع اعلامیه در واپسین روزهای اسفند ۵۶ در سراسر ایران درخصوص عدم برگزاری مراسم عید و اعلام تحریم جشن نوروز از سوی گروه‌های اجتماعی در آغاز سال ۱۳۵۷، مردم را بر آن داشت تا به منظور بزرگداشت اربعین شهدای ۲۹ بهمن تبریز از برپایی مراسم جشن‌های نوروزی امتناع نمایند و در مساجد جامع هر شهر گردهم آیند و به سخنان

روشنگرانه و عاقلانه علیه جنایات رژیم گوش فرا دهند؛ هر چند که این صراحت سخن روحانیان، به دستگیری و تبعید شماری از آنها منجر شد.

یکی از سنت‌های دیرینه فرهنگ اسلامی ایرانیان، برگزاری مراسم چهل‌گشتگان است که همانا این چهل‌های پیاپی در دوران انقلاب، حرکت‌های انقلابی را استمرار بخشید و جوش و خروش مردم و ابراز انزجار آنان را نسبت به جنایات‌های رژیم مضاعف می‌نمود. با فرا رسیدن هر اربعین شهدای این نهضت، امکان مبارزه‌ای سخت‌تر برای مبارزان فراهم می‌آمد و هر بار بیش از پیش چهره پلید پهلوی دوم افشا می‌گردید. از سوی دیگر، حزب رستاخیز و سازمان اطلاعات و امنیت کشور با مساعدت یکدیگر، «کمیته‌های اقدام ملی» و «کمیته انتقام» را تشکیل دادند و «نیروی پایداری» را فعال کردند و در اخبار روزنامه‌ها، این عناوین را جایگزین نیروهای انتظامی و ساواک نمودند تا با این کار بتوانند چهره این مراکز را بی‌رنگ و لااقل کم‌رنگ کنند. مردم ایران در روزهای دهم و یازدهم فروردین که مصادف با چهل‌شهدای ۲۹ بهمن تبریز بود، دیگر بار نسبت به جنایات چندین ساله رژیم پهلوی واکنش نشان دادند و این بار نیز رویارویی مأموران با مردم غیور ایران در چندین شهر فاجعه آفرید و شمار دستگیری‌ها به اوج خود رسید. هرچند خبر تظاهرات مردم در روزنامه‌ها، محدود و گاه تحریف شده انعکاس می‌یافت، اما نهضت اسلامی ایران نه تنها در شهرهای بزرگی چون قم، اصفهان، تهران، مشهد، اهواز، یزد و ... گسترش یافت، بلکه پا را فراتر گذاشت و تا بخش‌ها و روستاها کشیده شد. شعارنویسی و تهیه و تکثیر اعلامیه رشد فوق‌العاده‌ای داشت و با وجود اختناق، پنهان‌کاری و محدودیت، اعلامیه مراجع در کمترین زمان در سراسر ایران پخش می‌شد.

در اردیبهشت همان سال، به مناسبت فرا رسیدن «ایام فاطمیه»، برافراشتن پرچم‌های عزاداری در مساجد، حسینیه‌ها و تکایا از سویی و فرا رسیدن اربعین شهدای شهرهای یزد، جهرم و اهواز از سوی دیگر، سبب شد تا در این روزها بالاخص در روز ۱۹ اردیبهشت، اقدامات و تدارکات گسترده‌ای برای بزرگداشت شهدا صورت گیرد و این شیوه، که هر چهل

روز مراسمی به منظور بزرگداشت شهدای شهرهای ایران برپا می‌گردید، با مقاصد سیاسی و جلب نظر آحاد مردم همراه و مؤثرترین روش برای ادامه مبارزه شد.

از جمله وقایعی که در این ماه، ریشه‌های انقلاب را محکم‌تر و مردم را مستعدترکرد تا همچنان خواستار ادامه این نهضت باشند، از طرفی تظاهرات دانشجویان دانشگاه آذربادگان تبریز بود که به شهادت رسیدن چند تن از دانشجویان منجر گردید و از طرف دیگر، برخورد نیروهای رژیم شاه در قم با تظاهرکنندگانی بود که به مناسبت بزرگداشت اربعین شهدای شهرهای یزد، جهرم و اهواز در این شهر اقدام به برپایی تظاهرات نموده بودند و رژیم آنها را بی‌محابا به زیر آتش گرفته بود. از دیگر اقدامات نیروهای نظامی مستقر در قم به منظور ترساندن اهالی این شهر، حمله و تعرض به خانه‌های آقایان گلپایگانی و شریعتمداری بود که منجر به حمله قلبی آیت‌الله گلپایگانی شد. هر چند که دولت با توجیه این تهاجم اظهار تأسف کرد اما در نهایت، این عمل به صف‌آرایی بیشتر مردم در برابر رژیم سلطنتی شاه انجامید. در پی این وقایع، موج دستگیری‌ها دگربار بالا گرفت و شماری از روحانیان به جرم ایراد سخنرانی علیه رژیم، دستگیر و تبعید شدند؛ حتی آیت‌الله مرتضی پسندیده که هیچ‌گونه فعالیت علنی نداشت، تنها به اتهام تقسیم شهریه‌های امام خمینی(ره) میان طلاب و جمع‌آوری وجوهات شرعی، دستگیر و تبعید شد و مسئولان ساواک در پی این اقدام خود گفتند هر کس دیگری که بخواهد به جای وی و از طرف امام خمینی به طلاب شهریه بدهد، دستگیر و تبعید می‌شود. در تهران نیز در پی برپایی مراسم بزرگداشت شهدای برخی از شهرهای ایران، هر چند کسی آسیب ندید اما بیش از یکصد نفر دستگیر شدند.

از دیگر رویدادهای این ماه، آمدن مسئولان صلیب سرخ جهانی به منظور دیدار از زندان‌های ایران بود که ساواک پس از اطلاع از این مسأله، شروع به جابه‌جا کردن زندانیان کرد و سعی داشت تا با این حیل، شمار زندانیان را کمتر جلوه دهد.

رویداد دیگر این ماه، مصاحبه امام خمینی(ره) با روزنامه لوموند (فرانسه) بود که برای نخستین بار حضرت امام تشخیص دادند که پس از ۱۵ سال، مواضع خود را از طریق یکی از

رسانه‌های بین‌المللی به گوش جهانیان برسانند. امام(ره) در این مصاحبه که بازتاب گسترده‌ای در رسانه‌ها داشت، هدف کوتاه‌مدت نهضت اسلامی را به زیر کشیدن نظام سلطنت و شخص شاه و سپس برقراری حاکمیت نوین با اتکا به موازین اسلامی اعلام کردند.

آخرین ماه بهار سال ۱۳۵۷ زمانی آغاز شد که شاه ایران در اوج قدرت نظامی خود و با ذخایر فراوان از دلارهای نفتی و با اعتماد نسبت به پشتیبانی از سوی نیروهای خارجی و نظامی در گفت‌وگویی اعلام کرد: «هیچ‌کس نمی‌تواند مرا از سلطنت خلع کند. من از پشتیبانی هزار سرباز، همه کارگران و اکثریت مردم برخوردارم. هر جا می‌روم تظاهرات و جدآوری ناشی از حمایت مردم برپاست. من قدرت دارم و مخالفان به هیچ‌وجه از نظر قدرت قابل مقایسه با دولت نیستند.» غافل از این که بدنه ارتش نیز از مردم بود و دیر یا زود به مردم می‌پیوست. بدون تردید، این ماه یادآور قیام مردم در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ بود که زمینه‌ها و ریشه‌های آن و همچنین آثار و پیامدهای آن، از ویژگی‌های خاصی برخوردار است و در حقیقت نقطه عطف نهضت اسلامی ایران است که پس از گذشت پانزده سال از این روز تاریخی، آنچه از افواه مردم وفادار به این مرجع دینی شنیده می‌شد، راجع به این روز بود.

در خرداد این سال، دستگاه امنیتی ادامه بازداشت‌ها را چاره‌ای برای جلوگیری از وقوع رویدادهای ضد رژیم دانست و به دستگیری‌های خود به همان گستردگی ماه اردیبهشت ادامه داد. همراه داشتن اعلامیه و گاه حتی خواندن آن جرم محسوب می‌شد و به بازداشت منجر می‌گردید و دستگیری روحانیان و تبعید آنها به مناطق بد آب و هوا همچنان ادامه داشت. در دهمین روز این ماه، امام خمینی(ره) به مناسبت سالگرد ۱۵ خرداد، سخنان پر تب و تاب در مسجد شیخ انصاری نجف ایراد کرد و در بیانات خود ضمن اشاره به مسائل روز، اعطای آزادی‌های ادعایی رژیم شاه را جرم دانست و فرمود که شاه چه کاره است که به مردم آزادی بدهد. امام(ره) در سخنان خود از شاه به عنوان «آقای تمدن بزرگ» نام برد و به ادعاهای واهی او برای رسیدن به دروازه‌های این تمدن در حالی که گروهی از مردم در پایتخت ایران در زاعه‌ها و در شرایطی سخت به سر می‌بردند، انتقاد نمود. ایشان، همچنین در بیستم همین

ماه در پی برکناری نصیری و یکی از عوامل حزب رستاخیز، در پیامی خطاب به مردم ایران از جابه‌جایی چهره‌ها در نظام شاهنشاهی با عنوان «مهره‌بازی شاه» نام برد و خواستار هوشیاری مردم در برابر این فریبکاری شاهانه شد.

و اما یادآوری چند نکته:

۱. با اینکه مطالب مندرج در روزشمار، برگرفته از گزارش‌های محرمانه ساواک و شهربانی است، لیکن متن تنظیمی به قلم این نویسنده است و در مواردی که لازم بود عین گزارش آورده شود، متن آن در گیومه قرار گرفته است.

۲. در گزارش‌های محرمانه ساواک و شهربانی تلاش شده است روی واقعیت‌ها و حقایق در رویدادها و جریان‌ها پرده بکشند، اهداف و آرمان‌های مردمی را به گونه‌ای تعدیل کنند، شعارهای ضد شاهی را حتی‌المقدور درز بگیرند، شمار شرکت‌کنندگان را در راه‌پیمایی‌ها، گردهمایی‌ها و تظاهرات به مراتب کمتر از آن حدی که بوده است وانمود کنند، گویا اگر واقعیت‌ها را می‌نوشتند، از دید مسئولان مافوق، موافق یا هوادار انقلاب شناخته می‌شدند!

۳. گزارشگران مقید و مأمور بودند در مورد برخورد خشونت‌آمیز و تجاوزکارانه پلیس با مردم و کشت و کشتاری که به راه می‌انداختند نیز گزارشی واقعی ارائه دهند و آمار و ارقام کشته‌ها و زخمی‌ها را تا سرحد امکان کمتر از آن حدی که به وقوع پیوسته بود بنمایانند. از این رو، نباید این گزارش‌ها را مطابق با واقع پنداشت و بی‌کم و کاست دانست. با این وجود از گزارش‌های مذکور می‌توان سرنخی برای پیگیری حوادث و جریان‌هایی که در آن دوره اتفاق افتاده است به دست آورد و از آن بهره برد.

۴. گزارش‌های ساواک و شهربانی پیرامون حوادث بهار سال ۱۳۵۷ چند برابر مطالب روزشماری است که در فصلنامه آورده شده است. بنابراین به علت تراکم مطالب و مقالات در این شماره و محدودیت فصلنامه برای درج همه آن گزارش‌ها، ناگزیر به تلخیص شدیم. از این بابت از خوانندگان عزیز پوزش می‌خواهیم و امیدواریم متن کامل این گزارش‌ها را به صورت کتاب در آینده نزدیک در اختیار آنها قرار دهیم. والسلام.

سه‌شنبه ۱۳۵۷/۱/۱ - ۲۱ مارس ۱۹۷۸ - ۱۱ ربیع‌الثانی ۱۳۹۸

- در ساعت ۳ بامداد، تظاهراتی در قم با شرکت جمعیتی حدود ۱۵۳۰ نفر (ساواک در گزارش دیگری، آمار تظاهرکنندگان را ۲۵۰ نفر اعلام کرده است) در صحن بزرگ حرم حضرت معصومه (س) برپا شد. در این تظاهرات اعلامیه‌ای با امضای ۵۴ نفر از روحانیون با مضمون اعلام عزا در عید نوروز توزیع گردید؛ حدود ۲۸ نفر از تظاهرکنندگان نیز به دست مأموران دستگیر شدند.

- بنابر گزارش ساواک، خانواده‌های زندانیان سیاسی در مقابل زندان قصر تظاهراتی برپا کردند.

- بنابر گزارش ساواک حدود ۴۸ نفر به جرم شرکت در تظاهرات امروز شهر قم به دست مأموران دستگیر شدند (ساواک در گزارش دیگری، آمار دستگیرشدگان را ۳۹ نفر اعلام کرد).

- در ساعت ۱۷، طبق رأی کمیسیون امنیت اجتماعی همدان، سه تن از روحانیون به نام‌های سید مجتبی صباح حسینی، سید فاضل حسینی و شیخ حسین عندلیب‌زاده به جرم ایراد سخنرانی علیه رژیم به ترتیب به یک سال اقامت اجباری در مناطق دیواندره، مهاباد و پاوه محکوم شدند.

- پس از خاتمه نماز مغرب و عشاء در قم، تظاهراتی با شرکت حدود صد نفر از طلاب برپا گردید و حدود ۴ نفر به دست مأموران دستگیر شدند.

چهارشنبه ۱۳۵۷/۱/۲ - ۲۲ مارس ۱۹۷۸ - ۱۲ ربیع‌الثانی ۱۳۹۸

- در ساعت ۱۶/۳۰، تظاهراتی از سوی عده‌ای از طلاب در مدرسه خان قم برپا گردید و حدود ۳ نفر به دست مأموران دستگیر شدند.

پنجشنبه ۱۳۵۷/۱/۳ - ۲۳ مارس ۱۹۷۸ - ۱۳ ربیع‌الثانی ۱۳۹۸

- اعلامیه‌ای از سوی سید مهدی یثربی درمورد تجاوز اسرائیل به جنوب لبنان و کشتار فلسطینیان منتشر گردید.
- در ساعت ۲۱/۳۰، تظاهراتی در مقابل مدرسه خان قم برپا گردید و حدود ۴ نفر به دست مأموران دستگیر شدند.

جمعه ۱۳۵۷/۱/۴ - ۲۴ مارس ۱۹۷۸ - ۱۴ ربیع‌الثانی ۱۳۹۸

- تظاهراتی با شرکت ۷۰ نفر از دانشجویان ایرانی در سانفرانسیسکو، ایالت کالیفرنیا، در اعتراض به برگزاری مراسم عید نوروز توسط سرکنسولگری شاهنشاهی ایران، در مقابل محل پذیرایی این سرکنسولگری برپا گردید.

شنبه ۱۳۵۷/۱/۵ - ۲۵ مارس ۱۹۷۸ - ۱۵ ربیع‌الثانی ۱۳۹۸

- اعلامیه‌ای از سوی حوزه علمیه قم به مناسبت اربعین شهدای تبریز منتشر شد.
- سه نفر در شهرستان آران به جرم توزیع اعلامیه آقای سید مهدی یثربی، به دست مأموران دستگیر شدند.
- در ساعت ۲۰، حدود ۲۵ نفر از اهالی مازندران ضمن پوشاندن صورت‌های خود، تظاهراتی برپا کردند. در پایان ۲ نفر از تظاهرکنندگان به دست مأموران دستگیر شدند.

یکشنبه ۱۳۵۷/۱/۶ - ۲۶ مارس ۱۹۷۸ - ۱۶ ربیع‌الثانی ۱۳۹۸

- به مناسبت فرا رسیدن اربعین شهدای شهر تبریز، اعلامیه‌هایی از سوی آقایان سید محمد وحیدی، سید عبدالله شیرازی، سید صادق روحانی و سید کاظم شریعتمداری منتشر شد. در این اعلامیه‌ها روز دهم فروردین، عزای عمومی اعلام گردید.

دوشنبه ۱۳۵۷/۱/۷ - ۲۷ مارس ۱۹۷۸ - ۱۷ ربیع‌الثانی ۱۳۹۸

- به مناسبت فرا رسیدن اربعین شهدای تبریز، اعلامیه‌هایی از سوی آیات عظام سید محمدرضا گلپایگانی، سید شهاب‌الدین نجفی مرعشی و عده‌ای دیگر از روحانیون منتشر شد. در این اعلامیه‌ها، روز دهم فروردین عزای عمومی اعلام گردید.
- در ساعت ۲۰/۱۰، تظاهراتی با شرکت حدود ۵۰ نفر نقابدار در بابل برپا گردید. تظاهرکنندگان تعدادی از شیشه‌های چندین بانک و ساختمان حزب رستاخیز این شهر را شکستند و حدود ۶ نفر به دست مأموران دستگیر شدند.

سه‌شنبه ۱۳۵۷/۱/۸ - ۲۸ مارس ۱۹۷۸ - ۱۸ ربیع‌الثانی ۱۳۹۸

- محاکمه ۱۶ نفر از دانشجویان که به جرم تظاهرات در مقابل دانشگاه صنعتی آریامهر در سال گذشته دستگیر شده بودند، در شعبه اول دادگاه جنایی جریان یافت.
- آیت‌الله سید عبدالله شیرازی به مناسبت اربعین شهدای تبریز، اعلامیه‌ای منتشر و در آن روز دهم فروردین را عزای عمومی اعلام کرد.

چهارشنبه ۱۳۵۷/۱/۹ - ۲۹ مارس ۱۹۷۸ - ۱۹ ربیع‌الثانی ۱۳۹۸

- در ساعت ۶، تعدادی از شعب بانک‌های صادرات، ملی، ایران و... شهرستان دزفول به آتش کشیده شد و پنج نفر از عاملان آن به دست مأموران دستگیر شدند.
- در ساعت ۱۱، حدود ۳۰ نفر از جوانان شهر رفسنجان قصد برپایی تظاهراتی داشتند که با دخالت مأموران متفرق و چندین نفر نیز دستگیر شدند.
- به مناسبت فرارسیدن اربعین شهدای تبریز، حدود ۶۰ درصد از مغازه‌های بازار و خیابان‌های این شهر تعطیل بود.
- به مناسبت فرا رسیدن اربعین شهدای تبریز، حوزه علمیه مشهد و حدود ۶۵ درصد از مغازه‌های این شهر تعطیل بود.

- اعلامیه‌ای با امضای جامعه روحانیت اهواز به مناسبت اربعین شهدای تبریز منتشر گردید.

- از ساعت ۱۶/۳۰ الی ۱۹، مراسم بزرگداشتی در اصفهان به مناسبت اربعین شهدای تبریز با حضور جمعیتی حدود ۴ هزار نفر و سخنرانی آقای سید محمد احمدی فروشانی در مسجد حکیم برپا گردید. در پایان ضمن برپایی تظاهرات، شیشه‌های چندین شعب بانک، هتل‌ها، اتومبیل پلیس و... شکسته و حدود ۳۳ نفر به دست مأموران دستگیر شدند. آقای احمدی فروشانی نیز در پی این سخنرانی دستگیر و پنج روز بعد به شهر سقر تبعید شد.

- در پایان امروز مراسم بزرگداشتی در یزد به مناسبت اربعین شهدای تبریز با سخنرانی آقای شیخ محمد صدوقی در مسجد حظیره برگزار شد. در پایان، حدود ۴۰۰ الی ۵۰۰ نفر ضمن خروج از مسجد اقدام به برپایی تظاهرات کردند و شیشه‌های چندین شعب بانک، اماکن دولتی و... را شکستند و حدود ۴۰ نفر به دست مأموران دستگیر شدند (ساواک در گزارش دیگری آمار دستگیرشدگان را ۵۰ نفر اعلام کرده است).

پنج‌شنبه ۱۳۵۷/۱/۱۰ - ۳۰ مارس ۱۹۷۸ - ۲۰ ربیع‌الثانی ۱۳۹۸

- در ساعت ۹/۳۰، مراسم بزرگداشتی در قم به مناسبت اربعین شهدای تبریز از سوی روحانیون و با حضور جمعیتی حدود ۲۰ هزار نفر و سخنرانی آقای شیخ غلامرضا گل‌سرخ‌ی در مسجد اعظم برگزار شد.

- صبح امروز اعلامیه‌ای با امضای تعدادی از روحانیون و مدرسین حوزه علمیه مشهد به عنوان همدردی با مردم مسلمان آذربایجان و اعلام عزای عمومی و تعطیلی مغازه‌ها، در این شهر توزیع گردید.

- از ساعت ۱۰ الی ۱۲، مراسم بزرگداشتی در زنجان به مناسبت اربعین شهدای تبریز برگزار شد و به دنبال آن تظاهراتی برپا گردید؛ حدود ۴۰ نفر به دست مأموران دستگیر شدند.

- از ساعت ۱۱ الی ۱۳، مراسم بزرگداشتی در یزد به مناسبت اربعین شهدای تبریز با حضور جمعیتی حدود ۲۵۰۰ نفر در مسجد حظیره برگزار شد. در پایان ضمن برپایی تظاهرات و

- دخالت مأموران، ۲ نفر شهید، ۶ نفر مجروح و ۱۸ نفر دستگیر شدند.
- از ساعت ۱۱ الی ۱۳، مراسم بزرگداشتی در تهران به مناسبت اربعین شهدای تبریز از سوی مهدی بازرگان با شرکت جمعیتی حدود ۶ هزار نفر (ساواک در گزارش دیگری، آمار شرکت‌کنندگان را ۳۰ هزار نفر اعلام کرده است) در مسجد آذربایجانی‌ها برگزار شد؛ در خاتمه در پی برپایی تظاهرات، شیشه‌های چندین شعب بانک شکسته و به آتش کشیده شد.
- در ساعت ۱۴/۳۰، شخصی به نام یحیی حسینی حسین آبادی به جرم شکستن شیشه‌های یکی از شعب بانک صادرات اصفهان به دست مأموران دستگیر شد.
- از ساعت ۱۶/۳۰ الی ۲۰/۳۰، مراسم بزرگداشتی در کاشان به مناسبت اربعین شهدای تبریز با حضور جمعیتی حدود ۱۰ هزار نفر در مسجد میانچال برگزار گردید. در پایان ضمن برپایی تظاهرات، یک نفر به دست مأموران دستگیر شد.
- عصر امروز مراسم بزرگداشتی در جهرم به مناسبت اربعین شهدای تبریز با سخنرانی آقای محمدرضا اصفهانی در مسجد جامع برگزار شد و پس از آن در پی برپایی تظاهرات، حدود ۲۲ نفر دستگیر شدند.
- به دنبال برپایی پی در پی تظاهرات به مناسبت چهل شهدای تبریز در شهرهای مختلف ایران، عده زیادی مجروح شدند و عده‌ای نیز به شهادت رسیدند.
- در ساعت ۲۰، عده‌ای حدود ۵۰ نفر ضمن ورود به بازار نخل کاشان قصد برپایی تظاهراتی داشتند که با دخالت مأموران متفرق گشتند و یکی از تظاهرکنندگان دستگیر شد.
- بنابر خبرگزاری فرانسه، یک گروه از دانشجویان ایرانی در وین، در اعتراض به بازداشت، قتل و شکنجه‌های اخیر در ایران دست به اعتصاب غذا زدند. جنبش اعتراض‌آمیز از سوی دانشجویان ایرانی در کشورهای امریکا، انگلستان، آلمان و سوئد نیز مشاهده شده است.

جمعه ۱۳۵۷/۱/۱۱ - ۳۱ مارس ۱۹۷۸ - ۲۱ ربیع‌الثانی ۱۳۹۸

۳۴۰

- صبح امروز، در پی برپایی تظاهرات در جهرم، چندین نفر مجروح و عده‌ای نیز دستگیر

شدند.

- در ساعت ۱۱، تظاهراتی در مقابل گذر خان قم برپا گردید؛ تظاهرکنندگان با دخالت مأموران متفرق و حدود ۱۹ نفر دستگیر شدند. (ساواک در گزارش‌های دیگری، آمار دستگیرشدگان را ۲ و ۱۷ نفر اعلام کرده است).

- از ساعت ۱۱ الی ۱۳، مراسم بزرگداشتی در کاشان به مناسبت اربعین شهدای تبریز با شرکت جمعیتی حدود ۵ هزار نفر و سخنرانی آقای عباس خراسانی در مسجد حبیب بن موسی برگزار شد. در پایان عده‌ای از حاضران هنگام خروج از مسجد شعارهایی علیه رژیم سر دادند که با دخالت مأموران متفرق و حدود ۱۷ نفر دستگیر شدند.

- در ساعت ۱۱/۳۰، تظاهراتی در مرودشت - استان فارس - برپا گردید. در این تظاهرات نمایشگاه اسناد و مدارک پنجاه سال سلطنت خاندان پهلوی به آتش کشیده شد.

- در ساعت ۱۵/۳۰، مراسم بزرگداشتی در استان مرکزی به مناسبت اربعین شهدای تبریز با حضور جمعیتی حدود هزار نفر و سخنرانی آقای حسن‌زاده کاشمیری در مسجد جامع این استان برگزار شد و در پایان ضمن برپایی تظاهرات، حدود ۲۶ نفر دستگیر شدند.

- در ساعت ۱۸/۳۰، طی برپایی تظاهرات از سوی حدود ۴۰ نفر در مشهد، تعدادی از شیشه‌های دو بانک صادرات و سپه این شهر شکسته شد و حدود ۶ نفر به دست مأموران دستگیر شدند. (ساواک در گزارش دیگری، آمار دستگیرشدگان را ۴۰ نفر اعلام کرد).

شنبه ۱۳۵۷/۱/۱۲ - ۱ آوریل ۱۹۷۸ - ۲۲ ربیع‌الثانی ۱۳۹۸

- اعلامیه‌ای با امضای حوزه علمیه یزد درباره جنایات روز دهم فروردین در این شهر منتشر شد.

- بنابر گزارش ساواک در ساعت ۱۲/۱۰، مراسم تشییع جنازه حاج میرزا ابوالفضل زاهدی با حضور جمعیتی حدود ۱۰ هزار نفر در قم برگزار شد. در این مراسم طی برپایی تظاهرات،

در مدرسه فیضیه شکسته شد^۱ و مراسم بزرگداشتی با حضور جمعیتی حدود ۶ هزار نفر و سخنرانی شیخ محسن قرائتی در این مدرسه برگزار گردید.

- روزنامه اومانیه چاپ فرانسه در شماره امروز خود مقاله‌ای با عنوان «تظاهرات، پایتخت و شهرهای بزرگ ایران را به لرزه درآورد» منتشر کرد.

- روزنامه فرانکفورترتروندشاو، مقاله‌ای تحت عنوان «قیام علیه شاه» منتشر کرد.

یکشنبه ۱۳۵۷/۱/۱۳ - ۲ آوریل ۱۹۷۸ - ۲۳ ربیع‌الثانی ۱۳۹۸

- در ساعت ۲۰/۴۵، مراسمی با حضور جمعیتی حدود ۵۰۰ الی ۷۰۰ نفر و سخنرانی آقای هادی غفاری در مسجد جزایری اهواز برگزار شد. در پایان ضمن برپایی تظاهرات، تعدادی از شیشه‌های یکی از شعب بانک صادرات این شهر شکسته شد. در این تظاهرات حدود ۳ نفر مجروح و چندین نفر به دست مأموران دستگیر شدند.

دوشنبه ۱۳۵۷/۱/۱۴ - ۳ آوریل ۱۹۷۸ - ۲۴ ربیع‌الثانی ۱۳۹۸

- روزنامه گاردین چاپ لندن، مقاله‌ای درباره ادامه اعتصاب غذای زندانیان سیاسی ایران به چاپ رسانید.

- روزنامه النهار چاپ بیروت، مقاله‌ای با عنوان «احتمال روی آوردن مخالفان به جنگ فرسایشی علیه رژیم شاه» به چاپ رساند.

سه‌شنبه ۱۳۵۷/۱/۱۵ - ۴ آوریل ۱۹۷۸ - ۲۵ ربیع‌الثانی ۱۳۹۸

- آقای سید محمد احمدی پس از دستگیری از سوی ساواک به سقز و آیت‌الله طاهری نیز به مهاباد تبعید شدند.

- جزوه‌ای با عنوان «پیام آزادی ویژه دانش‌آموزان» منتشر شد.

چهارشنبه ۱۳۵۷/۱/۱۶ - ۵ آوریل ۱۹۷۸ - ۲۶ ربیع‌الثانی ۱۳۹۸

- صبح امروز مراسم بزرگداشتی در قم به مناسبت هفتمین روز شهدای شهر یزد از سوی آیات شهر قم با شرکت جمعیتی بیش از ۲ هزار نفر و سخنرانی آقای عبدالسید محمودی در مسجد اعظم برگزار شد.
- آقای سید فاضل حسینی به دست مأموران دستگیر و به تبعیدگاهش در شهرستان مهاباد اعزام شد.
- پیام تسلیتی از سوی جمعی از علمای حوزه علمیه قم به مناسبت شهادت عده‌ای از مردم شهر یزد برای آیت‌الله صدوقی ارسال شد.
- روزنامه لوموند چاپ پاریس، مقاله‌ای در مورد اوضاع و احوال عجیب و نگران‌کننده پایتخت ایران به چاپ رساند.
- جلسه‌ای از سوی اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان مقیم آلمان غربی با شرکت جمعی حدود ۱۵۰ نفر از دانشجویان ایرانی برگزار شد.

پنج‌شنبه ۱۳۵۷/۱/۱۷ - ۶ آوریل ۱۹۷۸ - ۲۷ ربیع‌الثانی ۱۳۹۸

- مراسم بزرگداشتی در مشهد به مناسبت شهادت شهدای شهرهای یزد، جهرم و اهواز با سخنرانی آقای کریمی در مسجد بناها برگزار شد. در پایان ضمن برپایی تظاهرات، حدود ۷ نفر به دست مأموران دستگیر شدند.

جمعه ۱۳۵۷/۱/۱۸ - ۷ آوریل ۱۹۷۸ - ۲۸ ربیع‌الثانی ۱۳۹۸

- مراسم نماز جمعه با حضور جمعیتی حدود هزار نفر (ساواک در گزارش دیگری شمار شرکت‌کنندگان را بیش از ۳ هزار نفر اعلام کرد) و با سخنرانی آقای سید حسین حسینی

رامشه‌ای در مسجد اعظم حسین آباد اصفهان برگزار شد. در پایان پس از درگیری با پلیس، عده‌ای دستگیر شدند.

شنبه ۱۳۵۷/۱/۱۹ - ۸ آوریل ۱۹۷۸ - ۲۹ ربیع‌الثانی ۱۳۹۸

- در ساعت ۹/۳۰، مراسم بزرگداشتی در قم به مناسبت شهدای شهرهای قم، تبریز و سایر شهرستان‌ها با شرکت جمعیتی حدود ۱۲ هزار نفر و سخنرانی شیخ علی تهرانی در مسجد اعظم برگزار و پس از پایان مراسم، تظاهراتی برپا گردید. در این تظاهرات، شیشه‌های یکی از شعب بانک ملی شکسته و کارخانه پیسی کولا به آتش کشیده شد.
- نامه‌ای از سوی آیت‌الله خامنه‌ای خطاب به آیت‌الله صدوقی منتشر شد.

یکشنبه ۱۳۵۷/۱/۲۰ - ۹ آوریل ۱۹۷۸ - ۱ جمادی‌الاول ۱۳۹۸

- در ساعت ۱۲، تظاهراتی با شرکت حدود ۵۰۰ نفر از دانشجویان در داخل و خارج از دانشگاه اصفهان برپا شد. در پایان این مراسم در پی حمله تظاهرکنندگان به کارخانه پیسی‌کولا، عده‌ای دستگیر شدند.

دوشنبه ۱۳۵۷/۱/۲۱ - ۱۰ آوریل ۱۹۷۸ - ۲ جمادی‌الاول ۱۳۹۸

- طبق رأی کمیسیون امنیت اجتماعی، آقای سید محمدعلی موسویان به جرم ایراد مطالب تحریک‌آمیز علیه رژیم، به یک سال اقامت اجباری در ایرانشهر - استان سیستان و بلوچستان - محکوم شد.
- در هفته‌نامه اشپیگل، مقاله‌ای تحت عنوان «شورش علیه شاه» منتشر شد.

سه‌شنبه ۱۳۵۷/۱/۲۲ - ۱۱ آوریل ۱۹۷۸ - ۳ جمادی‌الاول ۱۳۹۸

- روزنامه فرانسوی اومانیته، ضمن انتشار مقاله‌ای پیرامون اوضاع ایران، به رویدادهای پس

از شهادت سید مصطفی خمینی در شهرهای مختلف اشاره کرد.

پنجشنبه ۱۳۵۷/۱/۲۴ - ۱۳ آوریل ۱۹۷۸ - ۵ جمادی الاول ۱۳۹۸

- مقاله‌ای تحت عنوان «شورش در راه خدا» در هفته‌نامه اشترن در هامبورگ آلمان به چاپ رسید.

- رادیو صدای ملی ایران، از ایران به عنوان کشوری بلا دیده یاد کرد.

جمعه ۱۳۵۷/۱/۲۵ - ۱۴ آوریل ۱۹۷۸ - ۶ جمادی الاول ۱۳۹۸

- در پی جلوگیری مأموران از برگزاری نماز جمعه در مسجد حسین آباد اصفهان، تظاهراتی در چهار باغ این استان برپا شد. تظاهرکنندگان به تعدادی از مراکز فساد حمله کردند و تعدادی از شیشه‌های چندین شعب بانک صادرات را شکستند و در پایان حدود ۱۲ نفر توسط مأموران دستگیر شدند.

- اعلامیه‌ای از سوی جامعه روحانیت ایران منتشر گردید. در این اعلامیه روز ۱۹ اردیبهشت که با اربعین شهادی برخی از شهرهای ایران مصادف بود، تعطیلی عمومی اعلام شد.

- از ساعت ۲۲ الی ۲۲/۳۰، پس از پایان نماز در مسجد سید شهر اصفهان، تظاهراتی با شرکت جمعیتی حدود هزار نفر در این شهر برپا شد. تظاهرکنندگان شیشه‌های چندین سینما را شکستند و حدود ۱۷ نفر به دست مأموران دستگیر شدند (ساواک در گزارش دیگری آمار دستگیرشدگان را ۵۰۱ نفر اعلام کرد).

یکشنبه ۱۳۵۷/۱/۲۷ - ۱۶ آوریل ۱۹۷۸ - ۸ جمادی الاول ۱۳۹۸

- پس از خاتمه نماز مغرب و عشاء، حدود ۶۰ نفر از طلاب (ساواک در گزارش دیگری شمار تظاهرکنندگان را حدود ۱۰۰ نفر اعلام کرد) ضمن خروج از مدرسه خان قم قصد برپایی تظاهراتی داشتند که با دخالت مأموران متفرق و حدود ۷ نفر دستگیر شدند.

سه‌شنبه ۱۳۵۷/۱/۲۹ - ۱۸ آوریل ۱۹۷۸ - ۱۰ جمادی‌الاول ۱۳۹۸

- در ساعت ۱۷، به مناسبت چهلمین روز درگذشت یکی از دانشجویان دانشگاه صنعتی آریامهر اصفهان، حدود ۲۳۰ نفر در تکیه درب کوشکی تخت فولاد این شهر اجتماع کردند و در پایان ضمن برپایی تظاهرات، عده‌ای دستگیر شدند.

چهارشنبه ۱۳۵۷/۱/۳۰ - ۱۹ آوریل ۱۹۷۸ - ۱۱ جمادی‌الاول ۱۳۹۸

- در ساعت ۱۳/۳۰، عده‌ای حدود ۵۰۰ نفر ضمن خروج از مسجد ملاهاشم مشهد تظاهراتی برپا کردند و در پی آن جمعیتی حدود ۱۵۰۰ نفر در مقابل منزل آیت‌الله سید عبدالله شیرازی اجتماع کردند و در نهایت با دخالت پلیس متفرق شدند.

- به مناسبت فرا رسیدن اربعین شهدای برخی از شهرهای ایران، اعلامیه‌ای با امضای جامعه روحانیت ایران درباره اعلام عزا و تعطیلی عمومی روز ۱۳۵۷/۲/۱۹ منتشر شد.

جمعه ۱۳۵۷/۲/۱ - ۲۱ آوریل ۱۹۷۸ - ۱۳ جمادی‌الاول ۱۳۹۸

- حدود ۶۵ نفر از دانشجویان به جرم سردادن شعار علیه رژیم و توزیع اعلامیه در کوه‌های شمالی تهران دستگیر شدند.

شنبه ۱۳۵۷/۲/۲ - ۲۲ آوریل ۱۹۷۸ - ۱۴ جمادی‌الاول ۱۳۹۸

- طبق رأی کمیسیون امنیت اجتماعی، سید علی‌اکبر قریشی به جرم ایراد مطالب علیه رژیم، به یک سال اقامت اجباری در شهر بافت - استان کرمان - محکوم شد.

دوشنبه ۱۳۵۷/۲/۴ - ۲۴ آوریل ۱۹۷۸ - ۱۶ جمادی‌الاول ۱۳۹۸

- لوسین ژرژ، خبرنگار روزنامه لوموند چاپ فرانسه از امام درخواست مصاحبه کرد.

- در پایان امروز، انبار مشروب‌فروشی واقع در استان اصفهان از سوی افراد ناشناسی به

آتش کشیده شد و در پی آن، اعلامیه‌ای با امضای جوانان مسلمان اصفهان در رابطه با این آتش‌سوزی منتشر گردید.

سه‌شنبه ۱۳۵۷/۲/۵ - ۲۵ آوریل ۱۹۷۸ - ۱۷ جمادی‌الاول ۱۳۹۸

- بنابر گزارش هفته‌نامه عربی زبان المنار، اعتصاب زندانیان سیاسی در زندان‌های قصر و اوین، دولت ایران را نگران کرده است.

پنج‌شنبه ۱۳۵۷/۲/۷ - ۲۷ آوریل ۱۹۷۸ - ۱۹ جمادی‌الاول ۱۳۹۸

- در ساعت ۲۱/۳۰، تظاهراتی با شرکت عده‌ای حدود ۱۰۰ نفر از طلاب در صحن حرم حضرت معصومه(س) برپا شد و حدود ۹ نفر به دست مأموران دستگیر شدند (ساواک در گزارش دیگری آمار دستگیرشدگان را ۱۳ نفر اعلام کرد).

جمعه ۱۳۵۷/۲/۸ - ۲۸ آوریل ۱۹۷۸ - ۲۰ جمادی‌الاول ۱۳۹۸

- در ساعت ۲۱/۳۰، تظاهراتی در قم از سوی گروهی از طلاب در مقابل مدرسه خان برپا شد و حدود ۳ نفر به دست مأموران دستگیر شدند.

شنبه ۱۳۵۷/۲/۹ - ۲۹ آوریل ۱۹۷۸ - ۲۱ جمادی‌الاول ۱۳۹۸

- امام خمینی در پیامی به مناسبت نزدیکی اربعین شهدای یزد و دیگر شهرها، مردم را به ادامه مبارزه علیه رژیم شاه تا برچیده شدن بساط ارتجاعی شاهنشاهی و برپا کردن حکومت عدالت‌گستر دعوت کرد.

دوشنبه ۱۳۵۷/۲/۱۱ - ۱ مه ۱۹۷۸ - ۲۳ جمادی‌الاول ۱۳۹۸

- در نشریه رویدادهای انقلاب اسلامی استان کرمان، خبر به آتش کشیده شدن چندین بانک

این استان منتشر شد.

چهارشنبه ۱۳۵۷/۲/۱۳ - ۳ مه ۱۹۷۸ - ۲۵ جمادی‌الاول ۱۳۹۸

- اعلامیه‌ای با امضای حوزه علمیه قم به مناسبت اربعین شهدای شهرهای یزد، جهرم و اهواز منتشر گردید.

پنج‌شنبه ۱۳۵۷/۲/۱۴ - ۴ مه ۱۹۷۸ - ۲۶ جمادی‌الاول ۱۳۹۸

- در ساعت ۱۲، تظاهراتی از سوی حدود ۳۵۰ نفر در شهر بابل برپا شد. تظاهرکنندگان تعدادی از شیشه‌های یکی از شعب بانک صادرات این شهر را شکستند و حدود ۱۷ نفر به دست مأموران دستگیر شدند (ساواک در گزارش دیگری آمار دستگیرشدگان را ۲۲ نفر اعلام کرد).

جمعه ۱۳۵۷/۲/۱۵ - ۵ مه ۱۹۷۸ - ۲۷ جمادی‌الاول ۱۳۹۸

- اعلامیه‌ای از سوی سه تن از روحانیون شهر مشهد به مناسبت اربعین شهدای برخی از شهرهای ایران منتشر شد.

شنبه ۱۳۵۷/۲/۱۶ - ۶ مه ۱۹۷۸ - ۲۸ جمادی‌الاول ۱۳۹۸

- روزنامه لوموند، متن مصاحبه خود را با امام خمینی در شهر نجف به چاپ رسانید.
- در ساعت ۲۰، تظاهراتی در شیراز با شرکت جمعی حدود ۲۰۰ نفر برپا گردید. تظاهرکنندگان تعدادی از شیشه‌های چندین بانک و سینما را شکستند و چندین نفر به دست مأموران دستگیر شدند.

یکشنبه ۱۳۵۷/۲/۱۷ - ۷ مه ۱۹۷۸ - ۲۹ جمادی الاول ۱۳۹۸

- در ساعت ۱۵/۳۰، در پی جمع‌آوری اعلامیه‌ها از سوی ساواک در دانشگاه اصفهان، میان دو نفر از مأموران گارد و عده‌ای از دانشجویان درگیری ایجاد شد و حدود ۵ نفر از دانشجویان دستگیر شدند.
- در ساعت ۲۱/۳۰، تظاهراتی در اسلام‌آباد غرب - استان کرمانشاه - برپا شد و حدود ۱۳ نفر به دست مأموران دستگیر شدند.
- در ساعت ۲۲/۴۵، جمعیتی حدود ۲۵۰ نفر ضمن خروج از مسجد بروجردی کرمانشاه، تظاهراتی برپا کردند و شعارهایی در حمایت از امام سر دادند. در این تظاهرات یک نفر دستگیر شد.

دوشنبه ۱۳۵۷/۲/۱۸ - ۸ مه ۱۹۷۸ - ۳۰ جمادی الاول ۱۳۹۸

- در ساعت ۱۲/۳۰، تظاهراتی با شرکت جمعیتی حدود ۳ هزار نفر از دانشجویان دانشگاه آذربادگان تبریز به مناسبت اربعین شهدای شهرهای ایران برپا شد. در این تظاهرات ۳ نفر شهید و عده‌ای نیز دستگیر شدند.
- عصر امروز، تظاهراتی از سوی شماری از دانشجویان دانشسرای تبریز به مناسبت اربعین شهدای شهر یزد برگزار شد. تظاهرکنندگان شیشه‌های چندین شعب بانک را شکستند و حدود ۲۴ نفر به دست مأموران دستگیر شدند.
- در ساعت ۲۰/۳۰، عده‌ای ناشناس ضمن شکستن تعدادی از شیشه‌های سینما نقش جهان و مغازه مشروب‌فروشی واقع در اصفهان، آتش‌سوزی جزئی به پا کردند. یک نفر از عاملان این حادثه به دست مأموران دستگیر شد.
- در ساعت ۲۱/۳۰، عده‌ای از طلاب ضمن خروج از مسجد اعظم قم تظاهراتی برپا کردند و تعدادی از شیشه‌های یکی از شعب بانک سپه را شکستند و حدود ۱۴ نفر به دست مأموران دستگیر شدند.

- در پایان امروز مراسمی با سخنرانی آقای سید حسین حسینی در مسجد ولی عصر (عج) شیراز برپا گردید. در پایان جمعیتی حدود ۵۰۰ نفر ضمن خروج از مسجد تظاهراتی برپا کردند و ۷ نفر به دست مأموران دستگیر شدند.

سه‌شنبه ۱۳۵۷/۲/۱۹ - ۹ مه ۱۹۷۸ - ۱ جمادی‌الثانی ۱۳۹۸

- صبح امروز مراسم بزرگداشتی در قم به مناسبت اربعین شهدای شهرهای یزد، جهرم و اهواز با حضور آیات شریعتمداری، گلپایگانی، نجفی مرعشی و با سخنرانی آقای تهرانی در مسجد اعظم برگزار شد. در پایان ضمن برپایی تظاهرات ۵ نفر به شهادت رسیدند.
- از ساعت ۸/۳۰ الی ۱۰/۳۰، مراسم بزرگداشتی در خرم‌آباد به مناسبت اربعین شهدای شهرهای ایران با سخنرانی آقای هاشم نیازی در مسجد سلطانی برگزار شد. در پایان ضمن برپایی تظاهرات حدود ۱۲ نفر دستگیر شدند.
- صبح امروز تظاهراتی از سوی شماری از دانشجویان دانشکده‌های کرج در محله‌های مختلف این شهرستان برپا شد.
- حدود ۷ نفر از طلاب به جرم تظاهرات و سردادن شعار علیه رژیم در آشتیان - استان مرکزی - دستگیر شدند.
- در ساعت ۱۰، مراسم بزرگداشتی در شیراز به مناسبت اربعین شهدای شهرهای ایران با حضور جمعیتی حدود ۵ هزار نفر در مسجد نو برگزار شد. در پایان ضمن برپایی تظاهرات، حدود ۳۵ نفر دستگیر شدند.
- از ساعت ۱۰ الی ۱۱، مراسم بزرگداشتی در همدان به مناسبت اربعین شهدای برخی از شهرهای ایران با شرکت جمعیتی حدود هزار نفر در مسجد جامع برگزار گردید. در پایان ضمن برپایی تظاهرات، حدود ۱۰ نفر دستگیر شدند.
- از ساعت ۱۰/۳۰ الی ۱۲، مراسم بزرگداشتی در اصفهان به مناسبت اربعین شهدای شهرهای ایران با حضور جمعی حدود ۷۰۰ نفر در مسجد نو بازار برگزار شد. در پایان ضمن برپایی

تظاهرات، عده‌ای دستگیر شدند.

- حسین خزعلی، فرزند آیت‌الله خزعلی در درگیری با مأموران به شهادت رسید.
- به مناسبت فرا رسیدن اربعین شهدای شهرهای ایران، تعدادی از مغازه‌های شهر کازرون تعطیل بود؛ همچنین در پی برپایی تظاهرات در این شهر، ۳ نفر به شهادت رسیدند (ساواک در گزارش دیگری آمار شهدا را ۴ نفر اعلام کرد).
- در ساعت ۱۷، در پی ممانعت رئیس شهربانی از برگزاری مراسمی به مناسبت اربعین شهدای شهرهای ایران در مسجد ملاحیدر اصفهان، تظاهراتی در این شهر برپا شد. تظاهرکنندگان با دخالت مأموران متفرق و حدود ۳۲ نفر دستگیر شدند.
- در ساعت ۱۷/۳۰، تظاهراتی در مشهد در صحن مطهر امام رضا(ع) برپا شد و حدود ۳۲ نفر به دست مأموران دستگیر شدند.
- در ساعت ۲۱، پس از خاتمه نماز جماعت در مسجد حاج رسولی‌های اصفهان، مراسمی با حضور جمعیتی حدود هزار نفر و سخنرانی آقای حسین موسوی‌الخادمی برگزار شد. در پایان ضمن برپایی تظاهرات ۴ نفر به دست مأموران دستگیر شدند.
- در ساعت ۲۱، مراسم بزرگداشتی در شاه‌آباد - استان کرمانشاه - به مناسبت اربعین شهدای شهرهای ایران با حضور جمعیتی حدود هزار نفر در مسجد قمر بنی هاشم برگزار شد. در پایان ضمن برپایی تظاهرات، حدود ۱۳ نفر دستگیر شدند.

چهارشنبه ۱۳۵۷/۲/۲۰ - ۱۰ مه ۱۹۷۸ - ۲ جمادی‌الثانی ۱۳۹۸

- صبح امروز در پی برپایی تظاهرات و درگیری مأموران با تظاهرکنندگان در منزل آیت‌الله شریعتمداری در قم، ستار کشانی، منشی آقای شریعتمداری به شهادت رسید.
- از صبح امروز تا ساعت ۱۶، تظاهرات متعددی در خیابان‌های قم برپا شد. در این تظاهرات شیشه‌های چندین بانک و ساختمان شکسته و به آتش کشیده شد؛ همچنین عده‌ای به شهادت رسیدند و حدود ۱۳۰ نفر دستگیر شدند.

- در پی برپایی تظاهرات در کازرون، یک نفر به شهادت رسید و ۲ نفر مجروح شدند.
- در ساعت ۹، شخصی به نام محمدعلی گل محمدی به جرم شکستن شیشه‌های سینما بیتا واقع در کاشان به دست مأموران دستگیر شد.
- در پی برگزاری مراسم سی‌امین سالگرد استقلال اسرائیل در یکی از تالارهای پرتلند، ایالت اورگان امریکا، تعدادی از دانشجویان عرب و ایرانی شعارهایی علیه رژیم اسرائیل سر دادند و در این میان حدود ۲ نفر از دانشجویان ایرانی و ۲۸ نفر از دانشجویان عرب به دست پلیس دستگیر شدند.
- بنابر گزارش روزنامه کیهان، محمد عینی، یکی از مجروحان دانشگاه تبریز به شهادت رسید.
- در پی درگیری دانشجویان دانشگاه پهلوی شیراز و نیروی گارد دانشگاه، حدود ۳۰ نفر از دانشجویان دستگیر شدند.
- از ساعت ۱۵ الی ۱۹، مراسم بزرگداشتی در خمین - استان مرکزی - به مناسبت اربعین شهدای شهرهای ایران در مسجد جامع برگزار شد. در پایان ضمن برپایی تظاهرات، شیشه‌های چندین شعب بانک، روزنامه رستاخیز و... شکسته شد و حدود ۴ نفر دستگیر شدند.

پنج‌شنبه ۱۳۵۷/۲/۲۱ - ۱۱ مه ۱۹۷۸ - ۳ جمادی‌الثانی ۱۳۹۸

- صبح امروز مراسم بزرگداشتی در تهران به مناسبت اربعین شهدای شهرهای ایران با حضور جمعیتی حدود هزار نفر و سخنرانی آقای شیخ موحد گیلانی (معروف به عبائی) در مسجد جامع برگزار شد. در پایان ضمن برپایی تظاهرات و شکسته شدن تعدادی از شیشه‌های چندین شعب بانک و...، حدود ۱۲۰ نفر دستگیر شدند (ساواک در گزارش دیگری شمار دستگیرشدگان را ۱۷۰، ۱۲۸ و ۱۰۰ نفر نیز اعلام کرده است).
- طبق رأی کمیسیون امنیت اجتماعی قم، آقایان سید صادق روحانی، سید هادی خسروشاهی، احمد کلانتر، عباس ضیغمی و مرتضی پسندیده هر کدام به سه سال اقامت اجباری در شهرستان انارک نائین محکوم شدند.

جمعه ۱۳۵۷/۲/۲۲ - ۱۲ مه ۱۹۷۸ - ۴ جمادی‌الثانی ۱۳۹۸

- صبح امروز در پی برپایی تظاهرات در خیابان ژاله تهران، حدود ۴ نفر دستگیر شدند.
- از ساعت ۹ الی ۱۳/۳۰، مراسم بزرگداشتی در کاشان به مناسبت شهدای قم با حضور جمعیتی حدود ۳ هزار نفر در مسجد گذر بابا ولی برگزار شد. در پایان ضمن برپایی تظاهرات، تعدادی از شیشه‌های مغازه‌ها و بانک‌ها شکسته شد و عده‌ای دستگیر شدند.
- اعلامیه‌ای از سوی سید موسی صدر، رهبر شیعیان لبنان، درباره حوادث اخیر ایران منتشر شد.
- در پی برپایی تظاهرات در کازرون، یکی از درجه‌داران تیپ زرهی این شهر مجروح و اتومبیلش به آتش کشیده شد.
- در ساعت ۲۲، پس از پایان مراسم دعا برای سلامتی آیت‌الله گلپایگانی در مسجد جامع گلپایگان، تظاهراتی با شرکت ۵۰ الی ۱۰۰ نفر برپا گردید. در این تظاهرات شیشه‌های چندین بانک شکسته شد و عده‌ای دستگیر شدند.
- اعلامیه‌ای با امضای حوزه علمیه قم درباره حمله نیروهای نظامی و انتظامی رژیم شاه به منازل مراجع، منتشر گردید.

شنبه ۱۳۵۷/۲/۲۳ - ۱۳ مه ۱۹۷۸ - ۵ جمادی‌الثانی ۱۳۹۸

- در ساعت ۹، سینما دیاموند مشهد از سوی ۶ نفر مورد تهاجم قرار گرفت که ۲ نفر آنها به دست مأموران دستگیر شدند.
- در پی تظاهرات روز ۱۳۵۷/۲/۱۸ در دانشگاه آذربادگان تبریز و شهادت چندین نفر، دانشجویان این دانشگاه با صدور قطعنامه‌ای خواستار عدم حضور گارد در دانشگاه و آزادی مجروحان و دستگیرشدگان شدند.
- در ساعت ۱۲/۳۰، تظاهراتی در مشهد با شرکت جمعیتی حدود ۱۵۰ نفر برپا گردید. در این

تظاهرات شیشه‌های یکی از شعب بانک تهران شکسته و یک نفر به دست مأموران دستگیر شد.

- روزنامه لوموند چاپ فرانسه با انتشار مقاله‌ای تحت عنوان «خشم شدید بازاریها در تهران» به نقش سیاسی بازار پرداخت.

یکشنبه ۱۳۵۷/۲/۲۴ - ۱۴ مه ۱۹۷۸ - ۶ جمادی‌الثانی ۱۳۹۸

- در پی انتشار اعلامیه از سوی تعدادی از روحانیون تبریز در مورد شروع کسب و کار، بازاریان این شهر به اعتصاب خود پایان دادند و مشغول به کار شدند.
- عده‌ای از روحانیون شهرهای آبادان، اهواز و دزفول در تلگرافی به آیات حوزه علمیه قم، پشتیبانی خود را از آنها اعلام کردند.

دوشنبه ۱۳۵۷/۲/۲۵ - ۱۵ مه ۱۳۹۸ - ۷ جمادی‌الثانی ۱۳۹۸

- در ساعت ۱۱/۳۰، حدود ۷ نفر از زنان نقابدار، به جرم برپایی تظاهرات در ساوه دستگیر شدند.

سه‌شنبه ۱۳۵۷/۲/۲۶ - ۱۶ مه ۱۹۷۸ - ۸ جمادی‌الثانی ۱۳۹۸

- ظهر امروز تا ساعت ۱۸/۱۵، حدود ۶۰۰ نفر از دانشجویان دانشگاه اصفهان در سلف سرویس دانشگاه اجتماع کردند و در پایان ضمن درگیری با مأموران، حدود ۲۸ نفر دستگیر شدند.

جمعه ۱۳۵۷/۲/۲۹ - ۱۹ مه ۱۹۷۸ - ۱۱ جمادی‌الثانی ۱۳۹۸

- در ساعت ۲۱/۳۰، تظاهراتی با شرکت جمعی حدود ۳۰۰ نفر در قم برپا گردید.
تظاهرکنندگان شعارهایی در حمایت از امام سر دادند و حدود ۱۲ نفر به دست مأموران

دستگیر شدند.

شنبه ۱۳۵۷/۲/۳۰ - ۲۰ مه ۱۹۷۸ - ۱۲ جمادی‌الثانی ۱۳۹۸

- در ساعت ۲۰/۳۰، تظاهراتی با شرکت جمعی حدود ۵۰ نفر در قم برپا گردید و ۱۹ نفر به دست مأموران دستگیر شدند.

- روزنامه تایمز لندن پس از مصاحبه‌ای خصوصی و مخفیانه به دور از چشم ساواک توسط نماینده این روزنامه در تهران با هفت تن از خانواده‌های شهدا و زندانیان سیاسی، مطلبی با عنوان «سیاست شاه نتوانست به زندانیان سیاسی کمک دهد» منتشر کرد.

یکشنبه ۱۳۵۷/۲/۳۱ - ۲۱ مه ۱۹۷۸ - ۱۳ جمادی‌الثانی ۱۳۹۸

- در ساعت ۱۰/۳۰، مراسمی در قم با حضور جمعیتی حدود ۶ هزار نفر و سخنرانی آقای شریعتمداری در مسجد اعظم برگزار شد. در پایان طی برپایی تظاهرات، حدود ۱۰ الی ۱۶ نفر دستگیر شدند.

روز: نامعلوم

- آیات گلپایگانی و نجفی مرعشی و... با انتشار اعلامیه‌ای به مناسبت اربعین شهدای شهرهای ایران، روز ۱۳۵۷/۲/۲۷ را عزا و تعطیلی عمومی اعلام کردند.

دوشنبه ۱۳۵۷/۳/۱ - ۲۲ مه ۱۹۷۸ - ۱۴ جمادی‌الثانی ۱۳۹۸

- بنابر گزارش روزنامه‌ها، شماری از دانشجویان دانشگاه ملی (شهید بهشتی) و دانشگاه رضائیه (ارومیه) به منظور نشان دادن اعتراض‌های خود، دست به تظاهرات زدند و تعدادی از شیشه‌های این دو دانشگاه را شکستند. این عده در پایان با دخالت مأموران متواری و چندین نفر نیز دستگیر شدند.

- به گزارش روزنامه اطلاعات، ۲۲ نفر در رضائیه (ارومیه) به اتهام شکستن شیشه‌های بانک صادرات میدان مرکز این شهر دستگیر شدند. نیمی از دستگیرشدگان دانشجوی بودند.

- نشریه نیوزویک مقاله‌ای درباره ایران تحت عنوان «شاه سرکوب می‌کند» به چاپ رساند و نوشت که یکی از مشکلات این شیوه تظاهرات که درست هر چهل روز یک بار برپا می‌شود این است که دیگر اصل غافلگیری وجود ندارد.

سه‌شنبه ۱۳۵۷/۳/۲ - ۲۳ مه ۱۹۷۸ - ۱۵ جمادی‌الثانی ۱۳۹۸

- بنابر گزارش ساواک در پایان امروز ۱۶ نفر از اهالی قم دستگیر شدند (در میان سندهای ساواک مشخصات شناسنامه‌ای این افراد بدون ذکر علت دستگیری آمده است).

- بنابر گزارش شهربانی گنبدکاووس، در تعدادی از خیابان‌های این شهر، شعارهایی علیه کد ۶۶ (منظور شاه است) و درود بر خمینی و مرگ بر این حکومت ننگین نوشته شده بود.

- بنابر گزارش ساواک تهران، در ساعت ۱۵/۳۰، شخصی به نام مظفرعلی بادپا در پی درگیری با مأموران کمیته مشترک ضد خرابکاری از ناحیه سر به شدت مجروح شد. به گزارش روزنامه اطلاعات، نام این شخص، سلیمان پیوسته حاجی محله بود و «تلاش پزشکان برای معالجه وی مؤثر واقع نشد و تروریست مجروح شده فوت می‌کند». روزنامه اطلاعات یادآور می‌شود که مأموران انتظامی رژیم با دو نفر مسلح (یک مرد و یک زن) درگیر شده بودند. زن نیز که نامش رفعت معماران بود، در ساعت ۵ صبح روز بعد حین فرار، به دست مأموران به شهادت رسید. هم‌زمان با این وقایع، ۵ نفر از همدستان یادشدگان در تهران و شهرستان کرج شناسایی و دستگیر شدند. ساواک در گزارش‌های خود، از این افراد به عنوان عناصر وابسته به یک گروه خرابکار (مارکسیست اسلامی) یاد کرده است.

- در پی دستگیری و تبعید آیت‌الله پسندیده به انارک نائین به جرم نظارت بر تقسیم شهریه‌های امام خمینی بین طلاب و جمع‌آوری وجوهات شرعی، پرویز ثابتی در نامه‌ای از سازمان اطلاعات و امنیت قم خواست ترتیبی اتخاذ شود تا به مشکلات پسندیده افزوده گردد و هر

گونه تماس وی با عناصر ناراحت، دقیقاً تحت مراقبت قرار گیرد. ثابتی در ادامه نوشت «چنانچه هر کس دیگر از طرف خمینی و با پسندیده مسئول پول خمینی شد تبعید نتیجه اعلام».

- ساواک در گزارشی درباره «فعالیت ایرانیان مقیم خارج از کشور» از شخص معممی که از سوی امام خمینی به پاکستان وارد شده و قصد ترجمه و چاپ رساله امام را به زبان اردو دارد خبر داد و در ادامه نوشت که هزینه آن از سوی امام خمینی پرداخت خواهد شد.
- ساواک سقز - استان کردستان - در گزارشی، از دستگیری یکی از اهالی این شهرستان به اتهام پخش اوراق مضره و نوشتن شعارهای ضد ملی خبر داد.
- اعلامیه‌ای بدون امضا با عنوان «تعطیل سراسری کشور در ۱۵ خرداد» توسط پست داخلی برای برخی اشخاص ارسال گردید.
- بنابر گزارش ساواک شیراز اعلامیه‌ای در مورد پانزدهمین سالگرد فاجعه ۱۵ خرداد سال ۴۲ و تجدید میثاق با امام خمینی در دانشسرای راهنمایی تحصیلی این شهر مشاهده گردید.
- بنابر گزارش ساواک، سه نفر از دانش‌آموزان دزفول - استان خوزستان - به اتهام داشتن اعلامیه به دست مأموران دستگیر شدند.

چهارشنبه ۱۳۵۷/۳/۳ - ۲۴ مه ۱۹۷۸ - ۱۶ جمادی‌الثانی ۱۳۹۸

- اعلامیه‌ای بدون امضا در مورد تعطیل سراسری کشور در ۱۵ خرداد منتشر شد. در این اعلامیه از مردم خواسته شد تا ساعت ۱۷ روز دوشنبه ۱۵ خرداد ۵۷ در منزل خود بنشینند؛ که این سکوت باشکوه سراسر مملکت، گویاترین و کوبنده‌ترین مشیت ملت بر دهان استبداد خواهد بود.

پنج‌شنبه ۱۳۵۷/۳/۴ - ۲۵ مه ۱۹۷۸ - ۱۷ جمادی‌الثانی ۱۳۹۸

- در پی تبعید آیت‌الله مرتضی پسندیده به انارک نائین، آیت‌الله شیخ محمدصادق کرباسچی

تهرانی در منزل امام خمینی جلوس کردند و مسئولیت امور مالی و اخذ وجوهات را عهده‌دار شدند.

- در ساعت ۱۳، اعلامیه‌ای تحت عنوان «پیام به خواهران و برادران دانشجو» در مورد

مصاحبه خبرنگار روزنامه لوموند با امام خمینی در یکی از خیابان‌های اراک توزیع شد.

- بنابر گزارش ساواک تعداد ده نسخه اعلامیه در مورد اهانت به مقدسات ملی و میهنی و

اشاره به وقایع برخی از شهرهای ایران و تجلیل از آیات گلیایگانی، امام خمینی، طالقانی و

شریعتمداری در دانشسرای عالی فنی بابل - استان مازندران - مشاهده گردید.

- بولتن محرمانه رادیو تلویزیون ملی ایران مقاله‌ای از روزنامه جمهوری به موضوع وضع

اسفبار ایران شاهنشاهی، ترجمه و درج کرد.

- یک نفر از طلاب علام دینی به اتهام حمل یک ساک محتوی ۲۴ نوار سخنرانی امام و عده‌ای

دیگر از روحانیون، به دست مأموران انتظامی سمنان دستگیر و تحویل سازمان اطلاعات و

امنیت این استان شد.

- نشریه الثورة، ارگان سازمان آزادیبخش فلسطین، در آخرین شماره خود مقاله‌ای تحلیلی از

ایران به چاپ رساند. در این مقاله با اشاره به حوادث شش‌ماهه در ایران، احتمال پیشرفت

این حوادث به طوری که به سرنگونی رژیم شاه و غرق شدن ایران در دریایی از خون منجر

شود، داده شد.

جمعه ۱۳۵۷/۳/۵ - ۲۶ مه ۱۹۷۸ - ۱۸ جمادی‌الثانی ۱۳۹۸

- پنج نفر در شهر قم دستگیر شدند. علت دستگیری این عده، در میان سندهای ساواک اشاره

نشده است.

- به گزارش روزنامه اومانیته، نمایندگان سازمان‌های مختلف ایرانی شواهدی از

بازداشت‌شدگان و نحوه شکنجه ایشان به دست آوردند که یادآور بازداشت‌های نازی است.

- ۵۴ نفر از روحانیون و وعاظ تهران، با انتشار اعلامیه‌ای به مناسبت سالروز قیام ۱۵ خرداد،

از مردم خواستند تا به منظور نشان دادن خفقان حاکم بر ایران و ضمن ادای حق آن روز به هیچ وجه از خانه‌هایشان خارج نشوند (تاریخ دقیق انتشار این اعلامیه مشخص نیست).

شنبه ۱۳۵۷/۳/۶ - ۲۷ مه ۱۹۷۸ - ۱۹ جمادی‌الثانی ۱۳۹۸

- اعلامیه‌هایی در مورد اعتراض نسبت به کمی حقوق و افزایش هزینه زندگی در بعضی از واحدهای شرکت سهامی تولید و انتقال نیروی برق (توانیر) تهران توزیع شد.

- بنابر گزارش بولتن محرمانه رادیو تلویزیون ملی ایران، روزنامه واشنگتن پست با انتشار مقاله‌ای درباره ایران به شیوه مبارزاتی مردم ایران اشاره کرد و شاه را رودرو با مشکلی دانست که در ۱۵ سال اخیر سابقه نداشته است. در این مقاله حادثه ژانویه (۱۹ دی قم) نخستین عاملی اعلام شد که هر چهل روز یک بار کشور ایران تظاهرات ضد دولتی را به مناسبت حادثه اول برپا می‌کند.

- پس از کشتار روزهای ۱۹ و ۵۷/۲/۲۰ در قم و خروج تانک‌ها، زره‌پوش‌ها و نیروهای انتظامی از شهر، همچنان موج دستگیری‌ها در این شهر ادامه داشت و هشت نفر امروز در این شهر دستگیر شدند.

یکشنبه ۱۳۵۷/۳/۷ - ۲۸ مه ۱۹۷۸ - ۲۰ جمادی‌الثانی ۱۳۹۸

- اعلامیه‌ای با امضای شماری از روحانیون تبریز از جمله محمدعلی قاضی طباطبایی، عبدالحسین غروی، سید محمدعلی انگجی، عبدالحمید باقری بنابی و سید کاظم دینوری مبنی بر تنفر و انزجار از کشتن و مجروح کردن دانشجویان دانشگاه تبریز بر روی دیوار مسجد شعبان این شهر نصب گردید.

- اعلامیه‌ای از سوی «جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر» به مناسبت سالروز ۱۵ خرداد منتشر شد. در این اعلامیه از مردم خواسته شد تا در روز ۱۵ خرداد اعتصاب عمومی کنند و به منظور مقاومت منفی، تا ساعت ۱۷ روز مذکور از منازل خود خارج نشوند.

سه‌شنبه ۱۳۵۷/۳/۹ - ۳۰ مه ۱۹۷۸ - ۲۲ جمادی‌الثانی ۱۳۹۸

- در ساعت یک بامداد، در پی قطع برق شهر گرمسار - استان سمنان - عده‌ای ناشناس شعارهایی در حمایت از امام و علیه مقامات مملکتی در تعدادی از نقاط شهر و بدنه برخی از اتومبیل‌ها نوشتند. مأموران شهربانی نیز به چهار نفر از سرنشینان یک اتومبیل مظنون شدند و اقدام به دستگیری این عده کردند.
- مدیر امن‌العام عراق پس از عزیمت به نجف، با آیت‌الله خوئی، امام خمینی و سید صادق صدر ملاقات و مذاکره کرد. وی در ملاقات با امام اعلام کرد که هر اقدام ایشان به ویژه مصاحبه با خبرنگاران خارجی باید زیر نظر او باشد.
- شماری از روحانیون شهرستان میانه با ارسال نامه‌ای خطاب به آقایان جواد افتخاری و حسینعلی سلیمانی (نمایندگان مردم میانه در مجلس شورای ملی) از آنان خواستند تا در مجلس شورای ملی از روحانیت دفاع نمایند.
- ارسال نامه سرگشاده نویسندگان، خبرنگاران، گزارشگران و مترجمان مطبوعات ایران (۵۶/۱۲/۲۷) خطاب به نخست وزیر و اعتراض نسبت به اعمال شدید سانسور خبرها در این کشور، مقامات را بر آن داشت تا با ارباب، تهدید و جعل تومارهای ساختگی اساس این اقدام را خنثی نمایند اما به دلیل بی‌اثر بودن این کارها به اخراج نویسندگان دست زدند.
- از ساعت ۲۰ الی ۲۲/۳۰، برنامه‌ای تحت عنوان «شکنجه در ایران» با شرکت جمعی حدود ۱۲۰ نفر در محل سالن تئاتر دانشجویان پروتستان شهر ماینس - آلمان غربی - ترتیب یافت. در این مراسم فیلمی از وضع زندگی مردم ایران در مناطق بد آب و هوا، مسافرت شاه به آلمان غربی، خرید اسلحه و تظاهرات به نمایش گذاشته شد.
- در پایان امروز دو نفر از دانش‌آموزان دانشسرای مقدماتی لاهیجان - استان گیلان - به جرم حمل یک قطعه عکس محمدرضا پهلوی که بنابر گزارش ساواک به طرز موهنی بر روی آنها نقاشی شده بود به دست مأموران دستگیر شدند.

- روزنامه هرالد تریبون، مقاله‌ای تحت عنوان «پول نفت خاورمیانه دانشگاه‌های امریکا را به هم می‌ریزد» به چاپ رساند.

چهارشنبه ۱۳۵۷/۳/۱۰ - ۳۱ مه ۱۹۷۸ - ۲۳ جمادی‌الثانی ۱۳۹۸

- امام خمینی به مناسبت فرارسیدن سالگرد قیام خونین ۱۵ خرداد ۴۲ در جمع روحانیون، طلاب و ایرانیان مقیم عراق در مسجد شیخ انصاری نجف سخنانی ایراد کردند (صحیفه امام موضوع این سخنرانی را تکلیف شرعی و قیام بر ضد شاه اعلام می‌کند: بی‌احترامی رژیم به اسلام و روحانیت، دستگیری مردم از ترس فرا رسیدن ۱۵ خرداد، ادعایی بی‌اساس، امریکا مجرم اول - شاه مجرم دوم، زاغه‌نشین‌ها در پایتخت «تمدن بزرگ»، ملی کردن سرپوشی بر غارت ذخایر کشور، ۱۵ خرداد باید زنده بماند، وحدت - تکلیف الهی، انسداد راه آشتی ملت با شاه، نقشه برای نابودی کشاورزی، نمونه‌های بی‌نظیری از جنایت و غارت کشور، ادعای «نجات ایران» توسط شاه، وحدت کلمه در برکناری شاه، لزوم ارتباط بین علما و احزاب تا برقراری حکومت اسلامی).

- بعد از ظهر امروز، تظاهراتی در کرمان از سوی شماری از دانشجویان در داخل دانشسرای فنی برپا گردید. دانشجویان شعارهای درود بر خمینی سردادند و تعدادی از شیشه‌های ساختمان را شکستند و اعلامیه‌هایی در مورد تعطیلی روز ۱۵ خرداد و متن مصاحبه امام با روزنامه لوموند در این دانشسرا توزیع کردند.

- اعلامیه‌ای با امضای «روحانیون موقی حوزه علمیه قم» به مناسبت فرارسیدن سالگرد قیام ۱۵ خرداد ۴۲ منتشر شد. در این اعلامیه مفصل، به تاریخ مبارزات روحانیون به خصوص از زمان مشروطه تا حال، سرگذشت وابستگی رژیم شاه به قدرت‌های غربی و تحلیلی از وقایع اخیر ایران اشاره گردید.

- اعلامیه‌ای از سوی دانشجویان ایرانی مقیم هند وابسته به جبهه ملی در رابطه با ۱۵ خرداد صدور یافت. در این اعلامیه از کلیه احزاب سیاسی، اتحادیه‌های بازرگانی، اساتید،

دانشجویان و روزنامه‌نگاران خواسته شد تا با شرکت در تظاهرات و سخنرانی‌ها به آنان کمک نمایند.

- اعلامیه‌ای از سوی آیت‌الله سید حسن طباطبایی قمی به مناسبت فرا رسیدن سالگرد ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ منتشر شد. ایشان در این اعلامیه، روز ۱۵ خرداد را به منظور تجدید خاطره و آشکار ساختن خشم و نفرت از حکومت خائن، اعتصاب و تعطیلی عمومی اعلام نمود.

- بنابر گزارش ساواک، شخصی به نام ابراهیم آهنگار به جرم توزیع اعلامیه و تشکیل جلسات مذهبی بدون کسب اجازه قبلی از مراجع مسئول به دست مأموران ابهر - استان زنجان - دستگیر شد.

- بنابر گزارش ساواک تعداد زیادی اعلامیه مصاحبه امام خمینی با خبرنگار روزنامه لوموند فرانسوی در اغلب منازل شهرستان زرگران یا زرقان - از توابع شیراز - پخش گردید.

- تظاهراتی در تهران با شرکت جمعیتی حدود هزار نفر از دانشجویان دانشگاه تهران و دانشکده پلی‌تکنیک برپا گردید. در این تظاهرات شیشه‌های دو شعبه بانک، یک سینما و کیوسک نگهبانی دانشکده پلی‌تکنیک شکسته و به آتش کشیده شد.

- طبق رأی کمیسیون امنیت اجتماعی قم، آیت‌الله شیخ محمدصادق کرباسچی تهرانی به اتهام نظارت بر جمع‌آوری وجوهات شرعی امام خمینی به سه سال تبعید محکوم شد.

پنج‌شنبه ۱۳۵۷/۳/۱۱ - ۱ ژوئن ۱۹۷۸ - ۲۴ جمادی الثانی ۱۳۹۸

- در پی دستور پرویز ثابتی، آیت‌الله احمد جنتی به جرم یکسری فعالیت‌ها و تدارکات برای روز ۵۷/۳/۱۵، امروز دستگیر و راهی تهران گردید.

- بنابر گزارش ساواک شیخ محمدحسن کریمی، امام جماعت مسجد جامع بافت - استان کرمان - به اتهام نگهداری اعلامیه و نوارهای سخنرانی روحانیون افراطی به دست مأموران شهربانی این شهر دستگیر شد.

- در ساعت ۲۱، حدود ۲۰۰ نفر از اهالی کاشان ضمن خاموش کردن چراغ‌های مسجد میانچال،

شعارهایی در حمایت از امام و علیه مقامات مملکتی سردادند. این عده با دخالت مأموران متفرق و سه نفر آنها دستگیر شدند.

- در ساعت ۲۱/۳۰، مراسمی در شیراز با حضور جمعیتی حدود ۶ هزار نفر و سخنرانی سیدعبدالحسین دستغیب در مسجد جامع این شهر برگزار شد. این عده پس از پایان سخنرانی و حین خروج از مسجد شعارهایی در حمایت از امام سردادند و تعدادی از شیشه‌های دو شعبه بانک‌های ملی و صادرات را شکستند. دو نفر از تظاهرکنندگان به دست مأموران دستگیر شدند.

جمعه ۱۳۵۷/۳/۱۲ - ۲ ژوئن ۱۹۷۸ - ۲۵ جمادی‌الثانی ۱۳۹۸

- صبح امروز اعلامیه‌ای علیه رژیم در مدرسه خان قم نصب گردید. مأموران شهربانی پس از جمع کردن اعلامیه‌ها، به هفت نفر غیر طلبه مظنون شدند و آنها را دستگیر کردند.
- بنابر گزارش ساواک اعلامیه‌ای از سوی امام خمینی به مناسبت اربعین شهدای ۵۷/۲/۱۹ شهرهای قم و کازرون منتشر شد (صحیفه نور انتشار این اعلامیه را در تاریخ ۵۷/۳/۲۰ اعلام کرده است).
- «اتحاد نیروهای جبهه ملی ایران» اعلامیه‌ای به مناسبت فرارسیدن ۱۵ خرداد منتشر کرد و در آن از مردم خواست تا به منظور ابراز تنفر از رژیم شاه، روز دوشنبه ۵۷/۳/۱۵ در خانه بمانند و به یک مقاومت منفی دست زنند.
- بعد از ظهر امروز، شش نفر از اهالی یزد به اتهام توزیع اعلامیه و سردادن شعار علیه رژیم در مسجد جامع کبیر این شهر به دست مأموران شهربانی دستگیر شدند.
- آیت‌الله محمد صدوقی با انتشار اعلامیه‌ای به مناسبت فرا رسیدن سالگرد ۱۵ خرداد ۴۲، از جوانان خواست تا از تظاهرات علنی علیه رژیم خودداری نمایند. او در این اعلامیه، جوانان را به مقاومت منفی دعوت کرد.
- در پی برگزاری مراسم بزرگداشتی که در تهران به مناسبت شهدای اخیر قم در مسجد

دارالسلام (واقع در خیابان ابوسعید) تشکیل شد، مأموران در اواسط مجلس به مسجد وارد شدند و پیشنماز مسجد را دستگیر کردند. در این مراسم اعلامیه‌ها و تراکت‌های زیادی از جانب مردم توزیع گردید.

شنبه ۱۳/۳/۱۳۵۷ - ۳ ژوئن ۱۹۷۸ - ۲۶ جمادی‌الثانی ۱۳۹۸

- از ساعت ۱۰ الی ۱۵، حدود ۵۰ نفر از دانشجویان ایرانی مقیم انگلستان ضمن پوشاندن صورت‌هایشان در مقابل یکی از شعب بانک ملی و دفتر هواپیمایی ملی ایران اجتماع کردند. این عده ضمن حمل پلاکاردهایی حاوی شعار علیه رژیم، تظاهراتی در رابطه با ۱۵ خرداد ۴۲ به انجام رساندند و اعلامیه‌هایی علیه دولت ایران توزیع نمودند.
- در ساعت ۱۱/۱۵، تظاهراتی در شیراز با شرکت جمعی حدود ۲۰۰ نفر از نوجوانان برپا شد. تظاهرکنندگان ضمن سردادن شعار در حمایت از امام به مأموران حمله نمودند که پنج نفر از آنها دستگیر شدند.
- بنابر گزارش ساواک شیراز، شخصی به نام ناصر حسینیان (فرش فروش) به اتهام نگهداری اعلامیه مضره مربوط به روحانیون افراطی دستگیر شد.
- شهربانی گنبدکاووس در خبری، از کشف اعلامیه‌ای درباره ۱۵ خرداد خبر داد. در این اعلامیه برخلاف دیگر دعوت‌ها، از مردم خواسته شده بود تا در روز دوشنبه ۱۵ خرداد با پوشیدن لباس سفید به خیابان‌ها بیایند و همدردی خود را ابراز نمایند.
- بنابر گزارش ساواک عصر امروز هفت نفر از افراطیون مذهبی به جرم فعالیت‌های اخلاک‌گرانه و توزیع اعلامیه مضره در شهرهای اهواز و آبادان دستگیر شدند.
- از ساعت ۱۹/۳۰ الی ۲۴ (به وقت محلی)، مراسمی در ایالات متحده امریکا با عنوان «یادبود شهدای ۱۵ خرداد» با شرکت ۳۰ نفر از افراد وابسته به گروه جبهه ملی و حدود ۱۰ نفر از اتباع خارجی در یانگزتاون - ایالت اوهایو برپا گردید.

یکشنبه ۱۳۵۷/۳/۱۴ - ۴ ژوئن ۱۹۷۸ - ۲۷ جمادی الثانی ۱۳۹۸

- در ساعت ۳ بامداد، دانشجویی به نام حبیب‌الله دهقانی به اتهام نوشتن شعار علیه رژیم و همراه داشتن اعلامیه به دست مأموران شهربانی یزد دستگیر شد.
- بنابر گزارش ساواک، محی‌الدین فاضل هرندی به اتهام تحریک مردم و ایجاد تظاهرات در مورد برگزاری مراسم یادبود ۱۵ خرداد، به دست مأموران دستگیر و امروز به مرکز منتقل گردید.
- رادیو صدای ملی در گزارشی اعلام کرد: «در ماه‌های اخیر صدها دانشجو به بهانه‌های من‌درآوردی و پرونده‌های جعلی ساخته و پرداخته سازمان امنیت از دانشگاه‌ها و مدارس عالی سراسر کشور اخراج و تعداد زیادی دستگیر و روانه سربازخانه‌ها و یا زندان‌ها شده‌اند.» در ادامه این گزارش، دستیابی به استقلال واقعی دانشگاه‌ها، محترم شمردن حریم امنیت دانشگاه‌ها، گسترش مراکز آموزشی به جای ریختن درآمدهای کشور به چاه نظامی‌گری و ساختن زندان‌ها و پادگان‌های نظامی و... به عنوان خواست‌های دانشجویان و دانشگاهیان میهن‌پرست اعلام گردید.
- جعفر جعفری، دانشجوی دانشگاه تربیت معلم تهران به جرم چندین انفجار در دانشگاه، دستگیر شد.
- سه نفر از اهالی سروستان به جرم سرقت یک دستگاه پلی‌کپی از دبیرستان (روز ۵/۳/۵۷) به دست مأموران دستگیر شدند.
- آقایان جواد طالعی و پرویز آذری به جرم امضا کردن نامه سرگشاده نویسندگان خطاب به نخست‌وزیر، (در تاریخ ۲۷ اسفند سال ۵۶) در اعتراض به اعمال سانسور شدید اخبار در ایران، از کار برکنار شدند.
- به گزارش ساواک، تعدادی نوار سخنرانی امام خمینی با موضوع ۱۵ خرداد که مربوط به سخنرانی ایشان در روز دهم خرداد در شهر نجف بود، در قم توزیع گردید. امام در این سخنرانی ضمن حمله به حکومت ایران، مردم را به بستن مغازه‌ها و تحصن در منازلشان

تشویق نموده است.

- در ساعت ۲۰، تظاهراتی در بهشهر - استان مازندران - با شرکت جمعی حدود ۵۰ نفر از جوانان برپا شد. تظاهرکنندگان ضمن سردادن شعارهای «لا اله الا الله» و «درود بر خمینی» تعدادی از شیشه‌های یکی از شعب بانک ملی، سینما کاپری و یک باب مغازه مشروب‌فروشی را شکستند و در نهایت با دخالت مأموران متفرق و ۱۶ نفر دستگیر شدند.

- در ساعت ۲۱/۳۰، عده‌ای از اهالی شهرستان نجف‌آباد - استان اصفهان - ضمن خروج از مسجد جامع این شهر تظاهراتی برپا کردند. تظاهرکنندگان شیشه‌های بانک‌های صادرات، ملی، تهران و بازرگانی را شکستند. در این تظاهرات دو نفر مجروح شدند و یک نفر به شهادت رسید.

- در ساعت ۲۱/۳۰، شخصی به نام حبیب‌الله انصاریان، آموزگار یکی از روستاهای شهر قزوین، به جرم توزیع اعلامیه و تحریک مردم به دست مأموران شهربانی قزوین دستگیر شد.

- در پایان امروز، سه نفر از اهالی فیروزآباد شیراز به جرم توزیع اعلامیه مصاحبه امام با روزنامه لوموند، دستگیر شدند.

- در ساعت ۲۲، حدود ۲۰ نفر از جوانان جهرم ضمن پرتاب سنگ به سمت کیوسک اطلاعات و اتاق‌های حزب رستاخیز، تعدادی از شیشه‌های آن را شکستند و بلافاصله متفرق گشتند.

- در ساعت ۲۴، آقایان مجتبی احمدی و قاسم حسینی، به جرم شکستن شیشه‌های یکی از شعب بانک صادرات تهران به دست مأموران دستگیر شدند.

دوشنبه ۱۳۵۷/۳/۱۵ - ۵ ژوئن ۱۹۷۸ - ۲۸ جمادی‌الثانی ۱۳۹۸

- در ساعت ۲۰، شیخ عباس ایزدی به مناسبت سالروز واقعه ۱۵ خرداد سال ۴۲، از برگزاری نماز جماعت در حسینیه اعظم شهرستان نجف‌آباد خودداری کرد. در خاتمه این مراسم جمعیتی حدود ۶۰۰ نفر اقدام به برپایی تظاهرات نمودند. در این تظاهرات شماری مجروح و

شهید شدند.

- از ساعت ۹/۳۰ الی ۱۴/۳۰، تظاهراتی در سانفرانسیسکو به مناسبت پانزدهمین سالگرد وقایع ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ با شرکت جمعیتی حدود هزار نفر از دانشجویان ایرانی وابسته به گروه‌های مختلف در مقابل ساختمان فدرال و سرکنسولگری شاهنشاهی ایران برپا شد. تظاهرکنندگان ضمن توزیع اعلامیه و حمل پلاکاردهایی تحت عنوان «درود بر شهدای پانزده خرداد» و «درود بر خمینی»، شعارهایی علیه رژیم ایران سردادند (خبرگزاری رویتر شمار تظاهرکنندگان را ۳ هزار نفر اعلام کرد).

- از ساعت ۹/۴۵ الی ۱۱، تظاهراتی در دهلی‌نو با شرکت جمعی حدود ۱۵۰ نفر از دانشجویان در مقابل سفارت شاهنشاهی برپا گردید. تظاهرکنندگان ملبس به لباس سفید و ماسک سیاه بودند. این عده ضمن حمل عکس‌هایی از امام و آقایان شریعتمداری، مصدق، طالقانی و منتظری و حمل پلاکاردهایی با مضمون «درود به شهدای قم و تبریز» خواسته‌های خود را مبنی بر بازگشت امام به وطن، الغای فوری حکومت شاهنشاهی، آزادی تمام زندانیان سیاسی از جمله طالقانی، منتظری و... اعلام کردند و در پایان اعلامیه‌ای به زبان‌های اردو و انگلیسی در میان مردم توزیع نمودند.

- بنابر گزارش ساواک در ساعت ۱۰، سی نفر از اهالی شیراز قصد داشتند به یک مغازه میوه فروشی که از صبح باز بوده است حمله کنند اما با دخالت مأموران متفرق و دو نفر دستگیر شدند.

- ساواک در گزارشی از وضعیت امروز تهران، از اقدامات عده‌ای که مبادرت به پرتاب نارنجک دست‌ساز کرده‌اند، خبر داد. در ساعت ۱۱، یک عدد نارنجک به سمت تابلوی یکی از شعب بانک صادرات واقع در چهار راه سیروس پرتاب شد اما منفجر نگردید. در ساعت ۱۱/۳۰، نارنجکی در خیابان بوذرجمهری به سمت مأموران پرتاب شد که این نارنجک نیز منفجر نشد. در ساعت ۱۲/۲۰، بر اثر انفجار نارنجکی در زیر یک دستگاه اتوبوس در خیابان ناصرخسرو، تعدادی از شیشه‌های مغازه‌های اطراف شکسته شد و حدود ۴ هزار ریال به

اتوبوس خسارت وارد آمد. در پی این انفجار دو نفر موتور سوار عامل پرتاب نارنجک دستگیر شدند.

- ظهر امروز شماری از دانشجویان دانشکده رازی **سنندج** در داخل سلف سرویس دانشکده به برپایی تظاهرات و شکستن تعدادی از شیشه‌ها اقدام نمودند. این عده حین فرار از دست مأموران، تعدادی از شیشه‌های ساختمان اداری، بانک عمران و... را شکستند و در نهایت ۱۹ نفر آنها به دست گروه ضربت شهربانی دستگیر شدند.

- بنابر گزارش ساواک **تبریز**، دانش‌آموزی به نام حمید حسن‌زاده بیرق (یکی از دانش‌آموزان دبیرستان ثقه‌الاسلام تبریز) به اتهام توزیع اعلامیه بازداشت شد.

- بنابر گزارش ساواک شخصی به نام اسماعیل تاجیک به جرم پخش اعلامیه به دست مأموران ژاندارمری شهرستان **ورامین** دستگیر شد.

- در ساعت ۱۳/۳۰، حدود ده نفر که در مقابل بازار کفاش‌ها در **تهران** فریاد می‌زدند مغازه‌ها را ببندید، به دست مأموران دستگیر شدند.

- در ساعت ۱۸/۳۰، شماری از مردم **گرگان** قصد داشتند در نزدیکی میدان عباسعلی شهر تظاهراتی برپا نمایند. این عده پس از آنکه با حضور مأموران متفرق شدند، مجدداً در ساعت ۱۹/۳۰ در مقابل مسجد جامع شهر تجمع کردند. اجتماع‌کنندگان با دخالت مأموران متفرق و در حین فرار پنج نفر از آنها دستگیر شدند. در این تظاهرات شیشه‌های یک دستگاه اتومبیل پلیس شکسته شد.

- روزنامه پیغام امروز در خبری، وضع سراسر کشور را آرام گزارش داد و اعلام کرد که «مردم همچنان که انتظار می‌رفت بی‌اعتنا به شایعه‌پردازی‌ها چون هر بامداد و حتی زودتر از همیشه کار و زندگی منظم روزانه تلاش سازندگی را پشت سر گذاشتند».

- در ساعت ۲۱/۳۰، حدود ۲۵۰ نفر از اهالی شهرستان **نجف‌آباد** - استان اصفهان - ضمن خروج از مسجد اعظم این شهرستان و سردادن شعار علیه رژیم، اقدام به برپایی تظاهرات کردند. تظاهرکنندگان با تیراندازی هوایی و گاز اشک‌آور مأموران متفرق گشتند. در این

تظاهرات دو نفر مجروح شدند و یک نفر به شهادت رسید.

- به گزارش برخی از خبرگزاری‌های خارجی، اعتصاب عمومی که گروه‌های مخالف دولت خواستار آن شده بودند ظاهراً تا حد زیادی ناموفق بوده است.

سه‌شنبه ۱۳۵۷/۳/۱۶ - ۶ ژوئن ۱۹۷۸ - ۲۹ جمادی‌الثانی ۱۳۹۸

- در ساعت ۱۱/۵۰، در پی تظاهرات شماری از دانشجویان و سردادن شعار علیه رژیم در باغ‌های زرین‌شهر اصفهان، حدود ۷ نفر دستگیر شدند.

- بنابر گزارش ساواک، شیخ علی‌اصغر معصومی - یکی از روحانیون شهرستان گرگان - به جرم ایراد مطالبی علیه رژیم، به یک سال اقامت اجباری در سمیرم محکوم گردید.

- در پی تظاهرات روز گذشته در گرگان، ساواک تنها به پنج نفر از افراد دستگیر شده اشاره کرد؛ اما رئیس شهربانی این شهرستان در تلگرافی که امروز به رئیس شهربانی ساری ارسال کرد نوشت: «از ۴۳ نفر دستگیر شده، ۱۸ نفر به ساواک معرفی و ۱۷ نفر پس از سوءظن مرخص و ۸ نفر به دادسرای عمومی معرفی شد.»

- بنابر گزارش ساواک یکی از دانش‌آموزان رشت به جرم توزیع و دانش‌آموز دیگری به جرم حمل اعلامیه دستگیر شدند.

- در ساعت ۱۳/۳۰، کریستین میشل، نماینده کمیته بین‌المللی صلیب سرخ پس از ورود به همدان، از تمام قسمت‌های ندامتگاه همدان بازدید و با دو نفر از زندانیان ضد امنیتی صحبت کرد. زندانیان در این گفتگو درباره زندانی بودن با قاچاقچیان هروئین و انتقال آنها به زندان عادی به خاطر بازدید نماینده صلیب سرخ، بی‌کیفیتی غذا، شکنجه‌ها، وضع نامتناسب حمام و دستشویی و... صحبت کردند. خبرنامه اتحاد نیروهای جبهه ملی در دوازدهمین شماره خود با اشاره به اقدام صلیب سرخ که از زندان‌های سیاسی ایران دیدن کرد، اعلام نمود که رژیم مانند گذشته از حيله کثیفی استفاده کرد و به جابه‌جا نمودن زندانیان سیاسی به میان زندانیان عادی دست زد.

- بنابر گزارش ساواک یزد، چهار نفر از اهالی این شهر به اتهام توزیع اعلامیه علیه رژیم به دست مأموران شهربانی دستگیر شدند. همچنین جوان ۱۷ ساله‌ای به جرم خواندن اعلامیه‌ای دستگیر و به کلانتری ۱ این شهر اعزام شد.

- «خبرنامه اتحاد نیروهای جبهه ملی» در دوازدهمین شماره خود از حمله مأموران ساواک به خانه حجت‌الاسلام آقای شیخ علی‌اکبر ادب و بازداشت این روحانی حق‌طلب و غارت بسیاری از کتاب‌های ایشان خبر داد.

چهارشنبه ۱۳۵۷/۳/۱۷ - ۷ ژوئن ۱۹۷۸ - ۱ رجب ۱۳۹۸

- چهار نفر از اهالی رضائیه - استان آذربایجان غربی - به اتهام تهیه و توزیع اعلامیه به دست مأموران دستگیر شدند.

- اعلامیه‌ای تحت عنوان «خواهران و برادران کارگر» با موضوع اعتراض نسبت به کمی حقوق کارگران توسط پست به دفتر وزارت کار و امور اجتماعی ارسال گردید.

پنج‌شنبه ۱۳۵۷/۳/۱۸ - ۸ ژوئن ۱۹۷۸ - ۲ رجب ۱۳۹۸

- بنابر گزارش ساواک، فاطمه عرب‌زاده (۱۶ ساله محصل علوم دینی و ساکن قم) به جرم همراه داشتن اعلامیه و نوار سخنرانی امام خمینی به دست مأموران انتظامی راه‌آهن قم دستگیر شد.

- ساواک در گزارشی از دستگیری دو نفر نوار فروش (محمد مهدی فقیه سبزواری و حسین رانی زنجان) خبر داد که در قم مبادرت به تهیه و تکتیر نوارهای حاوی مطالب خلاف مصالح مملکتی نموده‌اند.

- تلویزیون آلمان برنامه‌ای در پانزده دقیقه با نام «مومنت» درباره ایران پخش کرد. نماینده خبرگزاری پارس از این برنامه به عنوان گزارش منفی درباره رژیم شاه یاد کرد. در این برنامه به اخذ تمامی تصمیمات توسط شاه، بودجه ارتش که نصف درآمد نفت را به خود

اختصاص داده، رکود اقتصاد ایران و فقدان متخصص و امکانات، دستگاه مخوف ساواک و پنجاه هزار جاسوس آن و شکنجه زندانیان سیاسی اشاره شد. و در پایان گفت: «روحانیون اسلامی همیشه دشمن سلسله پهلوی بوده‌اند. آنها هنوز هم نتوانسته‌اند جدایی مذهب و سیاست و سلب قدرت از خود را بپذیرند.»

- به گزارش روزنامه خراسان، سه نفر از اعضای هیأت مدیره شرکت تعاونی مسکن وزارت راه به جرم کلاهبرداری از کارمندان دستگیر شدند.

- بنابر گزارش ساواک تهران شخصی به نام فیض‌الله حسنخانی به جرم توزیع کارت‌های حاوی مطالب مضره دستگیر شد.

جمعه ۱۳۵۷/۳/۱۹ - ۹ ژوئن ۱۹۷۸ - ۳ رجب ۱۳۹۸

- بنابر گزارش کمیته مشترک ضد خرابکاری، در ساعت ۱۲ تظاهراتی در میدان ۲۴ اسفند (میدان انقلاب) تهران با شرکت شماری از دانشجویان برپا گردید. ۲ نفر از دانشجویان (آقایان جاسم هردان و احمد نوری) به دست مأموران دستگیر شدند.

- بنابر گزارش ساواک تهران آقایان سیف‌الله بادپا به جرم توزیع اعلامیه، جواد کتابچی و اصغر پورنعمتیان به علت مظنون بودن به توزیع اعلامیه و عبدالله کیا و علی فیض‌بخش به دلیل مظنون بودن به فعالیت سیاسی دستگیر شدند.

- در پی درگذشت عزیز یوسفی (وی از اعضای حزب توده و رابط این حزب با حزب دموکرات کردستان بود که در تاریخ ۵۷/۳/۱۵ در تهران درگذشت) شماری از ساکنان مهاباد ضمن تجمع در مزار نامبرده اقدام به برپایی تظاهرات و سردادن شعار علیه رژیم نمودند. نشریه نوید، ارگان حزب توده در این باره گفت که در این تظاهرات گسترده و آکنده از خشم و کین، ده‌ها نفر دستگیر شدند.

- در ساعت ۲۰، تظاهراتی در بخش بابلسر - از توابع بابل - با شرکت حدود ۳۰ نفر از دانش‌آموزان مدرسه پهلوی برپا گردید. تظاهرکنندگان ضمن سردادن شعار علیه رژیم با

مشاهده مأموران متواری شدند.

شنبه ۱۳۵۷/۳/۲۰ - ۱۰ ژوئن ۱۹۷۸ - ۴ رجب ۱۳۹۸

- جامعه روحانیت اصفهان، اعلامیه‌ای درباره پیام امام خطاب به مردم منتشر کرد.
- امام خمینی پیامی به مناسبت فرارسیدن اربعین شهدای قم (وقایع روزهای ۱۹ و ۲۰/۲/۱۳۵۷) خطاب به مردم ایران ارسال نمودند. ایشان در این پیام به تغییر مهره‌هایی که همچنان از همین قماش هستند، اشاره کردند و این اقدامات را تلاش و فریب‌های تازه رژیم اعلام نمودند.
- اعلامیه‌ای از سوی «شاخه پیشرو برای اتحاد نهضت ملی ایران» منتشر گردید. در این اعلامیه تغییر رئیس سازمان امنیت با مهره‌هایی در حزب غیر قانونی رستاخیز را از عوامفریبی رژیم دانست و اعلام کرد که این‌گونه اصلاحات ظاهری در جهت منافع خود و به منظور پوشاندن ضعف‌های رژیم است نه حفظ منافع مردم.
- بنابر گزارش ساواک دو نفر طلبه (آقایان عبدالعباس حیاتی و جواد دست‌پاک) به جرم حمل اعلامیه امام و سایر روحانیون، تعدادی نوار سخنرانی و کتب و نشریات مضره به دست مأموران پلیس راه‌آهن قم دستگیر شدند.

یکشنبه ۱۳۵۷/۳/۲۱ - ۱۱ ژوئن ۱۹۷۸ - ۵ رجب ۱۳۹۸

- چهار نفر از روحانیون مشهد، آقایان سید عبدالکریم هاشمی‌نژاد، شیخ عباس واعظ طبسی، شیخ محمدرضا محامی و سید حسین موسوی جهان‌آبادی به اتهام فعالیت جهت تهیه و توزیع اعلامیه به مناسبت اربعین شهدای شهرهای قم و کازرون به دست مأموران سازمان اطلاعات و امنیت خراسان دستگیر شدند.

دوشنبه ۱۳۵۷/۳/۲۲ - ۱۲ ژوئن ۱۹۷۸ - ۶ رجب ۱۳۹۸

- در ساعت ۳۰ دقیقه بامداد، مأموران کلانتری بسطام - از توابع شاهرود - دو نفر (آقایان محمدباقر مهدی خسروی و عباسعلی عبدالملکی) را به جرم حمل اعلامیه، عکس امام خمینی و نوار حاوی مطالب مضره دستگیر کردند.

- رئیس ساواک خراسان در نامه‌ای به تهران، به دستور تیمسار ریاست ساواک، ناصر مقدم، مبنی بر آزادی چهار نفر از روحانیان مشهد که در تاریخ ۲۱ خرداد ۵۷ به دست ساواک و به اتهام فعالیت به نفع امام خمینی دستگیر شده بودند، اشاره کرد.

- بنابر گزارش ساواک، اخیراً کتابی با عنوان «شهیدی دیگر از روحانیت» توسط روحانیون مبارز ایرانی خارج از کشور - نجف اشرف - چاپ و توزیع گردیده است. این کتاب در بر دارنده واکنش‌های ایرانیان خارج از کشور پس از شهادت آیت‌الله سید مصطفی خمینی شامل اعلامیه‌ها، سخنرانی‌ها، تلگراف‌های تسلیت به امام خمینی، رویدادها و... بود و به حجت‌الاسلام شهید شیخ نصرت‌الله انصاری قزوینی تقدیم شد که در سال ۱۳۵۵ زیر شکنجه مأموران شاه به شهادت رسیده بود.

چهارشنبه ۱۳۵۷/۳/۲۴ - ۱۴ ژوئن ۱۹۷۸ - ۸ رجب ۱۳۹۸

- دو نفر از جوانان شهرستان گرگان به جرم توزیع اعلامیه دستگیر شدند.

- در ساعت ۱۱/۵۰، تظاهراتی در بابلسر با شرکت جمعی حدود ۸۰ نفر از مقابل مسجد جامع این شهر برپا شد. تظاهرکنندگان ضمن سردادن شعارهای «الله اکبر، درود بر خمینی، مرگ بر شاه خائن، مردم ما را یاری کنید» با مشاهده مأموران متواری و در نهایت ۲۵ نفر دستگیر شدند (ساواک در گزارش دیگری آمار دستگیرشدگان را ۱۲ نفر اعلام کرده است).

در این تظاهرات یکی از دانشجویان به نام ایوب معادی به شهادت رسید. علت شهادت این دانشجو ضربه به سر و خونریزی مغزی تشخیص داده شد، اما شهربانی اعلام کرد که این شخص بر اثر حمله قلبی فوت شده است.

- کمیسیون امنیت اجتماعی شهرستان اهواز، آقای شیخ هادی غفاری را به جرم اخلال در نظم عمومی و تحریک مردم به شورش و بلوا به دو سال اقامت اجباری در مریوان - استان کردستان - محکوم کرد. این حکم غیابی صادر شد.

پنج‌شنبه ۱۳۵۷/۳/۲۵ - ۱۵ ژوئن ۱۹۷۸ - ۹ رجب ۱۳۹۸

- در ساعت ۱۲، علیرضا عظیمی به اتهام تکثیر اعلامیه آیات قم و اعلامیه‌ای با عنوان «اصناف اصفهان» به دست مأموران شهربانی اصفهان دستگیر شد.

- شخصی به نام حسین قدوسی به جرم نگهداری اعلامیه و نوار سخنرانی امام خمینی به دست مأموران شهربانی اصفهان دستگیر شد.

- بنابر گزارش ساواک، آقایان شاه بهرام بلیوانی و محمد تقدیریان به اتهام تکثیر اعلامیه آیات قم به دست مأموران شهربانی یزد دستگیر شدند.

- سازمان اطلاعات و امنیت کرمان در نامه‌ای به مدیریت کل اداره سوم، از دستگیری سه نفر از اهالی این شهر به نام‌های محمدرضا اسمعیلی‌راد، علی شهاب‌الدینی پاریزی و احمد انصاری به جرم ایراد مطالب ضد میهنی و نوشتن جملات اهانت‌آمیز علیه مقامات مملکت بر روی دیوار خارجی مسجد خبر داد.

- رئیس ساواک آذربایجان غربی در نامه‌ای به مدیریت کل اداره سوم با اشاره به دستگیری آموزگار ساکن مهاباد به نام حوصت دباغی به اتهام اقدام علیه امنیت کشور، آمار زندانیان سیاسی منطقه را ۸۷ نفر اعلام کرد.

- در ساعت ۲۱، شخصی به نام کریم خموده - کتابدار مسجد اعظم شهر رضائیه - به جرم تشویق و تحریک مردم به تعطیل کردن مغازه‌هایشان دستگیر شد.

جمعه ۱۳۵۷/۳/۲۶ - ۱۶ ژوئن ۱۹۷۸ - ۱۰ رجب ۱۳۹۸

- بنابر گزارش ساواک، یکی از دانش‌آموزان شهرستان سلماس (شاهپور) به نام اصغر

مهرابی به اتهام همراه داشتن اعلامیه به دست مأموران دستگیر شد.

- در ساعت ۱۶، مراسمی در آبادان - استان خوزستان - با شرکت جمعی در حدود ۲۰۰ نفر و سخنرانی آقای کریمی در مسجد همایونشهر برپا گردید. در این مراسم از مردم خواسته شد تا طبق اعلامیه آیات قم، روز ۲۷ خرداد از منزل بیرون نیایند و مغازه‌های خود را تعطیل کنند. در پایان این مراسم، دانش‌آموزی به نام احمد صادقی به اتهام توزیع اعلامیه دستگیر شد.

- شماری از علمای کرمانشاه با انتشار اعلامیه‌ای به مناسبت چهارمین اربعین حوادث اسفناک قم و سایر شهرستان‌ها، روز شنبه ۵۷/۳/۲۷ را به عنوان اعتراض، عزای عمومی اعلام کردند و از مردم خواستند تا در این روز مغازه‌های خود را تعطیل کرده و از منزل خارج نشوند. - بعد از ظهر امروز اعلامیه‌ای در مورد تعطیلی و عزای عمومی روز ۲۷ خرداد به دستور مراجع عظام، در مسجد و میدان گندم رضائیه - استان آذربایجان غربی - توزیع گردید. همچنین مأموران شخصی به نام یونس خمواوه را به جرم تحریک بازاریان نسبت به تعطیلی مغازه‌هایشان در روز ۲۷ خرداد دستگیر کردند.

- بنابر گزارش شهربانی سنقر - استان کرمانشاه - شخصی به نام اسماعیل اعتمادی به اتهام توزیع اعلامیه در تعدادی از مساجد این شهرستان دستگیر شد. همچنین شش نفر از اهالی این شهرستان به جرم تحریک کسبه نسبت به تعطیلی مغازه‌هایشان به دست مأموران دستگیر شدند.

شنبه ۱۳۵۷/۳/۲۷ - ۱۷ ژوئن ۱۹۷۸ - ۱۱ رجب ۱۳۹۸

- در پی رأی کمیسیون امنیت اجتماعی نسبت به تبعید آیت‌الله شیخ محمدصادق کرباسچی تهرانی (۵۷/۳/۱۰)، پرویز ثابتی امروز به ساواک قم یادآور شد تا چنانچه آیت‌الله کرباسچی از تقسیم شهریه و جمع‌آوری وجوهات دست بردارد، این حکم اجرا نشود اما آقای کرباسچی به این پیشنهاد نظر مساعدی نشان نداد و در نهایت به انارک تبعید گشت.

- حدود ۶۰ درصد از مغازه‌های شهر سنقر - استان کرمانشاه - تعطیل بودند. همچنین دو نفر از اهالی این شهر به اتهام تحریک مردم و بستن مغازه‌ها به دست مأموران شهربانی دستگیر شدند.

دوشنبه ۱۳۵۷/۳/۲۹ - ۱۹ ژوئن ۱۹۷۸ - ۱۳ رجب ۱۳۹۸

- از ساعت ۱۶ الی ۱۹/۴۵ مراسم بزرگداشتی در مشهد به مناسبت سالگرد درگذشت دکتر شریعتی با شرکت جمعی حدود ۶۰۰ نفر و سخنرانی آقایان حبیب‌الله پایدار، قدس و روحانی، در منزل آقای محمدتقی شریعتی برگزار شد. پس از پایان مراسم، عده‌ای حدود ۲۰ نفر در خیابان علم این شهر اقدام به سردادن شعار علیه رژیم نمودند که ۶ نفر آنها دستگیر شدند. هم‌زمان با این مراسم، مجلسی نیز با حضور شماری از دانشجویان دختر برپا گردید که در پایان این مراسم نیز، دو نفر از دانشجویان دختر به جرم سردادن شعار دستگیر گردیدند.

- بنابر گزارش ساواک سه نفر از دانش‌آموزان شهرستان **جهرم** - استان فارس - به اتهام توزیع اعلامیه دستگیر شدند.

- «نشریه رویدادهای انقلاب اسلامی در استان کرمان» در گزارشی از دستگیری یکی از جوانان شهر **گرگان** و آتش گرفتن بانک فرهنگیان واقع در میدان مشتاقیه این شهر خبر داد.

- به گزارش روزنامه رستاخیز، چهار نفر از دانشجویان دانشگاه **اصفهان** پس از محاکمه در دادگاه، هر یک به چهار ماه زندان محکوم شدند. دادگاه شش نفر دیگر از دانشجویان را از اتهامات وارده مبرا دانست. به گزارش همین روزنامه، محاکمه ۱۰ نفر از دانشجویان دانشگاه اصفهان به اتهام تخریب و سر دادن شعارهای ضد میهنی در شعبه اول دادگاه جنایی استان اصفهان آغاز شد.

سه‌شنبه ۱۳۵۷/۳/۳۰ - ۲۰ ژوئن ۱۹۷۸ - ۱۴ رجب ۱۳۹۸

- در ساعت ۱۲/۵۰، شماری از اهالی **اصفهان** در خیابان احمدآباد شعارهایی علیه رژیم و در

حمایت از دکتر شریعتی سردادند که در پایان با دخالت مأموران متفرق و دو نفر دستگیر شدند.

چهارشنبه ۱۳۵۷/۳/۳۱ - ۲۱ ژوئن ۱۹۷۸ - ۱۵ رجب ۱۳۹۸

- عصر امروز، عده‌ای از مادران و خواهران زندانیان سیاسی اصفهان در اعتراض به نحوه رفتار با فرزندان‌شان، تظاهراتی برپا کردند. این عده با دخالت مأموران متفرق و چندین نفر نیز دستگیر شدند.

نامه‌ای تاریخی و منتشر نشده از آیت‌الله مصباح یزدی

حضرت امام خمینی(س) در نخستین پیامی که از نجف اشرف (تبعیدگاه ثانوی خود) برای حوزه‌های علمی فرستادند، خطاب به عالمان دینی و دانشمندان روحانی یادآور شدند:

.... شما در نظر آنها مجرم هستید... جرم شما دانش شماست...^۱

این نکته‌ای که در پیام امام آمده، حقیقتی است که در طول تاریخ بارها تکرار شده و به اثبات رسیده است، مردان دانشمند، به جرم دانش و فضل خویش به قربانگاه رفته‌اند. ما چندان راه دور نمی‌رویم و از گالیه و سقراط سخن به میان نمی‌آوریم که از مجال این فصلنامه بیرون است، در همین سده واپسین مردانی را می‌بینیم که به جرم دانش و فضیلت، به شهادت رسیدند. شهید شیخ فضل‌الله نوری سر به دار شد چون نکته‌هایی را دریافته و برتافته بود که دیگران آن را برنمی‌تافتند و از نظر استعمار و عوامل آن دانستن آن نکته‌ها جرم محسوب

۱. صحیفه امام، ج ۲، ص ۱۲۹.

می‌شد. استاد مطهری به این جرم شربت شهادت نوشید که مطالب و مسائلی را دریافته و فهمیده بود که از دید بیگانگان و بیگانه‌پرستان گناه نابخشودنی به شمار می‌آمد، از این‌رو، در دوران زندگی پر افتخار خویش همیشه مورد هجوم و هتاک قرار داشت و جوسازی‌ها و شایعه‌پراکنی‌ها بر ضد او همواره ادامه داشت تا آنجا که در نامه خود به امام چنین درد دل می‌کند:

... گروه‌های چهارگانه فوق^۱ با من به حساب اینکه تا اندازه‌ای اهل فکر و نظر و بیان و قلم هستم به شدت مبارزه می‌کنند، شایعه برایم می‌سازند، جعل و افترا می‌بندند، به‌طوری که خود را مصداق آن شعر فارسی می‌بینم که محقق اعظم، خواجه نصیرالدین طوسی در آخر شرح اشارات به عنوان زبان حال خود آورده است:

به گرداگرد خود چندان که بینم بلا انگشتی و من نکینم...^۲

امروز نیز آیت‌الله مصباح به جرم اینکه خطوط انحرافی، اندیشه‌های التقاطی و مکاتب وارداتی را به درستی می‌شناسد و افشا می‌کند، مورد هجوم همه‌جانبه قرار دارد. آیت‌الله مصباح از دید آنها مجرم است! جرم او دانش او می‌باشد. در جامعه‌ای که دانشمندان متعهدی همانند مطهری و مصباح حضور داشته باشند، شریعتی‌ها، سروش‌ها، حجتیه‌ای‌ها، مشارکتی‌ها، پیروان تز اسلام منهای روحانیت، اسلام سرمایه‌داری، اسلام تحجرگرایی، اسلام تسامح و تساهل، اسلام عمامه به‌سرهای بی‌سواد هرجایی و در یک کلام اسلام امریکایی، نمی‌تواند پیشرفت کند و نسل جوان را فریب دهد.

اگر آیت‌الله مصباح همانند برخی عمامه به‌سرهای بی‌سواد دنباله‌رو این و آن بود، بی‌تردید این‌گونه مورد هجوم و تاخت و تاز واقع نمی‌شد و جوسازی و دروغ‌پردازی علیه او اوج نمی‌گرفت، بلکه مورد احترام دگران‌دیشان و بیراهه‌پویان قرار داشت، به فرموده امام(س) به

۱. گروه‌های چهارگانه‌ای که شهید مطهری در نامه خود از آنها یاد کرده است، عبارت‌اند از مارکسیست‌ها، منافقین، روحانیان و شریعتی‌ها...

۲. سید حمید روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۳، تهران، عروج، ص ۳۸۱.

امامزاده مرده خیلی احترام می‌کنند، اما یک امامزاده زنده همیشه مورد حمله، اهانت و هتاک قرار دارد (نزدیک به این مضامین).^۱

نکته درخور توجه و تأسف اینکه عالمان آگاه و اسلام‌شناسان دانا و توانای ما در طول تاریخ غالباً به دست عمامه به‌سرها و اشخاص به‌ظاهر روحانی هتک و اهانت شدند و سرانجام به شهادت رسیدند. حکم اعدام شیخ فضل‌الله نوری به دست یک نفر روحانی به نام زنجانی امضا شد. حکم ترور آیت‌الله مطهری نیز به وسیله یک روحانی بی‌سواد به نام «گودرزی» صادر شد و...

استکبار جهانی به درستی دریافته است که الماس را بایستی با خرده الماس سایید و به تعبیر امام سنگ را باید با سنگ شکست.^۲

فاعتبروا یا اولی‌الابصار

نامه‌ای که در پی می‌آید از آیت‌الله حاج شیخ محمدتقی مصباح می‌باشد که در پی آزادی حضرت امام و بازگشت ایشان به قم در تاریخ ۱۶ فروردین ۱۳۴۳ و سخنرانی تاریخی ایشان در روز چهارشنبه ۲۵ اردیبهشت ماه آن سال در مسجد اعظم قم، به رشته نگارش کشیده شده است و ما آن را به یاد ۱۶ فروردین (روز آزادی و بازگشت امام به قم) منتشر می‌کنیم.

۱. صحیفه امام، ج ۲، ص ۳۷۳.

۲. در پی حمله مصدق‌ها و توده‌ای‌ها به فلسفی واعظ(ره) و برهم‌زدن برنامه منبر ایشان، توطئه دیگری در دست اجرا قرار گرفت تا برهم‌زدن منبر ایشان را به هواداران آیت‌الله کاشانی منتسب کنند و روحانیان را رویاروی یکدیگر قرار دهند، امام طی نامه‌ای به مرحوم فلسفی ضمن اظهار تأسف از آن حادثه، هشدار دادند: «... این نکته را نباید از نظر دور داشت که انتساب این اعمال را به هم‌نوع خودمان خالی از اعمال غرض نیست و می‌خواهند به اصطلاح سنگ را با سنگ بشکنند. باید متوجه باشید که از اختلاف بین خودمان دیگران نتیجه نگیرند...»، خاطرات و مبارزات فلسفی، ص ۱۵۴.

بهرین

دست گرامی خانب آت زینیا زید توفیق

دست گرامی پادشاه را از خداوند متعال خواستارم و امیدوارم لازمال بد
گفت لطف پدیدار از جمیع بیات و کائنات لغو باشد . رقیه شریفه عزوجل
نخستین از دسترس خورشید شدم امیدوارم دست حارث و گرامی محبت
از دامن دلاوی شاکو تا دور باشد همیشه حاضر حاضر باد خدا کریم و
شاد باشد . تشریف از حضرت آیه العظمی سرور زاید الوصفی برابر بر
مسلمانان ایجاد کرد امید است سایر خواسته های سیاسی ملت مسلمان نیز
در آئینه نزدیک عمل گردد . عده ای از دوستان مانند آت سرور و آتای محبت
و آتای سید عبد الرزاق مجازی در زندان قزل قلعه بسر میبرند و هنوز متوجه رهاایشان
نشدیم . عشایر خوزستان و فارس قیام شده اند و وضع را
سیاست خارجی مملکت دچار بحران به سابقه ای شده است امیدوارم باری
خدا و توجات حضرت ولی عصر ارواح داده فرج مسلمانان خیر نزدیک شده باشد
روحیه حضرت آیه العظمی تقویت خود باقی است در روش ایشان بسیار
نیجه تر و سیاسی تر شده و قلوب مخالف و موافق را میزدوب نموده است
ایشان چنانچه گذشته بعنوان افتخار درس در حدود یک ساعت درج طول کشیده
و بارگاههای ضبط صورت متعدد ضبط و تکثیر با جلب پول ارسال شده است
همچنین روزها متن آن چاپ شود و مورد بیانات ایشان از کجای بودن دستگاه و
سفارش اتحاد مسلمانان بخصوص روحانین بود اگر چاپ شده است و اگر برای
خانبها هم ارسال می شود دست خانب آت را مستدام عرض کردم برسانید .

محمد علی

بسمه تعالی

دوست گرامی، جناب آقای زیارتی - زید توفیقه

سلامتی و کامیابی شما را از خداوند متعال خواستارم و امیدوارم لایزال در کنف لطف پروردگار از جمیع بلیات و آفات محفوظ باشید. رقیمه شریفه عزّ و صول بخشید از سلامتی شما خوشوقت شدم امیدوارم دست حوادث و گرد ملال همیشه از دامن والای شما کوتاه و دور باشد و همیشه خاطر عاطر به یاد خدا آرام و شاد باشد.

تشریف‌فرمایی حضرت آیت‌الله خمینی سرور زاید الوصفی برای همه مسلمانان ایجاد کرد امید است سایر خواسته‌های اساسی ملت مسلمان نیز در آینده نزدیکی عملی گردد. عده‌ای از دوستان مانند آقای مروارید و آقای حجتی و آقای سید عبدالرضا حجازی در زندان قزل‌قلعه به سر می‌برند و هنوز موقع رهایی ایشان معلوم نیست. عشایر خوزستان و فارس قیام شدیدی کرده‌اند و وضع داخلی و سیاست خارجی مملکت دچار بحران بی‌سابقه‌ای شده است امیدواریم به یاری خدا و توجهات حضرت ولی عصر ارواحنا فدا فرج مسلمانان خیلی نزدیک شده باشد. روحیه حضرت آیت‌الله خمینی به قوت خود باقی است و روش ایشان بسیار پخته‌تر و اساسی‌تر شده و قلوب مخالف و مؤالف را مجذوب نموده است. نطق ایشان در چهارشنبه گذشته به عنوان افتتاح درس در حدود یک ساعت و ربع طول کشید و با دستگاه‌های ضبط صوت متعدد ضبط و تکثیر و به اغلب بلاد ارسال شد و شاید همین روزها متن آن چاپ شود و محور بیانات ایشان ارتجاعی بودن دستگاه و سفارش اتحاد مسلمانان به خصوص روحانین بود. اگر چاپ شد انشاء الله برای جنابعالی هم ارسال می‌شود. خدمت جناب آقای استعلامی عرض سلام برسانید.

آقای فقهی و آقای شیخ علی آقا و سایر دوستان عرض سلام دارند.

والسلام علیکم و رحمت‌الله و برکاته

محمدتقی مصباح

نامه جمعی از علما درباره قرارداد دفن فضولات اتمی اتریش در ایران

در سراسر تاریخ معاصر ایران، نقش علما در وقایع سیاسی - اجتماعی مؤثر و بارز است؛ حضور در کنار ملت رنج‌دیده ایران در میدان جنگ‌های ایران و روس، مبارزه با سازمان فراماسونری و تکفیر فراماسون‌ها، حمایت از منافع اقتصادی مردم در واقعه رژی، حضور در کنار ملت ایران در جریان نهضت مشروطه‌خواهی رهبری نهضت ملی شدن صنعت نفت، و همچنین حمایت و همراهی با هموطنان خود در قیام ۱۵ خرداد ۴۲ که به پیروزی انقلاب اسلامی و مردمی ایران انجامید، بارزترین نمونه‌های حضور و تأثیر تاریخی روحانیت در جامعه ایران است. سندی که در پی می‌آید مدرک دیگری از تداوم حمایت، همراهی و توجه روحانیت به منافع ملی است.

در واپسین سال حکومت پهلوی قراردادی میان ایران و اتریش منعقد شد که برابر آن، می‌بایست «فضولات اتمی اتریش در کویر ایران مدفون» گردد. هر چند خط زیست محیطی این کار از نظر دولتمردان ایران اهمیتی نداشت، اما بر روحانیان پوشیده نماند. آنها با استدلال «متخصصان و مطلعان» ایرانی، طی نامه‌ای با تأکید بر «مضرات و مفاسد» جبران ناپذیر پس‌مانده‌های اتمی، از آقای شریعتمداری خواستند که «به مسئولین امر تذکر و تأکید» کند که در صورت واقعیت داشتن انعقاد این قرارداد میان ایران و اتریش، «از این اقدام غیر شرعی و [غیر] قانونی منصرف [شوند] و نسل حال و آینده ایرانی را دچار مخاطرات نسازند.» امضاکنندگان این نامه کسانی چون فخرالدین موسوی، محمدتقی فقاہتی، حسین شهرستانی و سید مصطفی حسینی زیارتی بودند.

محمد بن عبد الله
۱۳۹۱

ذیعالی

2

۱۲
۴۹
بسم الله
درم طلبه
حضور ساجد حضرت اسطغریر آیه الله العظمیٰ مرتضیٰ العین الله فی قایم شریفه العالی
بروف عن علی میرزا
از حداد و غار معارف احمد نقی و جی و کت
و حریم تائیدت انجذاب را در احیاء و علل کلام مستند میرا دریم
بعد اینکه بنابر اطلاع و وصل
معتقد محقق در موجب آن بنویسند فضولات انوار آن کسور را در لوبو ایران
مدون نمایند و اینکار بنا بقول مختصصین و مطلقین مصرات
و مفاسد غیر قابل حرجی دارد در کار شناسان و دانشمندان ایران
بر آن اطلاع کامل دارند لذا در کویین حسب الوطیفه شریفه از سرکار
عالی استدعا داریم مسئولین امر تذکره و تاکید فرماید در صورت
صدقه قضیه از این اقدام غیر شرعی و قانونی منصرف و تساهل
و آئینه آرائی را در هر محاطات نزنند با تصدیق حرات فائده

الحمد لله
سيد محمد حسن

محمد الدین المولوی
رہا

مسقط بحیرہ عربیہ

گزارش ساواک در ۳۸/۱۲/۱۴ درباره روحانیون ایران

گزارش اطلاعات داخلی سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) در ۱۳۳۸/۱۲/۱۴ با موضوع اخبار «محافل روحانی» است. سند مذکور گویای آن است که روحانیت متعهد همواره با رژیم طاغوت سر ناسازگاری داشته است و نارضایتی و حمایت نکردن آیت‌الله العظمی بروجردی(ره) به عنوان رهبر معنوی و مقام مرجعیت قاطبه ملت ایران از حکومت و دولت وقت، رژیم پهلوی را بر آن داشت که به منظور دستیابی به اهداف استعماری و استثمار خود، نقش رهبری و مرجعیت ایشان را کمرنگ کند و در راستای این هدف، یکی از روحانیان گمنام و مجهول‌الهویه حوزه علمیه قم به نام «طباطبائی» را در مقابل او قرار دهد. رژیم با این کار قصد آن داشت که از یکسو، «برای تقویت دولت و دربار» به اصطلاح «آیت‌الله دولتی» به وجود آورد و از سوی دیگر، اهمیت و پایگاه اجتماعی و تاریخی مرجعیت را متزلزل کند. اما واکنش منفی مردم به این عملکرد رژیم و نارضایتی آیت‌الله بروجردی(ره) و «دیگر مقامات مؤثر روحانی کشور» به عنوان رهبران مذهبی و معنوی مردم ایران «از سیاست فعلی دولت»، مهر باطلی بر مقاصد سلطه‌جویانه رژیم پهلوی زد و این توطئه را با شکست روبه‌رو کرد.

سخت‌وزیری
سازمان اطلاعات و امنیت کشور
س.ا.و.ا.ک
گزارش اطلاعات داخلی

موضوع: طباطبائی یکی از روحانیون قم
محل:
عطف بشماره:
منبع خبر:
تقریب:

شماره:
تاریخ حادثه:
تاریخ وصول خبر:
تاریخ گزارش: ۳۸، ۱۲، ۱۴

سخت‌وزیری

طبق اطلاع واصله در بعضی از محافل روحانی شایع گردیده است که مقامات دولتی متوجه شده‌اند هیچک از روحانیون مؤثر کشور از حکومت فعلی جانبداری نمیکنند و با دربار شاهنشاهی نیز رابطه حسنه ندارند درصدد برآمده‌اند در برابر آیت‌الله بروجردی شخص دیگری را علم کنند این شخص طباطبائی یکی از روحانیون حوزه علمیه قم است که نفوذی در حوزه علمیه قم ندارد ولی میخواهند با نوشتن مطالبی بنام او در جای آیت‌الله دولتی تشکیل داده از نام او بعداً برای تقویت دولت و دربار استفاده کنند. این اقدام دولت چه در محافل مذهبی تهران و چه در حوزه علمیه قم اثر بسیاری در علیه دولت داشته و با زاریها را نیز کاملاً عصبانی نموده است. آیت‌الله بروجردی و دیگر مقامات مؤثر روحانی کشور از سیاست فعلی دولت رضایت ندارند و ادامه وضع فعلی را موجب سقوط قطعی کشور میدانند.



سخت‌وزیری

۳۰۱۸
۲۸، ۱۲، ۱۹

۳۳۹۰۹
۲۸، ۱۲، ۱۳

گیرندگان: سازمان اطلاعات و امنیت قم جهت اطلاع و صحت و سقم و اعلام چگونگی تعداد نسخه:
موضوع: - - -

پرسش و پاسخ

با کاوشگران تاریخ و دانشوران معرفت

❖ سرکار خانم فرزانه نوربخش از تهران، طی نامه‌ای به دکتر روحانی «... از مطالب بسیار سودمند و روشنی‌بخش فصلنامه ۱۵ خرداد، تشکر فراوان» نموده و این پرسش‌ها را مطرح کرده‌اند:

۱. «در این روزها بسیار شایع شده که احمد آقای خمینی مدتی قبل از فوت، خدمت آقای منتظری رسیده و حلالیت طلبیده است، آیا صحت دارد؟»

۲. «محتوای کتاب شهید جاوید چه بوده است؟»

۳. «از متن کتاب خاطرات و پاسخگویی جنابعالی به نظر می‌رسد که آقای رفسنجانی همیشه حالت جانبدارانه نسبت به آقای منتظری داشته است. آیا این برداشت صحیح است؟ و اگر صحیح است، آقای رفسنجانی با آن همه سوابق فکری و مبارزاتی، چطور به این دیدگاه

رسیده‌اند؟»

شایعه ملاقات شادروان حاج سید احمد خمینی (ره) با آقای منتظری و اظهار ندامت و پشیمانی واقعیت ندارد و از دروغ‌هایی است که شبکه مرموز حاکم در بیت نامبرده ساخته و شایع کرده است تا با این شگرد موضع امام (س) مبنی بر عزل منتظری از قائم‌مقامی را به زیر سؤال ببرند و خیانت‌های مهدی و هادی هاشمی به آقای منتظری و انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی را پوشیده دارند و به اصطلاح ننگ را با رنگ بزدایند.

مشابه این شایعه را قبلاً درباره دیگر پیروان راه امام (س) که در برابر بیراهه‌پویی آقای منتظری موضعی آشکار دارند، نیز بر سر زبان‌ها انداخته‌اند، اکنون نیز به این انتظار نشسته‌اند تا هر کدام از آن بزرگوارانی که موضع صریح و آشکار در برابر لغزش‌ها و انحرافات آقای منتظری داشته و دارند، از دار دنیا رحلت کنند، تا شبکه مذکور به دروغ رواج دهند که «آن مرحوم در آخر عمری از موضع خود علیه آقای منتظری پشیمان شده است!» و یا اینکه «به حضور آقای منتظری رفته و حلالیت خواسته است»!

لازم به یادآوری است اگر مرحوم حاج سید احمد آقا با آقای منتظری دیدار کرده و به اصطلاح حلالیت خواسته بود، شبکه حاکم در بیت او و تنظیم‌کنندگان کتاب خاطرات، با بوق و کرنا آن را اعلام می‌کردند و روی آن مانور می‌دادند، لیکن در کتاب خاطرات منسوب به آقای منتظری، پرسش و پاسخی را سرهم‌بندی کرده‌اند که دروغ بودن این شایعه را آشکار می‌سازد، متن آن پرسش و پاسخ را در پی می‌آوریم:

سؤال: شنیده شده است که این اواخر مرحوم حاج احمد آقا خمینی از مسائل گذشته به‌خصوص نوشتن رنجنامه و برخوردهایی که با حضرت‌عالی کرده بود، پشیمان شده، در صدد جبران بوده است؟

جواب: اینکه ایشان مستقیماً به من پیغام داده باشند که مثلاً من پشیمان شده‌ام کسی چنین پیغامی برای من نیاورد... البته این اواخر که مرحوم حاج آقا رضا صدر - که دایی خانم احمد آقا می‌شد - فوت شده بودند، من در مسجد اعظم برای شرکت در فاتحه ایشان

رفته بودم، وقتی از مجلس بیرون می‌آمدم احمد آقا کنار دیوار در دالان نشسته بود، تا چشمش به من افتاد بلند شد و سلام کرد و خیلی گرم گرفت و حال و احوال کرد و احترام کرد، ولی اینکه آیا پشیمان شده بود یا نه من نمی‌دانم...^۱

این پرسش و پاسخ که در کتاب خاطرات منسوب به آقای منتظری آمده است، دروغ بودن شایعه دیدار مرحوم حاج سید احمد آقا با آقای منتظری و درخواست حلالیت را برملا می‌کند. ۲. از آنجا که در این فصلنامه برای پرداختن به این جریان مجالی نیست، به شما توصیه می‌شود کتاب مزبور و برخی کتاب‌هایی را که در رد آن نوشته شده است مطالعه کنید. ۳. یکی از تفاوت‌های حضرت امام(س) با دیگران این بود که آنچه امام در خشت خام می‌دید، آنها در آینه هم نمی‌دیدند و در نتیجه خطری را که امام از جانب آقای منتظری می‌دید، بسیاری از کسان در آن روز و حتی برخی از آنان تا به امروز درک نکردند. از این رو، به قول شما نسبت به او «حالت جانبدارانه» داشتند. چنان که در مورد سازمان منافقین نیز همین وضع بود؛ امام(ره) در غربت نجف، ماهیت این گروهک را شناخته بود و از آنان احساس خطر می‌کرد، اما بسیاری از مبارزان روحانی با کمک مالی به منافقان و واداشتن بهترین جوانان مسلمان به پیوستن به این گروهک ندانسته آب به آسیاب دشمنان اسلام می‌ریختند. با وجود این، این‌گونه خطاها و اشتباهات نباید موجب به زیر سؤال رفتن سوابق مبارزاتی و فداکاری‌های خداپسندانه افراد شود. زیرا «الجواد قد یکبوا»^۲

♦ آقای ارحامی از بوشهر - دانشگاه خلیج فارس - نوشته‌اند: «تقاضای من این است، آن جمله‌ای را از امام(ره) که در نامه ۶۸/۱/۶ بوده ولی هنگام انتشار خط‌خورده و سانسور شده برای من بنویسید.»

۱. خاطرات منسوب به آقای منتظری، ص ۷۴۶.

۲. اسب تندرو گاهی سکندری می‌خورد.

خوب است نامه‌ای به آقای منتظری و باند حاکم در بیت او بنویسید و از آنان که ادعا دارند مردم را محرم راز می‌دانند و همه مسائل را با مردم در میان می‌گذارند، بخواهید آن جمله‌ای را که هنگام انتشار نامه امام به آقای منتظری خط خورده است برای مردم بازگو کنند. البته اگر این کار را نکردند - که حتما نخواهند کرد - ما در فرصتی دیگر آن را با مردم خوب ایران در میان خواهیم گذاشت.